سرگذشت

موسیقی ایران

بخش اول

نگارش روح‌الله خالقی

بنگاه مطبوعاتی صفیعلیشاه

تهران ـ میدان بهارستان

تلفن : ۳۹۲۰۴۱

شماره ثبت درکتابخانه ملی ۳۲۵ / ۵۳۰ ۳۰۲۷

چاپ افست مروی

فهرست

دیروز و امروز ـ مقایسهٔ آهنگها

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤	١٥	قصول	فصول
٩	آخر	تاچه	تاکه
٣٦	٢٠	جیق	جیغ
٤٢	زیر کلیشه	هاینبال	هانیبال
٩٣	٢	کاراژ	گاراژ
١٠٠	١٦	فرغت	فراغت
١١٣	١٩	در بای	درباری
١١٨	١٢	هنر،	هنر
١٣٣	٤	سما	شما
١٣٨	زیر کلیشه	کرمافی	کرمانی
١٥٦	٢	زیر	ریز
١٧١	١٨	خوسبختانه	خوشبختانه
١٩٣	٧	میبافتند	میبافند
٢٠٨	١١	تبچ	بچ
٢٥٣	٢٢	قیل	قبل
٢٦٥	١	رشتی	تنکابنی
٢٧٢	١٠	ارباب	ابواب
٣٥٤	١	وارادهٔ	واردهٔ
٣٦٣	١٧	مطوبتری	مطلوبتری
٤٥٦	١٦	تها	تنها
٤٦٧	٧	دایئم	دایهٔ

چرا
این سرگذشت را مینویسم؟

جوانان امروز ، داستان گذشتهٔ موسیقی ما را نمیدانند زیرا درین باره کتابی نوشته نشده‌است که بخوانند. موسیقی ما هم بمقتضای طبیعت، درمحیطی اختصاصی بوجود آمده ونشو ونمایافته که بمزاج اجتماع امروز، درست نمیسازد . مردم ، نغمه و آهنگی را طالبند که دل بآن بندند و سرگرم شوند ولی‌چیزی راکه میخواهند ، نمیجویند . پس‌دست بدامان موسیقی اروپائی میبرند . اماچون درهمه کس مایهٔ کافی بـرای فهم آنهم پیدا نمیشود ، بساده ترین نوع آن کـه «جاز» است دل‌خوش میدارند . نوازندگان وخوانندگانی‌هم که رگ خواب آنها را پیدا کرده‌اند الحان ما را باآن سبك ، بگوش میرسانند وبا این ترتیب موسیقی‌ما را ضایع و فاسد میسازند. شنیدن آهنگهائی ازاین قبیل که متأسفانه بیشترین بخش موسیقی رادیوی‌ما را تشکیل میدهد از طرفی وفراهم نبودن وسائل و موجباتی که بتوان موسیقی حقیقی‌را بگوش مردم رسانید ازطرف‌دیگر مرا بر آن داشت که وضع این هنر را بـا روشی که داشته وتغییراتی کـه بتدریج در آن راه یافته ، درکتابی بنگارم و در دسترس علاقمندان هنر بگذارم. اینك بشرح عللی میپردازم که موجب شد این‌تاریخچه بشیوهٔ خاصی نگاشته شود .

این کتاب شامل تاریخ موسیقی ایرانست در پنجاه سالهٔ اخیر کـه

شاید بیشتر از زمانهای گذشته تغییراتی در آن راه‌یافته است . یعنی‌این داستان ازسال ۱۲۸۵ هجری شمسی شروع میشود که مصادف باپیداری ملت و دورهٔ مشروطیت است. شایدبعضی‌صاحب نظران بگویند که چرا کتاب فقط باین زمان کوتاه محدود شده است ؟ نگارنده در هفده سال قبل دربخش دوم کتاب نظری بموسیقی ، اشاراتی بتاریـخ قدیم موسیقی ایران نموده است واز این‌جهت‌پنجاه سال اخیر را برای این کتاب‌درنظر گرفته‌ام که مقارن دوران زندگانی خودم بوده است تا آنچـه را بچشم دیده‌ام، بیان‌کنم . اما برای حکایت سالهای اولیهٔ عمرم که طفل بـوده‌و قابلیت درك بعضی‌نکات‌دقیق را نداشته‌ام ودر آن زمان‌نیزموسیقی‌ماخالی از داستانهائی‌نمی‌باشد، گفته‌هائی‌را که از زبان‌اشخاص سالخورده‌شنیده‌ام بازگو کرده‌ام ودرین قسمت هم گفته‌های آنهارا درترازوی ذوق‌واندیشه واحساس گذارده ، آنچه راکه بنظرم قابل قبول و درست آمـده است نگاشته‌ام و تاچیزی برایم روشن و ثابت نبوده است ، برشتهٔ تحریر نیاورده‌ام . درآنچه هم که خود دیده‌ام ، ذرّه ای ازحقیقت وانصاف دور نشده ام ، بطوری که خوانندهٔ عزیز میتواند با اطمینان خاطر این کتاب راکه‌جز راست درآن‌چیزی‌نیست، بخواند و ازگذشتهٔ موسیقی کشورش بدرستی اطلاع حاصل کند .

وقتی‌خواستم‌تاریخ موسیقی این پنجاه سال را بنویسم، این‌اندیشه ازخاطرم گذشت که اگر کتاب منحصراً جنبهٔ تاریخی داشته باشد شایددر دیدهٔ بعضی از خوانندگان ، خشك وبی‌مزه جلوه کند . باین‌جهت چنین درنظرم آمد که کتاب‌را بصورت قصه وحکایت درآورم ونام سر گذشت

بر آن گذارم و آنرا با داستان زندگانی خود همراه کنم، باشد که بـاین ترتیب خواندنش جالب‌تر آید. اینرا هم بگویم: گرچه‌این کتاب سر گذشت زندگی من هم هست، اما نه تمام سر گذشت، بلکه آنچه راکـه بـا موسیقی ارتباط نزدیك داشته است. بنابراین شرح حال‌خویش‌را نمی نویسم که خودنمائی کنم، موسیقی آن زمان را حکایت میکنم‌تاشماهم این‌قصه را بشنوید. شاید مانند دیگر قصه‌ها شیرین و دلچسب نباشد ولی سعی میکنم که خسته و ملول هم نشوید. آیا توانسته باشم ازعهـدهٔ این کار برآیم؟این‌شماهستید که میتوانید درپایان کتاب، مرا درخور آنچه‌میدانید به‌نیکی یا بدی یاد کنید.

آرزو دارم که این کتاب راهمه بخوانند. نه‌تنها اهل موسیقی که شاید بسیاری از مطالب آنرا بهتر از من میدانند. نه‌ازین جهت کـه از گذشتهٔ من باخبر شوند، چه من درمیان این سر گذشت، ذرّه ای بیش نیستم وتنهابرای اینکه رشتهٔ حکایت‌ها رابهم پیوند کنم، داستان‌زندگی خود را بمیان کشیده‌ام. روی‌سخن با دیگرمردم وبخصوص دوستداران هنر است زیرا آنها هستند که موسیقی‌امروزمارا میشنوند ورضایت خاطر نمی‌یابند وچون از گذشتهٔ آن بی‌خبرند ونمیدانند چه‌کسانی دراین راه زحمت کشیده‌وپیشقدم‌بوده‌اند،ازآنهاکه هنرایران را به‌پستی کشیده‌اند، ملول و آزرده شده‌اند. مقصود من رفع این آزردگی هاست تا صاحب نظران درخلال این‌سر گذشت، حقیقت را جستجو کنند ودریابند. بهمین جهت ازذکر نکات فنی‌واصطلاحات هنری که دور از ذهن نا آشنایانست تاحدود امکان‌صرف نظر کرده وسعی نموده‌ام که مطالب علمی با عباراتی

ساده بیان شود . شك نیست که انجام این منظور کاری آسان نبوده است، شاید هم توفیق نیافته باشم چنانکه در بعضی صفحات ناگزیر شده‌ام برخی کلمات را در حاشیهٔ متن، توضیح دهم تا نکتهٔ تاریکی بجای نماند و موضوع را همه کس بروشنی دریافت کند .

اگرچه این کتاب مانند قصه‌ای دراز از سال تولدم آغاز میشود و بترتیب تاریخ پیش میرود اما مانند قصه‌های دیگر نیست که فصول آن کاملا بهم پیوسته باشد تا خواننده برای رسیدن به نتیجه همه را دنبال‌هم بخواند. در عین حال که ارتباط فصل‌ها را درنظر داشته ام ، کوشش کرده‌ام که درهر فصل ، مطلب بآخر برسد وچیزی مبهم ونامعلوم باقی‌نماند. من نمیخواهم که این سرگذشت مانند رمان خوانده شود زیرا افسانه‌نویسی نکرده‌ام، شماهم اگر فرصت خواندن داشتید کمی درمطالب آن بیشتر تأمل کنید شاید زیاد بی‌فایده نباشد . اگر هیچ بهره‌ای نبرید اقلا بوضع موسیقی مملکت خودتان آشنا میشوید؛ وقتی هم که بیشتر آشنا شدید بهتر بدرك این هنر نائل میائید . پس اگر درضمن خواندن کتاب ، بعضی ازفصول بنظرتان درازآمد برمن خرده نگیرید زیرا نخواسته‌ام مطلب‌را ناقص بگذارم وشما محتاج‌مطالعهٔ فصل بعد باشید. شاید هم برخی‌ازاین فصل‌های طویل‌قصه‌های شیرینی در بر داشته باشد که شما را زیاد خسته نکند . اگرهم کسل‌شدید فصل را ناتمام گذارید وقسمت‌بعدرا بخوانید؛ چیزی گم نخواهید کرد اما ممکن است بمطلبی برسید که بنظرشما که‌از سابقه‌بی‌خبرید، مبهم جلوه کند . ازین گذشته ، بعضی‌فصول مفصل‌هم‌جنبهٔ تاریخی دارد که مطالعهٔ آن بی‌فایده نیست .

نام کسی را سرفصل این سرگذشت نکرده‌ام زیرا نخواسته‌ام شرح حال کامل موسیقی دانهارا بنویسم. شاید بهمین نظر بوده است که در بعضی از فصلها مطلب از جائی شروع میشود که باعنوان رابطه‌ای ندارد، امیدوارم این روش موجب ملال شما نشود؛ پیش بروید و بخوانید تا بموضوع برسید البته این کار بی علت نبوده است: بسیاری از نوازندگان هنرمند ما که نامشان هم بگوش شما رسیده است نه خود چیزی نوشته‌اند، نه معاصرین آنها جزئیات زندگانیشان را میدانند و نه آثاری دارند که روی کاغذ آمده باشد تا من بتوانم از اثر، پی بمؤثر برم و نه آنها را دیده‌ام. اگر هم دیده‌ام، طفل بوده‌ام و هرگز کودکی شایستهٔ آن نیست که هنر هنرمند را درست درك کند و بخاطر بسپارد و همینکه فهمش بآنجا رسید که بخوبی دریابد، یادداشت کند و اکنون از نظر تو ای خوانندهٔ عزیز بگذراند بهمین جهت است که همیشه این سرگذشت نویسی‌ها ازمجهولات آغاز میشود. اما تصور نکنید که این داستان نیز شامل آن مبهمات است. من فقط آنچه را که بچشم دیده و بگوش شنیده و یقین کرده و باذوق، احساس نموده یا در کتاب خوانده‌ام بروی کاغذ آورده‌ام.

برای مطالعهٔ روش موسیقی دانها دو وسیله بیشتر در دست نیست: صفحهٔ گرامافون و اثری که نوشته‌شده باشد. از بعضی نوازندگان صفحه‌ای موجود نیست یا اگر هم باشد آنقدر کهنه‌وسوزن‌خورده است که چیز درستی از آن درك نمیشود. اما اثر نوشته: یااثری نداشته اند یااگر هم داشته‌اند نگاشته یا چاپ نشده است که در دسترس من باشد. بهمین جهت از برخی، بنامی اکتفامیکنم و از آنها که آثارشان موجود است بیشتر سخن

میگویم. اگر کسی بعدها بخواهد تاریخ موسیقی این پنجاه‌ساله را بنویسد کتاب حاضر نیز یکی از منابع او خواهد بود.

دربارهٔ کسانی که استاد یا دوست من بوده‌اند بتفصیل بیشتری نوشته‌ام زیرا بروحیات وافکار وذوق وهنر آنها بهتر آشنائی داشته‌ام. اما نباید تصور شود که درین قسمت حقیقت را فدای حق دوستی و استادی کرده‌ام اگر آنها را ستایش نموده‌ام، براستی درخور آن بوده‌اند واگر از آنها باشاره‌ای گذشته‌ام، آثاری نداشته‌اند که مورد بحث قرار گیرد یا کارمهمی انجام نداده‌اند که محتاج تذکر باشد.

اگر کسانی باشند که من از آنها نامی نبرده‌ام، چیزی از آنان نشنیده واثری ندیده‌ام واگر حقیقتاً درین سرگذشت قابل ذکر بوده‌اند، باید از بخت بد خود شکایت کنم که چرا از مجالست آنها برخوردار نشده‌ام. ازین گذشته هر که سازی میزند یا آهنگی میسازد نباید انتظار داشته باشد که درین جا شرح حالش تمام وکمال نوشته شود زیرا هر سازی شنیدنی نیست و هر آهنگی قابل دوام نمیباشد بخصوص که حالا همهٔ نوازندگان، آهنگساز ند ولی من اکثر آنها را مقلدی بیش نمیدانم. اگر کسانی با داشتن چند پیش‌درآمد وتصنیف ورنگ که وقتی آنها را تجزیه کنیم، چیزی جز تقلید آثار گذشتگان نیست، شرح ووصف خودرا درین کتاب نبینند، از من آزرده نشوند؛ شاید بهتر باشد که علت را در خود جستجو کنند. اگرفی‌المثل امروز کسی بخوبی درویش‌خان، پیش‌درآمد بسازد، هنری نکرده است، آنکه مبتکر این فکر بوده است مورد توجه است. آهنگساز امروز اگر میتواند باید پیش‌درآمدش را

برای ارکستر بنویسد که زمان مخترع اولیه، برای این فکر آماده نبوده است. یا اگر کسی ویولن را مثلا مانند صبا بزند هرچه هم زحمت کشیده باشد، تازه خوب تقلید کرده است. هروقت هنر نوازندگی را درسبك موسیقی ایرانی از استاد صبا ولویك قدم جلوتر برد، آنوقت شایستهٔ ذکر خواهد بود. پس من درین کتاب هنر برگزیدگان موسیقی را وصف وحکایت میکنم نه ساز و آهنگ همه را، زیرا اگرچنین نمیکردم داستان آنقدر طولانی میشد که خواننده را ملول میکرد.

درضمن نوشتن سرگذشت، گاهی ازبعضی داستانها وپیش آمدها متأثر میشوم واین تأثرمرا بمباحث اخلاقی واجتماعی میکشاند و هرچند کوشیده‌ام که وارد این مطالب نشوم ولی گاه، اختیار قلم ازدست عقل دوراندیش خارج شده واحساسات غلبه کرده ومرا هم بمیدان مبارزه کشیده است، در نتیجه آنچه شاید بنظر بعضی نا گفتنی است، بنوك خامه جاری شده ولی ازین سبك یك فائده حاصل گردیده است که اگر برای غیرموسیقی دانان و اهل ادب و تاریخ بتوضیح واضحات وتکرار بسی نوشته‌های ازین بهتر که دردسترس آنهاست شباهت یافته است، اما برای اهل موسیقی که متاسفانه در کشورما کمتر کتاب میخوانند وباین امور وارد نیستند بی‌فائده نخواهد بود زیرا شاید آنها هم بخواهند این کتاب را بخوانند پس اگر باین وسیله توانسته باشم چشم و گوش آنهارا بیشتر باز کنم، این خود خدمتی است که بآنان نموده‌ام بمن ایراد نکنید که ازفن خود دورافتاده‌ام؛ شك نیست که من هم عضو این اجتماعم و بی‌نظمی‌ها و بی‌عدالتیها درمن نیز اثراتی گذارده وهمین تأثیرات است که توسن قلم‌را رها کرده مرا ببحث درین امور کشانیده است. ازین

گذشته گرچه عمر خود را چنانکه در سر گذشتم خواهید خواند وقف موسیقی کرده، ولی سالها نیز در رشته های ادبیات و فلسفه و تعلیم و تربیت تحصیل و مطالعه نموده‌ام و اگر جز این میکردم مثل این بود که بهره‌ای ازین تحصیلات نگرفته بودم. شاید بعضی خوانندگان هم که وارد امور اجتماعی هستند این انتقادات را پسند نکنند و قابل ارزش ندانند ولی اگر بکنه فکر من واقف شوند بخوبی درمییابند که موسیقی‌دان امروز در اجتماع زندگی میکند و همه‌چیز را خوب می‌بیند و نمیتواند چشم اغماض داشته باشد یعنی ننویسد که باو مربوط نیست. اگر سایر اهل فن دست بقلم نمی‌برند، من درین کتاب مانند نمایندهٔ آنها بوده‌ام و احساسات و تفکرات آنان را که مکرر از زبانشان شنیده‌ام برشتهٔ تحریر آورده‌ام ولی اگر نتوانسته باشم حق مطلب را درست ادا نمایم بیش ازین قدرت فکر و قلم نداشته‌ام زیرا من که نویسندهٔ زبردست نبوده‌ام تا ازعهدهٔ موشکافی این نوع مطالب بخوبی بر آیم. امیداست بعدها دیگران که با استحقاق بیشتری قدم درین میدان میگذارند بهتر این کار را به انجام رسانند.

آخرین نکته اینست که در مملکت ما کمتر از موسیقی بحث شده است و اگر در سالهای اخیر برخی ازجوانان با ذوق چیزی درین رشته نگاشته، ترجمان افکار اروپائیان بوده‌اند که کتبی از تاریخ و تفسیر موسیقی آنها را بفارسی ترجمه نموده، ولی راجع بموسیقی خودمان کمتر نوشته‌اند. کار من ازین لحاظ مشکل‌تر بوده است زیرا تاکنون کتابی باین منظور نوشته نشده است و چون در انجام این امر، تازه کار بوده‌ام شاید هم ازخطا دور نمانده‌ام تصور نکنید که در این قسمت بکتب تاریخی بخصوص سفر نامه‌های مأمورین

ومورخین اروپائی و کتابهای نویسندگان ایرانی توجه نداشته‌ام. آنهارا هم خوانده‌ام و اگر مطلبی داشته‌است با ذکر منابع برشتهٔ تحریر در آورده‌ام ولی این نویسندگان هرچند از اوضاع اجتماعی وسیاسی ایران بحث‌های مفصل کرده ولی توجه زیادی بموسیقی نداشته‌اند. بهرحال اگرهم چیزی ازین قبیل درنوشته‌های آنها دیده‌ام ازقلم نیانداخته‌ام مگر اینکه منبع مهمی بوده ومن باکمال تاسف از آن بی‌خبرمانده‌ام. اگراهل فن و تاریخ مطلبی را نا نوشته دیدند، از سر لطف تذکر خواهند داد که در قسمت بعد جبران نمایم.

منابعی که مورد استفاده واقع شده در حاشیه ذکر کرده‌ام تا اگر خوانندگان بخواهند، بآن مراجعه کنند و از حقیقت مطلب آگاه شوند. باری ارمغانیست ناچیز که‌تقدیم هموطنان عزیز میکنم

تا چه قبول افتد وچه درنظر آید.

چند نکته

قبل‌ازشروع مطلب اذکر چندنکته ناگزیرم :

۱ـ درین کتاب هرجاسنه‌ای بطورمطلق ذکرشده‌است بسال‌هجری شمسی‌است . ممکن‌است درتبدیل سنوات‌هجری قمری به‌شمسی‌چندماهی اختلاف پدیدآید ؛ من کوشیده‌ام که همه رابیك نوع‌تاریخ ذکر کنم که درك زمان برای خواننده‌آسانتر باشد . اگر ذکرسنوات میلادی یا قمری برای مقایسه ضرورت داشته است سنهٔ هجری قمری را باعلامت ه . ق . وسنهٔ میلادی را باحرف «م» نشان داده‌ام که اشتباهی‌حاصل‌نشود .

۲ـ نام اشخاص را همان طورکه در زمان خود معروف بوده اند ، نگاشته‌ام وبترتیبی که پیش آمده‌ام اگرفی‌المثل کلمهٔ میرزا وخان از اسم آنها حذف گردیده و باسم سادهٔ خودشان خوانده شده اند همان طورکه دوستانشان‌خطاب میکرده اند نامشان رانوشته‌ام چنانکه هنوز هم کسانی حیات دارند که اهل‌موسیقی نام‌آنها را بدون متعلقات نمی برند ، بنابرین چنانکه شهرت دارند ازآنها نام میبرم .

۳ـ درین کتاب ، رفتگان راباکلمهٔ «مرحوم» و نام زندگان را با کلمات آقاوخانم‌ذکرنمیکنم، چون‌میدانم که اهل‌هنربا سادگی‌خوشترند، پس‌برای‌اینکه‌تساوی‌رارعایت کرده‌باشم‌اشخاص‌دیگری‌راهم که‌اهل‌موسیقی نبوده و نامشان بمناسبتی در اینجا آمده است بهمین ترتیب نام برده‌ام .

امیدوارم این رسم که برخلاف معمول ماست بر کسی گران نیاید: همه آقا و سرور من هستند.

٤ـ اگر از هنرمندانی نام برده‌ام که عکسشان را درین کتاب نمی‌بینید، من هم نداشته‌ام. اگر دوستانشان داشته باشند و برایم باشرح حال بیشتری بفرستند نه‌تنها ممنون میشوم بلکه در بخش دوم بنظر عموم خواهد رسید و همه شکرگزار خواهند شد. من درین قسمت برای اینکه ایرادی باقی نماند درروزنامهٔ اطلاعات و مجلهٔ موزیك ایران منظورم را آگهی کردم و از کسانی که شرح حال یا عکس موسیقی‌دانها را دارند تقاضای همکاری کردم ولی اکنون که چند ماه میگذرد کسی هنوز چیزی برایم نفرستاده است و آنچه درین کتاب ملاحظه میکنید مطالب و عکسهائیست که بزحمت و بارفت و آمدهای بسیار بدست آورده‌ام و درین قسمت مدیون برخی دوستان صمیمی و هنرمند هستم که هرچه ازدستشان برآمد در راهنمائی و همکاری کوتاهی نکردند وچون نام آنها بتدریج درین کتاب خواهد آمد از ذکر اسمشان درینجا خودداری میکنم تاحمل بر ریا و تملق نشود.

٥ـ وقتی نوشتن کتاب را آغاز کردم درنظر داشتم که تمام آن‌را در یك جلد انتشار دهم ولی چون مطلب بسیار و قطر کتاب زیاد میشد و باقیمت گران در دسترس شما قرار میگرفت ناچار آنرا بچند بخش تقسیم کردم. معمول چنین است که کتابهای تاریخی را با شروع و خاتمهٔ یك حادثهٔ مهم سیاسی تطبیق میدهند و هرچند این کتاب، تاریخ موسیقی نیست اما چون سرگذشتی است که چندان هم با وقایع تاریخی بی‌رابطه نمی‌باشد، بنابرین بخش اول را از آغاز دورهٔ مشروطه یعنی سال ۱۲۸٥ شروع و در آبان ۱۳۰٤

که زمان انقراض قاجاریه است، تمام میکنم ولی چون اشاراتی بزمان قبل هم میشود؛ میتوان این بخش را «موسیقی دورهٔ قاجاریه» نامید.

اکنون برای روشن شدن مطلب یك مقدمهٔ تاریخی مینگارم سپس سرگذشت را آغاز میکنم. ولی در ضمن کتاب هرجا لازم باشد بازهم بزمان گذشته برمیگردم وسوابق تاریخی را نیز مینویسم تا رشتهٔ مطلب بهم پیوسته شود ونکات تاریخ ناگفته نماند.

مقدمهٔ تاریخی

نظری به گذشته

چنانکه اشاره شد آغاز این سرگذشت از دورهٔ مشروطه است ولی چون ممکن است نام بعضی از نوازندگانی بمیان آید که قبل از این دوره زندگانی میکرده‌اند و ردیف موسیقی وسبك آنها در زمانی که داستانش را مینویسم بی‌اثر نبوده است باین جهت بی‌فایده نخواهد بود اگر پیش ازشروع سرگذشت ، یك نظر اجمالی هم بوضع موسیقی ایران در سالهای قبل از ۱۲۸۵ بیفکنیم.

بیشتر مطالب این فصل ، اقتباس از کتابهائیست که راجع بآن زمان نوشته شده ومؤلفان آن کتب ،شرح مشاهدات ونظریات خود را داده‌اند. ضمناً این نکته‌را نیز متذکر میشوم که‌از نظر نویسندگان ایرانی،موسیقی راآن ارزش واعتبار نبوده است که در نوشته های خود ازین فن چیزی بنویسند ولی‌ضمن مطالعه گاه ، باشاراتی میرسیم که تااندازه‌ای‌مارا بوضع موسیقی آن زمان آشنا میکند. اما نویسندگان اروپائی بیشتر از اوضاع سیاسی گفتگو کرده‌اند ودرضمن بحث امور اجتماعی چون اهل‌موسیقی نبوده‌اند ، توجه‌زیادی باین‌قسمت نداشته‌اند ، ولی بهرحال‌نکات کوچکی را ازلحاظ این هنر تذکر داده‌اند که مورد توجه میباشد . برای مثال متذکر میشوم که در موقع خواندن یك کتاب سیصد صفحه ای ، شاید بتوان نکته‌ای راجع بموسیقی پیدا کرد ، بنابر این اگر میخواستم کاملا

باین قسمت وارد شوم باید سالها مطالعه وتجسس نمایم تا بتوانم هرچه درین موضوع نگاشته شده جمع آوری کنم ، ولی چون درین جامقصودم یك نظر اجمالیست، مطالعات فعلی من درین قسمت شاید کافی باشد. البته حال که باین میدان وسیع قدم گذارده‌ام تفحصات خود را تعقیب خواهم نمود ، شاید بتوان بعدها رسالهٔ کاملتری راجع بموسیقی آن دوره نگاشت . (۱)

ارزش موسیقی این دوره ـ آنچه مسلم است موسیقی ماتا اواسط قرن نهم هجری جنبهٔ علمی داشته است ، چنانکه کتابهائی تاآن‌زمان در دست‌ما میباشد مانندنوشته‌های فارابی ـ ابن‌سینا ـ صفی‌الدین ارموی ـ قطب‌الدین شیرازی وعبدالقادر مراغه‌ای . ولی از آن ببعد نه تنها کتابی در موسیقی نظری نوشته نشده، ازلحاظ عملی‌هم بواسطهٔ مساعد نبودن اوضاع اجتماعی وموانع مذهبی ، تشویقی از اهل این هنر بعمل نیامده‌وبتدریج هنرمندان واقعی ، دلسرد وافسرده شده و کمتر کسی بفراگرفتن این‌فن رغبت یافته است . درنتیجه موسیقی‌مابدست مردم بیسواد نادان افتاده که ازآن استفادهٔ‌مطربی کرده‌اند. هرچندگاه بگاه کسانی پدید آمده‌اندکه

(۱) درین‌باره باید ازراهنمائی دوستان‌عزیزم دکترحسن مینوچهر ودکترپرویز خانلری تشکر کنم که‌مرا بخواندن برخی‌ازین کتابهاهدایت کردند . گرچه‌چندین‌ماه مطالعهٔ این کتب وقت مراگرفت ولی‌تا اندازه‌ای باوضاع‌اجتماعی دورهٔ‌قاجاریه آشناشدم که برای‌نوشتن این‌سرگذشت کمال ضرورت‌را داشت . کار کتاب‌خواندن ، هنوزهم ادامه‌دارد اماهرچه تجسس میکنم مطلب‌شایستهٔ ذکری پیدانمی کنم ولی‌چون بخواندن‌عادت دارم باز هم موضوع‌را دنبال‌میکنم شاید‌بتوان نکتهٔ‌جدیدی‌یافت و بعدها دردسترس مشتاقان گذارد .

علاقه‌ای باین هنر داشته‌اند ولی تا آنجاکه تاریخ نشان میدهد ، مخصوصاً از آغاز صفویه که توجه سلاطین بیشتر معطوف به تحکیم پایه‌های استقلال ایران بوده است وازمبانی مذهبی برای انجام نیات خوداستفاده کرده‌اند و در اسلام هم موسیقی را درخور مقامی نمی دانستند ؛ سهل است آنرا نیز حرام تصور مینمودند ، این هنر روبضعف نهاد ، چنانکه تألیفات شایستهٔ ذکری درین باب نشد . تنها برخی اهل عمل بوده و نوازندگی میکرده‌اند، آنهم [illegible] ا که مورد تکفیر واقع نشوند و این بزرگترین لطمه‌ایست که بموسیقی‌مارسیده وجلوی پیشرفت آنرا گرفته‌است.ادوارد براون انگلیسی مینویسد :

سلطان ابراهیم میرزا شاعروصنعتگروموسیقی‌دان‌وخوشنویس بوده که بدست برادر خود شاه اسمعیل دوم صفوی در سال ۹۸٤ قمری (۹٤۸)کشته شده است (۱) .

از نوازندگان دورهٔ صفویه این اشخاص را نام میبرند : حافظ احمدقزوینی-حافظ‌جلاجل باخرزی-حافظ مظفرقمی-حافظ هاشم‌قزوینی میرزا محمدکمانچه‌ای ـ استاد محمد مؤمن ـ استاد شهسوارچهارتاری-استاد شمس شتر غوهی ورامینی ـ استاد معصوم کمانچه‌ای ـ استاد سلطان محمد طنبوره‌ای ـ میرزا حسین‌طنبوره‌ای-استاد سلطان‌محمد چنگی(۲)

در زمان کریم خان زند شخصی بنام **پریخان** ودر سلطنت‌فتحعلی

---

(۱) تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد براون جلد چهارم ترجمهٔ رشید یاسمی صفحه ۹۵

(۲) همان کتاب صفحه ۱۰٤

شاه قاجار نوازنده‌ای موسوم به **چالانچی خان** (۱) و در دورهٔ محمدشاه قاجار دو استاد بنام **زهره** و **مینا** همچنین **فتح‌الله** میرزای شعاع‌السلطنه، فیروز



(شمارهٔ ۱) از کتاب خمسهٔ نظامی (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ سلطنتی)

میرزای نصرت‌الدوله در کمانچه و **عبدالعلی** معتمد الدوله در تار دست داشته‌اند (۲)

بنابر نوشتهٔ مؤلف تاریخ عضدی استاد مینا زن مصطفی خان عمو و

---

(۱) چالانچی بترکی بمعنی نوازنده است . برخی هم حسن‌خان معروف به‌سنتورخان راکه‌از نوازندگان زبردست سنتور اوائل دورهٔ ناصری است چالانچی‌خان نامیده‌اند . بهرحال چون این کلمه بمعنی نوازنده است ممکن است دوموسیقی‌دان بنام چالانچی‌خان بوده‌اند یکی دردورهٔ فتحعلی شاه و دومی معاصر ناصرالدین شاه .

(۲) مجمع‌الادوار مخبرالسلطنهٔ هدایت صفحه ۱۰

شاگرد **مهراب ارمنی اصفهانی** بود واستاد زهره زوجهٔ جعفرقلیخان عمو وشاگرد **رستم یهودی شیرازی** است وهریك ازین دو زن در علم موسیقی بی‌نظیر بودند ومهراب و رستم استادآنها از معارف اهل‌این‌فن بشمار میایند وبر **آقامحمدرضاورجبعلی‌خان‌وچالانچی خان**مغنیان آن عصر سمت استادی داشتند. بازیگرهاکه بحسب تعداد متجاوز از پنجاه بودندسپرده به استاد مینا واستاد زهره بود ودر حقیقت دو دسته بودند که باتمام اسباب طرب از تار و سه تار وکمانچه و سنتور وضرب و خوانندگان و رقاصان نصف در دستهٔ مینا و نصف دیگر در دستهٔ زهره خوانده میشدند. صبح ها آقا محمد رضاو رجبعلی خان و چالانچی‌خان بمعلم‌خانه میامدند.. خواجها می نشستند و شاگردان مدتی پیش استاد مردانــه مشق میکردند. بعد ازآمدن منزل ... استاد مینا و استاد زهره هر یك مشغول‌تعلیم دستهٔ خود میشدند.



(شمارهٔ ۲) رقاصهٔ دورهٔ فتحعلیشاه
نقاشی ازموزهٔ هنرهای زیبای برلن

همچنین مینویسد: حاجی **علیمحمدللهحضور** خوش آواز بود وتمام نکات ومقامات و الحان را بـکار میبرد ودر علـم موسیقی

مهارتش باعلی‌درجه بود ولی‌جز اوقاتی که خیلی خلوت بود این‌هنرخود را در خدمت خاقان (مقصود فتحعلیشاه است) جلوه نمیداد گویاکمتر کسی میدانست که حاجی علیمحمد بعلاوهٔ سایر کمالات دارای این فن شریف نیز هست (۱)

قاآنی (۲) شاعر قصیده سرای دورهٔ محمدشاه واوائل ناصرالدین شاه ، قصیدهٔ شیوائی درمدح محمد شاه دارد که در آن نام چند نوازنده را ذکر میکند . شرح قصیده اینست که شاعر از دل خود که روزی ببازار رفته ودلبری بچنگ آورده است گفتگو میکند:

دلکی هست مـرا شیفته و هر جـائی
عملش عشق پـرستی هنرش شـیدائی
پیشه‌اش روز بدنبال نکویـان رفتن
شب چه پنهان زتو تا صبح قدح پیمائی
قصه‌ها دارم ازین دل که اگر شرح دهم
همه گویند شگفتا کـه نمی فرسـائی
همه بگذار یکی تـازه حکایت دارم
کـه اگـر بشنوی انگشت تحیر خائی
من ودل هر دو درین هفته ببازار شدیم
دلبری دید دلم رشـك گل از رعنائی
دل ندانم بچه مکرش بسوی خانه کشید
میکی پیش نهادش چو گل از حمرائی

(۱) تاریخ عضدی تألیف احمد میرزا عضدالدوله (پسر فتحعلیشاه) صفحه ۱۸-۱۹-۲۰-۷۳

(۲) قاآنی دستگاه‌دان واهل‌موسیقی‌هم بوده است .

من نشستم بکناری دل و او مست شدند
مستی آغاز نهادند بـه صد رسوائی
دل سر آورد بگوشم که بجان و سرشاه
که مرا در بـر این ترك خجل ننمائی
اینسخن گفت وزجاجست و بکرسی بنشست
رو بمن کرد که کوچنگی وچون شدنائی
تار زن زاغی و ریحان و ملیخـای یهود
ضرب گیر اکبری و احمدی و بـابائی

حالامعلوم نیست که **زاغی** تارزن و **ریحان** و **ملیخای یهود** همچنین **اکبری** و **احمدی** و **بابائی** ضرب گیر ازمطربان دوره گرد بازاری بوده یابراستی درنوازندگی هنری داشته‌اند.

دردورهٔ ناصرالدین‌شاه، **ملاعبدالجواد خراسانی** ریاضی‌دان معروف که محل اقامتش اصفهان بوده وعدهٔ زیادی شاگرد ومریدداشته درموسیقی خیلی ورزیده بوده وتار را خوب میزده است ولی نظر باینکه زدن تار درمذهب اسلام حرام بوده، تار او راکسی نشنیده است (۱)

بنا بگفتهٔ گوبینو: **آخوند ملاعلی‌محمد** یکی دیگر از ریاضی دانهای معروف این‌دوره است که درموسیقی نظری (نه‌عملی) خیلی‌استاد بوده ولی‌هیچیك از ادوات موسیقی‌را نمینواخته. گوبینو مینویسد: بطور کلی درایران آنهائی که تارمیزنند ودرموسیقی استادهستند، غیرازطبقهٔ

(۱) کتاب سه‌سال‌درایران تألیف کنت‌دو گوبینوی فرانسوی که در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه سالهادرایران مأموریت‌سیاسی داشته‌است. ترجمه ذبیح‌اله منصوری صفحه۲۳ -

اول ودوم میباشند ونجبا و اشراف ایرانی تار زدن رایك نوع عیب میدانند ویا اقلا باعث سبکی خود میشمارند.

اوژن فلاندن(۱) که در زمان محمدشاه قاجار بایران آمده است درسفرنامهٔ خود مینویسد: ایرانیانی که بسیار دولتمندند بسر نهار، دوسه مطرب میآورند. یکی از آنها خواننده است که پیوسته آوازهای یکنواخت میخواند واشعارش بیشتر ازعشق، شراب وشجاعت صحبت میدارد. سازهائی که بااین آوازهمراهست یك دایره زنگی است، یك چنگ (۲) و یکنوع ویولن که آنرا کمانچه میگویند. کنسرتی که این سازها تشکیل میدهند زیاد خوش آهنك نیست. موسیقی ایران بسیارعقب است و دو دلیل دارد یکی اینکه موسیقی مانند نقاشی صنعتی تقلیدی نیست بلکه علمی است. دیگراینکه موسیقی ایرانی بدست لوطیان و اشخاص بی سر وپا افتاده که کار دیگری ازدستشان برنمیآید. بااینجهت قدر وقیمت موسیقی بکلی در ایران ازبین رفته است. بندرت اشخاص اسم ورسم داری یافت میشوند که

---

(۱) اوژن فلاندن درسال ۱۲۱۹ (۱۸۴۱–۱۸۴۰ م) ازطرف انجمن صنایع مستظرفهٔ پاریس بهمراهی سفیر فوق العادهٔ فرانسه بایران آمد و مأموریت داشت که دربارهٔ ساختمانها و نقاشی های ما تحقیقات و کارش نماید. نامبرده که نقاش ماهری هم بوده، در کتاب خود ازمناظر و آثار تاریخی و وضع حکومت و خواص اخلاقی واوضاع اجتماعی ایران بحث کرده. سفرنامهٔ او توسط حسین نورصادقی ترجمه شده ودر چاپخانهٔ روزنامهٔ نقش جهان بطبع رسیده ودرسال ۱۳۲۶ انتشار یافته است.

(۲) مقصودش ازچنگ، تار بوده است زیرا درجای دیگر مینویسد: درکنارش زنی با مضراب فلزی چنگ مینواخت (تار است که با مضراب نواخته میشود نه چنگ) صفحه ۶۹

باموسیقی آشنائی داشته باشند .(۱)



(شمارهٔ ۳) نوازندهٔ چنگ (مینیاتور قرن ۱۲ هجری)

گوبینو مینویسد : کولاك شدید سبب شد که ما دو روز در میانه توقف کردیم لیکن‌دراین دوروز بمن‌بد نگذشت برای‌اینکه دراین‌قصبه سازندگان و نوازندگانی هستند که از قبلیهٔ «شکاری» میباشند و نسبتاً

(۱) سفر نامهٔ اوژن فلاندن صفحه ۲۱۱

خوب ساز میزنند. افراد این‌قبیله هرنوع حرفه‌را قبول مینمایند. بعضی‌از آنها چاوش میشوند ویك‌دستهٔ دیگر عهده‌دار حمل‌جنازه باماکن‌مقدسه میگردند ویك‌دسته هم سازندگی ونوازندگی راپیشه مینمایند. درفصول خوش‌سال، افراد قبیلهٔشکاری دراطراف ایران‌و کشورهای مجاورپراکنده هستند لیکن همین که هوا روبسردی گذاشت به مسقط‌الرأس خود که همین حدود است بازگشت مینمایند (۱)

یکی‌دیگر از اروپائیان چنین مینگارد :

صنعت وحرفهٔ موسیقی و رقص وآواز هم دراین مملکت بطور انحصار دردست‌یهودیها واقع گردیده ، مشهور است که ملل‌شرقی اشتغال بدین قبیل حرف وصنایع‌را برای‌خود پست وحقیردانسته وبطورانحصار آنرا بملل‌سائره واگذار کرده‌اند . ایرانیهاهم دارای همین نظریه هستند وازاشتغال بصنایع موسیقی و آواز و رقص عار دارند (۲) .

براون مینویسد : میزبان ، میهمانی راکه ازحیث شخصیت ومقام بزرگتراز دیگران‌است درصدرسفره مینشاند. موسیقی‌دانها وخوانندگان ورقاصان هم پای سفره می‌نشینند (۳) .

---

(۱) کتاب‌سه سال در ایران‌صفحه ۱۳۵-۱۳۴

(۲) کتاب ایرانیان در گذشته وحال تألیف‌مادام ا.س. وولفسن که درسنهٔ ۱۲۸۹ بزبان‌روسی تألیف‌شده و توسط میرزاحسین‌خان انصاری ترجمه وچاپ گردیده است . مؤلف در زمان سلطنت محمدعلی‌شاه قاجار درایران‌بوده . این‌جمله درصفحه ۴۷ آن کتاب است .

(۳) کتاب یك‌سال‌درمیان‌ایرانیان تألیف‌ادوارد‌براون‌ترجمهٔ ذبیح‌اله منصوری صفحه ۱۱۷ - این کتاب شرح‌مسافرت یك‌سالهٔ اوست بایران در سال ۱۲٦٦ (۱۸۸۷م) در دورهٔ ناصرالدین‌شاه

این بود چندجمله از نوشته‌های خارجیها. حالا ببینیم موسیقی‌دانها ازنظر خودمان چه‌قدر ومنزلتی داشته‌اند: دردورهٔ ناصرالدین شاه، نوازندگان را **عملهٔ طرب** مینامیدند. واقعاً زهی تاسف که هنرمند همردیف عمله باشد! البته باید دانست که نوازندگان درباری که در بارگاه شاه حق جلوس و نواختن داشتند، باین‌لقب پرافتخار نائل آمده بودند و آنها را **عملهٔ طرب خاصه** مینامیدند. اینها کسانی بودند که از طرف شاه وظیفه و مقرّری داشته‌اند وگرنه نوازندگان عادی را **مطرب** میگفتند.

محمدحسن‌خان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات، رئیس‌دارالترجمه ورئیس‌ادارهٔ روزنامهٔ دولتی وپیشخدمت مخصوص‌وروزنامه‌خوان دربار ناصری که چند سال هم در پاریس تحصیل کرده و مرد متجددی بوده وقایع روزانهٔ دربار ناصرالدین شاه را در پانزده سال آخر عمرش نوشته که یادداشت های سه سالش بنام «وقایع دربار» بچاپ رسیده و دراین یادداشت‌ها مکرر ازعملهٔ طرب یاد شده است. ازجمله‌مینویسد: درقصر قاجاربعداز ناهار،شاه‌ماراخواست، وارد‌باغ شدیم، عملهٔ‌طرب بودند(۱) درجای دیگر مینویسد: شش بغروب مانده وارد سلطنت آباد شدیم، در سرقنات، آفتاب‌گردان زده بودند، شاه ناهار خوردند. عملهٔ طرب خبر کرده بودند از شهر آمدند. زیر درختهای آلوبالو که تازه‌شکوفه کرده بود شاه نشست، قدری ساززدند(۲) .... امروزهم شاه‌سوار شدند

(۱) کتاب‌وقایع روزانهٔ دربار ناصری که از اول فروردین ۱۲۶۰ (۱۲۹۸ ه. ق.) شروع‌میشود - صفحه ۸۸
(۲) صفحه ۹۲ کتاب اعتماد السلطنه

میخواستند میان جنگل رفته آنجا نهار صرف فرمایند وعملهٔ طرب هم‌خبر کردند... درشهرستانك آش‌پزان بود، عملهٔ طرب‌هم بودند (۱)... درب خانه رفتم، دیگ زیاد واقسام لحوم وادویه و سبزی آلات (!) حبوبات ، قند وشکر و غیره و غیره حاضر بود عملهٔ طرب خاصه طرفی نشسته و سازمیزدند . عملهٔ خلوت ازناظر وامین‌الملك وغیرها طرفی نشسته سبزی وبادنجان پاك میکردند . خودپادشاه‌هم گوشه‌ای خزیده وتماشامیفرمودند مجلس خالی ازشکوه وتماشا نبود (۲)

عبدالله مستوفی مینویسد : چون اکثراین آش پزان درماه مهر بود وماه عزاداری نبود، عملهٔ طرب درباری هم‌یك‌قسمت این‌محوطه رااشغال کرده باآلات خود حاضر بودند. شاه‌برصندلی خود جلوس کرده عملیات آشپزان بانوای موسیقی شروع میگشت (۳)

دوستعلی معیرالممالك مینویسد : در روز آش پزان ، میان سفره تنی‌چند ازخواص‌نوازندگان جامیگرفتند وبعضی‌ازدلقك‌ها وبذله گویان ازقبیل حاجی لره وحسن‌کماجی وغیره در گوشه و کنار ایستاده و گاه بحرکتی خوش بالطیفه‌ای مناسب حضار راسرور وانبساط میآوردند... ملك‌الشعرا بیتی‌چند... خوانده... آنگاه نوازندگان آهنك‌عراق وحجاز کرده باصفهان بازمیگشتند . (٤)

---

(۱) ایضا صفحه ۱۸۳ - ازقرار معلوم سالی یکمرتبه آش میپختند (درحضورشاه) وهریك ازوزرا ورجال دربختن آش وپاك کردن سبزی و بقولات وغیره شرکت میکردند . (۲) صفحه ۳٦ همان کتاب .

(۳) کتاب شرح زندگانی من‌جلداول صفحه۳۸۸ تألیف عبدالله‌مستوفی

(٤) یادداشتهائی از زندگانی خصوصی ناصرالدینشاه تألیف‌دوستعلی معیری صفحه ۱٤۷

موسیقی مجالس عروسی ومهمانی - هر چند موسیقی را در اسلام تحریم کردند ولی در دو مورد بکار بردنش مانعی نداشته است یکی در جنك و دیگری درعروسی.

موضوع موسیقی جنگی داستان دیگری دارد که مربوط بموزیك نظام است ودرجای خود اشاره خواهدشد. درمجالس عروسی‌هم‌چنانکه هنوز معمولست مطرب دعوت میکرده‌اند.

مطابق نوشتهٔ اوژن فلاندن ، درموقعی کـه وی در تخت جمشید مشغول نقشه‌کشی و طراحی بوده، شاهزادهٔ فرهاد میرزا برادر پادشاه و والی فارس، ازشیراز بتماشای تخت آمده و از کارهای او تمجید نموده است. پس‌از مراجعت والی، درآن حوالی جشن عروسی بوده‌که منظرهٔ آنراچنین وصف کرده: دراینوقت سرور وشادی ازخیمه‌های‌سیاه باطراف پراکنده میگشت ومرد و زن‌وبچه همه خوشحال وبشاش بودند. چون‌ما عیسوی بودیم خوش نداشتند مارا دعوت کنند . ماهم بخوشی آنها خوش بودیم و از صدای نی‌لبك و تمبور و سایر سازهایشان استفاده بردیم . این شادی ، دو شبانه روز ادامه داشت بدون اینکه سر سوزنی از سر و صدا کاسته شود یا دقیقه ای صدای سازشان قطع گردد . ساعت عروسی دررسید ، در جلو ، مطربان و سپس عروس و داماد بحمام دهستان مجاور میرفتند . مطربان پیوسته در سازهای خود میکوبیدند . پشت‌سر داماد، پدرش فلوت(۱) میزد وسپس عروس که برسرش‌چارقدی انداخته و برالاغی سوارش کرده بودند؛ دراطرافش‌زن ومرد رقص کنان حرکت میکردند (۲)

---

(۱) البته مقصود نی‌است

(۲)سفرنامه اوژن فلاندن‌صفحه ۲٦٤

دیگری مینویسد: درمجلس عروسی کمتر اتفاق میافتد مطرب دعوت نشود و گاهی آواز خوان هم دعوت میکنند. درمجلس عروسی بزن و بکوب وساز و آواز ورقص دائماً مهمانان را مشغول میکند. درین بحبوحه صدای دنبك و آواز لوطی هم بلند است (۱)



(شمارهٔ ٤) نوازندگان ورقاصان محلی در نزدیکی کرمانشاه
(از کتاب فردریك روزن آلمانی)

اعتمادالسلطنه مینویسد: امشب امین الملك سفرا را دعوت کرده است، من هم بودم. خیلی مهمانی ظریف وخوبی بود. مطرب ایرانی هم بود. رقاصی داشت که چنگی بدل میزد (۲) ... آقاعلی تارزن کاشی آمد تار زد و آواز خواند. کجا دل فسردهٔ کسل ما درك این عوالم را

(۱) کتاب ایرانیان در گذشته وحال صفحات ۱۵۲ و ۱۵٤
(۲) وقایع روزانهٔ دربار ناصری صفحه ۲۲

میکند ؛ ده تومان انعام دادم ، صبح رفت (۱)

بازهم باید گفت عجب مرد بذال و بخشنده‌ای بوده‌است زیـرا ده تومان هفتادسال پیش، ارزش چهارصد تومان امروز را داشته که اعتمـاد السلطنه دریك شب بتار زنی که بمنزلش دعوت کرده ، داده است (۲)

مستوفی مینویسد ، یك دسته مطرب دهاتی خبر کرده بودند کـه گذشته از آوازه‌خوان و کمانچه کش وضرب گیر و رقاص، طبال با طبل بزرگ وسرناچی هم‌داشتند تابرای موقع حمام‌رفتن‌داماد و آوردن‌عروس هم باصطلاح محلی «سازنده» داشته باشند ... مطربها یـا بقول محلی‌ها سازنده‌ها با دهل وطبل گنده وسرنای خود جلوی عروس میرفتند و این عروسی دریکی ازدهات بوده است (۳)

ادوارد براون مینویسد : میزبان برای سرگـرمی مهمانها هیئت ارکسترهم میآورد واین‌هیئت جزدرمهمانیهای بزرگ درباری مرکب‌از سه نفراست که یکی‌از آنها تازمیزند ودیگری طبلی‌موسوم به دنبك را مینوازد و سومی آواز میخواند... گاهی علاوه براین سه نفـر، پسران رقاص هم درمجلس حضور میرسانند و ایرانیها از رقص آنها خیلی لذت میبرند و آنچه بیشتر آنهارامحظوظ میکندعملیات آکروباسی‌رقاصهاست نه‌زیبائی خود رقص. شیرازیها بیش‌ازاهالی تهران بپسران رقاص علاقمند هستند و گاهی خوانندهٔ هیئت ارکستر نیزیك پسر است وهرگاه صدائی دلپذیر و وضعی خوب داشته باشد، بیشتر موفقیت حاصل میکندودریکی

---

(۱) صفحه ٥٥ همان کتاب

(۲) ازمقایسهٔ پول تعجب نکنید زیرا درآن‌موقع نان یك من‌هفت شاهی بوده است .

(۳) کتاب عبدالله مستوفی جلد اول صفحه ٤٥٨-٤٥٧

ازین مجالس که من حضور داشتم میهمانان از آواز آن پسر بطوری محظوظ شدند که همه ازجا برخاستند ودر اطراف آن پسر دائره‌ای بوجود آوردند و شروع برقص کردند و هنگام رقص مرتباً باآهنك مخصوص میگفتند: «بارك‌الله کوچولو» واین آهنك ورقص دسته جمعی بقدری ادامه داشت تاتمام آنها خسته شدند و از حرکت باز ایستادند (۱)

درهمان کتاب ازیك مجلس میهمانی دیگر درشیراز صحبت میکند که دو نوازندهٔ یهودی که در شغل خود معروفیت ومهارت داشتند ویکی از آنها موسوم به **ارزانی** بود، سازمیزده و پسر رقاص ده ساله‌ای میرقصیده . بعد مینویسد : رقاص پایهٔ گیلاس شرابخوری را بدندان میگرفت و بعد آهسته بهر یك از مهمانان نزدیك میشد وازپشت، کمر را خم میکرد بطوری که گیلاس شراب که در وسط دندانهای او بود تابه نزدیك لب میهمانان میرسید بدون اینکه شراب بآنها داده‌شود ودرین نمایش چیزی که تولید



(شمارهٔ ۵)رقاص درحال معلق(دورهٔ فتحعلیشاه)
نقاشی ازموزهٔ کنزینگتون لندن

(۱) کتاب یکسال درمیان ایرانیان صفحه ۱۱۵

حیرت میکرد ، نرمی استخوانهای کمر او بود . بعضی از میهمانها ازین حرکت آکروباسی چنان بوجد میآمدند که پیشانی اورامیبوسیدند. (۱)

این نوع رقص که ادوارد براون از آن صحبت میکند درمیان رقاصان دسته های مطربها معمول بود ومن بیاد دارم که درقدیم که برای مجالس عروسی ، مطرب دعوت میکردند ، علاوه بر کار نوازندگی و خوانندگی ورقص، مطربها نمایش‌هم میدادند وصندوقی داشتند که‌همراه میآوردند ودرموقع نمایش، لباس‌های مختلف میپوشیدند و صورت خود را با رنك‌ها تغییر میدادند و باصطلاح امروز «گریم» میکردند وچون دسته‌های مطرب که بمجالس‌مردانه میآمدند فقط ازمردان تشکیل‌میشد رقص برعهدهٔ پسران کمسالی بود که برای همین کار تربیت میشدند . هنوز هم ازاین‌دسته‌ها درشهرها حتی‌درتهران هم وجود دارد .

بنا بنوشتهٔ معیرالممالك در اواخر دورهٔ ناصرالدین شاه دو دسته مطرب بوده‌اند که یکی‌رادستهٔ **کورها** ودیگری‌رادستهٔ **مؤمن** مینامیدند دستهٔ کورها مرکب بود ازچهارمرد و دو زن. رئیس آنها **کریم** نام داشت وتار و کمانچه میزد. سه مرد دیگر یکی‌ضرب میگرفت ودوتن دف‌میزدند دختر کریم کمانچه میکشید ، زن‌دیگرهم میخواند. دردستهٔ مؤمن، خود مؤمن دایره میزد ومیخواند و در علم موسیقی و درست خواندن مهارت داشت. او را دودختربود که یکی‌ارگ دستی‌مینواخت ودیگری میرقصید. مادرشان هم‌ضرب میگرفت (۲)

---

(۱) همان کتاب صفحات ۲٦۷-۲٦۵

(۲) کتاب یادداشتهائی اززندگانی‌خصوصی ناصرالدینشاه نگارش معیرالممالك صفحه ۳۹

ازقرار معلوم یك دسته نوازنده هم از کشمیر آمده بودند که معیر الممالك شرح ذیل را در بارهٔ آنها نوشته است:

فردا مادرم باندرون رفت وعصر همان روز بساط بزم دراطاق بر لیان ساز گشت. مطربها دوازده نفر بودند و میان آنها دومرد قوی هیکل... تنبك دوسری بگردن آویخته بودند و درحین رقص وچرخیدن با حالتی تماشائی ضرب میگرفتند... پسر کی سیه‌چرده بسن ۱۵ الی ۱٦ سال مشتی سوزن بزمین میپاشید ودربین رقص خم‌شده باپلك چشم آنهارا یك‌یك بر می‌چید... انواع سازهای عجیب خوش صدا داشتند و نواهای پسندیده می خواندند که بسیار دلنشین بود. (۱)

معیر الممالك ازچنددسته نوازندگان زنانهٔ دیگرهم صحبت‌میکند بنام دستهٔ **گل رشتی** ـ دستهٔ **طاووس** ودستهٔ **ماشاءالله** که آنها نیز در اواسط بهار روزی که شاه‌بازنها ودختران وخانمهای شاهزادگان در قصر قاجاربودند وآش‌رشته می‌پختند، نوازندگی میگردند.(۲)

دیگری مینویسد: شب‌نشینی بطرزخوشی بر گذارمیشد. عدهٔ زیادی میآمدند وبالار کستر ایرانی‌سر گرم‌بودند.ار کستر راحکومت از روی‌لطف وصمیمیت برای‌ما فراهم‌میکرد. مطربها نیز بارغبت مشغول کارشده‌حضار رامشغول میکردند وماهم ازآنها اظهار امتنان میکردیم.

نویسندهٔ مز بوردرچندصفحهٔ دیگرمینویسد: شب هم بایددرمجلس پذیرائی حکومت حضوریافت که اسباب سر گرمی ازهرحیث فراهم‌است از قبیل مطرب ومشروب ومأکول ومخصوصاً آتش بازی که ایرانیان در

(۱) همان کتاب صفحه ٤۰ (۲) ایضاً صفحه ۱۳٦-۱۳٤

فراهم کردن آن مهارت‌فوق‌العاده‌ای دارند. مطربان بنواختن تار وتنبك و سایر آلات موسیقی مشغولند و پسرهای کوچك بتقلید دختران، گیسوان بلندی‌دارند و با آهنك سازمیرقصند . این سرگرمی‌ها در نظرماغربی ها یکنواخت است‌اما‌اگرزبان فارسی‌را بدانیم کسل نمیشویم.(۱)

تشخیص موسیقی و تأثیرآن - موسیقی ایرانی خواصی‌دارد که تشخیص آن برای کسانی که عادت‌ندارندمشکل است بنابراین‌اروپائیانی که بایران آمده‌اند حق‌داشته‌اند اگرنوشته‌اند ما ازموسیقی ایرانی لذت کامل نبردیم. عکس مطلب نیزصحیح است‌چنانکه ایرانیان هم‌ازموسیقی اروپائی نمیتوانستند استفادهٔ روحی کنند ولذت‌برند چون‌بآن‌نوع‌موسیقی مأنوس نبودند.

دیولافوا(۲) درسفرنامهٔ خودشرحی راجع بحاکم کاشان که برای دیدن اوبمنزل رئیس‌تلگرافخانه آمده مینویسد که خالی ازتفریح‌نیست : برادرزن شاه‌بمحض ورود، روی‌صندلی نشست ودرحال بلعیدن چای به ارك کوچکی که در کناراطاق بود، بدقت‌نگاه کرد وبالاخره پرسید که‌این

(۱) کتاب ایرانی که‌من شناخته‌ام تالیف ب. نیکیتین روسی که‌مقارن جنك بین الملل اول (۱۹۱۸-۱۹۱٤ م) درسرویس قنسولگری های روسیه درشمال ایران بکاراشتغال داشته و کتابش توسط مترجم همایون فرهوشی ترجمه‌ودرآذرماه ۱۳۲۹چاپ‌ومنتشرشده‌است(صفحه۱۲٤-۱۲۷)

(۲)مارسل دیولافوا مهندس‌وباستان شناس معروف درسال۱۲٦۰ و۱۲٦۳(۱۸۸٤-۱۸۸۱م)دو سفر بایران آمده‌و زن او که درین مسافرت ها همراه شوهرش بوده وقایع روزانهٔ مسافرت اول‌را نوشته که بصورت کتابی بعنوان‌مسافرت دیولافوادرایران وشوش‌و کلده چاپ شده وتوسط مترجم همایون فرهوشی ترجمه ودرسال ۱۳۳۲ بطبع رسیده است .

چیست وچون باو گفتم که این یکی از آلات موسیقی است باحرارت زیادی گفت من خیلی میل دارم که صدای آنرا بشنوم. رئیس تلگرافخانه معذرت خواست که مبتدی است و نزد استاد مشق نکرده است و نمی تواند آهنگی که قابل شنیدن باشد، بنوازد ولی حاکم گفت نمیشود حتماً باید من صدای آنرا بشنوم خلاصه بنابرخواهش میزبان مهربان، من درمقابل ارك نشستم ودرین فکر بودم که چه آهنگی را شروع کنم زیراکه اولا مستمعین من باآهنگ‌های اروپائی آشنا نبودند وثانیاً من ازسرودها وآوازهای ایرانی اطلاع نداشتم. پس ازمدتی فکروسر گردانی بالاخره دل بدریازده ویك آهنگ اروپائی را شروع کردم. حاکم گفت:

این آهنك بسیارخوب است ولی شما تند میزنید خواهش میکنم قدری آرامتر بزنید. بنابراین من ازقاعده خارج شده وآهسته تر آهنگهای بی ربطی میزدم ولی برعکس دیدم نشاطی دراوپیداشد وسررا بالا و پائین میانداخت که علامت تحسین و تمجید بود! (این حاکم، بوسیلهٔ خواهر خود انیس الدوله یکی از زنان سوگلی ناصرالدین شاه باین مقام رسیده است) (۱)... درجای دیگر وقتی ازیك جشن عروسی درجلفای اصفهان صحبت میکند، چنین مینویسد: یك نفر آمد وجعبه‌ای چوبی که آنرا سنتور میگویند درجلوی خود گذارد وبامضرابهای چوبی شروع بزدن آن کرد. این هنرمند ماهر برای نشان دادن استادی خودباکمال تندی مضراب را روی سیم فرودمیاورد. من مدتی تماشا کردم ولی نتوانستم آنرابا پیانو یا سازدیگری که نغمات خوش آهنگی از آن شنیده میشود تشبیه کنم. البته

(۱) سفرنامهٔ دیولافوا صفحه ۱۹۸ تا ۲۰۱

معلومات دقیقی لازم است تابتوان ارزش واقعی این موسیقی سحرانگیز را درك کرد وازاستماع آن لذت برد ولی من با کمال خجلت اعتراف میکنم که از آن چیزی نفهمیدم و از لذت این نغمات دلکش محروم ماندم(۱)

بقرار نوشتهٔ ادوارد براون ، «آلمااسترتل» که ترجمهٔ تصنیف های ایرانی مرتب شدهٔ توسط « بلیرفیرچایلد » رابعهده داشته بقدری فریفتهٔ لذت و تأثیر وصف نشدنی آواز مطربان ایرانی بوده است که این جملات را در دیباچهٔ آن جزوه نوشته‌است :

امابرای اینکه شخص کاملا بداند که این تصنیف ها چیست ، باید درمشرق‌زمین اقامت گزیند: شب گرم و روشن ایران، شعاع چراغها که بر لباس براق ورنگارنك حضارافتاده، تاریکی اطراف که شبح های تیره فام درآن پرواز و رقص میکنند، نوای عجیب موسیقی، آهنك هائی که گاهی بسیاردلپذیراست وباتشابه وتکراردائمی اوج گرفته وفرود میآیند . تمام اینها قابل‌ترجمه نیست اماتأثیری که‌درشخص میکندبقدری زنده‌ومحسوس وباندازه‌ای‌سحار وفتان‌است که شخص آرزو میکند بهرشکلی‌هست آنرا ثابت‌وپایدار نماید. (۲)

گوبینومینویسد: یك‌شب ما دریك‌مجلس‌شام دعوت داشتیم‌وجمعی ازنجبای ایرانی ازجمله‌میرزا تقی‌لسان‌الملك معروف به‌سپهرحاضر بود . لسان سپهر گفت نکتهٔ‌دیگری که‌موجب حیرت من‌شده موسیقی‌اروپائیان است‌وتعجب میکنم ملل‌اروپائی بااین هوش سرشارچرا موسیقی‌دلچسبی ندارندکه شخص‌از آهنك‌آن محظوظ شود. درپاسخ گفتم برخلاف تصور

---

(۱) همان سفرنامه صفحه ۲۳۵

(۲) جلدچهارم تاریخ‌ادبیات براون‌ترجمه رشید یاسمی صفحه ۱۶۹

شما اروپائیان موسیقی خوب وجالب توجهی دارند. لسان سپهر پرسید آیا موسیقی اروپائی درشنوندگان تأثیرمینماید؟ گفتم بدیهی است. لسان‌الملك گفت مقصودشما ازین تأثیرچیست؟ گفتم مقصود اینست که موسیقی اروپائی گاهی چنان انسان را متأثر و محزون میکند که اشك از دیدگان سرازیر میگردد وزمانی چنان بنشاط میآید که بی‌اختیار ازجا برخاسته و برقص میافتد. حاصل اینکه تأثیر موسیقی اروپائی بقدری است که حتی وقایع حقیقی زندگی هم نمیتواند چنین اثراتی بوجود آورد. لسان‌الملك گفت بااین وصف موسیقی ایرانی تأثیرش خیلی زیادتر از موسیقی اروپائیست و اگر موسیقی شما فقط در



(شمارهٔ ٦) نازنین (تابلو نقاشی از کلکسیون ایمری انگلیسی)

انسانها اثر مینماید موسیقی ما در حیوانات هم تأثیر میکند مثلا من دوستی داشتم که چندین قطار شتر داشت و شتران خود را برای بار

کشی... کرایه میداد. این شخص خیلی خوب نی میزد و بقدری در نی زدن مهارت داشت که بوصف درنمیآید و برای اینکه هنر خود را نشان بدهد شتران خود را سه روز تمام در کاروانسرا نگاه میداشت و مانع از خروج آنها میشد بطوری که شتران از شدت تشنگی بی تاب میشدند و روز چهارم در کاروانسرا رامیگشود و شتران را رها میکرد که بطرف جوی رفته آب بیاشامند. بدیهی است شتران تشنه باشتاب زیاد خود را بآب میرسانیدند ولی هنوز شروع بآشامیدن نکرده بودند که دوست من نی خود را بیرون میآورد و شروع به نی زدن میکرد. آنوقت شتران از آب خوردن صرف نظر کرده و مراجعت مینمودند و اطراف دوست مرا میگرفتند و گردن ها را میکشیدند و مثل این بود که از شنیدن آهنگ نی لذت میبرند و همین که دوست من از نی زدن بازمیایستاد شتران مجدداً بطرف جوی آب میرفتند و رفع عطش می نمودند... بعد گوبینو مینویسد: دراین که موسیقی در حیوانات تأثیر مینماید تردیدی نیست ولی لسان الملك مبالغه گوئی میکرد و از شخصی مثل او بعید بود که اغراق بگوید. (۱)

اوژن فلاندن در کتات خود شرح مبسوطی راجع بملاقات باملك قاسم میرزا فرزند فتحعلیشاه که او را یکی از مردان بزرك مشرق زمین میداند، نوشته است. چون قصهٔ شیرینیست و نکاتی راجع بموسیقی دارد بطور خلاصه بآن اشاره میکنم. مینویسد: این شاهزاده در کشور فرانسه تربیت شده وزبانهای متعدد ازجمله فرانسه وانگلیسی و روسی را خوب

---

(۱) کتاب سه سال درایران تالیف گوبینو ترجمه منصوری ازصفحه ۱٤ تا ۱۷

میدانسته وبسیار روشن‌فکر بوده ونقاشی‌را زیاد دوست میداشته است. اوژن مایل بوده است صورت زنی را بکشد ولی چون خانمها حجـاب داشته انـد مقصودش حاصل نشده تا اینکه ازشاهزاده یاری میطلبد واو هم وعده میدهد که بزودی منظور نقاش را بر آورد . بعد از چند شب ، مستخدم‌مخصوص ملك قاسم میرزا ، او را مخفیانـه بانـدرون شاهزاده میبرد و پس ازگذشتن از راههای پر پیچ و خم وارد قصر میشود. دراینجا بحیرت افتاده زیرا خود را در تالاری بزرگ دیده است که نقاشی های در ودیوار ، در پرتوچراغها و آئینه ها میدرخشیده و زنان شاهزاده از دیـدن او شروع بجیق و فریاد کرده‌اند . ولی شاهزاده از ته تالار جلو آمده و آنها را آرام نموده وباوژن فلاندن گفته : برای خشنود کردن تونتوانستم محلی دیگر



(شمارهٔ ۷) لطیفهٔ اصفهانی (ازکلکسیون نقاشیهای ایمری انگلیسی)

بجز اندرون خود بیابم . اگر مردم میفهمیدند که شاهزاده یك عیسوی نامحرم را بحرمسرایش پذیرفته ، ویرا درمعرض خشم پادشاه قرارمیدادند ولی شاهزاده دارای صفاتی بود که از یك مسلمان بدور است چنانکه برای اشخاص بزرگ ، عالم وهنرمند احترام خاصی قائل بود وخرافات و تعصبات مذهبی نداشت . اوژن و محسن میرزا پسرعموی ملك قاسم میرزا و میزبان درآن تالار ، دور میز کوچکی که شامی مطبوع رویش چیده بودند ، می‌نشینند ودر تمام مدت صرف غذا آهنگهای موسیقی و رقص رقاصان ادامه داشته است . ابتدا یك زن تنها میرقصید و پس از اندك مدت زنی دیگر باو ملحق میشد. در انگشتان رقاصان ، زنگهای کوچك و قاشقك‌ها بصدا در میآمد که با آلات موسیقی همنوا بود . نوازندگان باستثنای کمانچه کش ، از خانمها بوده‌اند . یکی از سازها کمانچه بود که از استخوان ماهی ساخته شده ودستهٔ درازی با سه سیم داشت و روی پایه‌ای قرار گرفته بود که از کشیدن آرشه روی سیمها ، صدائی کمی دلخراش شنیده میشد و مردی که اینساز را مینواخت کور بود . درکنارش زنی بامضراب فلزی چنگ مینواخت (مقصود تاراست) زنی دیگر تنبکی کوچك درزیر بازوی‌چپ داشت که بادودست مینواخت و زن دیگری دایرهٔ میزد . زنان برای خوش‌آمد اربابشان میرقصیدند . وقتی‌رقص‌میخواست‌خاتمه‌یابد ارکستر با قوّت وعجله‌مینواخت‌ورقاصان راکاملا گیج میساخت . اگر چه این نوع رقص بنظر من تازه میامد ولی مرا خوش نیامد چه حرکات ، خشك و نامرتب بود و من حال عادی رقاصه‌هارا بدین وضع ترجیح میدادم . کم کم وقت دیرشد . بادوشاهزاده

وخانمها خدا حافظی گفته باز گشتیم ودر بسته شد وشاید دیگر این در بروی مردها بویژه فرنگیها باز نشود. (۱)

«فردریك فون روزن» آلمانی که در دورهٔ مظفرالدین شاه سفیر آلمان درتهران بوده در کتابی بنام «ایران در کلمه وعکس» مینویسد : غزلیات فارسی برای آوازه خوانی سروده شده و چنین بنظر میآید که آواز ایرانی تقلید نوای بلبل است. غزلهای حافظ را اگر بخواهند به زبان دیگری ترجمه کنند باید بطوری این کار با مهارت انجام شود که در آن زبان هم همراه با موسیقی ایرانی بتوان خواند. نغمه‌های ایران شنونده را واله و شیدا میکند. درك لطائف این موسیقی بسیار مشکل است واشخاص خارجی بایدآنرا زیاد بشنوند وخوب بآن مأنوس شوند تا بتوانند بلطف آن پی‌برند (۲)

براون مینویسد: آهنگهای موسیقی‌اثری بزرگ درمفرح نمودن آنهادارد (۳)... یکی از خاطرات خوش‌اوشبی‌بوده‌است که درمنزل‌رئیس تلگراف کاشان بوده ومیرزا حسین‌خان رئیس گمرك(٤) هم که‌افسانه‌های

---

(۱) سفر نامهٔ اوژن فلاندن صفحهٔ ٦٩ (این جلسهٔ پذیرائی در تبریز بوده‌است.)

(۲) Friedrich Rosen مؤلف کتاب Persien in wort und Bild صفحه ۷۸

(۳) کتاب یکسال‌درمیان ایرانیان صفحه ۱۱۷

(٤) وقتی باین جمله رسیدم تعجب کردم که رئیس گمرك درکاشان که شهرسرحدی نیست چه می کرده است بعد ازمطالعهٔ وضع گمرك دورهٔ ناصرالدینشاه مطلب را دریافتم واینك دراینجا مینگارم که خوانندهٔ این کتاب هم متوجه باشد. درآن موقع علاوه برشهرهای سرحدی که‌متصدی گمرك‌داشت درپشت دروازه های شهر های داخل کشورهم یك عوارضی ازبارهای وارد بشهرباسم گمرك‌دریافت میداشتندو گمرك‌شهرهاجزوعمل حکام‌بود که بطورمقاطعه برآورد وجمع حاکم محل می گردید.

شیرین نقل‌میکرده حضور داشته است . مینویسد: بعدازصرف شام‌قدری سه‌تار زدند و آواز خواندند ومن‌دیدم که تمام اهل‌مجلس هریك‌بطریقی درموسیقی شرکت دارند وفقط من‌هستم که شرکتی در موسیقی ندارم . وقتی که میهمانها ازجا برخاستند که بروند من با حیرت متوجه شدم که نیمه‌شب شده زیرا بقدری بمن‌خوش گذشته بود که‌متوجه مرور ساعات نشده‌بودم. (۱)... براون درتهران منزل‌نواب میرزاحسن علی‌خان که‌در لندن‌باهم دوست شده‌بودنداقامت داشته‌واین‌شخص بااینکه مردمحترمی بوده سازمیزده چنانکه مینویسد: شبهاوقتی بااوتنها بودم‌وگاهی برادرش که در ارتش ایران درجهٔ سرهنگی داشت با برادرزاده‌هایش آنجا بودند و راجع بمباحث مختلف صحبت میکردند گاهی نواب سه تار خود را که خوب مینواخت بدست میگرفت و قدری نوازندگی میکرد (۲) ... در شیرازهم‌منزل نواب‌اقامت‌داشته که‌ازفضلا بوده‌وازشخصی‌بنام**شکرالله خان** نام میبرد که برادرش ازخاصان نواب بوده واین‌شکرالله‌خان خوب سه‌تار میزده و باصدای خوشی آواز میخوانده است (۳)

این‌چندجمله میرساند بااینکه ادوارد براون توجه‌زیادی بهنرهای زیبا نداشته ومطالعات اودر ادبیات ایرانست ولی‌چون احساسات‌خود را با ایرانیها همنواخت کرده و بخواص روحیات ایرانی خوب‌آشنا شده از مجالس میهمانی ایرانی‌ها وشنیدن الحان موسیقی بیشتر لذت برده است مقصود اینست که برای فهم موسیقی یك ملت باید بافکار و کیفیات روحی آن مردم کاملا آشنا شد .

---

(۱) همان کتاب صفحه ۱۷٤
(۲) ایضا صفحه ۱۲۰ (۳) همان کتاب صفحه ۲٤۲

اکنون میخواهم مطلبی را بنویسم که در کتابی نخـوانده‌ام ولی شهرت بسیار دارد و اززبان مردم شنیده‌ام که میگویند وقتی مظفرالدین شاه درسفر فرنگ بکنسرتی رفته وپس‌ازخاتمهٔ موسیقی تقاضاکرده است که قسمت اول را تکرارکنند و معلوم شدکه تجدید کوك ارکستر را طالب بوده‌است. بنا برین‌ازنغمات ، چیزی درك ننموده‌زیرا اصوات درهم سازها درموقعی که‌کوك میکرده‌اند چون ملایمتر بوده اورا بیشترمطلوب آمده است . داستان دیگری عبدالله مستوفی در کتاب خود نوشته کـه شخصاً شاهد آن بوده زیرادر آن زمان عضو سفارت ایران درپطرزبورغ بشمار میآمده . بقراری که اشاره میکند : در سفر سوم فرنگ‌کـه این پادشاه‌همراه امپراطور روس ودرباریان دریك مجلس کنسرت حاضر شده برنامهٔ‌کنسرت را با نقش و نگار خیلی زیبا چاپ کرده بودند وهر کس یك‌نسخه ازآن در دست داشته است . در اواسط کنـسرت ، اعلیحضرت شاه چرت مختصری زدند وافتادن کارت ازدستشان ایشان را بهوش‌آورد امپراطور خم‌شده کارت را برداشت و باکمال ادب تقدیم مهمان تاجدار خود نمود . (۱)

واضحست او ازموسیقی‌اروپائی چیزی نمی‌فهمیده زیرا بآن‌مأنوس نبوده درصورتیکه موسیقی ایرانی‌راکه ازکودکی شنیده دوست‌میداشت چنانکه مطابق نوشتهٔ مستوفی درهمان کتاب : رستوران «ارنست» در آن موقع درپطرز بورغ یك دستهٔ ارکستری داشت ورئیس ارکستر موسوم به «اکه البی» سه‌قطعه بنام ماهور - بیات ترك وبیداد مینواخت. روزی

---

(۱) کتاب مستوفی جلد دوم صفحه ۲۰٤

که شاه در سفارت نهاز مهمان میرزا حسن خان مشیرالملك (حسن مشیرالدولهٔ آتیه) وزیر مختار ایران بود، ارکستر هم آن قطعات را نواخت و شاه ازشنیدن موسیقی ایرانی خیلی خوشوقت شد چنانکه در آخر هرقسمت برای هیئت ارکستر دست میزد و در پایان هم یك مدال طلا برئیس ارکستر جائزه داده شد (١)

هیچ معلوم نیست این آهنگها که درآنوقت بنام موسیقی ایران نواخته شده چه بوده شاید نغماتیست که قبلا توسط « لومر » و ناصر همایون چاپ شده است و درآتیه بآنها اشاره خواهم کرد . (٢) ولی منظور از ذکر حکایت این بود که برای درك موسیقی سابقهٔ آشنائی لازمست چنانکه امروزهم درمیان ایرانیان بعضی موسیقی اروپائی را خوب درك میکنند و بآن مأنوس هستند عدهٔ زیادی هم بدون اینکه بفهمند تظاهر بفهمیدن میکنند چون شنیدن موسیقی فرنگی مُد شده و بسیاری هم اصلا آنرا خوش ندارند زیرا برموز و لطائف و زیبائیهای آن پی‌نمی‌برند. همان مظفرالدین شاه کم ذوق‌هم‌چنانکه از سفرنامه‌اش پیداست هر وقت در مسافرتهای اروپا آهنگهائی شنیده است که شبیه بنغمات ایرانی بوده لذت برده است چنانکه مینویسد : سر شام هم ساز که بنوای ایرانی میزدند خوب بود . همچنین درجای دیگر مینگارد : دربین شام موزیك مجار را میزدند بسیار خوب بود وبگوش ما لذت میداد زیرا شبیه بموزیك ایرانیست . (٣)

(١) ایضا صفحه ١٤٠و٢٢٠

(٢) مراجعه شود بفصل موسیقی نظامی

(٣) سفرنامه اول مظفرالدینشاه بفرنك صفحات١٤٩و١٩٩

موسیقی درباری و اندرون شاهی

مجلس بزم و انس فتحعلیشاه در اندرون از لحاظ موسیقی شایستهٔ ذکراست واین موضوع در کتاب تاریخ عضدی نگاشته شده که عیناً در اینجا نقل میشود:

از نوروز باستانی تاسیزدهم عید، خاقان... باتمام اهل حرمخانه ... مهمان تاج‌الدوله (یکی از زنان شاه) میشدند و درین سیزده روز... تماماً بعیش و استماع ساز و نوا... مشغول بودند... دختر آقا محمدرضای موسیقی‌دان معروف، ملقبه به **شاه وردی خان** و **بیگم رستم آبادیه** ملقبه به **پارشاه** با چند نفر دختران جواهر پوش که کارشان زدن ساز و خواندن آواز بود... داخل خدمهٔ حرم مزوجات بودند. دختر آقامحمد



(شمارهٔ ۸) رقاصه (دورهٔ فتحعلیشاه) از مجموعهٔ پرنس ارفع درمناکو — طرح ازعلی هاینبال

رضا درفن موسیقی استاد و از شاگردی پدرخود نائل باین استعدادشده بود . ولی اینها دخلی بدستگاه بازیگرخانه و بازیگران ... نداشتند . دستگاه بازیگرخانهٔ خاقان یك‌فصل بسیار مفصلی میباشد . وضع آنها و اسم و رسمشان وشئونات ومخارجشان شرح علیحده میخواهد و هرگاه خوف ملامت نبود تفصیل نگارش گزارش میداد (۱)

با اینکه مؤلف آن کتاب ازگزارش این موضوع خوف داشته ولی در چند صفحهٔ بعد بنا بر مناسبت شرحی نوشته است که معلوم میشود جزئی از بسیار است و بهر حال بخوبی ثابت میکند که موسیقی را در آن دستگاه تشریفات مفصل بوده است :

دستهٔ استاد زهره با دستهٔ استاد مینا پیوسته با هم رقابت وعداوت داشتند بلکه در میان حرمخانه ضرب‌المثل بودند . اگر خصومتی میان دو نفر میدیدند میگفتند مثل دستهٔ استاد مینا و استاد زهـره منازعـه مینماید ... (هر دسته سپرده بیکی از زنان شاه بود) عمارت و مسکن و جیره و مواجب و نوکر و خواجه برای بازی‌گران حتی اسب سواری و طویله و جلودارشان از اهل حرمخانه خارج بود .... مبلغ کلی در سال مواجب و مخارج بازیگر ها و بازیگرخانه بود . هر وقت احضارمیشدند احدی از سایر اهل حرمخانه نخواسته حق حضورنداشتند . اکثراوقات باغ قرق میشد و بازیگران آنجا میرفتند ... تمام رقاصها یك قبای اشرفی که هزار عدد باجاقلی بر آن دوخته شده‌بود داشتند ،کمرها وعرقچین ها تمام جواهر و باگلوبند های خوب و گوشوارهای ممتاز ... در مجلس

---

(۱) تاریخ عضدی صفحه ۸

هم دو سمت می نشستند : استاد زهره و استاد مینا سر صف بـودند .... در قصر قاجار اکثر اوقات بازیگر ها سوار میشدند و سر سواری میزدند و میخواندند . رقاصها اسب میتاختند . میگویند بازیگران هـر وقت میخواستند از عمارت خودشان حرکت کنند، های وهوی آنها ... قسمی بلند بود که قطع مینمودند پادشاه ، بازیگر ها را احضار نموده . معلوم است پنجاه نفر خانم که اقلا پنجاه کنیز هم داشتند یکصد نفـر زن همه کارشان منحصر در عیش باشد تا چه حد قیل و قال خواهند داشت (۱)

در جای دیگر مینویسد : یکی از زنان شاه ، **مشتری خانم اهل شیراز** است که بعداز فوت خاقان هفت فرزند داشت . وی درعلم موسیقی مهارت کامل و آوازی سرشار داشت . گویند شبی خاقان ... بازن دیگرش در طبقهٔ اول برج جهان نما بعشرت ... بسر میبردند مشتری خـانم در طبقهٔ دوم بود . این شعر را بآواز بلند خوانده بود :

بالای بام‌دوست چو نتوان نهادپای — هم‌چاره آنکه‌سر بنهم‌زیر پای‌دوست

شخصی که بسیار دور بود شعر را شنید و نوشت . این خـانم قریب صد سال عمر کرد . در آخر هم حالت طرب و مسرت از او نمایان بود هیچوقت او را مهموم و افسرده ندیدند . هر وقت خـاقان بسفری عزیمت میفرمود ... مشتری خانم باید مشغول خوانـدن باشد . در سفر آخر که تشریف فرمای اصفهان میشدند مشتری خانم برسم مألوف مشغول خواندن این بیت شد :

---

(۱) همان کتاب صفحه ۱۹

تو سفر کردی و خـوبان همه گیسو کندند

از فراق تو عجب سلسله ها بـر هم خورد

خاقان مضمون بیت را بفال بد گرفته... بی اختیار فرمودند : اناللّه واناالیه راجعون و در همان سفر از ساحت اصفهـان بگلـزار جنان رفتند (۱)

همچنین مینویسد : شبی خاقان . . . یکی از خواجـه سرایان را برای مطلبی نزد ذوالفقار خان فرستاده بودند . بعد ازمراجعت پرسیدند سردار چـه میکرد ؟ - عرض کـرد تنها نشسته مشغول خوردن شراب بود فرمودند چهار نفر



(شمارهٔ ۹) گل آرا - از کلکسیون تابلوهای نقاشی ایمری انگلیسی

از زنانی‌راکه جزء عملهٔ طرب هستند آلان مطلقه کردم با تمام جواهر.... که دارند ... برده بگو .... روا نمیدارم بر توبد بگذرد . این چهار زن

(۱) ایضا صفحه ۲۱-۲۰

مطربه بتو بخشیده شد. (۱)

معلوم میشود عدهٔ زیادی در اختیار داشته که چهار تای آنها را بسر داری بخشش کرده است! راستی پادشاهان قدیم یعنی همانها که چشم میل میکشیدند و تنه اره میکردند وسر میبریدند گاهی هم چقدر بذال و مهربان بودند! شاید پیشینیان همین را دیده اند که گفته اند عطایشان را بلقایشان بخشیدم.

در دورهٔ ناصرالدین شاه موسیقی درباری دوقسمت بوده. یکی که درسلام های رسمی و روزهای عید وجشن بکار میرفته ودیگری که درمجالس خصوصی درباری نواخته میشده. قسمت اول بوسیلهٔ موزیك نظامی باآلات بادی اجرا میشده ودرقسمت دوم از عملهٔ طرب خاصه که قبلا اشاره‌شد استفاده میکرده‌اند. این نوازندگان که درطول پنجاه سال سلطنت ناصرالدین‌شاه یکی بعد از دیگری بدربار رفت وآمد داشته‌اند از این قرارند:

آقا علی اکبر، آقا غلامحسین ومیرزا عبدالله نوازندهٔ تار.

سنتور خان، محمدصادق خان وسماع حضور نوازندهٔ سنتور.

خوشنواز، مطلب‌خان وجوادخان قزوینی نوازندگان کمانچه.

ازاین اشخاص بعدهابتفصیل بیشتری صحبت‌خواهم کرد. ناصرالدین شاه در اندرون گاهی مجالس بزم داشته است که از نوازندگان دیگر هم استفاده میشده. برای اطلاع ازینقسمت بهترین کتاب، یادداشت های معیرالممالك است زیرا مادرش عصمت‌الدوله دختر ناصرالدین شاه بوده

(۱) ایضا صفحه ٧٤

وخودش هم تا بچه بوده باندرون آمدورفت داشته است. اینك آنقسمت از کتاب مزبور را کـه مربوط بموسیقی اندرون شاهی است از نظر شما میگذرانم :

روزی شاه بمادرپدرم ماه نساء خانم میگوید که دوازده دختر زیبا حاضر نماید وآنها را بعملهٔ طرب سپارد تاانواع ساز و آواز ورقص‌ها را بیاموزند و پس از تکمیل ، باندرون فرستاده شوند . ماه نساء خـانم در ظرف چند ماه دخترها را گرد آورده آنها را باساتید موسیقی زمان ... میسپارد و مدت دو سال دخترهـا بآموختن فن موسیقی و انواع سازها مشغول میشوند . روزی ماه نساء خانم مجلسی آراسته شاهـرا از صبح بمنزل‌خود دعوت‌میکند وبعدازناهار ... بساط بزمی‌میآراید ورامشگران ماه‌پیکر درحضور شاه بسازندگی مشغول میشوند.

این حال سخت پسند خاطر خسروانه میافتد . انگشتری ... بماه نساء خانم مرحمت میکند و انعام شایانی در حق اساتید نوازندگان مبذول داشته دختر ها را باندرون میفرستد .... برخی از آنها نیز که مطبوع طبع ملوکانه واقع شده بودند صیغه شده در جرگهٔ خانمها درآمدند .

اسامی بعضی از دوشیزگان طرب ساز و نغمه پرداز ازیـن قرار است : دلبرخانم ـ دلپسند خانم ـ عالیه خانم ـ فاطمه سلطان خانم ـ خاور سلطان خانم ـ زینب خانم و غیرها . (۱)

ماهی چند شب دیوانخانه را قرق میکردند و شاه بـا اهل حرم

---

(۱) کتاب معیر الممالك صفحه ۳۰ـ۲۹

بگردش باغ و گلستان رفته شام را نیز همان جا صرف مینمودند و در تمام مدت، رامشگران و خنیا گران بسازندگی و نوازندگی مشغول بودند. (۱)



(شمارهٔ ۱۰) رقاصه در حال بشکن زدن- نقاشی دورهٔ ناصرالدین شاه - ازموزهٔ لنین گراد کپیهٔ علی‌ها نیبال

پس از پایان تفرج زنها گروه گروه ... رو بعمارت میاوردند. در وسط اطاق برلیان، چپق بسیار زیبائی میکشیدند در یك طرف نوازندگان

(۱) کتاب معیر صفحه ۳۱

و در طرف دیگر خانمها می‌نشستند و صندلی شاه را چنان میگذاشتند که بهر دو سو نگران باشد ... باشارهٔ وی بزم آغاز میگشت . (۱)

مستوفی مینویسد: گاهی شاه امر میداد در گوشهٔ این تالارمحوطه ای از تجیر میساختند و عملهٔ طرب را با چشم بسته باین محوطه وارد و درین جا چشمهای آنها را باز میکردند و مجلس صحبت بمجلس سماع مبدل میشد (۲)

معیر مینویسد : خوابگاه شاه چهار در باطراف داشت که یکی باطاق رامشگران باز میشد . نقیب‌الممالك که دارای بیانی شیرین و در فن داستان‌سرائی بیمانند بود در یکی از اطاقهامی نشست ودر را اندکی باز میگذاشت تا شاه صدایش را بشنود ... قبل‌از آن‌یکی ازنوازندگان مخصوص که جوادخان قزوینی بود وکمانچهٔ بسیار کوچکی ترتیب‌داده و همیشه آنرا زیر لباده داشت چند پنجهٔ نرم نواخته و ساکت میشد و در خلال داستان .... نقیب‌الممالك بیتی چند مناسب حال باآهنگی خوش آهسته میسرود و جوادخان با ملاحتی ویرا بهمان نرمی جواب میداد ، گاه نیز رباعی مؤثر با اشعار غم‌انگیز دیگری میخواند و اغلب در آن حال اشك از دیدگان فرو میریخت زیرا در روزگار جوانی به‌لیلی نامی دل باخته و پیش از آنکه وصل دست دهد معشوقه‌اش از دست رفته‌بود با آنکه شاه هرگز نمیخواست آهنگهای حزن انگیز بشنود و پیوسته خاطر خود را شادمان میخواست شوریدگی جوادخان‌را دوست‌میداشت و بعضی شب ها هم بوی امر میکرد که تنها بزند و بخواند (۳)

---

(۱) ایضا صفحه ۳۲-۳۱

(۲) کتاب تاریخ مستوفی صفحه ۵۱۸ جلد اول

(۳) کتاب‌معیر صفحه ۳٤ ـ ۳۵

از نوازندگان موقع خواب یکی سرورالملک که خداوندموسیقی و مشهور بود ، دستمالی بر روی سنتور میگسترد و بقدری صدای ملیحی میداد که بهتر از آن نمیشد . دیگر **آقاغلامحسین** تارزن بود... دیگری **اسمعیل خان کمانچه کش** که بی نظیر ، دیگری **حاجی حکیم** آوازه خوان بود که دو دانگ را کس بدان خوبی نخواند . در موقعی که جواب اشعار نقیب الممالك را میدادند گاه بهیئت اجتماع جواب داده و گاه تك تك تقریباً ساعتی میزدند و ساکت میشدند . هر گاه صدائی از شاه برمیآمد دوباره ادامه میدادند و هر گاه صدائی نمیامد مرخص میشدند . (۱)

پایان مقدمه منظور نگارنده از ذکر این مقدمه آشنائی خوانندگان بوضع موسیقی آن زمانست که سر گذشت ما دنبالهٔ آن میباشد. اکنون که تا اندازه‌ای بکیفیت این هنر در دورهٔ قاجاریه آگاهی یافته اید داستان را آغاز میکنم و چنانکه اشاره کردم هرجا ضرورت ایجاب کند برای درك کامل مطلب بسوابق امر نیز اشاره مینمایم .

---

(۱) ایضاً صفحه ۳۶ـ۳۵

آغاز سرگذشت

در سال ۱۲۸۵ (۱۳۲۴ هـ . ق .) موقعی که پدرم میرزا عبدالله‌خان در کرمان منشی فرمانفرما والی ایالت بود ، بدنیا آمـدم . هنوز چند ماهی از تولدم نگذشته بود که مأموریت پدرم بسر آمد و با او بتهران مراجعت کردیم و در خانه ای که پشت پارك مختار السلطنه بـود ، در خیابان ارامنه منزل نمودیم . سالهای اولیهٔ دوران کودکی را درست به خاطر ندارم ولی از سن پنج شش سالگی را خوب بیاد میاورم کـه در همان خانه با مادر و خواهر و برادر بزرگترم زندگی میکردیم . پدرم اغلب اوقات در مسافرت بود ولی هر وقت بتهران میآمد ، مجلس انسی با چند تن از دوستان خود داشت که همگی اهل ذوق و موسیقی بودند.

بطوری که میگفت مدتی نزد **آقارضاخان** ، دامادمیرزا **حسینقلی** و زمانی پیش خود میرزا و چندی هم در کلاس **درویش خان** ساز زده بود . شب هاکه بمنزل میآمد تاری راکه کاسهٔ بزرگـك زردی داشت ، بدست میگرفت و بنواختن مشغول میشد .

درین هنگام ،مرا هم مانند خواهرم « مخلوصه » و برادرم « کریم » بمدرسهٔ امریکائی فرستادند . صبحها با دستمال بستهٔ کتاب و قابلمهٔ نهار ، همگی راه مدرسه را که در خیابان‌قوام‌السلطنه واقع بود، پیش میگرفتیم

و از همهٔ ما بزرگتر خاله‌ام «مریم» بود که همراه او بمدرسه میرفتیم. یك سال ازین تاریخ گذشت و خاله‌ام مدرسه را تمام کرد و زن «میرزا جعفرخان شیرازی» شد که در «شانکهای» تجارتخانه داشت وازراه‌بندر انزلی بروسیه واروپا رفت و پس از یك دور گردش درفرنگستان بچین رهسپار شد. بعدها شوهرش تجارت را ترك کرد و باروپا رفت و اکنون هم در شهر «نیس» در کشورفرانسه زندگی آرامی دارد. شیرازی اهل مطالعه است و کتاب میخواند وچون بمحیط فرنگ خو گرفته بفکر بازگشت بوطن نیفتاده است. پس از عزیمت خاله‌ام، خواهرم در موقعی که بمدرسه میرفتیم ازما سرپرستی میکرد و در دامان مادرم «مخلوقه» که بسیار اهل ذوق هم بود پرورش میبافتیم.



(شمارهٔ ۱۱) نمونه‌ای ازلباس خانمها درچهل سال قبل ازراست نفراول‌مادرم. نفردوم‌خواهرم. نفرسوم خاله‌ام.

تأثیرسرودها ــ مدرسهٔ ما تالار بزرگی داشت که شاگردان هر روز صبح قبل از رفتن بکلاس در آن جمع میشدند. «مسترجردن»

رئیس مدرسه بلهجهٔ مخصوص فارسی خود اول دعا میخواند، بعد « خانم جردن » پشت ارگ می‌نشست و آهنگی مینواخت و ما همگی با اوهم آواز میشدیم و سرود میخواندیـم . اشعـار سرودها هم در کتابی چاپ شده بود تا هر کدام از شاگردان کلمات را از حفظ نداشتند از روی کتاب بخوانند . آهنگ بعضی ازین سرودها را هنوز هم بیاد دارم ویکی از آنها که بیشتر خوانده میشد با این شعر آغاز میگردید :

زینت نطق و بیان علم است علم　　کیمیای عقل و جان علم است علم
روح جانان جهان علم است علم　　فخر روز امتحان علم است علم

بعضی از سرودها آهنگ فرنگی داشت که بفارسی ترجمه شده بود و برخی را هم صاحب منصبان موزیك نظام ایران ساخته بودند . رسم مدرسه این بود که درآخر سال تحصیلی جشنی در سالن کلیسا برپا میکردند و چندتن از فارغ‌التحصیل‌ها بیاناتی مینمودند . برای هر دوره هم سرودی آماده‌میشد وبیشتر این آهنگها را غلامرضاخان‌سالارمعزز میساخت که رئیس مدرسهٔ موزیك بود . اشعارآنرا یا شاگردانی که طبع شعرداشتند میسرودند یا از شعرای معاصراستمداد میکردند . نخبهٔ این سرودها در آن کتابچه چاپ شده بود وما میخواندیم .

البته من در آن‌موقع منظور اولیای مدرسه را از این اجتماع و سرود خواندن وجشن‌ها در نمی‌یافتم . بعدها که بهدفهای تعلیم و تربیت آشنا شدم بخوبی درك کردم که همین کار کوچك چقدر برای‌ایجاد حس همکاری وبنشاط آوردن روح جوانی کمك بزرگی‌بوده است . چنانکه در آن موقع ، ما بعد از سرود خواندن ، خوش و خندان بکلاسهای

درس میرفتیم بدون اینکه توجه کرده باشیم که این آهنگ موسیقی و وزنهای شادی بخش سرودهاست که ما را سرخوش وخرّم کرده است .

چهل سال قبل امریکائیها درمدرسهٔ خودشان این‌رسم را داشتند. وزارت معارف هم‌میدید و می‌شنید اما در مدارس ایرانی این کار را تقلید نمیکردند و سالها طول کشید تا سرود جزء برنامهٔ مدارس شد . هرچند مثل همهٔ کارها ، اول معنویتی داشت ولی بتدریج فقط اسم آن باقی ماند و معنایش از بین رفت .

از آموزگاران سرود که بدبستانهای جنوب شهر تهران میروند مکرر شنیده‌ام که میگویند محیط ما مساعد با این درس نیست : مدیر مدرسه میگوید ساز همراه نیاورید! در ایام عزا داری هم که چندین ماه سال تحصیلی را در بردارد باید در کلاس بجای درس سرود، املاء فارسی گفته شود . حتی در بعضی از شهرها باحترام مقابر متبرکه اصلا معلم سرود وجود ندارد! نمی‌دانم چرا مشاهدهٔ مناظرشهوت انگیز صحنه‌های رقص «دانسینگ‌ها» و سینماها و پوشیدن لباس « دکولته » برای خانمها در میهمانیهای رسمی و وجود « ناحیهٔ ده » در بیرون دروازهٔ قزوین و نشریات خلاف اخلاق و مبتذل مجاز است ولی خواندن سرودهائی که با اشعار نصیحت آمیزفردوسی وسعدی‌همراهست‌موجب‌سستی‌ایمان‌میشود ! همچنین نمیدانم چرا رادیوی تهران در ایام ماه رمضان موسیقی پخش نمیکند ولی در همان موقع شنیدن نغمات ، از بلندگوی داخل سینماها مانعی ندارد ! گمان میکنم این وضع نظیر همان داستان قدیمی است که میگفتند :

قربان‌برم خدا را   یك‌بام‌ودوهوارا

شاید هم اثرات سیاستهای پرده پوشی و ظاهرسازی و عوام فریبی است تا بدین وسیله مشتی مردم ظاهرالصلاح و ریاکار با استفـاده از حربهٔ دین ، مانع ترقی وپیشرفت جامعهٔ ما شوند و جلوی رشد فکـر اجتماع را بگیرند . ممکن است سرّ دیگری هم در کار باشد زیرا چون سرودها شادی بخش و فرح انگیز است ، خواندنش توصیـه نمیشود ؛ اگر بسبك نوحه ، غم انگیز و اندوهنـاك بود ، مناسبتر مینمـود . زیرا ملتی که قرنها در قید خرافات اسیر است ، باید همواره بحـال زار خـود بگرید و رسم دیرین سوگواری را ازدست ندهد و شادی نیابد که‌پشتکار پیدا کند وهمراه غافلهٔ تمدن پیش رود !

کمانچه چیست؟

سرگذشت نوازندگان این ساز

در فصل گذشته از میرزا رحیم کمانچه کش حکایتی بمیان آمد. اکنون جای آنست که ازین ساز ملی نیز گفتگوئی بشود.

سابقهٔ کمانچه – کمانچه یکی از سازهائیست که درمشرق زمین سابقهٔ بسیار قدیم دارد. موسیقی‌دان فرانسوی موسوم به‌لاوین یاك(۱)در یکی از کتابهای‌خودبنام موسیقی‌وموسیقی دانها(۲) قدیمترین سازی‌را که با آرشه نواخته‌میشده بنام **راوانسترون** (۳) ذکر کرده و نوشته است که این‌ساز در زمانهای بسیارقدیم در چین بکار میرفته است.

در ایران قبل‌ازاسلام سازی‌موسوم به **غژك** یاغژ معمول بوده. نظیر این سازرا نگارنده درسال۱۳۱۵ درصفحات بلوچستان دیده است که در شهرهای داورپناه وایرانشهرتوسط نوازندگان محلی‌نواخته میشد و آنرا **غیچك** مینامیدند. نمونهٔ‌آن را درهمان موقع ادارهٔ فرهنك محل بتهران فرستاد که درموزهٔ مردم‌شناسی که تازه‌تاسیس شده‌بود نگاهداری شود. سازیست شبیه‌بکمانچه وباآرشه‌ای که‌ازچند تار موتشکیل شده، نواخته میشود وعدهٔ‌سیمهای آن بیش از کمانچه‌است. البته شکل‌آن باغژك اصلی

---

(۱) Albert Lavignac

(۲) La musique et les musiciens صفحه ۱۵۸

(۳) Ravanstron

آرشه مینامند، نواخته میشود. چون در کودکی مکرر با آواز ویولن بخواب رفته بودم همیشه آرزو میکردم که من هم بتوانم روزی این ساز را بزنم. بمادرم گفتم چه میشود اگر اجازه دهی نزد همین همسایه نواختن ویولن را فرا گیرم - تبسمی کرد و گفت: حالا خیلی زود است؛ باید درست را بخوانی؛ پدرت هم درسفر است و من چنین کاری را بی‌مشورت او نمی کنم؛ ازین گذشته این آقای همسایه که معلم ساز نیست؛ شنیدن صدای ویولنش هم برای همه کس میسر نمیباشد؛ از حسن تصادف است که ما در جوار او هستیم و آهنگ سازش را گاهی میشنویم؛ در این خصوص هم بهتر است با کسی صحبت نکنی زیرا وضع اداری او این اجازه را نمیدهد که بنام ساز زن که در اذهان مردم شغل آبرومندی نیست شهرت پیدا کند؛ ممکن است بفهمد و تابستانها درهای اطاقش را ببندد که مثل ایام زمستان صدای سازش بگوش ما نرسد.

این خاطره در ذهن من ماند تا بعد ازینکه بتحصیل موسیقی پرداختم، متوجه شدم که همسایهٔ قدیمی ما یکی از هنرمندان عهد خود بوده است که باید درین سر گذشت از او نام برد ولی من‌هم مثل مادرم خواهم گفت: حالا زود است، موقع آن خواهد رسید.

قبلا اشاره کردم که مادرم و یولن را بکمانچه تشبیه کرد. چرا؟ برای اینکه کمانچه را خوب میشناختم. دختر عمه‌ای داشتم که شوهرش این ساز را خوب میزد. مردی بود مسن و فربه و با قامت متوسط و ریشهای حنا بسته که دو زانو مینشست و کمانچهٔ زیبائی را که رویش صدفکاری و خاتم نگاری داشت بدست میگرفت و مینواخت. میگفتند

در جوانی در دستگاه تعزیهٔ شاهی بوده و صدای خوشی داشته. بعدها در نواختن کمانچه مهارت یافته، و در شمار نوازندگان دستگاه نایب‌السلطنه درآمده است. اما در این موقع کار مرتبی نداشت و با اندوخته‌ای مختصر زندگی درویشانه‌ای میکرد. با دخترعمه‌ام زیاد بمنزل ما میآمد. کمانچه را هم در کیسه‌ای میگذاشت و زیر عبا میگرفت و با خود میآورد. ما نیز باهنگ سازش بسیار مأنوس بودیم. از قدمای موسیقی بود که دستگاهها را بتفصیل مینواخت و بهمایون علاقهٔ بیشتری داشت. از انگشتانش صدای گرم پختهٔ مطلوبی بیرون‌میآمد و هنگامی که همایون میزد، مثل این بود که باآهنگ کمانچه‌اش نصیحت میداد و این موعظهٔ خوش آهنگ در دلها اثری عمیق داشت چه همه سراپا گوش میشدند. من نیز در گوشهٔ اطاق می‌نشستم وخیره بانگشتان **میرزا رحیم کمانچه کش** مینگریستم. (۱)

آن ویولن زن و این کمانچه‌کش اولین مربیان موسیقی من بوده‌اند. اکنون که این داستان را مینویسم اولی هنوز هم مینوازد ولی دومی بخواب ابد رفته است. ما هم میرویم ولی چه بهتر که در دل آیندگان یاد بودهای شیرینی داشته باشیم.

---

(۱) میرزا رحیم کمانچه کش در جوانی صدائی خوش داشت وجزء تعزیه خوانهای دورهٔ ناصری بود که در تعزیهٔ تکیه‌دولت شبیه حضرت‌عباس میشد. متأسفانه عکس تنهای او بدست نیامد و در فصل مربوط بتعزیه تصویرش در میان سایر شبیه خوانها دیده میشود.

ویولن همسایه

شب‌های تابستان، در آجر فرش جلوی اطاق پنج دری، روی قالیچه‌ای که با کتان آبی رنگ فرش شده بود، می نشستیم. یك فانوس قشنگ هم در کنار حوض بزرگ مربع مستطیلی که نمای آن از سنگ بود، قرار داشت و نیمی از حیاط را روشن میکرد و عطر گلهای در هم اطلسی و شاه پسند مشام جان را تازه مینمود. پیر زن اصفهانی خوش صحبتی درخانهٔ ما بود که قصه میگفت. بعضی از شبها هم بسبك ولایتش «بریانی» درست میکرد. رسمش این بود که باید هر کس بشقابش را دست بگیرد تا اویك کفگیر ازبریانی را با پیازخرد شده لای نان سنگك تازه بگذارد و باو بدهد. بعد از شام روی تخت بزرگی که چندین رختخواب رویش جا میگرفت، دراز میکشیدیم و پیر زن قصه را آغاز میکرد. گاهی کلام خود را ناگهان میبرید و میگفت: بچه‌ها گوش کنید، صدای ویولن بلند شد. ما هم طوری باین صدا مأنوس بودیم که سکوت میکردیم و گوش میدادیم وبا نغمهٔ ساز بخواب میرفتیم.

نوازندهٔ ویولن یك صاحب منصب نظمیه بود که پشت منزل ما در پارك پدرش منزل داشت. من آن موقع هنوز شکل ویولن را ندیده بودم ولی‌مادرم برایم گفته بود که ویولن سازی‌است شبیه کمانچه که‌بعوض اینکه روی زانو یا زمین بگذارند زیر چانه مینهند و با کمانی که آنرا

تفاوت‌دارد وقبلاساده تر بوده‌و بیش‌ازدوسیم نداشته است. بطوریکه لاند (۱) درکتاب تجسس‌درگامهای عرب(۲) مینویسد بعید بنظرمیرسدکه‌این سازقبلاآرشه‌ای باشد. فارابی درکتاب موسیقی خودنامی ازغژك نمیبرد. ولی‌ازسازدیگری گفتگو میکندکه شباهت‌کامل بغژك داشته ودارای دو سیم بوده و بی کمان نواخته میشده است . نام این ساز رباب است‌که بعدهاشاعران مازیاد از آن یادکرده‌اند . چنانکه حافظ گفته است :

رباب و چنك ببانك بلند میگویند
که گوش هوش به‌پیغام اهل رازکنید(۳)

---

(۱) J. P. Land

(۲) Recherches sur l'histoire de la gamme ararbe

(۳) کلمهٔ رباب دراشعار قدیم زیادآمده است

نیامد سرمرغ وماهی بخواب — ازآن بزم وآوازچنك‌ورباب
بمرواندرازبانك چنك‌ورباب — کسی‌رانبد هیچ‌آرام‌وخواب
(فردوسی)

☆☆☆

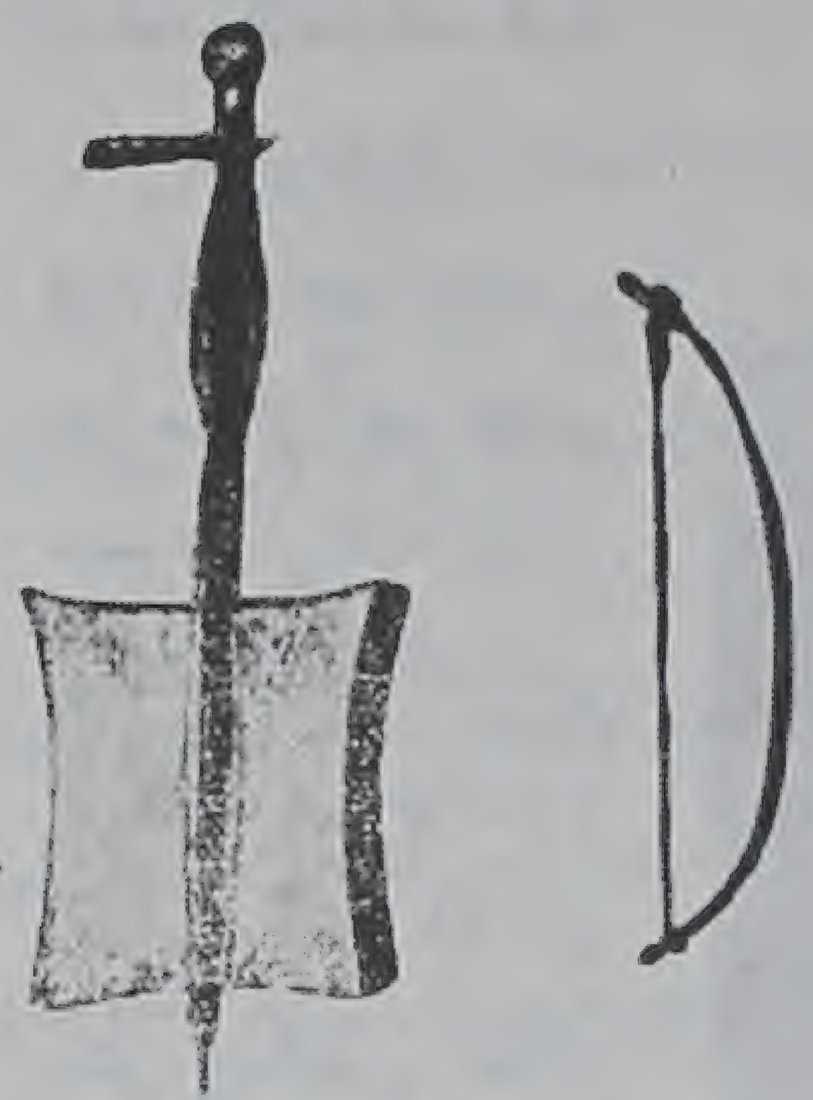
بنواز مراکه بی‌توبرخاست — چون‌چنك زهررگم فغانی
نی‌نی چو ربابم از غم تو — یعنی که رگی واستخوانی
(عطار)

☆☆☆

زچشمت‌خواب بگریزد چو گوشت زی‌رباب آید
بخواب اندر شوی‌آنگه که‌برخواندکسی فرقان
(ناصرخسرو)

رباب بضم اول نام‌ساز که آن طنبور مانندی بود، بزرگ شکم و کوتاه دسته وبرروی‌آن‌بجای تخته‌پوست‌آهو باشد (برهان قاطع) بهمین جهت‌نگارنده هم کمانچه رادراصل،رباب‌میداند زیرا توصیف فوق دربارهٔ کمانچه هم‌صادق‌است .

موسیقی دانهای قدیم ایران در کتابهای خود، سازها را دو دسته کرده‌اند: یکی **ذوات‌الاوتار** یا آلات‌سیمی‌وزهی، دیگری **ذوات النفخ** یا آلات‌بادی. ذوات‌الاوتار دو نوع بوده: یکی آنکه مثل چنك‌وقانون‌وسنتور برای هر صدائی یك‌سیم روی ساز بسته میشده ودر روی آن رشته‌ها انگشت نمی گذاردند. نوع دوم آنهائیکه روی رشته‌هاکه هر یك ازآنها را **وتر** مینامیدند انگشت های دست چپ نوازنده ، تکیه میکرده‌مانند بربط (عود) وطنبور ورباب. ساز اخیر که اول دو سیم داشته بعد ها یك سیم دیگر بآن اضافه شده و با **کمانه** بصدا درآمده وهمان است که ما امروز **کمانچه** می گوئیم.



(شمارهٔ ۱۲) رباب ساز قدیم ایران و کمانهٔ آن

درتالارعمارت چهل‌ستون‌اصفهان، جزء نوازندگان،یکی‌هم کمانچه مینوازد. ازدورهٔ‌صفویه ببعد کمانچه یکی از ارکان موسیقی ایران بشمار آمده است که کمان آن پس‌ازاینکه بعدها دردورهٔ مظفرالدین‌شاه ویولن بایران‌آمد ، نام خود را از دست داد و به **آرشه** که کلمهٔ فرانسه است تبدیل شد . (۱)

(۱) آرشه archet از کلمهٔ arc مشتق‌است. آرشه یعنی کمان کوچك petit arc

چون کمان رادرروی این ساز میکشند ومانند مضراب به تاروسنتور نواخته نمیشود، کسی که نوازندهٔ این ساز بوده به **کمانچه کش** موسوم شده وبرای عمل نواختن، **کمانچه کشیدن** گفته اند نه کمانچه زدن ولی حالا هردو را استعمال میکنند.(۱)

این سازچون روی کاسه‌اش پوست کشیده شده و خرك، روی پوست قرار دارد ، در اثر تغییر هوا صدای آنهم عوض میشود ولی از آنجاکه پوست کمانچه کلفت تر از تار است ، حرارت و رطوبت کمتر در آن تأثیر میکند . صدای کمانچه کمی تو دماغی است در صورتیکه آهنك ویولن بطبیعت نزدیکتر است . وقتی ویولن بایران آمد ، چون دارای چهار سیم بود ، کمانچه کش ها هم یك سیم آخر را بتقلید ویولن اضافه کردند و چون در طرز نواختن ،



(شمارهٔ ۱۳) کمانچه کش (تابلوی نقاشی موزهٔ مردم شناسی تهران)

---

(۱) مسعودسعد سلمان شعری دارد که کمانچه در آن بکار رفته‌است
زانزهت و طرب وعز و شادکامی و لهو
ز چنگ وبربط و نای و کمانچه وبگماز ←

خیلی شبیه بویولن بود، کمانچه کش ها معلم ویولن شدند. از آنجاکه ویولن سازی کوچکتر و از لحاظ حمل و نقل راحتتر و ازجهت صورت ظاهر، قشنگتر بود، بتدریج جای کمانچه را در ایران گرفت بطوری که دیگر حالا کسی کمانچه نمی کشد. طبیعی است همیشه ساز کامل جای ساز ناقص را میگیرد چنانکه فلوت جای نی را گرفت و هوبوا بعوض سرنا نواخته میشود. در میان سازهای مضرابی که در اروپا ساخته شده هنوز سازی نتوانسته است جانشین تار شود زیرا ماندولین و کیتار چون سیمشان کلفتتر است. لطافت و طنین آهنگ تار را ندارد.

این نکته را باید تذکر دهم که شرح و توصیف سازها مربوط باین سر گذشت نمیباشد وازین مطالب در کتاب ساز شناسی گفتگو میشود ولی چون در این ایام کمتر کسی دنبال نواختن این ساز میرود، خواستم مختصری ازسابقهٔ آن بنویسم که درین کتاب هم اثری از آن بیاد گار بماند. مردم همیشه چیزهای تازه و نوراطالبند و کهنه ها را کنار میگذارند تا کهنه پرست نباشند ولی بعضی هم کهنه هارا که نوجویان بدورافکنده اند بیشتر قابل مطالعه وبحث میدانند مخصوصاً در آثارملی بیشتر آنها راجستجو میکنند.

← نزهت بقول قدما یکی از آلات مهتزهٔ کثیرالاوتاراست مانند قانون و سنتور که هرسیمی صدای خاص میدهد. فرخی گوید:

هر روز یکی دولت و هرروز یکی غـژ
هرروز یکی نزهت و هر روز یکی تار

اختراع نزهت یانزهه را بصفی الدین عبدالمؤمن ارموی (وفات ۶۹۴ ه.ق.) نسبت میدهند. سازی بوده است شبیه بقانون بشکل مربع مستطیل.

رباب ایرانی بکشور های دیگر رفته به روبب یا ربل یا ربك معروف گشته است.

هرچند امروز همه بویولن مشتاقند ولی نکته‌ای را نباید از نظر دور داشت که اگر استعداد بسیار و وسائل بیشمار تحصیل موسیقی در مملکت ما فراهم باشد برای اینکه کسی بتواند هنرمند توانائی در نواختن ویولن بشود اقلا ده دوازده سال کوشش و تمرین و زحمت میخواهد. تازه چنین نوازنده‌ای در دنیای امروز که ویولن بکمال رسیده‌است هنرمند قابلی در انظار جهانیان جلوه نخواهد کرد . در صورتیکه اگر نصف این زمان را کمانچه بکشد ، ارزش بیشتری خواهدداشت. کسانی که بویولن آشنائی دارند، میتوانند با یکی دوسال صرف وقت، کمانچه را نیز بخوبی بنوازند و جای آن دارد که برخی هم بدنبال این ساز بروند تا بعد ها این سازملی ما ازبین نرود زیرا در صدای آن کیفیت و حالتی است که مخصوص خود این ساز است و خالی از لطف و زیبائی نمیباشد.

اکنون که تااندازه‌ای ازسابقهٔ کمانچه گفتگو کردم موقع آنست که از نوازندگان این سازهم سخنی بمیان آورم و کمانچه کشانی راکه این آلت موسیقی را درقدیم خوب میزده‌اند بشناسانم زیرا اکثر در گذشته‌اند واگر معدودی از آنها حیات دارند،عمر خود را کرده وپیری وفرسودگی ، ذوقی در آنها باقی نگذارده‌است که آهنگ سازشان بگوش کسی برسد،پس چه بهتر که یادی از آنها بکنم و نامشان درین دفتر بیادگار باقی ماند.

کمانچه کش‌ها ـ سابقاً نامی از دو کمانچه کش دورهٔ صفویه **میرزا محمد کمانچه‌ای** و **استاد معصوم کمانچه‌ای** برده شد که متأسفانه اطلاع بیشتر از آنها ندارم. معروفترین کمانچه کش دورهٔ ناصری **خوشنواز** بوده‌است که« کنت دو گوبینوی » فرانسوی اورا دیده و کمانچه‌اش

راشنیده ودر کتاب خودموسوم به «سه‌سال در ایران» ازاو نام برده‌است(۱) دوستعلی خان‌معیر الممالك هم‌در کتاب خود ازاو ذکری بمیان آورده ولی چون این نوازنده معاصر مادر پدرش بوده وازاو اطلاعی نداشته شرحی در باره‌اش ننوشته. بهرحال طبق نوشتهٔ گوبینو این شخص معاصر آقاعلی اکبر



(شمارهٔ ۱٤) ردیف نشسته از راست :
۱ - حسن‌سنتورخان - ۲ - آقامطلب پدر محمدصادق ۳ - میرزا عبدالمولی (تار) — ٤ - آقا غلامحسین (برادرزادهٔ آقا علی‌اکبر) — ٥ - حسن‌خان(کمانچه) ٦ - میرزا حسن برادر بزرك میرزا عبدالله - ۷ محمد صادق‌خان سرورالملك .
ردیف ایستاده از راست :
۱ — آقاعلی کاشی ۲- میرزا حسن کاشی(معروف بحسن‌فکلی) ۳— رضاقلی تجریشی ٤ . سید زین‌العابدین قراب (هرچهارتن خواننده هستند)

و در اوائل دورهٔ ناصرالدین شاه از نوازندگان در باری بوده و شهرت بسزائی داشته و ازمعمرین امروزهم کسی اورا ندیده است.

---

(۱) مراجعه کنید بفصل سنتورزن. درآنجا نوشتهٔ گوبینو ومقایسه‌ای که از او ونوازندهٔ دیگری بمیان آمده عیناً نقل‌شده است.

بعدازخوشنوازمعروفترین کمانچه کش دورهٔ ناصری **آقامطلب** پدر محمد صادقخان است که نوازندهٔ زبردستی بوده، این شخص نیز معاصر آقا علی اکبر و حسن سنتور خان است که عکس او در بین نوازندگان درباری دیده میشود. درهمین عکس نوازندهٔ دیگریست بنام **حسن خان** که کمانچه میکشد و از شرح حال او بی‌خبرم.

دیگراز کمانچه کش های معروف آن دوره **اسمعیل خان** است که نوازندهٔ خوبی بوده و درتابلوی دیگری که از نوازندگان دورهٔ ناصری در دست است باسایر اهل‌هنر دیده میشود(۱) اسمعیل خان برادر کوچکتری داشته است بنام **قلی خان** که اوهم کمانچه میکشیده وعکس اورادرمیان سایر نوازندگان، بعداً ملاحظه مینمائید، بطوریکه میگویندمهارت قلی خان ازبرادرش اسمعیل کمتر بوده‌است.(۲)

کمانچه کش مشهوردیگری **موسی کاشی** است که کلیمی بوده‌واغلب در کاشان اقامت داشته. آوازهٔ شهرت‌اوبگوش ظل‌السلطان رسیده واورا باصفهان‌خواست ومدتهادر دستگاه‌اوجزءنوازندگان‌مخصوص بود. کمانچهٔ او شش‌سیم داشته باین‌ترتیب که سیمهای اول‌ودوم آن مضاعف بوده‌وسیم چهارم هم از زمان او معمول شده.زیرا تاقبل از او کمانچه فقط سه سیم داشته است.

کمانچه کشهای دیگری نیز کم و بیش شهرت داشته‌اند مانند:

---

(۱) مراجعه کنید بفصل سنتورزن (عکسی که ازروی تابلوی کمال الملك گرفته شده است)

(۲)رجوع شود بفصل خاندان‌هنر. درعکس نوازندگان دورهٔ ناصری قلی‌خان نفردوم ازراست نشسته است.

میرزاعلی جان گنده و سه پسرش رضا و اکبر وحسن. رضا بعدهابشیراز رفته و در نزد قوام الملك شیرازی مقیم آن شهر شده است . **اکبر** هم از **حسن** بهتر مینواخته است. دیگر حسین معروف به **کریم کور** است که در عکسی که بعدخواهیددیدسمت راست نفر اول ازراست نشته است . (۱) این نوازنده جزء دستهٔ مطربهای **سیداحمد** بوده است . دیگر مشهدی **علی حسن** معروف به **بنا** که نوازندهٔ خوبی بوده و **میرزارحیم** سابق‌الذکر که تعزیه خوان بوده و کمانچه هم خوش مینواخته است .

همچنین **میرزا غلامحسین** پدر سماع حضور است که کمانچهٔ مخصوصی هم اختراع کرده و از او باز هم سخن گفته‌خواهد شد . نوازندهٔ دیگری هم در دستگاه نایب السلطنه بوده است بنام صفدرخان که باعلی‌خان نایب السلطنه خوانندهٔ نامی همراهی میکرده است .

کمانچه کش معروف دیگر که در دربار ناصری طرف توجه بوده **جواد خان قزوینی** است . او تعزیه خوان بوده و آوازی خوش‌داشته وکمانچه هم خوب میزده مخصوصاً وقتی بهمراهی ساز خود میخوانده است بسیار مطلوب و دلنشین بوده . وصف او قبلا در صفحه ٤٩ هم گذشته است .

حسین خان ـ نوازندهٔ دیگری که در دورهٔ اخیر شهرت بسیار داشت **حسین خان اسمعیل زاده** فرزند اسمعیل خان کمانچه کش سابق الذکر است . حسین خان شاگرد عموی خود قلی خان و درآغاز امر جزء دستهٔ مطربهای سرپولك تهران بوده نظر باینکه در نواختن این ساز مهارت بسیار پیدا کرده و با هنرمندان انجمن اخوت آشنا

---

(۱) مراجعه کنید بفصل خاندان هنر

شده بود بتشویق ظهیرالدوله در سلك اخوان صفائی در آمد تا روش مطربی را کنار بگذارد و بهمین منظور کلاس مشق کمانچه دائر کرد و مشغول تعلیم شد. در جلسات انجمن اخوت هم چنانکه بعد خواهم نوشت شرکت میکرد و سولیست آتیهٔ کنسرتهای درویش وعارف بشمار آمده است . میگویند بهمان اندازه که میرزا حسینقلی در تار مهارت داشت، حسین خان در کمانچه مسلط بود. درین زمان چون نواختن ویولن مرسوم شد اغلب کسانی که میخواستند ویولن بزنند از محضر او استفاده میکردند . از شاگردان او کسی که کمانچه زده ، حسین یاحقی است .



(شمارهٔ ۱۵) حسین اسمعیل زاده استاد کمانچه

سایرین که ویولن میزدند و شهرت یافته اند ازین قرارند : رکن الدین خان ـ ابوالحسن صبا ـ رضا ویولنی (برادر مرتضی محجوبی) شهباز برمکی پسر ناصر همایون (۱) ابراهیم منصوری و بسیاری دیگر که ذکر نامشان باعث طول کلامست .

رامشگر دیگر از نوازندگان این ساز **باقرخان رامشگر** است که شاگرد موسی کاشی بوده. باقر خان اصلا اصفهانیست و درجوانی

---

(۱) ناصر همایون ازشاگردان قدیم شعبهٔ موزیك دارالفنون بود . بعد ها رئیس موزیك نظامی شد و از او در فصول آتیه سخن گفته خواهد شد .

درهمان شهر نزد استاد کمانچه زده‌سپس وارد دستگاه بانوی عظمی شده است. باقرخان میگوید: موسی درنواختن سازمهارت و تسلط داشت ولی ردیفش فوق العاده نبود زیرا پس از اینکه رامشگر داماد آقاحسین -



(شمارهٔ ١٦) ازراست وبالا :
١ - موسی کاشی استاد کمانچه ٢- باقر رامشگر شاگرد موسی ٣- مردخا کلیمی (ضرب گیر) ٤ - علی اکبر کاشی (خواننده)

قلی‌شده ردیف‌را بطور کامل‌ازین استاد آموخته است . باقرخان در کمانچه کاملا تسلط داشت و مخصوصاً در نواختن رنگها خیلی سلیقه بخـرج

میداد و بسرعت و با آرشه‌های مخصوص کمانچه ، بتندی اجرا میکرد.



(شمارهٔ ۱۷) باقرخان رامشگر نوازندهٔ کمانچه

وی سه سفر برای پر کردن صفحه بخارج از ایران مسافرت کرده . سفر اول همراه آقا حسینقلی بپاریس رفته. سفرهای دیگر بهمراهی درویشخان یك بار بلندن و یك بار هم بتفلیس عزیمت کرده و با سایر نوازندگان آهنگهائی نواخته که ضبط شده است. کمانچهٔ شش سیم را هم از استاد خود موسی اقتباس کرده است. اکنون هم که این سطور را مینویسم در سن هشتاد سالگی حیات دارد ولی میگوید در حدود ده سال است که دیگر ساز نمیزند.

چنگی کمانچه کش دیگر علیرضاخان چنگی است که شاگرد جواد خان قزوینی بوده. بطوریکه میگوید ازسن سیزده سالگی نواختن ساز را نزد استاد شروع و هفده ماه نزد وی کار کرده و همراه جوادخان بدربار مظفرالدین‌شاه رفته وجزء هیئت نوازندگان مخصوص شده‌است. نوازندگان و خوانندگان درباری اینها بوده‌اند : جواد خان ـ میرزا علی‌اکبر سنتوری ـ مرادخان (نوازندهٔ تار) غلام و حبیب (نوازندگان ضرب) قلی خان و حاج قربان خان خواننده . بعد هم در دستگاه محمد علی شاه بوده و نوازندگی کرده است. علت رفتن دربار هم بمناسبت این بوده است که پدرش مستوفی آبدار خانهٔ دستگاه سلطنتی بوده‌است. مدتی هم نزد داود شیرازی پدر اسمعیل (معروف بساقی) کار کرده باین ترتیب که داود با تار مینواخته و اوباکمانچه تقلید میکرده است. علیرضاخان میگفت استادش جواد خان مرد متدین با ایمانی بود و در نیمه‌های شب بآواز خوش حجاز میخواند و کمانچه میزد و با خداوند راز و نیاز مینمود . از جملهٔ گفته‌های استادش است که هرگز نگوئید

خوب ساز میزنم ، بزنید ، شنوندگان، خود قضاوت خواهند کرد . علی رضاخان کلاس مشق داشته و اسمعیل زرین فر خواهر زاده‌اش، شاگرد اوست . اینك که بیش از هفتاد سال دارد هنوز هم کمانچه میزنند .

یك اشاره - این نکته را نیز اشاره میکنم که سیمهای اول و دوم کمانچه اول از ابریشم تابیده بوده وسیم سوم‌را سیم زرد میانداختند. بعد از اینکه ویولن بایران آمد سیم اول را فنری کردند و سیم چهارم را هم از سیمهای ماندولین استفاده نمودند . علت تغییر تارهای ابریشمی به سیم این بوده که رشته‌های ابریشمی زود بزود پاره میشد و کوك را هم نمیتوانستند زیاد بالا ببرند . بجای کلفن‌هم ، ماده‌ای بنام **حسن لبه** که از **راتیانج** درست میشد بآرشه میمالیدند و آرشه‌راهم **مضراب**میگفتند.

این بود داستان کمانچه و نوازندگـان این ساز . عارف در شرح حال خود مینویسد : موسیقی قدیم و حتی بعضی از آلات موسیقی ایران در سایهٔ بی‌احترامی از میان رفته است و تنها اثری از آنها در داستانها مانده است .

کمانچه‌مانده‌وسنتورو تارتازوداست بحکم شرع برهرسه‌زودبازکنید

کمانچه‌هم‌دارد جای خود را به ویلن میدهدو شاید عاقبتش بعداز حسین خان و باقرخان همان باشد که عاقبت دیگر افتخارات‌و آثارملی .

عارف در دنبال این مطلب از اینکه توجهی بحفظ آثار ملی نمیشود اظهار تأسف میکند . امیدوارم هنر دوستان امروز نگذارند اندیشه‌های او جامهٔ عمل پوشد و گذشته‌ها را جبران کنند و از حفظ و نگاهداری‌این‌هنر ملی‌غافل نمانند تا بعدهاآیندگان‌رادوچارتأسف‌نسازند.

تار عموجان

اکنون که کمانچه کشها و شاگردان آنها را شناختیددوباره بسر‌گذشت‌خود برمیگردم :

پدرم‌ازمسافرت بازگشت ومجالس انس وموسیقی ما بیشتر شد . مادرم نیز که علاقهٔ مفرطی باین‌هنرداشت، شبهاازپدرم مشق‌تار میگرفت، علاوه‌برمیرزارحیم، بایکی‌از نوازندگان‌مشهور که‌مرد بسیارمهربان‌وخوش صحبت ومؤدبی‌بود آشناشد. این‌نوازنده که پنجهٔ‌نرمی داشت و بسیارخوب تار میزد باپدرم دوست شد و بمنزل ما رفت و آمد پیدا کرد. بما بچه ها گفتند **میرزا غلامرضای شیرازی** عموی شماست .

مادرم نزد عموجان نواختن‌تار را ادامه داد . بقدری زود بامیرزا غلامرضا انس گرفتیم که باندك مدت مثل‌این بود که او سالهای دراز دربن خانواده عموی حقیقی ما بوده است .

استاد زمانه - عمو جان میگفت : در شیراز ساز میزدم و همه می گفتندازمن‌بهتر کسی‌تارنمیزند . بعد باصفهان‌آمدم و آنجا هم منحصر بفرد بودم.روانهٔ تهران شدم ودریکی دومجلس که ساز زدم همه‌پسندیدند خیال‌کردم‌که دیگرکسی بهتر از من تار نمیزند . شبی درمنزل یکی از دوستان بودم . پیرمرد لاغر اندامی از در وارد شد که حضار مقدم او را گرامی داشتند و درصدر مجلس جایش دادند. من تصور کردم آن پیرمرد

یکی از رجال است. چه دستهای لاغر وچه انگشتهای بلندی داشت. اگر استعداد داشت و درجوانی ساز زده بود شاید تارزن خوبی‌هم میشد.اما میخواست چکند! لابد ثروت یا شغل مهمی داشت که آنقدر مورد احترام جماعت بود! همینکه من کمی تارزدم وسازرا زمین گذاردم او دست‌دراز کرد وسازرا پیش کشید. دل من به‌تشویش افتاد که الان این‌جناب خان‌پر افاده میخواهدمضراب بسیم‌بزند وچون‌ناشی است پوست تار، پاره وسازم خراب میشود، تلنگری‌بسیم‌ها زدکه دل من‌فرو ریخت. باکمال‌ادب گفتم آقا دست‌بسازنزنید! نگاه‌تندی بمن کرد و گفت واردم و بایك حرکت‌تار را دربغل گرفت و دستش بگوشی رفت ومثل برق‌کوك کرد و نواخت. همینکه انگشت هایش بکارافتاد وچند مضراب زد، توجه مرا جلب کرد نغمه‌ها بود که‌چون دُر ازپنجه‌اش میریخت! در دل گریستم وبا خود گفتم: اگر تارزدن اینست ، پس من تاکنون عمری تلف کرده‌ام ! وقتی سازش تمام‌شد وتاررا زمین گذاشت من درراهرو بودم که ازخجلت موقعی کــه سایرین سراپاگوش بودند ازاطاق بیرون‌آمده بودم. خودم رفتم و تــارم بجای ماند. توی‌خیابان باقدمهای تند راه میرفتم. وقتی بمنزل رسیدم در اطاق‌نشستم وبسختی گریستم‌ودیگر از خانه‌بیرون‌نیامدم. دو روز بعدیکی از دوستان که درهمان مجلس حضور داشت بسراغم آمد. ماجرا را براو گفتم و ازغم نالیدم. خندید و گفت مگر تواستاد را نشناختی؟کیست که میرزا حسینقلی استاد زمانه را نشناسد! گفتم من بینوا که باو گفتم دست بسازم نزندوباز گریه کردم. رفیقم گفت‌چرا گریه میکنی؟ گفتم بعمراز دست داده تأسف‌میخورم و از کاری که‌درپیشگاه‌چنین‌استادی کرده‌ام‌سخت‌خجلم

گفت ماهی را هروقت از آب بگیری تازه است. گفتم میگوئی چکنم؟ گفت برو نزد استاد، زانوی ادب برزمین زن وهنر بیاموز. گفتم او از من دلتنگ است چگونه مرا بشاگردی میپذیرد؟ـ گفت این کار با من!

درین جا عموجان بتفکر فرو رفت و سکوت کرد... ما همه انتظار پایان حکایت را داشتیم. عاقبت پدرم بسخن آمد و گفت خوب بعد چه شد؟

میرزا غلامرضا گفت آری جوان بودم و کم تجربه ومغرور. باین امید بتهران آمده بودم که بهترین تارزنم. اماتیرم بسنگ خورده بود! بامیرزا حسینقلی آشنائی نداشتم. کسی راهم نمی‌شناختم. امادرین اندیشه ها بودم که روز بعدهمان دوست نزدم آمد و گفت برخیزتا نزد استادبرویم. گفتم شرمنده‌ام! گفت من ماجرا رابرای او گفته‌ام. پرسیدم او سخنی نگفت؟ دوستم دیگر حرفی نزد ومرا بمنزل استاد برد. سر بزیر افکندم وواردشدم. میرزا گفت بنشین وازهمان روز، مثل یك طفل ابجدخوان، شاگرد اوشدم و آنقدرتمرین کردم وساز زدم تابعد ازسالیان دراز استاد گفت حالا دیگر تار میرزا غلامرضا شنیدنی است.

نوای تارـ عموجان در بیرون دروازهٔ گمرك باغ بزرگی داشت. اوائل پائیز دوستان خود را به‌نهار دعوت میکرد ولی رسم این بود که‌همه صبح زود حاضرشوند. وقتی وارد باغ میشدیم، دورهم مینشتیم و انگور پاك میکردیم. بعد انگورهارا به اطاقی که یکی دوپله از سطح باغ پائین میرفت میبردند وتوی خمره هائی که دورتادور چیده بودند میریختند. آن روز بخوشی باشنیدن سازعموجان میگذشت. دوباره بعد ازچهل‌روز عموجان میامد ودوستان راباباغ میبرد. همه‌وارد آن‌اطاق میشدند و روی

سکوهامی نشستند. عموجان جامهارا ازمایع زرد یاقرمز رنگی که‌در درون خمره هابود پرمیکرد وبهمه‌میداذ و سیبی‌هم پوست میکند وقطعات آنرا توی ظرف خودمیریخت. مابچه هامیدانستیم که آن نوشیدنی‌ها بدردمان



(شمارهٔ ۱۸) میرزاغلامرضای شیرازی نوازندهٔ تار

نمیخورد ولی‌مثل اینکه ازتماشای این منظره لذت‌میبردیم وتا میتوانستیم از آن سیب‌های سرخ که توی‌سینی بزرگی روی‌هم ریخته بودبرمیداشتیم و برای بازی بباغ میرفتیم. پس از ساعتی که برمیگشتیم همه ساکت دور

عموجان نشسته بودند و گوش بتارش داشتند . بچه‌های بازی گوش چون میدیدند مجلس جای شوخی نیست دوباره بباغ برمیگشتند ولی نمیدانم چه‌سرّی در کار بود که پایم سست میشد و در گوشه‌ای آرام می نشستم تاخوب صدای تار را بشنوم. هرچند درست تشخیص نمیدادم ولی همینقدر می‌فهمیدم که از مادر و پدرم خیلی بهتر میزد.

در آن وقت گاهی وقتی در باغ عمو جان گردش میکردم، آواز می‌خواندم. روزی عموجان صدایم کرد و گفت خودت میدانی چه‌میخوانی؟ البته‌من نمیدانستم ولی‌او گفت ابوعطا میخواندی؛ حالا گوش کن ابوعطا همین است که برایت میزنم. عموجان مدتی ابوعطا زد ولی‌من نمیتوانستم پای سازش بخوانم. عموجان گفت خوب است روحی‌جان‌هم تاربزند تا بتوانم صدایش‌را تربیت کنم ولی پدرم گفت حالازود است؛ باشد برای‌بعد ها و بازهم ازیاد گرفتن‌موسیقی بی‌نصیب ماندم. وقتی که باین‌هنر علاقمندتر شدم و تحصیل موسیقی را آغاز کردم تاسف خوردم که چرا زودتر باین کار دست نزدم و چندسالی ازعمر خودراتلف کردم. البته من تقصیر نداشتم پدرم هم پای‌بند رسوم زمانه بود . آنوقت ها کمتر موسیقی را از کودکی میآموختند ، وقتی بزرگتر میشدند ، خودبصرافت طبع آغاز مینمودند . می گفتند ساز، طفل را بخودمجذوب‌میکند و ازدرس بازمیدارد. تازه اگر هم اینطور بودچه مانعی داشت؟ مگرموسیقی درس نبود ؟ نه، در آن زمان موسیقی راجزء درس‌حساب نمیکردندزیرا ازجنبهٔ علمی آن اطلاع نداشتند و آنرا یك کارعملی میدانستند. تعجب در اینجاست که هنوز هم همینطور است و مردم مملکت ما نمیدانند که‌موسیقی مدتهاست‌علم شده است و باید

آنرا سالیان‌دراز درمدرسه آموخت‌وفرا گرفت. بنابرین‌چون برای‌مشغول شدن ، بساز گوش‌میدهند موسیقی‌هم جنبهٔ تفریحی یافته و روش علمی خودرا ازدست داده است. هنروقتی ترقی میکند که جدّی پنداشته شود نوازندگان ما نباید باین‌دل خوش دارند که سازشان درمیان دوستان شنوندگانی‌دارد.هروقت‌مردم‌موسیقی شناس‌وهنرمند آهنگی راپسندیدند آن نغمه دارای ارزش است . امروز غیر از دیروز است .

باری میرزا غلامرضای شیرازی وقتی تار میزد همه را فریفته و مجذوب میکرد . لطف و ملاحتی درپنجه داشت‌ومضرابش آن چنان‌ریز ونرم وپیوسته بود که نسیم سحرگاهان را جلوه گرمیساخت . نگوئید تو کودك بودی چگونه چنین تشخیص دادی. هم اکنون استادانی هستند که نوای تار اورا شنیده‌اند. همهٔ آنها میگویند نغمهٔ سازش شنونده‌راساکت وخاموش میکرد و آهنك تارش ملیح وجذاب بود .

گاردن پارتی - یاد دارم در باغ عمو جان جشنی بر پاکردند که نامش « گاردن‌پارتی » بود . از جملهٔ متصدیان این‌امر ، مرد دانشمند با ذوقی بود که ما او را « دائی مترجم » میگفتیم ، چه با مادرم دست برادری داده و آمدو شد خانوادهٔ ما با او بسیار بود . این دائی مترجم و آن عمو غلامرضا خان درحقیقت از بستگان بسیارنزدیك ما محسوب میشدند و هر دو هم براستی مردمان نازنینی بودند. دائی مترجم رئیس مدرسهٔ زردشتیان و بمترجم همایون، معروف بود . همان کس است که برای اولین بار کتاب حساب بسبك جدید نوشت و تألیفاتش سال ها در

مدارس تدریس میشد (۱) . دائی مترجم مرد خوش صحبت و مهربانی بودکه هیچکس از مجالست او سیر نمیشد .خیلی‌هم متجدد بود و بروش



(شمارهٔ ۱۹) نفراول از راست :
۱ ـ میرزا عبدالله‌خان (پدر نگارنده) ۲ ـ کریم‌خالقی (برادرم)۳ـ میرزاغلامرضا شیرازی نوازندهٔ تار (عموجان) ٤ ـ مؤلف در کودکی(۱۲۹٤)

---

(۱) قبل‌ازاوهم موسی‌خان مفتاح‌الملك در۱۳۱٦ ه.ق. کتاب‌حساب نوشت ولی‌حسابهای مترجم همایون شهرت بیشتری یافت.

جدید تعلیم و تربیت علاقهٔ بسیار داشت . چند نمایشنامه هم نوشته بود و در آن موقع که کسی تأثری نمیدید ، خود و دوستانش که اغلب آنها هم معلم مدرسه بودند این قطعات را در جلسات دوستانه که با آشنایان خود داشتند ، بازی میکردند .حتی گاهی لباس خودرا هم تغییر میدادند ولی صحنه‌ای در کار نبود . در خانه ای که دور هم بودند ، همگی دور اطاق مینشستند و بازی‌کنان از اطاق دیگری که باین سالـن راه داشت بنوبت‌وارد شده رُلهای خودرا بازی میکردند. نمایشنامها جنبهٔ اخلاقی و تربیتی داشت و در مهمانیهای دوستانه همه را یکی دو ساعت مشغول میکرد . (۱)

---

(۱) موضوع تأتر بسبك جدید بعداز نمایشهائی که توسط دسته‌های مطرب ومقلد داده‌میشد سابقهٔ قدیمتری دارد. در اواخر دورهٔ ناصرالدین شاه چند نمایشنامه توسط میرزاعلی‌اکبر خان نقاش باشی (مزین‌الدوله) ترتیب داده‌شد ودر تالارمدرسهٔ دارالفنون بنمایش درآمد وچندبارهم‌شاه درین جلسات‌حضوریافت. بعضی نمایشنامهای مولیرهم مانند«میزانتروپ» بعنوان «مردم‌گریز» و «طبیب اجباری» ترجمه شد. درسال ۱۲۵۳ در تهران هفت‌بازی فارسی دریك مجله چاپ‌سنگی‌شد وبایك مقدمه درفواید نمایش بقلم میرزاجعفر قراچه داغی‌انتشار یافت. سه‌تمثیل هم‌ازآثار ملکم خان بنام‌سرگذشت اشرف خان، طریقهٔ حکومت زمان‌خان وحکایت کربلا رفتن شاهقلی میرزا بنظررسیده‌است که قسمتی ازآنها درپاورقی‌روزنامهٔ اتحاد تبریز چاپ شده. درسال ۱۲۸۷ روزنامه‌ای درتهران بنام «تیاتر» ایجاد شدکه ماهی دومرتبه انتشار میافت و مندرجاتش عبارت بود از بازیهائی مشتمل‌برذمّ وقدح‌اصول استبداد مانند نمایشنامهٔ شیخعلی میرزا حاکم ملایر وتویسرکان وعروسی اوبادختر پادشاه اجنه (مراجعه شود به جلد چهارم تاریخ ادبیات براون ترجمهٔ رشیدیاسمی صفحه ۳۲۷)درسال ۱۲۸۹انجمنی بنام‌شرکت‌فرهنگ باشرکت‌بعضی‌جوانان‌تحصیل کرده ←

باری صحبت گاردن پارتی بود. برای ترتیب دادن این جشن از دو ماه قبل مشغول کارشدند و چیزی که از نظر من بیشتر اهمیت داشت ارکستری بود که زیر نظر عموجان بنابود درین گاردن پارتی نوازندگی کند. عدهٔ نوازندگان در حدود ده تن بودند که با سازهای خود ازقبیل تار و کمانچه و ضرب از مدتها قبل هفته‌ای دو سه روز در باغ عموجان جمع میشدند و آهنگهارا تمرین‌میکردند. چون هنوز نت معمول‌نشده بود نغمات را سینه بسینه‌فرا میگرفتندو همینکه همه خوب یادمیگرفتند

← تشکیل شد که‌مرام آنها کمك بکارهای‌فرهنگی بود ومحمدعلی‌فروغی‌هم رئیس هیئت مدیرهٔ آن بود. این هیئت نمایشنامهائی ترجمه میکردند و بنمایش میگذاردند. کسانی که در نمایشها بازی میکردند عبارت بودند از علی‌اکبر داور، رضای ملکی، محمدعلی ملکی، سیدعلی نصر، محمود بهرامی (منشی باشی) وخلیل فهیمی (فهیم‌الملك).

نمایشنامهارا بیشتر،محمدعلی فروغی تهیه‌میکرد و عبدالله مستوفی هم که‌جزء آن‌هیئت بود نمایشنامه‌ای درمقایسهٔ اوضاع نظام قدیم وطرزی که باید درنظام جدید اتخاذ شود، نوشت و درتالار مسعودیه (محل فعلی وزارت فرهنك) نمایش داد (رجوع شود بجلد دوم تاریخ مستوفی صفحه ٤٤٣). نمایشنامهای مترجم همایون هم اغلب ترجمه و اقتباس از کمدی‌های فرانسوی بود. بعدها هیئت‌دیگری بنام کمدی‌ایران بسرپرستی سیدعلی‌خان نصرتشکیل شد که بکمك منشی‌باشی و جوانان دیگر مانند رفیع حالتی، غلامرضا فکری (معزدیوان) و فضل‌الله بایگان نمایشنامهای خوبی‌تهیه کردند ودرسالن گراند هتل نمایش دادند. اگر یکی ازهنرمندان فن‌تأترذوق این‌کاررا داشته‌باشد که تاریخ‌نمایش وتأتررا درایران‌تحقیق کرده بصورت کتابی منتشر نماید بسیارکار مفیدی خواهد بود. چون این مطلب ارتباط مستقیم با این سر گذشت نداشت بذکر همین تاریخچهٔ مختصر اکتفا نمود. البته تفصیل وتوضیح آن بعهدهٔ‌اهل‌فن تأتراست

دسته جمعی آنقدر مینواختندتا آماده ومهیا میشد. در روز گاردن پارتی یك سن موقتی باچوب درباغ ساختند وآنرا با قالیچه های قشنك تزیین کردند و ارکستر درین سن چندپرده نوازندگی نمود وعموجان به‌تنهائی تار زد و همه را مجذوب ساخت.

کنسرتهای انجمن اخوت

موضوع گاردن پارتی و کنسرت از اوائل مشروطیت در تهران رسم شده بود. ازقراری که بعدها تحقیق کردم، صفاعلی **ظهیرالدوله** قطب درویشان صفائی که مرد وارسته‌ای بود و جمعی از نیکان زمانه دست ارادت باو داده بودند **انجمن اخوت را** تشکیل کرده و یکی از اولین مؤسسین این کار بوده است.

ظهیرالدوله از رجال دورهٔ ناصرالدین شاه بود که مقام پدر را به ارث برده وبااینکه در ناز و نعمت بزرگ شده بود ولی خاطرات خوشی از دوران استبداد نداشت وطبع آزاده‌اش مخالف این بود که مردم مال و جاه وناموس وشرف خود را باختیار شاهی مستبد بگذارند و او هرچه میخواهد بکند و کسی هم جرأت دم‌زدن نداشته باشد. همینکه نسیم خوش آزادی وزید وملت برای‌دریافت حق‌خود بمظفرالدین شاه ملتمس شد، اونیز از اول کسانی بود که درپیش‌بردن این‌نیت‌خیر پیش‌قدم شد و چون بدرك‌محضر مرشدی مانند صفی‌علیشاه رسیده ومجذوب او گردیده بود، درین‌راه ازانفاق مال خود داری نداشت. وقتی هم خود جانشین مرشد گردید، یاران با حقیقت را بدورخود گرد آورد وبه‌تربیت وتزکیهٔ نفوس پرداخت. ضمناً چون‌مردی آزاده و باذوق و متجدد بود وسائلی جدید برای ایجاد مهر وصفا بر انگیخت که یکی ازآنها اجتماع مریدان باوفا بود.

محفل اهل صفا - اخوان صفائی دور مرشد خود ظهیرالدوله جمع میشدند و از محضر او استفاده های اخلاقی و روحانی میکردند . منزل مرشد که بعدها بهمین منظور وقف شد وهنوز درخیابان فردوسی مرکز



(شمارهٔ ۲۰) صفاعلی ظهیرالدوله (تابلو نقاشی کار استاد علیمحمد حیدریان)

انجمن اخوت است محل این اجتماعات بود . چند بار هم این جلسات درباغهای بهجت آباد وعشرت آباد تشکیل شده است .

مهمترین روزی که دوستان صفا برای آن اهمیت بسیار قائل بودند وجشنی بزرگ برپا میساختند ، سیزدهم ماه رجب یعنی روز تولد حضرت علی علیه السلام بود . گویند مشهدی عباس ارسی دوز از اخـوان صفائی ، نصف عوائد سالانه اش را بمصرف مخارج این جشن میرسانید ولی بعد ها

تهی دست شد واز عهدهٔ انجام این نیت خیر برنیامد. ظهیرالدوله دستور داد بلیطهائی بقیمت سه تومان چاپ کردند که اخوان با رغبتی تمام خریدند



(شمارهٔ ۲۱) یکی از جلسات انجمن اخوت در باغهای شمالی تهران

و وسائل برگذاری جشن فراهم شد. در حدود پانصد تن درین جشن شرکت میکردند و اگر هم کسانی بودند که توانائـی پرداخت وجه

نداشتند مجاناً حضور میافتند . درین جشن که بیست و چهار ساعت بطول میانجامید ومثلا از امروز عصر تا فردا غروب ادامه داشت آقائی و نوکری در کار نبود و همه خدمتگزار هم بودند . برابری و مساوات حقیقی که یکی از آرمانهای بزرگ بشریست درین جلسهٔ پرمهروصفا بدون کوچکترین امتیازی برقرار بود . آنها که میتوانستند غذا طبخ میکردند . شام وصبحانه ونهار باین ترتیب توزیع میشد که همه بترتیب بآشپزخانه میرفتندوغذای خودرا که در یك سینی گذارده میشد و مخصوص دونفر بود ، میگرفتند وباهم نشسته میخوردند . حتی رجال و اعیان که در خانهٔ خود نوکرها داشتند وهرگز دست بسفید وسیاه نمیزدند ، سینی بدست میامدند ودو بدو دراطراف باغ نشسته باکمال صفا بخوردن غذا مشغول میشدند . همه باهم یارانی مهربان بودند واین بزرگترین درسی بود که ازپیرمرشد استاد فراگرفتند. ضمناً برای اینکه شب و روزی را بخوشی ومسرت بگذرانند ونامرادیهای زندگانی را فراموش کنند علاوه براینکه هرکس اهل سازی بود ، وسائل کار را باخود میآورد ، تفریحاتی نیزمانند آتش بازی وسینما برای یاران فراهم میشد و چون برق نبود سینماهم بوسیلهٔ گاز بکار می افتاد . ازهمه مهمتر اینکه اکثرمردم باذوق و مخصوصاً موسیقی شناسان آن عصر درین جلسات حضورمیبافتند و گوئی سرّی بود که هنرمندان را باین خانهٔ اهل دل میکشانید ودر نتیجه کنسرتهائی در این جشن داده میشد . گاهی هم بغیر از روزجشن مولای متقیان بمنظور کمك بامورخیر کنسرتهائی ترتیب میدادند : مانند کنسرتی که بمنفعت حریق زدگان آمل (در مجلس شورای ملی) داده شد و کنسرت دیگری که برای

ترمیم خرابیهای حـریق بازار در سال ۱۲۸۸ در خانهٔ ظهیرالدولـه تشکیل گردید .

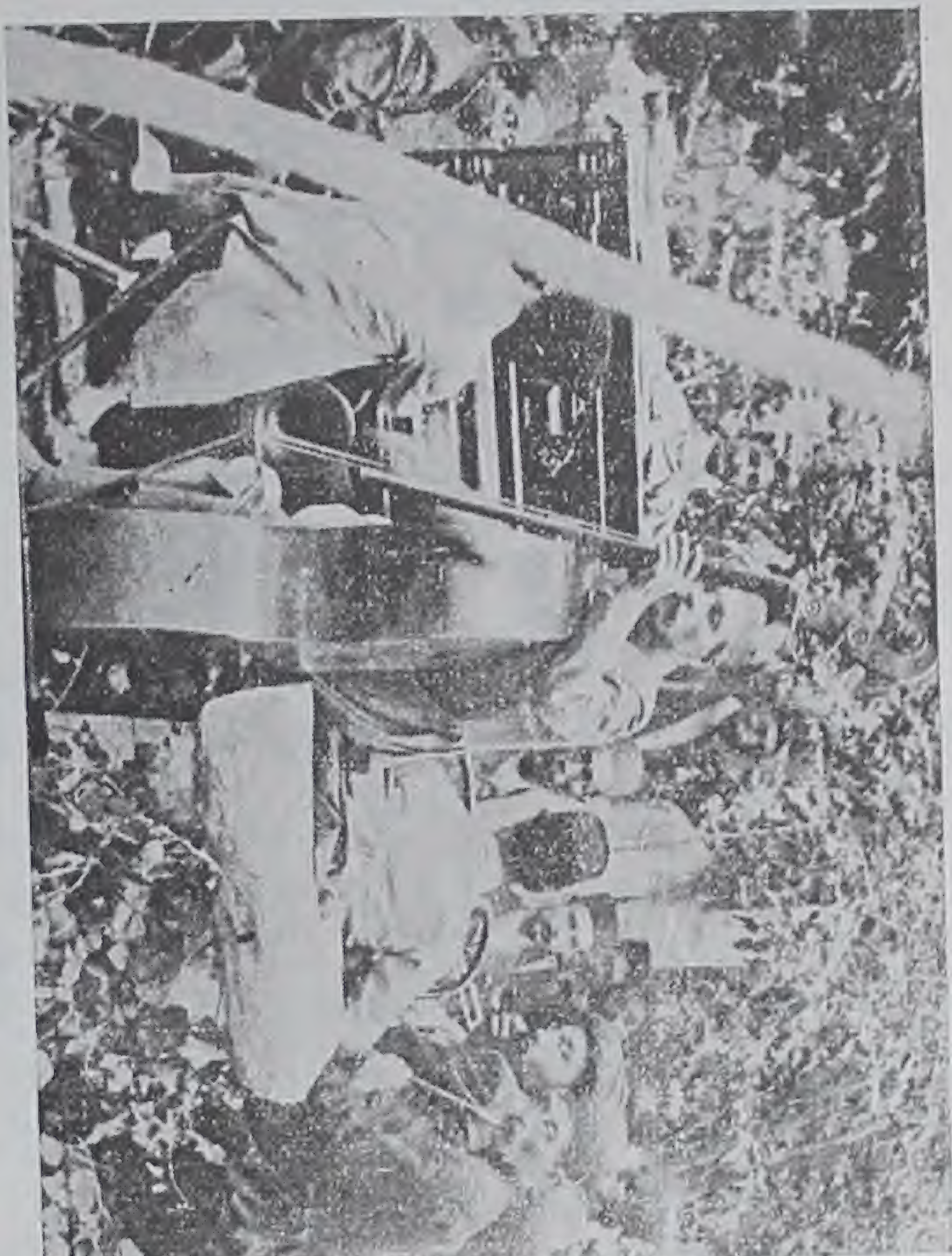
رئیس ارکستر ، **غلامحسین خان درویش** بود و بهترین نوازندگان و خوانندگان زمانه درین کنسرتها شرکت میکردند . گویند گاهی هئیت ارکستر به بیست نفر هم میرسید . از جملهٔ نوازندگان تار کـه درین کنسرتها شرکت میکردند اشخاص زیر را نام میبرند :

دکتر مهدی منتظم‌الحکما وحسین هنگ آفرین نوازندگان سه‌تار از شاگردان خاص میرزا عبدالله ـ مشیرهمایون و غلامرضا سالارمعزز و یوسف فـروتن نوازندگـان پیانو ـ ارفع‌الملك و یوسف خان صفائی ویحیی خان قوام‌الدوله‌ای و فخام الدوله وعلینقی وزیری(۱) و اسمعیل قهرمانی و شکرالله معروف به شکری و حاج غلامرضا مشهور بگاوی که همه تار مینواختند . حسین اسمعیل زاده کمانچه کش و تقی‌دانشور (اعلم السلطان) و رکن‌الدین خان وحسام‌السلطنه وحشمت دفتر نوازندگان ویولن . حاجی‌خان ضرب ـ رضاقلیخان نوازندهٔ ضرب و آوازه خوان ـ نایب اسداله که او را نایب میگفتند و شاهیدی نوازندگان نی ـ نـاصر سیف و میرزاحسین ساعت‌ساز وسیدحسین‌طاهر زاده که آوازمیخواندند.

نغمهٔ درویشان ـ نغماتی کـه در ارکستر نواخته میشد عبارت بود از پیش درآمدها و رنگ های درویش‌خان وتصنیف های شیدا. این

(۱) علینقی وزیری آهنگی بنام « مارش بهجت » دارد که یادگار همان ایام است و در کتاب او چـاپ شده است (دستور تار چاپ برلن صفحه ۵۹)

را هم بگویم که **میرزاعلی‌اکبر** معروف به « **شیدا** » چنانکه از نامش پیداست خود در سلك اخوان و مردی وارسته وتا قبل‌از پیدایش عارف



(شمارهٔ ۲۲) گوشه‌ای از کنسرت انجمن اخوت (۱۵ رجب ۱۳۳۱ ه . ق)

مهمترین تصنیف ساز بوده و برای این جشن هم تصنیفی بنام **مولود نبی** در سه گاه ساخته‌است :

مولود نبی محبوب خداست — زین حسن ظهور عید فقراست
نازم بچنین بزمی که بپاست — باهم بصفا سلطان و گداست

به‌به چه صفا — به‌به چه وفا
به به چه شهی — به به چه گدا

ساز و دف و نی هو حق زندا — دم از دم هو مطلق زندا
زین نغمهٔ خوش منطق زندا — کز مهر علی ذرات بپاست

عالم هم از او پرشور و نواست

به به‌چه صفا — به به چه وفا
به به‌چه شهی — به به چه گدا

احسنت بدین (احسنت بدین) عیش و طربی (عیش و طربی)
خوشا بچنین (خوشا بچنین) عشق وطلبی (عشق و طلبی)

بخ بخ بچنین بزم ادبی

کز مهر و صفا والطاف خداست — کاین جشن چنین، بی‌ریب وریاست

به به چه صفا — به به چه وفا
به به چه شهی — به‌به چه گدا

نازم بمقامی که‌در او خسرو و درویش

هستند بهم یکدل وهم مسلك وهم کیش

چه خوش فکرت درویش — چه خوش فطرت درویش
چه خوش نیت درویش — چه خوش عشرت درویش

☆☆☆

این آهنگ واشعار مخصوص روز تولد حضرت علی علیه السلام

است که هنوز هم اگر در روز سیزدهم ماه رجب جشنی بر پا گردد ، در انجمن اخوت خوانده میشود زیرا درویشان ظهیرالدوله‌ای با این شعر و آهنگ راز و نیاز ها دارند و گذشته های باصفائی را ازیاران پر مهر و وفا بیاد میآورند .

انجمن اخوت سرودی هم داشت که در آغاز کنسرت نواخته میشد ولی با شعر توام نبود و آهنگ آن در مایهٔ دشتی و بوزن دوضربیست .

درخاتمهٔ کنسرتها ، ظهیرالدوله برسم پاداش مدالی راکه بهمین منظور ساخته شده بود بنوازندگان اعطا میکرد وهمه از اینکه ازدست مرشد طریقت ، یادگاری میگرفتند بسی خرسند و مشعوف و مفتخر میشدند .

نت این دوآهنگ بعدها توسط موسیقی دانهائی که بخط موسیقی آشنا بوده اند نگاشته شد و برای استفادهٔ کسانی که علاقمند بفراگرفتن آنها باشند موجود میباشد ولی بچاپ نرسیده است و الحق اشعارتصنیف مولود نبی نمایندهٔ روحیهٔ خاص اهل صفا و اجتماع آنان چنانکه گذشت بهترین جلسهٔ محبت آمیز بی‌ریای این سلسله است .

این بود اولین کنسرتهائی که بتشویق ظهیرالدوله داده میشد و خاطره‌های شیرینی درکسانی که آنرا دیده وشنیده‌اندو اکنون‌هم حیات دارند ، باقی گذارده است . بعدها نیز کنسرتهای دیگری داده شده که جنبهٔ عمومی داشته و مخصوص اخوان صفا نبوده است و در جای خود بآن اشاره خواهد شد .

دنبالهٔ سرگذشت

صحبت از تار عموجان و گاردن پارتی باغ او بود که بمناسبت مرا بموضوع دیگری کشانید متاسفانه پدرم در سلك اخوان نبود و سن من هم این تقاضا را نداشته که شنیدن این کنسرتها برایم دست داده باشد ولی داستان آنرا مکرر از زبان مردم صاحب ذوقی که بعدها از دوستانم بوده‌اند شنیده‌ام. باغ بهجت آباد را با استخر بزرگ که قنات آبی در آن جریان داشت ودرختان سبز وخرّمی آنرا احاطه کرده بود، بخوبی بیاد میآورم که گردشگاه زیبائی بشمارمیرفت و مردم، اوقات فراغت خودرا در آن حوالی بخوشی و مسرت میگذراندند، بعد ها بدست دیگران افتاد و تقسیم بخانه های کوچکتری شد که حالا دستی هم بدامانشان نمیرسد. آنروز گردشگاه ملت بود، امروز خانهٔ صاحبان عزت!

دیروز وامروز ـ منزل ما هنوزدر شهر بود. پدرم ذوق فلاحت داشت ومیخواست باغی‌داشته باشد واز گاو و گوسفند خود شیر بدوشد و بما بخوراند. براهنمائی عموجان باغ بزرگی بیرون دروازهٔ قزوین خرید که پرازدرختان میوه بود وبآنجا انتقال یافتیم. گرچه بسیار بمدرسه دور بود ولی ما بچه های آندوره براه رفتن‌عادت داشتیم. صبح زود راه میافتادیم و از خیابانهائیکه در زمستان مستور از گل وبهار وپائیز پراز گرد وخاك بود گذشته‌بعد ازیکساعت بمدرسه‌میرسیدیم وعصر هم‌بهمین

ترتیب برمیگشتیم. همیشه‌هم قبل اززنك، قابلمه را درنهارخوری گذارده برای خواندن سرود درسالن حاضرمیشدیم. گوئی فراهم بودن وسائل زندگی، مردم را نسبت بسابق تنبل کرده است. همین است نتیجهٔ آثار تمدنی که بناقص بما رسیده است! اگر آنطور که دیگران دارند ما هم داشتیم مثل‌امروز سرگردان نبودیم! آیا تقصیرماست یا گناه آنهاکه ما را بدنبال خواسته های‌خود میکشانند؟

درهرحال باهمان وسائل موجود که هنوز بهترش را ندیده بودیم، خیلی هم خوش بودیم، سلامتمان هم بهتر بود. اشتهای بیشتری‌هم داشتیم، چه ازصبح‌تاغروب توی باغ میوه میخوردیم ولی‌شام و نهارهم ترك نمیشد حالا بچهای ما بسیار کم خوراکترند، چه ساعات تفریحشان رابخواندن مجلاتی میگذرانند که خواننده‌را بهره‌ای نمیدهد ولی‌البته صاحب مجله راباآب‌و نانی‌میرساند. اگر برای آنها مضرّ است برای‌اینهاکه بی‌فایدهٔ نیست!

باری لذت ما بچه‌های آنروز وقتی بسر حد کمال میرسید که شبهای جمعه در میرسید و چندین خانواده که با هم مأنوس بودیم راه شمیران را در پیش میگرفتیم. درآنروزها ییلاق رفتن هرچند موقتی و چند روزه بود، بیك مسافرت کامل شباهت داشت. همیشه هم موجباتش فراهم نمیشد. شاید سالی یکی‌دوبار پیش میآمد و چون بسیار ازامروز قانعتر بودیم خیلی هم خشنود میشدیم. چرا؟ علتش معلوم است: کافه‌ای نبود که بروند و خودی بهم نشان بدهند. دانسینگ نبود که درآغوش هم بیفتند و برقصند و کارشان برسوائی و بد نامی بکشد. سینمائی نبود که منظره های شهوت انگیز و هولناك را که مایهٔ تباهی

فکر جوانان است ببینند و آرزو های دور و دراز در سر بپرورانند .
تجریش هم سرپل نداشت که در آن کاراژ اتومبیلهای لوکس توی ماشین بنشینند و مال خود را برخ دیگران بکشند . آنهم مالی که معلوم نیست از کجا بدست آمده ؛ آب علی و رامسر هم بیغوله‌های خرابی بود که هنوز آثار تمدن بآنجا نرسیده و قمار خانهٔ خانه برانداز و میعادگاه عشاق نشده بود ؛ حالا ببینیم آنزمان چگونه بشمیران میرفتیم :

چندین مفرش و رختخواب می‌بستیم و با درشکه بمیدان سرچشمه میآوردیم . همانجا که کاروانسرای الاغ‌های شمیرانی بود . بارها را روی قاطرها میگذاردیم . خودمان هم سوار شده بطرف دروازهٔ شمیران براه میافتادیم . بعضی از خانمها که از الاغ سواری میترسیدند دهانهٔ الاغشان را خرکچی ها میگرفتند . لا اقل یك ساعت طول میکشید تا باستخر قصر میرسیدیم . همانجائی که حالا ایستگاه فرستنده است و آهنگهای موسیقی را پخش میکند خواه درست باشد خواه نا درست ؛ مقصود کاری است که ما هم رادیو داریم و نغماتی مینوازیم حالا نمیتوانیم بزنیم یا بد میزنیم و گوش مردم را میخراشیم و موسیقی ایران را تباه میکنیم و آبروی خود را میبریم اینها مطالب مورد تأملی است که حالا مورد بحث نیست .

صحبت از رفتن شمیران بود . در قصر ، قهوه‌خانهٔ خوبی بود که استخر بزرگی داشت . در آنجا چای میخوردیم و رفع خستگی میکردیم بعد دوباره براه میافتادیم تا بقلهك میرسیدیم . در باغ یکی از دوستانمان حاج میرزا یحیی دولت آبادی که مرد آزادیخواه دانشمند معارف دوستی

بود منزل میکردیم . این شخص یکی از مفاخر آن زمان بود ، مرد ها دور او می‌نشستند و صحبت میکردند . محضر بسیار گرمی داشت . اما چون بحث آنها در اطراف مطالب سیاسی بود ما از صحبتهایشان چیزی نمی فهمیدیم . بعدها دانستم که او از آزادیخواهان صدر مشروطیت بود که بسیار وطنش را دوست می‌داشت و در عقیدهٔ خود استوار و ثابت قدم بود . تاپای جان میایستاد و از راهی که راست تصور میکرد منحرف نمیشد چنانکه در آخرین دوره‌ای که نمایندهٔ مجلس بود با وضعی که پیش آوردند مخالفت کرد و بهمین مناسبت در دوره‌های بعد دیگر وکیل نشد و تا پایان عمر مغضوب وخانه‌نشین‌ماند .... مردم دیروز پیرومرام بودند ، امروز دنبال نامند !

مقایسهٔ آهنگها - روز بعد مجدداً براه میافتادیم و به تجریش میرفتیم که یا بدربند و پس قلعه برویم یا باوین و درکه روی آوریم . حوالی ظهر بمقصد میرسیدیم وبساط خود راکنار رودخانه پهن میکردیم. شبها در نور ماهتاب همه دور هم مینشستیم و از نواهای دلپذیر کمانچهٔ میرزا رحیم و تار میرزا غلامرضا استفاده میکردیم .

درین موقع بجمع ما هنرمند دیگری هم افزوده شده بود که صوت زیری داشت و او را **سید حسین قراب** (۱) میگفتند . مردی بود کوتاه قد و چاق وسرخ رو و خندان که ضرب هم میگرفت . دو پسرش محمد

---

(۱) بدر سیدحسین، معروف به سید زین‌العابدین قراب و از آواز خوانهای دربار ناصری بوده که در تعزیه های تکیه دولت هم نقش‌مهمی داشته است .

وقاسم حالا هر دو اهل موسیقی‌هستند؛ با تار وضرب آشنایند و آواز هم میخوانند.

آهنگهای **عارف** در آن موقع بسیار معمول بود. اهل ذوق نسخهٔ



(شمارهٔ ۲۳) سید حسین قراب (خواننده)

تصنیف‌ها را برمیداشتند و در کتابچه‌ای که همواره در جیب داشتند همراهشان بود. همین که موقع خواندن تصنیف میرسید کتابچه ها را در میاوردند و دسته جمعی میخواندند:

هنگام می و فصل گل و گشت چمن شد

در بار بهاری تهی از زاغ و زغن شد

از ابر کرم خطهٔ ری رشک ختن شد

دلتنگ چومن مرغ قفس بهر وطن شد(۱)

من از همان موقع به تصنیف های عارف علاقمند شدم . آنها را در کتابچه‌ای نوشته و ازبس خوانده بودم آهنگ و شعر را بخوبی ازحفظ داشتم . وقتی یاد خواندن دسته جمعی مردم در آن ایام میافتم ووضع فعلی مجالس دوستانه را می بینم بخوبی در میبابم که در آن زمان ، مردم ذوق و نشاطی داشتند و آهنگهای مناسبی در دسترسشان بود که میخواندند ولذت میبردند . کسی مانند عارف تصنیف ساز بود که هم آهنگش دلربا بود و هم شعرش مضامین خوب داشت . حالا با این که باید ترقی کرده باشیم مثل اینکه بانحطاط رفته‌ایم : آهنگهای کنونی آن شور و جذبه را ندارد ، اشعار هم دور از لطف و مفهوم است ، کمتر کسی نیز میتواند بخواند . خوب رادیو هست ، هر وقت خواستیم پیچش را باز میکنیم اما حیف که اکثر خارج میخواند . تصور نکنید گفتهٔ من است . ار زبان همه کس میشنوم اما مثل اینکه متصدیان این دستگاه هم از بس آهنگ بی رویه شنیده‌اند گوششان خارج شده است و از کسی هم که گوشش درست

---

(۱) این تصنیف را عارف درانقلاب مشروطیت بیاد اولین قربانیهای آزادی سروده است ، همان وقتی که خاك وطن از خون جوانان پاکباز که در مقـابل اعمال استبدادی محمد علی شاه، جنگیده بودند رنگین شد چنانکه درهمین تصنیف گوید :

ازخون جوانان وطن لاله دمیده ازماتم سرو قدشان سرو خمیده

راستی آنها چه شوری در سر داشتند و چگونه شیدائی وطن بودند ، امروز تظاهر بمیهن پرستی بیشتراست ولی معنی وحقیقتی درکار نیست!

باشد چاره اندیشی نمیکنند . نتیجه اینست که من و شما هم باید این صداهای ناموزون را بشنویم ! همه میدانند عیب از کجاست ، همه هم میخواهند نواقص مرتفع شود . پس چرا درست نمیشود ؟ .... یا تنبلیم و بی‌علاقه ، یا ناتوانیم و بی اختیار !

درهمین موقع که مشغول چاپ این قسمت هستم صحبت از اصلاح موسیقی رادیو بمیان آمده است و جمعی از استادان این هنر را برای انجام منظور دعوت کرده اند . امید وارم مثل همهٔ کارهای این کشور فقط حرف نباشد و نتیجهٔ عملی حاصل شود . انشاء الله !

خاندان هنر

مشهورترین تارزنها

تاکنون چند جا از تار سخن گفته‌ام. حالا موقع آنست از خاندانی صحبت کنم که همه در نواختن این ساز استاد بوده و باعث رواج آن شده اند.

میگویند ناصرالدین شاه مردی با ذوق بوده واز اهل هنر تشویق میکرده و توجه مخصوصی نسبت بنوازندگان و خوانندگان داشته‌است همچنین شعر میگفته، نقاشی میکرده واز ساز و آواز خوب خوشش میامده است. اشعاری از وی نقل شده که در کتب و تذکره ها موجود است (۱) نقاشان زبردستی هم مانند صنیع‌الملك (۲) و کمال‌الملك و محمود ملك‌الشعرا و مزین الدوله در دورهٔ او میزیسته که طرف توجه و التفات شاه بوده‌اند.

اما راجع بذوق موسیقی او آنچه بنظر میاید و ازخواندن کتابهائی که در زمانش نوشته شده‌استنباط میگردد، او به گردش و اسب‌سواری

---

(۱) ادوارد براون‌مینویسد: اما این تراوش های‌طبع‌او برای‌اشخاصی اقناع کننده است که کلام‌الملوك را ملوك‌الکلام میدانند (تاریخ ادبیات براون جلد چهارم ترجمهٔ رشید یاسمی‌صفحه ۲۱٤

(۲) ابو الحسن خان غفاری ضیع الملك عموی کمال الملك و از هنرمندان بنام و نقاشان‌معروف‌دورهٔ ناصری بوده که سفری‌هم برای تکمیل هنر بایتالیا رفته‌است.



(شمارهٔ ۲۴) این تابلو در موزهٔ گلستان و در زیر آن نوشته شده است : « ۱۲۷۵ مشق شد ، ناصرالدین شاه قاجار » . توضیح اینکه کار سال یازدهم سلطنت وی میباشد. شاید او طرح کرده و نقاش دیگری تکمیل نموده است .

وشکار و خوش گذرانی بیش از هر چیز رغبت داشته ولی دربار شاه هم همواره دارای یك دسته عملهٔ طرب خاصه بوده که در مجالس بزم و سرور و شادی، نوازندگی میکرده‌اند چنانکه شهرت دارد او نسبت باهل هنر بی‌علاقه نبوده و آنها را مورد تشویق هم قرار میداده است .(۱)

---

(۱) نمونهٔ نقاشی ناصرالدین شاه در صفحه ۱۴۷ کتاب هزار بیشه تالیف جمال زاده دیده میشود که شاه خواسته است گلی بکشد ولی چیز بی‌ربطی شده است . جمال زاده مینویسد : خداوند روی استبداد را سیاه کند که انسان عاقل باید خط بطلان بر انصاف کشیده سیاه را سفید و ترش را شیرین وظلم راعدل انوشیروان بخواند و بداند . در صفحه ۱۵۰ همان کتاب مینویسد : انسان وقتی میشنود که ناصرالدین شاه اهل ذوق و فضل بوده وشعرهم میگفته تا قدری اسباب تعجب میگردد.

نگارنده برای استنباط این مطلب و پی بردن بکیفیت ذوق ناصرالدین شاه سفرنامه هایش را مطالعه کردم وچنین دریافتم که وی نقاشی را بیش از موسیقی درك میکرده است چنانکه هرجا درسفرهای اروپا بنمایشگاه یا قصور قدیمی رفته تابلوهای نقاشی را بدقت توصیف کرده حتی چند بار هم خودش درمواقع فرغت، قلم‌انداز، تصویری کشیده که یکی از آنها هم درصفحه۱٦٦ سفرنامهٔ سوم اوچاپ شده و نسبتاً خوبست ولی بااینکه بتمام اپراها و کنسرتها رفته توضیحاتی راجع بآهنگهای موسیقی نداده در صورتیکه از رقص‌هاوزیبائی رقاصه هامکرر یاد کرده وداستان نمایشها را هم گاهی باختصار شرح داده است . علتش اینست که نقاشی با چشم درك میشود وچون‌اوذوق نقاشی داشته بلطائف تابلوها پی برده ولی درك موسیقی باگوش و مشگلتراست وآنهم آشنائی و عادت زیاد میخواهد ولی آنچه مسلم است‌اوباغ وحش هارا بهتراز همه وصف کرده زیرا اهل شکار بوده وحیوانات‌وطیورراخیلی خوب میشناخته‌است. اماراجع بذوق‌موسیقی ایرانی این پادشاه چنانکه شهرت دارداو بنغمات ملی آشنائی داشته‌واستادان ←

آقا علی اکبر - در دیوان عارف چند سطری راجع بمعروفترین نوازندهٔ تار دربار ناصری **آقاعلی‌اکبرفراهانی** نوشته شده که مأخذ آن را ذکر نکرده است:

این استاد گرامی نیز مانند بعضی از ارباب حرفه و هنر قرن اخیر در دربار ناصری تربیت یافته و بی اندازه مورد تشویق و محبت شاه بوده است. بطوری که اغلب وقت‌را در مصاحبت شاه گذرانیده واو را از نغمات عالی و بی نظیری که ساختهٔ خود اوست سرمست نگاه میداشته است. از عجایب اینکه درجه و میزان هنر استاد بحدی بود که کسی را یارای مخالفت یاجرأت حسادت با او نبوده و اخلاقاً هم طوری بااطرافیان شاه میزیسته که محبوب همه واقع و مورد توجه عموم قرار گرفته بوده. با آنکه مانند امروز، آن روز هم تا اندازه‌ای وضعیت زندگانی هنرمندان، تیره و ناراحت بوده، ولی زندگی این استاد در نهایت خوشی و آسایش بوده است. زیرا گذشته ازاینکه رقیبی درمقابل نداشته، مورد محبت و تشویق مخصوص شاه بوده و استاد هم ازین مهربانیها بهرمند و کامیاب بسر برده است. شاهد، عکسی است که دیده میشود و بامر شاه از بهترین صورت های دلفریب کشیده شده است. (این عکس را بعد ملاحظه خواهید کرد)

← فن‌را باتحسین‌وانعام‌های نقدی هم‌تشویق میکرده‌است و بهمین جهت موسیقی دانهای مشهوری درعصر او بوجود آمده‌اند. درصورتیکه بعدازاو که همین‌قدرشناسی های مختصرهم ازبین‌رفته استرونق بازارهنرشکسته شده ونوازندگان نابغه کمترظهور کرده‌اند.

جملات فوق بدون ذکر مأخذ که روش نویسندگان قدیم ماست اگر هم شاهد علاقمندی و توجه‌شاه بآقا علی‌اکبر باشد مربوط بسالهای اولیهٔ سلطنتش میباشد زیرا این تابلوی آب و رنگ که اصل آن اکنون نزد علی‌اکبر شهنازی (نوهٔ آقا علی‌اکبر) است بسال۱۲۷۳ه.ق. (سال‌نهم سلطنت ناصرالدین‌شاه) کشیده شده است . درصورتیکه اعتمادالسلطنه عضو دربار ناصرالدین شاه که‌سابقاً ذکرش گذشت و وقایع روزانهٔدربار را در پانزده سالهٔ آخر دورهٔ آن پادشاه نوشته بکلی برخلاف آن‌اظهار نظر مینماید چنانکه مینویسد :

بر خلاف عادت هائی که این پادشاه دارند که بساز و صحبت میل ندارند و بآنچه سلاطین سلف مایل بوده‌اند ، نیستند و جزشکارهای پر زحمت هیچ نمیخواهند و نمی طلبند ، عملهٔ طرب را احضار فرمودند . بواسطهٔ بی‌میلی پادشاه باین طبقه و فقر وپریشانی مردم ودماغ‌سوختگی اهل پایتخت که کسی طالب خواستن و اجرت دادن باین سلسله نیست عملهٔ طرب جز یك نفر که آقا محمد صادق باشد باقی بی معنی و دوك تراش هستند (۱)

عارف از نغمات عالی و بی‌نظیری که آقا علی‌اکبر ساخته گفتگو کرده ، در صورتیکه آهنگی در دسترس‌ما نیست که باو منسوب باشد ولی نوازندگان سالخوردهٔ امروز از زبان پدرانشان میگویند که آقاعلی اکبر هنرمند بزرگی بوده و در نواختن تار مهـارت و استادی بسزائی داشته واین گفته کاملا مورد تصدیق‌است زیرا کنت دوگوبینوی فرانسوی

---

(۱) کتاب وقایع‌روزانهٔ دربار ناصری تالیف اعتمادالسلطنه‌صفحه ۵۰

که در زمان حیات آقاعلی اکبر در تهران بوده ، او را دیده و سازش‌را شنیده و چند جمله هم راجع باو نوشته است :

درمیان طبقات متوسط معروفترین نوازندگان تار، علی‌اکبر است که‌خیلی خوب تارمیزند ومن‌دیده‌ام اروپائیانی که هیچ بموسیقی مشرق زمین توجه نداشته‌اند درموقع شنیدن ساز علی‌اکبر دچار تأثر شده‌اند علی‌اکبر باروح وحساسیت خیلی زیاد تار میزند و نه تنها این شخص در ایران هنر پیشهٔ بزرگی است بلکه در تمام‌کشور های جهان هم چنین شخصی یك‌هنرپیشهٔ بزرك‌محسوب میشود ولی‌نظیر بعضی‌ازهنرپیشگان ونویسندگان اخلاق مخصوصی دارد وتندخلق‌است وبایستی خیلی‌اصرار کرد تا او را مجبور بتار زدن نمود(۱)

مستوفی در شرح زندگانی خود داستانی داردکه بمناسبت ، نام آقاعلی اکبر هم بمیان آمده است و ذکر آن درین‌جا بی‌موقع نیست : میرزا عبدالجواد اصفهانی از خوشنویسان بوده و شیوهٔ میر عماد را بسیار خوب مینوشته ، شعر هم میگفته و عنقا تخلص میکرده . بموسیقی علاقهٔ فراوانی نشان میداد و در مجالس انس خیلی محرمانه ضرب هم میگرفت ولی ازاین هنر او جز دو سه نفر کسی خبر نداشت . میرزامحمودوزیر هم خط خوب مینوشت و تار و سه تار را خوش مینواخت . باین جهت این دو تن با هم خیلی مأنوس بودند و میرزا عبدالجواد پای ساز میرزا محمود ضرب میگرفت . روزی‌میرزا محمود

---

(۱) کتاب سه سال در ایران تألیف گوبینو ترجمهٔ ذبیح‌الله منصوری صفحه ۲۴

وزیر و میرزا عبدالجواد در مجلس دو نفری خـود بودند. مستخدم وارد شد و آمدن آقا علی اکبر نوازندهٔ معروف تـار را اعلام داشت. ورود هنرمند مـوجب شعف آنها شد. اتفاقاً جمعی از دوستان میرزا محمود هم که ورود آنهـا باین مجلس مانعی نداشت رسیدند ومجلس دو نفری، مجلس انس هفت هشت نفری شـد. بعضی از مهمانها تقاضا کردند ساز استاد را بشنوند. برخی هم گفتند: چه‌خوب بود ضربی‌هم میداشتیم. یکی ازآنها (البته غیر از میرزا عبدالجواد) گفت من ازین فن بی‌بهره نیستم، اگر تنبکی باشد حاضرم. خدمتگزار، تار رابااستاد داد و تنبکی آورده آنرا یکسر بدامان میرزا عبد الجواد گذارد. میرزا که چنین انتظاری نداشت برآشفت و گفت. من کـه ضرب نمی‌گیرم! مستخدم کـه بمناسبتی از او دلتنگی داشت گفت ببخشید، نمی‌دانستم جلوی آقایان نمیخواهید تنبك بزنید. اهل مجلس فهمیدند کـه میرزا عبدالجواد سابقهٔ ضرب گرفتن داشته است.(۱)

مقصود از ذکر حکایت این بود کـه در آن دوره موسیقی را آن قدر واعتبار نبود که دانستن آن برای مردم اسباب افتخار باشد و میرزا عبدالجواد که خط خـوش را هنرخود میدانست از نواختن ضرب در پیش جماعت امتناع داشت و نمیخواست کسی بداند کـه او از این فن بهره‌ای دارد.

مطالب زیر را از یاد داشتهای حاج آقامحمدایرانی‌مجرد که از مردان موسیقی شناس و اهل ذوق میباشد و همـواره محفل ایشان

(۱) تاریخ مستوفی جلداول صفحه۳۳۹_۳۳٤

مرکز هنرمندان و استادان موسیقی است و همهٔ عمـر را بجمع آوری
آثار هنری و مخصوصاً سازهای کار دست اساتید معروف که از نظر ارباب
ذوق قدر و ارزش بسیار دارد صرف نموده است ، استفاده کرده‌ام و این
سطور خلاصه ایست از اطلاعاتی که ایشان در مورد آقا علی‌اکبر استاد
معروف جمع آوری نموده در دسترس نگارنده گذارده اند :

هفت نفری که در تابلو آب و رنگ کار صنیع‌الملک اطراف استاد دیده میشوند باین شرح میباشند:

۱ ـ دختر سمت راست که چهارقد بسر دارد کوکب خانم است.

۲ ـ پسر طرف راست باکلاه بلند موسومست بمیرزا عبدالله خان علاءالملک.

۳ ـ پسر وسطی دست راست که کلاه چلواری عرقچین بسر دارد علی‌اکبر بازیگر است.

٤ ـ پسرسر برهنهٔ سمت راست، حسن خان است.

٥ ـ پسردست چپ باکلاه بلند، مسعود میرزاست.

٦ ـ دختر طرف چپ که روسری دارد نامش سلطان خانم است که تصنیفی بنام او معروفست و بعد ذکر خواهد شد. این خانم در اندرون ناصرالدین شاه نوازندهٔ تار و سه تار ومایه دان بوده است.

۷ ـ پسر سر برهنهٔ سمت چپ، نامش میرزا حیدر علی سرهنگ میباشد.

چنانکه ملاحظه میشود سن هیچکدام ازین‌جوانان به بیست نمی رسد و اینها همه شاگردان آقا علی اکبر بوده که از تعالیم استاد بر خوردار شده‌اند.

تار دست استاد بنام‌قلندر معروف بوده و اکنون‌در دسترس‌نیست و استاد درین تصویر مردی در حدود چهل تا چهل و پنج بنظر میرسد.

این تابلوکه بواسطهٔ فوت نقاش، نا تمام مانده پس از آقاعلی اکبر در اختیار فرزندش میرزا عبدالله بوده که او نیز به پسرخوداحمد



(شمارهٔ ۲۵) آقا علی اکبر فراهانی استاد تار (برای شرح این تصویر بصفحه ۱۰۶ مراجعه نمائید) این تابلو، کار صنیع الملک است

عبادی داده و در نگاهداری آن کمال توصیه را کرده است واکنون در منزل علی‌اکبر شهنازی نوهٔ آقا علی‌اکبر موجود میباشد.

بقرار معروف، آقا علی‌اکبر، مردی باحقیقت و درویش‌سیرت و با اخلاص‌واهل‌ایمان‌بوده. گویند درتعقیب نمازعشاء یکی‌ازسوره‌های قرانی را نواخته است که شنوندگان تشخیص داده‌اند که سورهٔ یسین است. شاید بنظر اغراق آید ولی اهل فن دانند که وقتی مهارت بدرجهٔ کمال رسید باسرانگشت‌هم میتوان گفتگو کرد. استاد، اهل شعر وادب بود و از جمله این دوبیتی را میرزا عبدالله باومنسوب میدانست که در آواز **طوسی** (ماهور) نواخته میشود:

اگر از توجدا باشم، نباشم　　بغیری آشنا باشم، نباشم
من‌بی‌دست‌وپادرزیر تیغت　　بفکردست وپاباشم، نباشم

ازآوازخوانهائی که‌مجلس‌استاد را درك کرده‌اند **رضاقلی تجریشی** است که باسید**زین‌العابدین قراب‌کاشی** معاصر بوده وعکس هر دودر تصویرصفحه ۶۵. همین‌کتاب دیده میشود. از رضاقلی منقول است که خسرونامی در زیبائی وحسن وجمال، یوسف شهر بوده و ببرکت ساز استاد بامحبوب خود که سرستیز داشته بلطف ومهربانی آمده است.

دیدار شد میسر و بوس و کنارهم.

آقاعلی اکبر عمر طولانی نکرده وبطوریکه میگویند در هنگام فوتش بایکی ازهمسایگان دربارهٔ صدای ساز مشاجره داشته است‌تاشبی باتار قلندر بیام خانه میرود وباساز بمناجات و راز و نیاز مشغول میشود وهمانجا میخوابد. بامدادان او را متوفی مییابند.

تصنیف ذیل که با وزن سنگین سه ضربی در چهار گاه خوانده میشود و آهنگ زیبائی دارد ساختهٔ سلطان خانم شاگرد آقا علی اکبر است که درقسمت آخر، تند وشش هشتم میشود :

بتا بتا ، مجنون و مفتونم من از غم تو (من از غم تو)
دیــده چــون جیحونم من از غم تو (من از غم تو)
صبا آن شوخ رعنا را بگو مجنون مکن ما را
تاکی صنما باما بکینی، دلبر با مدعیان من نشینی ، دلبر
رحمی بنما بر دل مسکینم دیــدهٔ خونینم
اشك چو پروینم سینهٔ غمگینم
ورنه بخدا جای تومن یار دگر بگزینم ورنه بروم با مدعیانت بنشینم
صبا بیاری بغمگساری زسوی مجنون بکوی لیلی ببر پیامی
ای دوست خدارا مشکن دل ما را بگذار جفا را پیش آر وفا را

تا اینجا از یادداشتهای حاج آقا محمد استفاده شده است . اینك دنبالهٔ مطلب نقل از گفتهٔ جواد عبادی فرزند بزرگ میرزا عبدالله :

آقا علی‌اکبر فرزند شاه ولی است وطبع شعر نیز داشت چنانکه ابیات ذیل را باو منسوب میدانند :

غمناك از آن نیم که فلك دشمن من است
تا دوست با من است چه پروای دشمن است
دائم خیال روی تو مـا را ست در نظر
چشم کسی ندیده بهشتی که بـا من است
گر دوست پـای ننهد ، از مهر بـر سرم
دیگرچه غم،از آنکه زپی‌دست دشمن‌است

باز آیم ار برانیم از خویش، کاین مثل

با تو حکایت مگس و بـاد بیزن است

درمان مجو ز درد دل عـاشق ای طبیب

درمان درد عاشق بیچاره، مردن است

☆☆☆

هر آنکه چشم سیاه تو دید، با خود گفت

خطا بود کـه بخوانند، آهوی ختنـش

بباغ عارض تو، هـر که دسترس دارد

چه‌حاجت است به‌نسرین وسنبل و سمنش

آقا غلامحسین - فرزند محمد رضا وبرادر زادهٔ آقا علی‌اکبر است که شاگرد عموی خود بوده و پس از وی هنرمندی بزرگ بشمار آمده ودر دربار ناصری طرف توجه وعلاقهٔ مخصوص شاه گردیده است. اعتماد السلطنه‌در یادداشتهای خود مینویسد. در غیاب من آقا غلامحسین تارزن احضار شده بود که تار بزند (۱)

دوستعلی معیری مینگارد: یکی از نوازندگان، آقا غلامحسین تارزن که در فن خود ازاساتیددهر ... و از دست پروردگان آقاعلی‌اکبر معروف بود (۲)

آنچه بنظر میرسد بعد از آقا علی اکبر دو تن از نوازندگان در دربار ناصرالدین شاه دارای مقام مهمی بوده وموسیقی دانهای دیگر آنها را باستادی قبول داشته‌اند: یکی محمد صادق خان است که بعد ذکرش

(۱) وقایع دربار ناصری صفحه۱۸ (۲) کتاب معیرالممالک صفحه ۳۶

خواهد آمد ؛ دیگر آقا غلامحسین که پس از آقا علی اکبر زبردست‌ترین نوازندهٔ تار بوده است، چنانکه میگویند بقدری مضرابش تند و ریز او سریع و مرتب و متوالی بوده که از دور صدای آرشهٔ کمانچه را میداده است . از آقا حسینقلی منقول است که وقتی از هنرش تحسین کردند ، گفته است اگر تار زدن آقا غلامحسین را شنیده بودید بخوبی در میيافتید که من در مقابل او ذرّه‌ای بیش نیستم . هر چند این بیان حاکی از نگاهداری احترام مقام استادی باشد ولی بهر حال بخوبی میرساند که آقا غلامحسین نوازندهٔ بزرگی بوده است .



(شمارهٔ ۲۶) آقا غلامحسین استاد تار

آقا غلامحسین شاگردان خوبی تربیت کرده که علاوه بر میرزا عبدالله و آقا حسینقلی که عموزاده های او بوده و هر دو چنانکه بعد خواهم نوشت مقام استادی یافته‌اند ، سه تن دیگر هم نوازندهٔ خوبی بوده‌اند :

۱- نعمت‌الله خان معروف باتابکی - استادانی که ساز او را شنیده و هنوز حیات دارند از وی با احترام و تحسین یاد میکنند . باقرخان رامشگر میگوید : نعمت‌الله خان اهل کرمان و نخست در دستگاه فیروز میرزای نصرت‌الدوله والی آن ایالت بود که بعد بتهران آمد و

نزد یحیی‌خان مشیرالدوله رفت و سپس بدستگاه اتابك منتقل شد و بهمین جهت باتابکی معروف گردید .

۲- یوسف خان صفائی- که چون از منسوبین ظهیرالدوله بود



(شمارهٔ ۲۷) ازراست نفراول : نعمت‌اللهٔخان معروف باتابکی– نفردوم اکبرخان (خواننده) - نفر سوم نعمت‌الله خان معروف بسوسکی

بیوسف خان ظهیرالدوله‌ای معروف شد . موسی معروفی که هنرش را از نزدیك دیده است اظهار میدارد که سبك ساز او خصوصیتی داشت و در مضراب تك وچپ وراست بسیار مسلط بود و از ردیف و علم‌موسیقی هم بخوبی اطلاع‌داشت وبرخی نغمات‌مخصوص بخود مینواخت اما مضراب ریز کمتر در سازش مشاهده میشد و شنیدن ساز تنهایش ترجیح داشت تا اینکه همراه‌آواز وضرب بگوش‌برسد. نگارنده ویرا در اوائل‌تأسیس مدرسهٔ عالی موسیقی و زیری (سال ۱۳۰۲) دیده بودم که در آن وقت

مرد سالخورده‌ای بود و تارهای مدرسه را تعمیر ومرتب میکرد. البتــه در آن هنگام تقریباً با ساز متارکه بود وقدرت زیادی در نواختن نداشت ولی تك مضرابها و چپ و راستهایش شمرده وخوش آهنگ بود. نوهٔ او رحمت الله صفائی است که اول نزد پدر بزرگش تار زده سپس شاگرد موسی معروفی شده و اکنون معلم مدرسهٔ ایرانیان در بغداد است.



(شمارهٔ ۲۸) یوسف‌خان صفائی (نوازندهٔ تار ــ شاگرد آقا غلامحسین)

۳ ــ محمد علی خان مستوفی ــ یکی دیگـر از شاگردان آقا غلام حسین بوده است که چون شغلش موسیقی نبوده‌ازاین لحاظ شهرت‌فراوانی کسب نکرده است: نامبرده از مستوفیان معـروف و صاحب فضائل و کمالاتی هم بوده است.

فرزندان آقا علی‌اکبر ــ این استاد سه پسر داشتــه است: **میرزاحسن**: که از تعلیمات پدر برخوردار شد و درنواختن تار و سه تار نیز مهارت یافت چنانکه در سلك نوازندگان دربای‌هم درآمد و عکس او در صفحه ٦٥ بنظر میرسد ولی در جوانی درگذشت.

فرزندان دیگر آقا علی اکبر استادان مشهوری هستند که تاکنون یکی دو جا نام آنها بمناسبت بمیان آمده است و بزودی از ایــن دو تن

یعنی میرزا عبدالله و آقا حسینقلی گفتگو خواهم کرد . چون آقا علی اکبر عمر زیاد نکرده واین دو پسر، کوچك بوده‌اند نتوانسته‌اند، از معلومات پدر خویش استفاده نمایند و موسیقی را از پسرعموی خود آقاغلامحسین فرا گرفته‌اند . معروفست که آقا غلامحسین توجهی بتعلیمات موسیقی عموزاده های خود نداشته ومانند اغلب هنرمندان آن زمان، مردی حسود بوده ومیل نداشته است هنرخود را بدیگران حتی عموزاده های خویش هم بیاموزد .

ردیف دستگاههای موسیقی امروز ما در حقیقت روایت آقا علی اکبراست و اگر حسن تصادفی نشده بود و آقا غلامحسین معلومات خود را بعموزاده‌ها نمیآموخت ضرر بزرگی بموسیقی ما وارد شده بود. حسن تصادف این بود که چون میرزا عبدالله و آقا حسینقلی طفل بودند و سر-پرست نداشتند آقاغلامحسین بعد از فوت آقا علی اکبر زوجهٔ او را بعقد ازدواج خود در آورد و نسبت باین بچه ها سمت پدری هم پیدا کرد . فرزندان آقا علی اکبر علاقهٔ بسیاری بفرا گرفتن موسیقی داشتند چنانکـه در موقعیکـه پسر عمویشان ساز میزد ، از پشت در ، گوش میکردند و نواها را ضبط مینمودند و بذهن میسپردند، مادر آنها که این عشق فوق العادهٔ پسرها را حس کرد ، از آقا غـلامحسین خواهش نمود که آنها را از این هنر بی بهره نگذارد . او نیز قبول کرد وتعلیمات موسیقی آنها را بعهده گرفت . این دو برادر بعد ها جانشین پدر و پسر عموی خود شدند و نگـذاردند کـه شهـرت موسیقی این خانواده یا بعبارت دیگـر خاندان آقا علی اکبر را که نگارنده **خاندان هنر**

نامیده است از بین برود. در حقیقت این دو برادرند که آهنگهای گذشته را حفظ کرده و با زحمات زیاد آنرا تکمیل نموده بدست ما سپرده اند و اینك که سالهاست خود، از بین رفته اند هنوز داستانشان بر سر زبانها میباشد .

میرزاعبدالله ـ اولین تعلیمات موسیقی را از برادر بزرگترخود میرزا حسن فرا گرفت و بعد ها در مکتب پسر عموی خویش آقا غلامحسین که استاد معروف زمانه بود ، پرورش یافت . میگویند با کمك **سید احمد** نامی که سه تار میزده و دستگاه دان بوده ردیف موسیقی را منظم و مرتب کرده است . به برادر کوچك خود آقا حسینقلی هم تار آموخت تا اینکه او نیز بزرگتر شد و مستقیماً از پسر عموی خویش آقا غلامحسین استفاده کرد .

میرزا عبدالله که موسیقی را با کوشش و زحمت آموخت، و از حسادتهای استادان زمان خود دلخوش نبود ، در اثر اخلاق کریمانهٔ جبلی تصمیم گرفت که ازین پس هر چه میشنود بخوبی فرا گیرد و دستگا ها را کامل و بی نقص بذهن بسپارد و آنچه با ذوق و همت خستگی ناپذیر کسب کرده است در طبق اخلاص گذارده بشاگردان خود بیاموزد تا میراث گذشته را از دستبرد حوادث زمان، مصون دارد و عیناً بآیندگان تحویل دهد . او دیده بود که استادان قدیم نمیخواستند معلومات خودرا بدیگران بیاموزند چنانکه ما هم ازین طبیعت های حسود داستانها شنیده‌ایم .

یا اوضاع زمانه این حس بد بینی را در آنها بر انگیخته بودمبادا

شاگرد جای معلم را بگیرد و مقام استاد از بین برود یاچون خودشان رنج برده و گنج بدست آورده بودند ، نمیخواستند آنرا برایگان از دست بدهند . میرزا عبدالله بخوبی دریافت که عمر انسان ابدی نیست و



(شمارهٔ ۲۹) میرزاعبدالله استاد سه تار وتار

غفلت های گذشتگان باید برای آیندگان، درس عبرت باشد. بااین فکر دست بکار شد و هر جا از استادی چیزی می‌شنید که در گنجینهٔ ذهن خود نداشت آنرا هم بدیگر دانستنیهای خود میافزود و بهر کس از او میخواست میاموخت وهمین همت و فکر بلند پایهٔ استاد بود که از زوال نغماتی که تا آن روز بدستش رسیده بود ، جلو گیری کرد . میرزاعبدالله شنیده بود که بسیاری از نغمات دلپذیر قدیم موسیقی ما، در اثر همین

حسادت ها و کوتاه بینی‌ها بدست فراموشی سپرده شده است وخواست ما امروز از او که موجب نگاهداری آهنگهای زمانه اش بوده است با



(شمارهٔ ۳۰) شاگردان کلاس میرزا عبدالله ردیف پائین از راست : ۱- علی اکبر روحانی (معجب السلطان)
۲ - جواد عبادی فرزند بزرگ میرزا عبدالله ۳- میرزا عبدالله (استاد) ۴- سید حسین خلیفه
ردیف بالا از راست : ۱- مرتضی صبا ۲- غلامحسین خان ۳- رضا هندسی ۴- اسمعیل قهرمانی ۵- ناصر خان

احترام و نیکی یادکنیم . از این گذشته وی مردی بودخوش طینت و مهربان و همه را از گنج هنرش بهره میرساند .

خوانندهٔ عزیز میداندکه تا سی و چند سال پیش تنها صاحب-

منصبان و افراد موزیك نظام ازخط موسیقی بهره داشتند؛ مدرسهٔموزیك هم مخصوص همان طبقه بود و دیگران از نت اطلاعی نداشتند . اگرچند تن دیگر ازین خط بی نصیب نبودند چنانکه بعد خواهید دید ، خارج ازدسته ای بودند که حرفهٔ موسیقی داشتند . مطلب بسادگی امروز نبود که کسی نغمه ای را بنوازد ، یکی هم آنرا بنویسد و ضبط کند . رسم دیرین بود که آهنگها را در لوح سینه بنویسند و آنقدر بزنند وتکرار کنند تا مرکوز ذهن شود و فراموش نگردد . همین کاری بود که میرزا عبدالله کرد و ردیف موسیقی ایرانی را در هفت دستگاه که معمول امروز است بدست شاگردان خود سپرد . آنها هم خوب فرا گرفتند وبدیگران آموختند . برخی هم برای اینکه دیگر فراموش نشود چنانکه بعد اشاره خواهم کرد قلم و کاغذ بدست گرفتند و ردیفها را نوشتند و حالا امیدواریم میراث گذشتگان را هنردوستِ امروز ببیند وبخواند و بفهمد و بنوازد و از یاد نبرد .

بیخود نیست که از اخلاق و رفتار میرزا عبدالله همه کس تعریف میکند ، اگر مرد شریفی نبود ، او هم رسم گذشتهٔ نوازندگان راتعقیب میکرد ولی خواست دیگران که دنبال او میآیند جز به‌نیکی از اوسخن نگویند. این بود خلق وخوی یك هنرمند واقعی که شایستهٔ بسی تعظیم است . او مردی درویش بود و کنج فراغت و مصاحبت یاران صمیمی را بمجالس مهمانی ترجیح میداد . یکی از دوستان میگفت: طفل بودم وبا یکی از همبازیهای خود، گاهی عصر بکنار خندق دولاب میرفتیم. میرزا عبدالله و عیسی آقاباشی که در آواز و ضرب دست داشت ، روی‌خندق

دور از جماعت می‌نشستند. میرزا عبدالله ساعتها سه تار میزد و آقاباشی که پیر شده بود و دیگر نمیتوانست بخواند زمزمه میکرد؛ ماهم



(شمارهٔ ۳۱) میرزا عبدالله

پهلوی آنها می‌نشستیم و گوش میدادیم. بعد آقا باشی ما را بدوش

میگرفت و بمنزل میآورد و بپدرمان که با او آشنا بود میسپرد .مقصود اینست که آنها دور از اغیار، برای خودشان ساز میزدند و کیف میبردند نه برای خود نمائی و جلب منفعت مادی.

شاگردان میرزا عبداللهـ این استاد در تعلیم شاگرد ، حوصلهٔ بسیار داشت چنانکه معروفست اشخاص کم استعدادی هم که بکلاس او میآمدند مأیوس نمیشدند و استاد باصبر و بردباری با آنها کار میکرد و هرگز طالبان موسیقی را دلسرد و نا امیـد نمینمود . از جمله کسانی که محضر استاد را درك کرده و کسب فیـض نمـوده و هر یـك مقامی یافته اند اشخاص زیر را میتوان نام برد :

۱ـ**سید حسین خلیفه** که در کلاس استاد، سمت جانشینی داشته و مشقهای شاگردان دیگر را روان میکرده و مدتی هم شاگـرد آقـا حسینقلی بوده است . (عکس شمارهٔ ۳۰)

۲ـ **دکتر مهدی صلحی** (منتظم الحکما) که درنواختن سه تار مهارتی بسزا داشته وپس ازفوت میرزا عبداللههمهٔ شاگردان، او راجانشین استاد خود میدانستند. **منتظم** مدتی هم شاگرد محمد صادقخان بوده و بهمین جهت درردیف او، آثاری از آن استاد دیده میشود. فرصت شیرازی در کتاب **بحورالالحان** از اطلاعات علمی و ذوق موسیقی او بسیار تمجید کرده است (۱)

مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) هم سالها از محضر او استفاده کرده و چنانکه بعد گفته خواهد شد با او مأنوس و مصاحب بوده است . این

(۱) بحورالالحان تألیف میرزا نصیر فرصت شیرازی صفحه۳۰-۲۹ .

هنرمند ردیف استادش را با سه تار نواخته و هدایت تمام دستگاهها را طبق روایت او بخط موسیقی نگاشته و این کار در حدود هفت سال بـه طول انجامیده است و اکنون یکی از بهترین منابع موسیقی ایرانـی و



(شمارهٔ ۳۲) دکتر مهدی صلحی (منتظم‌الحکما)

ردیف میرزا عبدالله میباشد. منتظم الحکماء علاوه بر موسیقی و سررشته از پزشکی مردی دانشمند بوده است. هر روز صبح در مطب خود می‌نشسته و بیماران را معالجه و مداوا مینموده و نظر بعلاقه‌ای کـه بفن موسیقی داشته، هفته‌ای سه روز عصرها کلاس موسیقی دائر کرده‌است. حاجی آقا محمد ایرانی مجرد و اسمعیل قهرمانی و سید مهدی دبیری نخست، شاگرد او بوده سپس بمکتب میرزا عبدالله راه یافته‌اند.

۴- اسمعیل قهرمانی - فرزند ابراهیم ملقب به قهرمان تفنگدار ناصرالدین شاه بوده که شاه او را «ارمن» خطاب میکرده است. اسمعیل در سال ۱۲۵۸ تولد شد. پدرش چون در دربار بود با نوازندگانی مانند



(شمارهٔ ۳۳) اسمعیل قهرمانی

میرزا عبدالله و آقا حسینقلی دوستی و رفت و آمد داشت و اسمعیل از کودکی بساز استادان موسیقی خو گرفت. سید حسین خلیفه بهترین شاگرد میرزا عبدالله با عموی اسمعیل، هم منزل بود و همین نزدیکی موجب شد که اسمعیل از ۱۷ سالگی نزد او اولین مشقهای تار را فرا گرفت و پس از دو سال به مجلس درس میرزا عبدالله راهنمائی شد و در حدود ۱۲ سال از آن استاد کسب هنر کرد و بدین ایام با نوازندگان

معروف و مردم با ذوق تهران همنشین گردید و این عشق و ذوق فوق‌العاده تا سن چهل سالگی که تمام اوقاتش بموسیقی میگذشت ادامه داشت و حتی کلاس مشق هم دائر کرد. ضمناً بمحضر مستوفی‌الممالك راه یافت و چون علاقمند بشکار و سواری بود در سلك همراهان او در آمد ولی هیچگاه ساز را کنار نگذارد و همواره در اوقات فراغت با نوای تار، دل خوش می‌داشت. بعدها وارد خدمات دولتی شد و مسافرتهائی کرد تا چند سال قبل که باز نشسته شد. وی اکنون نوازندهٔ منحصر بفردیست که ردیف استادش میرزا عبدالله را کاملا میداند و با همان روش استاد مینوازد و هنوز هم در دورهٔ کهولت هر روز صبح لااقل یکی دو ساعت ساز میزند تا محفوظات خود را از دست ندهد. از ده سال قبل با نورعلی برومند (۱) آشنائی یافته و نظر بعلاقه‌ای که او بفرا گرفتن ردیف موسیقی ایرانی داشته یك دورهٔ کامل نزد قهرمانی سینه بسینه مشق کرده است چنانکه هم اکنون برومند نمونهٔ برجسته‌ای از زحمات استاد خود میباشد. اخیراً نیز بفکر افتاده‌اند که این ردیف را ضبط نمایند تا یادگاری نفیس برای آیندگان باقی بماند و نوارهائی که بسعی و همت قهرمانی و برومند آماده شده یکی از صحیح ترین منابع ردیف موسیقی ایرانی بشمار میاید. قهرمانی مردیست خوش‌محضر و با ذوق که همواره مجلس دوستان را با نقل حکایات شیرین و خاطرات دلپذیر خود شاد میدارد. وی بهترین نمونهٔ عشق بهنر است که همیشه ساز را مونس خود دانسته و این مایهٔ دلبستگی را از خویش دور نکرده است. جوانان امروز بایداز

---

(۱) نورعلی برومند خود داستان جداگانه‌ای دارد که بعدها از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

این قبیل هنرمندان قدیم سرمشقی شایسته گیرند و هر چند ایام زندگانی بکامشان نباشد از تمرین و کار غافل نشوند وهنری را که بزحمت اندوخته اند ترك نگویند و دلسردی پیشه نسازند چه سرّ موفقیت، جزاین نیست .

۴- **سید علیمحمد خان مستوفی** درتار ازشاگردان میرزاعبدالله و میرزا حسینقلی و در نقاشی شاگرد کمال الملك بود و خط نستعلیق و تحریر را هم بسیار خوب مینوشت . مردی اهـل دانش و ذوق و از مستوفیان معروف بود که در آخر عمر سفری هم باروپا رفت و در آنجا نیز بنواختن ویولن آشنا شد ولی متاسفانه عمرش کوتـاه بود و در سال ۱۲۷۹ قبل از اینکه به پنجاه سالگی برسد در تهران وفات یافت .

فرزندبزرگش **سید باقر دبیری** (بیان السلطان) نیزذوق موسیقی وخط را از پدر ارث برد و نزد میرزا عبدالله بنواختن تار مشغول بود .

سید مهـدی دبیری فرزند کوچکتر که در۱۲۷۳(۱۳۱۳هـ . ق) تولد شده بود، درین محیط ذوق وهنر پرورش یافت و موقعی که مشغول تحصیل بود پیش خود، تار میزد تااینکه درهفده سالگی شاگردی منتظم-الحکما را پذیرفت و تا وقتی که او باتفـاق مخبرالسلطنهٔ هدایت بشیراز رفت تااندازه‌ای مضراب وپنجه‌اش راه افتاد . سپس نزد میرزا عبدالله رفت و چند سالی نیز در خدمت آن استاد بدرك رموز موسیقی همت گماشت. وقتی سازش شنیدنی شده بود، روزی بدیدار استاد رفت ،آقا حسینقلی نیز درآنجا حضورداشت . میرزا عبدالله شاگردش‌را ببرادر خود معرفی کرد. سید مهدی خـان بسیار مشتاق بود کـه ساز جناب میرزا را نیز بشنود . آقا حسینقلی‌تاری برداشت وشروع بدرآمد چهارگاه کرد وبدبیری گفت

تاررا بردار تا این دستگاه را با هم بزنیم . دبیری بیشتر مایل بود گوش باشد اما امراستاد را واجب‌دانست وتاری بدست گرفت وردیف چهارگاه رابهمراهی استاد، تاآخر نواخت وآقا حسینقلی اورا بسیار تشویق کرد .

دبیری پس ازاینکه دورهٔ درس‌را نزد میرزا عبدالله بپایان رساند، نزد خود بتمرین سه تار پرداخت .



(شمارهٔ ۳٤) سیدمهدی دبیری

شبی منزل حاج آقا محمد بود که درویش خان هم حضور داشت . درویش پیش درآمد افشاری را که اخیراً ساخته بود ، نواخت . حاجی آقا، دبیری را معرفی کرد و یا پیر جان میل کرد ساز او را بشنود . دبیری افشاری نواخت و درویش خان پیشانی اورا بوسید .

دبیری اوقات فراغت خود را همواره بنواختن سه تار صرف مینمود و از محضر موسی معروفی که با اونیز نسبتی‌داشت برخوردار میشد و آهنگهای ضربی وپیش درآمد های جدید را از وی میآموخت . گرچه خدمات و مشاغل اداری باو فرصت کار بسیار در موسیقی نداده است ولی‌هنوز هم که درحدود شصت سال دارد ، ساز را بهترین‌مونس و ندیم خود میداند وهروقت مجال کند باسه تار خود ، راز و نیازها‌دارد . مردیست بسیار خوش محضر و سه تارش کاملا شنیدنیست .

شاگردان دیگر - از کسانی کـه در مکتب **میرزا عبدالله** هنر اندوخته اند اشخاص ذیل را میتوان نام برد :

باصرالسلطنه راد - محب السلطان روحانی - باقرفهیمی - مرتضی صبا - **آقا رضا خان** (فرزند آقا غلامحسین) که بعد شاگرد وداماد آقاحسینقلی شد - **بیان الممالك** که مستوفی با کمالی بود و خطی بسیار خوش داشت(۱) - **ابوالحسن صبا** که داستان زندگانی هنری او بعد ها بتفصیل نگاشته خواهد شد **حاج آقـا محمد ایرانی مجرد** که سابقاً ذکرش گذشت وهرچند



(شمارهٔ ۳۵) بیان الممالك

در نواختن مهارتی ندارد ولی اطلاعات ردیفی او بسیار خوبست وعلاوه بر آوازها بتصانیف و آهنگهای قدیم ، آگاهی بسیار دارد و اهل موسیقی نظریات و اقوال او را سندی معتبر میدانند و مصاحبت او را همواره مغتنم میشمارند . نامبرده همیشه باهل موسیقی علاقمند بوده وبهترین اوقات خود را در مجالست هنرمندان دانسته است موسیقی دانها، ویرا حاج آقا مینامند و باوکـه همواره عاشق و فریفـتهٔ موسیقی بوده است احترام فراوان میگذارند . الحق مـردیست سزاوار تکریم و دوست داشتنی ، چه در ادب و دوستی و حسن تشخیص و

(۱) این مرد باپدرم دوست بود ودرسال ۱۲۹۷ که پیشکار مـالیهٔ فارس بود بدیدارش مکرر نائل شدم ولی سازش را نشنیدم.

آگاهی برموزموسیقی قدیم، کمتر میتوان برایش تالی ونظیری اندیشید.

فرزندان میرزا عبدالله - این استاد دو دختر و دو پسر داشته است که‌هرچهارتن، ذوق موسیقی داشته و سه تار زده‌اند. دختربزرگش



(شمارهٔ ٣٦) حاج آقا محمد ایرانی مجرد

مولود از دیگران ، بیشتر بردیف پدر وارد بود و متأسفانه چند ماه قبل درگذشت . دختر کوچکش ملوك است که اوهم نزد پدرخود، سه‌تار زده‌است. پسر بزرگش **جواد عبادی** است که مستقیماً از تعلیمات پدر استفاده کرد ولی بواسطهٔ نقصی که بدستش رسید، از ادامهٔ کار موسیقی محروم ماند و وارد خدمات دولتی شد .

کوچکترین فرزند هم احمد عبادی است که وقتی پدرش فوت کرد، طفل بود و بعدها از خواهران خود مخصوصاً مولود خانم تعلیم موسیقی گرفت و اکنون نوازندهٔ مشهوریست که هر گاه صدای سه تارش از رادیو شنیده شود مشتاقان بسیاری دارد که گوش بزنگ نشسته اند تا از نغمات دلپذیرش محظوظ شوند.

البته از او بعد ها بتفصیل بیشتری سخن خواهم گفت.



(شمارهٔ ۳۷) احمد عبادی

روش استاد - میرزا عبدالله در نواختن سه تار مهارت بیشتری داشته یعنی همان اندازه که برادر کوچکش در تار معروف بوده او نیز درسه تار شهرت داشته است.

معروفست که در مجلسی بنواختن مشغول بوده وهنگامی که با دست چپ، پنجه کاری میکرده وبی مضراب مینواخته ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس ثانی شاعر معروف که در جلسه حضور داشته این رباعی را بالبداهه سروده است:

عبدالهی که شور، ز سازش همی بپاست
با دست چپ، همی بنوازد نوای راست
هر نغمه ای که خواست، بیك دست، میزند
بیهوده گفته‌اند که یك دست، بی صداست

از قرار گفتهٔ جواد عبادی ، این رباعی را دکتر منتظم الحکما در وصف استاد خود ساخته است :



(شمارهٔ ۳۸)جواد عبادی

ای آنکه بملك علم و دانش ، شاهی
در برج سماء موسیقاری ، ماهی
در خُلق وادب فردی ودر تار وسه تار
هستی تو خدا ، اگر چه عبداللهی

حاج آقا محمد رباعی فوق‌را هم‌منسوب بشیخ الرئیس ثانی میداند و جای تاسف است که تاکنون دیوان این شاعر بزرگ چاپ نشده است.

دیگری در بارهٔ میرزا عبدالله گفته است :

گرخسرو پرویز، بُدی ما را شاه
میگفت نکیسای من‌است عبدالله
این‌پرده، زپرده‌میکشد،پردگیان لاحول ولا قوة الا بالله

ادیب الممالك قائم مقامی فراهانی، در باره‌اش گفته است :

تا زخمهٔ تو ، بنغمه دمساز شود زآوازهٔ تو ،جهان پر آواز شود
گویند زسیم ، میشود قطع ، زبان در دست تو،سیم را زبان‌باز شود

درگذشت ـ یکی از دوستان میرزا عبدالله این دو بیت را در مرگ استاد سروده است :

این بندهٔ خدا و خداوند موسقی
رفت از جهان فانی و میرند مابقی

ای خاك تیره مرشد ما را عزیز دار

عیدالهست ، پیر جوانان متقی

مجدالملك ، ماده تاریخ ذیل را در فوت او ساخته است :

فـاریابی عـصر عبدالله چون بموسیقی ، او بُدی استاد

دورهٔ مبحث مفـصل را زهره در چرخ از او گرفتی یاد

هفت بعد از هزار و سیصد وسی روی هجرت ، بکوی دوست نهاد

البته مقصود گویندهٔ شعر «ابونصرفارابی» است که موسیقی شناس بوده نه «ظهیرفارابی» شاعر قرن ششم هجری. بهرحال،تاریخ فوت استاد بحساب شمسی سال ۱۲۹۷ (مطابق ۱۳۳۷ ه . ق) در سن ۷۵ سالگی بوده است.

آقا حسینقلی- نخست، نزد برادرخود میرزا عبدالله و سپس پیش پسر عمویش آقا غلامحسین بنواختن تار مشغول شد و آنقدر تمـرین و ممارست کرد تا استاد مشهور زمان خود گردید . عارف در دیوانش مینویسد :

« تار هم بعداز میرزا حسینقلی چراغش تقریبا خاموش شد وبا »
«اینکه‌حالا معمولترین آلت موسیقی ایرانیست،باز بزرگترین استاد آن»
« که قرنها لازمست که دست طبیعت پنجه ای بدان قدرت بوجود آورد »
« از میان رفت . پنجه ای که هر وقت بحرکت میآمد، قرار از کف و »
« آرام، از دل شنوندگان میربود و مانند صورت بر دیوار، بی اختیار»
« مجذوب سکوت میگردید . »

« کاسهٔ تار بعد از او زیبد که در آن، عنکبوت بندد تار» (۱)

(۱) دیوان عارف چاپ سال ۱۳۲۷ صفحهٔ ۳۵۴

سبك استاد ـ آقا حسینقلی در نواختن تار بسیار چابك و زبر-
دست بود . مضرابش قوی و خوش طنین و چپ و راستهایش مرتب و
شمرده و صحیح ادا میشد . بردیف موسیقی و نغمات دستگاهها کاملا



(شمارهٔ ۳۹) آقا حسینقلی استاد تار

وارد بود و همه او را در زمان خود بزرگترین استاد تار میدانستند .
مجلس درسش منظم بود و در تعلیم ساز هرچند نسبت بشاگردان
کم‌مایه عصبانی میشد ، ولی کمال دقت را بکار میبرد که هنر جویان ،

آهنگها را صحیح بنوازند. در ردیف، سبکی مخصوص داشت که از روش برادرش پُرکارتر ودر تنظیم آن ذوق بیشتری بکار رفته بود.

نصیحت استاد - وی همواره بشاگردان خود سفارش میکرد که



(شمارهٔ ۴۰) ردیف نشسته از راست: ۱- حسین کریم کور ۲- قلی خان ۳- سماع حضور ۴- محمدصادق خان سرورالملك (رئیس) ۵- آقاحسینقلی ۶ - میرزاعبدالله ۷- مطلب خان پسر محمدصادق خان ۸ - میرزا غلامحسین پدر سماع حضور
ردیف ایستاده از راست: ۱ - ابراهیم کربلائی سعید ۲ - ابوالقاسم خالدار ۳ - یوسف خان معیری ۴ - عبدالله (سنتور) پسر محمد صادق خان - در ردیف ایستاده سه تن اول، خواننده اند

زیاد تمرین کنند وهر روز حتما چند ساعتی برای خود ساز بزنند زیرا اگر یك روز از کار غافل شوند، عقب میمانند و دست و پنجه، سست و تنبل میشود. حتی مبالغه را بجائی رسانیده بود که وقتی تار، دستش بود وآنرا برای آتش زدن سیگار، زمین گذارد و هنگامی که دوباره ساز را بدست گرفت، گفت همین فاصلهٔ مختصر هم مؤثر است!

یکی از شاگردانش میگفت: روزی در مجلس درس استاد نشسته بودم. شخصی وارد شد و از جانب یکی از رجال زمانه اورا دعوت کرد. استاد عذر خواست و گفت حالم خوش نیست. وقتی آن مرد رفت دو-باره تار را برداشت و مشغول تعلیم شد. پرسیدم خدای نکرده شما را چه میشود؟ علاج دردتان بدست کیست؟ - خندید و گفت: من که ناخوش نیستم! - گفتم اینکه اظهار کسالت کردید چه مقصودی داشتید؟ استاد گفت: دست و پنجه ام خوب کار نمیکند. - با تعجب پرسیدم شما که الان تار بدست دارید و مشغول نواختن هستید. - گفت آری مشق میدهم؛ اینکه ساز زدن نیست! - باز هم مقصود را در نیافتم ولی به احترام استاد، سکوت کردم. - گفت مثل اینکه مطلب را در نیافتی! - گفتم صحیح است. - خندید و گفت: وقتی نوازنده ای میخواهد برای مردم ساز بزند باید باندازهٔ کافی قبلا تمرین کرده باشد که دست و پنجه‌اش درست کار کند؛ من هر روز صبح چند ساعتی برای خود ساز میزنم و امروز که این مجال، پیدا نشده است آمادهٔ کار نیستم؛ چگونه شب بروم برای مردم ساز بزنم؟

پر کردن صفحه- آقا حسینقلی یک‌سفر بهمراه باقرخان رامشگر، اسدالله خان نوازندهٔ تار وسنتور، سیداحمد خان آواز خوان ومحمدباقر معروف به لبو (ضرب گیر) برای پُر کردن صفحهٔ گرامافون بپاریس رفت وآثاری از او ضبط شد. چند نمونه از این صفحه‌ها که در آنها استاد بتنهائی تار زده‌است موجودمیباشد مانند: ماهور وسه گاه وشور وهمایون و رهاب و مسیحی که تا اندازه‌ای معرّف مضراب وپنجهٔ استادانهٔ نوازنده

میباشد . در هنرستان موسیقی ملی نیز صفحهٔ عراقش، موجود است و صفحهٔ دیگری هم در ماهور و دلکش، همراه با آواز سید احمد تعزیه خوان داریم که اگر خواننده،نداشت بهتر بود زیرا آواز خوان ، بلند وحتی گاهی‌هم خارج‌خوانده و لطف ساز را ازبین برده است. ضرب گیر هم تمام مضرابها را با تلنگرهای بی موقع که بلبهٔ ضرب نواخته ، تقلید کرده است و صدای خوشی ندارد و تعجب اینجاست که نوازنده‌ای به آن زبر دستی چرا از لحاظ انتخاب خواننده و ضرب گیر، کم ذوقی به خرج داده است ؛ شاید هم بهتر از آنها پیدا نکرده است.

بقرار اظهار باقر رامشگر ، این هیئت در پاریس بنا به دعوت چند تن از موسیقی دانها برنامه‌ای هم اجرا کرده‌اند . متصدی سالن خواهش کرده است که آواز، با سازها توأم نباشد زیرا اروپائیان از سبك خواندن مشرقیها خوششان نیامده است . نوازندگان هم چند آهنگ ضربی اجتماعاً در ماهور نواخته‌اند که مطلوب شنوندگان واقع شده است . در مراجعت از راه صربستان باسلامبول آمده و بیش از یك ماه در آنجا اقامت کرده وبتشویق ارفع‌الدوله وزیر مختار ایران، درسفارت نیز کنسرتی داده‌اند که نصف درآمد آن برسم اعانه بمدرسهٔ ایرانیان اسلامبول اهدا شده است . روی صفحه هائی که درین سفر ضبط شده عکسی از همراهان آقا حسینقلی چاپ شده است که عیناً در صفحهٔ مقابل بنظر میرسد .

معاصرین آقا حسینقلی - میرزا عبدالله و آقا حسینقلی هر دو از نوازندگان دربار ناصرالدین شاه بوده‌اند . علاوه بر سایر نوازندگان

درباری که عکس آنها رادرصفحهٔ ۱۳۲ملاحظه کردید چندنوازندهٔدیگر هم در همین موقع کم و بیش شهرت داشته و با آنها هم عصر بوده‌اند :

۱ـ داود شیرازی ـ از خانوادهٔ صاحب ذوقیست که آن خاندان سالیان دراز در شیراز بهنرمندی و موسیقی دانی شهرت داشته اند . داود ، نوازندهٔ بسیار خوبی بوده و تار را خوش میزده است .



(شمارهٔ ۴۱) ردیف ایستاده ازراست :
۱ـ باقرلبو ۲ـ اسدالله خان اتابکی
۳ـ باقرخان-ردیف نشسته ازراست :
۱ـ سید احمد خان ۲ـ آقا حسینقلی

۲ـ **حاج سید حسن** نوازندهٔ سه تار که تصنیف و آواز هم میخوانده است. در سفری که برای ادای فریضهٔ حج بمکه‌رفته است سه تار کوچکی بنام **روشنک** داشته که با خود برده است . این سه تار بقدری ظریف بوده که در آستین لباسش جای میگرفته و در مراجعت نام سه تار خود را **حاج روشنک** گذارده است ؛ استادانی که ساز او را شنیده‌اند از روش وی تحسین بسیار میکنند .

۳ـ جعفرخان نوازندهٔ تار فرزند **رسول‌خان**. میگویند حسام‌ـ السلطنه معروف بفاتح هرات ، رسولخان را از افغانستان بتهران آورد و نامبرده در نزد ناصرالدین شاه هم مکرر نوازندگی کرد و **چنگی** نام داشت . پس از او فرزندش جعفر خان نیز طرف توجه شاه بود و بعد از کشته شدن پادشاه از ایران مهاجرت کرد و به اسلامبول رفت و در همانجامقیم گردید .

۴-مرادخان - وی نوازندهٔ مخصوص مظفرالدین‌شاه و طرف‌مهر و علاقهٔ او بود و حتی در سفر دوم فرنگ هم همراه شاه باروپا مسافرت کرد (۱) عارف درضمن شرح حالش از او نام میبرد و ازطرزنوازندگی او تکذیب میکند(۲) استادان دیگر هم میگویند او خوب ساز نمیزده، خالا چرا شاه بوی علاقه داشته، شاید چون سالها در خدمتش بوده از جهت علاقهٔ آقا و نوکری و انس و صمیمیت، طرف توجه بوده‌است.

شاگردان آقا حسینقلی - ازآنجا که این‌استاد درعصرخود بسیار معروف وتارهم‌درآن‌دوره تنها سازی بود که طالب زیاد داشت، هر کس بنواختن تـار علاقمند بود روی بکلاس وی میآورد و از میان شاگردان بسیارش کسانی که شهرت یافته اند میتوان اشخاص زیر را نام برد:

ارفع الملك که اورا بهترین شاگرد آقاحسینقلی گفته‌اند.

غلامحسین‌درویش که خود داستانی طولانی دارد و جداگانـه بشرح آن خواهم پرداخت.

میرزا غلامرضا شیرازی که وصف اوقبلا گذشت.(۳)

باصرالدولهٔ راد که در آتیه ازسازاو سخن بمیان خواهدآمد.

علینقی وزیری که علاوه برشاگردی آن استاد قسمتی از ردیف وی راهم بخط موسیقی نوشته است و چون نامبرده خدمـات گرانبهائی بموسیقی ایران نموده است شرح کامل اقدامات او را بموقع درین کتاب

(۱) مراجعه شود بسفر نـامهٔ دوم مظفرالدین شاه بفـرنگ صفحه ۹۶-۹۴-۸٤

(۲) دیوان عارف صفحهٔ ۱۰۷

(۳) مراجعه کنید بفصل عموجان صفحهٔ ۷۳

بمیان خواهد کشید .

علیمحمد فخام بهزادی (فخام‌الدوله) فرزند محمود سراج‌الدوله متولد ۱۲٦٤ است . پدرش دوستدار موسیقی بود . فخام از کودکی بساز



(شمارهٔ ٤۲) میرزا غلامرضای شیرازی

عشق داشت و بازبان تقلید مضرابهای تاررا میکرد . پدرش بیوسف خان (پدر ابراهیم آژنگ) پنج تومان داد که برای پسرش سه تار بخرد ولی

او گفت تار بزنی بهتر است ، سه‌تار هم خواهی زد.

فخام نخست نزد یوسف خان صفائی بنواختن تار آغاز کرد و در سن ۱۵ سالگی بکلاس آقا حسینقلی رفت وتا وقتی که آن استاد زنده



(شمارهٔ ۴۳) ردیف بالا ازراست : ۱ – قربان خان ۲ – میرزا شکرالله خمسه‌ای ۳– باقرخان ۴– آقاحسینقلی ۵– میرزا عبدالله ۶– درویش خان ۷– میرزاغلامرضای شیرازی. ردیف پائین ازراست : ۱– عیسی آقاباشی ۲–احمدکاشی ۳– علی‌اکبرشهنازی (طفل) ۴- حسین خان ملندوق ۵– اسدالله‌خان کرمانی

بود از مکتب هنرش استفاده کرد ویکی از بهترین شاگردان اومحسوب شد . پس از آقا حسینقلی چندی هم‌نزد میرزا عبدالله مشق سه‌تار کرد .

از سال ۱۳۲۸ که بازنشسته شد و چند فرزندش را از دست داد تنها تار است کـه تألمات درونی او را مرتفـع میسازد. او در وصف استادش میگوید که آقا حسینقلی پایهٔ ساز را بجـائی رسانید که کمیت دیگران لنگ شد. نامبرده با دائی نگارنده (اسدالله خالقی) دوست صمیمی بود ومن مکرر او را دیده و سازش را شنیده‌ام. در تار، مسلط بود ومضرابی قوی داشت ولی حالا کند تر شده است. از او پرسیدم بعد از استادت، ساز کدام نوازنده را بیشتر پسندیده ای؟ گفت تنها تـار علینقی وزیری مرا مجذوب کرده است زیرا او استادیست در نواختن تار مسلط وسازش عجب آور است!

سایر شاگردان ـ ازدست پروردگان آقا حسینقلی این اشخاص را نیز نام میبرند که سازشان شنیدنی بوده است:

یحیی خان قوام‌الدوله‌ای ـ **آقارضاخان** (داماد آقا حسینقلی) **اسمعیـل** فرزند داود شیرازی که نوازندهٔ شیرین پنجه‌ای بوده است ـ **خلیل فهیمی** (فهیم‌الملك) (۱) **یوسف فروتن** کـه علاوه بر تـار در نواختن سه تار مهارت دارد و به پیانو و ویولن هم آشناست ـ جهانشاه میرزا بیابانی ـ محسن میرزا ظلی ـ سلطان مجید میرزا رخشانی که

(۱) خانوادهٔ فهیمی همه‌اهل موسیقی بوده‌اند. محمود نعیم‌السلطنه پدراین خانواده، بسه تار آشنا بود وهفت‌پسرش هریك‌سازی می‌زدند: عباس دبیر رسائل (سنتور) خلیل‌فهیمی (تار) مهدی معین‌الممالك(ضرب) حسین فهیمی (کمانچه) علی فهیمی (حمیدالسلطنه) سه‌تار میزد و آوازی دودانگ داشت ـ رضا فهیمی وباقر فهیمی سه‌تار میزدند. حتی‌دختران‌این خانواده‌هم بساز آشنا بودند.

در اواخر عمر دیوانه شد و با وجود این در حال جنون نیز خوب ساز میزد - خازن‌الدوله - شهاب دفتری - سراج - محمد رضا سالارمعظم - **مرتضی نی‌داود** که از او در جای خود گفتگو بمیان خواهد آمد -



(شمارهٔ ٤٤) معزالدین غفاری

معزالدین غفاری و حسینقلی غفاری (فرزندان کمال الملک) - **محمود** وقار - نسقچی باشی - میرزا امان‌الله امانی - کمال زاده فرزند **سید کمال** حسین بختیاری - اسدالله سرور کرمانی (سرور حضور) - حاج غلامرضا (معروف بگاوی)

خانوادهٔ آقا حسینقلی - اولین عیال این **استاد خانمی بوده است**

بنام سکینه که با حسن سنتور خان نوازندهٔ معروف اوائل دربار ناصری خویشی داشته ودر اندرون ناصرالدین‌شاه نیزطرف توجه خانمها بوده. خوش میخوانده و خوب تار میزده و بردیف موسیقی کاملا وارد بوده است و آقا حسینقلی از اطلاعات موسیقی او استفاده زیاد نموده است.



(شمارهٔ ٤٥) ازراست: ۱ - آقا رضا خان نوازندهٔ تار (داماد میرزا حسینقلی) ۲ - جواد عبادی (سه تار) فرزند بزرگ میرزا عبدالله ۳ - محمد خان (آواز)

آقا حسینقلی ازین خانم، دو دختر پیدا کرده است که یکی را به آقا رضاخان فرزند آقا غلامحسین داده است.

آقارضاخان معلومات خود را نزد پدرزن خویش تکمیل نموده و کلاس مشق تار دایر کرده است. (چنانکه پدرم مدتی شاگرد او بود) دختر دوم آقا حسینقلی، زن باقرخان رامشگر شد. باقرخان مدتی‌هم شاگرد آقا حسینقلی و بقدری بردیف او خوب آشنا بود که باتفاق یکدیگر آوازها را هم مینواختند.



(شمارهٔ ٤٦) آقای حسینقلی و علی اکبر شهنازی

پس از فوت سکینه، آقا حسینقلی زن دیگری گرفت که از او سه پسر پیدا کرد:

۱ - علی اکبر شهنازی که شش سال از تعلیمات پدر برخوردار

شد و پس از فوت او چون باین هنر عشق فراوان داشت بـا کوشش و ممارست بتکمیل معلومات خود پرداخت و اکنون بهترین یادگار آقـا حسینقلی ودر تار استادی ماهر است . نگارنده بعدها راجع باو بتفصیل بیشتری خواهم نوشت .



(شمارهٔ ۴۷) عبدالحسین شهنازی

۲ـ محمد حسن شهنازی که نزد برادر بزرگتر بنواختن تار آشنا شد ولی دنبال این کاررا نگرفت وبمشاغل دیگر پرداخت .

۳ـ عبدالحسین شهنازی که نزد علی اکبر شهنـازی کار کرد و پنجهٔ شیرین ملیحی داشت ودرسال ۱۳۲۷ فوت شد .

فوت استاد ـ آقا حسینقلی در حدود سه سال قبل از میرزا عبدالله درگذشته است بنا برین تاریخ فوت او حوالی سال ۱۲۹۴ در شصت و چند سالگیست.

سابقهٔ تاریخی تار ـ تار در لغت بمعنی رشته است و در آلات موسیقی همانست که باصطلاح امروز سیم گفته میشود و پیشینیان، آنرا وتر مینامیدند. هیچ سازی نیست که از آن بی بهره باشد مگر آلات بادی که در آنها فشار هوا موجب ارتعاش و تولید صوت میشود.

معلوم نیست از چه زمان این نام بسازی که امروز دردست ماست اطلاق شده است. تنها در شعر فرخی سیستانی در ردیف غژ و نزهت که نام دو آلت موسیقی است بکار رفته است:

هر روز یکی دولت و هر روز یکی غژ

هر روز یکی نزهت و هر روز یکی تار

آنچه مسلم است ما تا دورهٔ صفویه سازی بنام وشکل تار امروزی نداشته ایم زیرا در نقاشیهای آن دوره هم اثری از آن دیده نمیشود، در صورتیکه در مجلس بزم تالار چهل ستون اصفهان کمانچه و عود و سنتور را می بینیم.

ساز دیگری درایران بنام طنبور یا تنبور سابقهٔ بسیار قدیم دارد که فارابی نیز از آن نام میبرد ودر اشعار شاعران پیشین ایران هم ذکر آن رفته است چنانکه منوچهری دامغانی گوید:

بیاد شهریارم، نوش گردان بیانگ چنگ وموسیقار و طنبور

و همچنین در جای دیگر سروده است:

خنیا گرانت، فـاخته و عنـدلیب را
بشکست نای در کف و طنبور در کنار

و ناصرخسرو گوید:

آن یکی برجهد، چو بوزنگان
پای کوبد، بنغمهٔ طنبـور

بعضی گویند تار، همان بر بط باستانیست که بعد ها عود نـامیده شده است: درین کـه عود و بربط یکیست شکی نمیباشد ولی تـار به طنبور بیشتر شباهت دارد تا به عود و بربط.



(شماره ٤٨) شکل قدیم بربط (عود) اصل آن از کتاب کنز التحف است.

در قـدیم دو نوع طنبور بوده است: طنبور خراسانی وطنبور بغدادی. این ساز دو سیم داشته ومضرابی بوده که با انگشتان دست راست نواخته میشده و هم اکنون در کردستان معمولست حتی درتهران یکی از قضات محترم دادگستری که شاید نخواهد نامش را ذکر کنم این ساز را در نهایت خوبی مینوازد و نواهای قدیم موسیقی کرد را که خود بحث جداگانه ایست در کمال زیبائی اجرا میکند. اسامی نغمات، تمام‌فارسی خالص‌است و کمتر بموسیقی امروز ما شباهت دارد.

برخلاف عود که دسته‌ای کج دارد، دستهٔ طنبور راست وبلند است و مانند تار، پرده بندی میشود ولی‌عدهٔ پرده‌های آن کمتر است. شکل طنبور همه جا در نقاشیهای قدیم بخصوص در مینیاتور هـا دیده میشود وکاسهٔ آن ازچوبست ودهانهٔ آنهم پوست ندارد مثل‌سه تار ولی کاسه اش

بزرگتر است بشکل یك نصفهٔ خربوزه .

بنظر چنین میرسد که سه تار از نوع طنبور بوده است بااین تفاوت که طنبور را باچهار انگشت دست‌راست (بدون شست) بصدا میآورند ولی در سه تار، ناخن سبابه عمل مضراب را انجام میدهد . تصور میکنم چون صدای سه تار کم بوده است کاسهٔ این ساز را بزرگتر کرده وروی آن پوست کشیده‌اند و بامضراب فلزی نواخته‌اند تا طنین آن بیشترشود.

وجه تسمیهٔ سه تار معلومست زیرا در اول سه سیم داشته وبعدها یك سیم بآن اضافه شده‌است(۱)هنوزهم برخی ازاهل فن آنرا **سه سیم** مینامند . سیمهای تار هم اقتباس از سه تار است منتها برای اینکه صدا قویتر شود سیمهای اول و دوم (زرد و سفید) را جُفت بسته اند وپنج سیم پیداکرده است و سیم ششم چنانکه معروفست بعد ها بوسیلهٔ **غلامحسین درویش** از روی سه تار، بآن اضافه شده است .

اینکه شهرت دارد ابونصر فارابی مخترع تار بوده است حکایتی بیش نیست و سند تاریخی ندارد .

در دورهٔ صفویه از نوازنده ای بنام استاد **شهسوار چهار تاری** نام برده اند (رجوع شود بصفحهٔ ۱۵) و معروفست که **شیخ حیدر** (وفات ۸۹۸ هـ . ق .) که یکی از مؤسسین این سلسله است مخترع **چهار تار** است . همچنین گویند شخصی بنام **رضاء الدین شیرازی** ، **شش تار** را اختراع کرده است .

---

(۱) گویند سیم اضافی را مشتاق علیشاه بکار برده است چنانکه برخی ،آنرا «سیم مشتاق» گویند .

دردورهٔ قاجاریه ، تار، یکی از ارکان موسیقی ایران شده است . چنانکه قبلا دیدید (صفحه ۲۰) اوژن فلاندن آنرا **چنگ** نامیده است واین نامگذاری مناسب نیست زیرا چنگ ازسازهای بسیار قدیم مشرق



(شمارهٔ ۴۹) منور شیرازی - تابلوی نقاشی کار ابوالقاسم تبریزی ازکلکسیون ایمری انگلیسی

زمین و ایرانست که در نقش برجستهٔ طاق بستان کرمانشاهان هم نمونهٔ آن موجود است . در آنجا چنگ قدیم بخوبی دیده میشود که بسبك

هارپ اروپائی ولی ساده‌تر با هردو دست نواخته میشود ولی تار، غیر از چنگ است .

ساز دیگری هم ازنوع طنبور و سه تار در ایران داریم که **دوتار** نامیده میشود و در میان ترکمن های دشت گرگان نیز معمولست (۱) شاید بتوان درقفقاز که نوعی ازتار بسیارمعمولست سابقهٔ قدیمتری برای تار پیدا کرد .

تار در میان آلات مضرابی از همه خوش آهنگتر است و هرچند نواقصی دارد چنانکه پوست آن در اثر تغییر هوا باعث کم و زیاد شدن صدا میشود و سیمها چون نازك است زود بزود پاره میگردد و دستهٔ بلند آن نواختن و مخصوصاً نوت خوانی را مشکل میکند ولی چون ساز های مضرابی اروپائی مانند ماندولین وگیتار و بالالایکا صدایشان خشك است ولطف صوت تاررا ندارد، هنوزسازی نتوانسته است جانشین آن بشود و برای موسیقی ما و نشان دادن حالات مخصوص آن بهترین اسباب است که دارای آهنگی مطلوب و طنین خوبیست و اگر نوازنده با مهارت و خوش سلیقه باشد تأثیر بسیار در شنونده دارد وحق اینست ازین ساز که فعلا برای ما جنبهٔ ملی دارد وبرای اجرای مقامات موسیقی ما نیز کاملا مناسبست بخوبی نگاهداری شود .

هرچند جوانـان امروز دنبال مُد میروند وکمتر آنرا مینوازند ولی شك نیست کـه لطائف موسیقی ایرانی با این آلت ببهترین وجهی

---

(۱) مؤلف تاریخ عضدی مینویسد : شب‌ها هروقت آقا محمدخان قاجار حالت خوشی‌از برایش دست‌میداد ودماغی‌داشت دوتار که زدن‌این ساز در میان تراکمه معمولست میزد (تاریخ عضدی صفحه۷۸)

نمودار میشود و شایسته نیست که مثل سایر آثار ملی که بتدریج در اثر بی علاقـگی مردم از بین میرود این ساز مطبوع خوش آواز را از نظر دور بداریم .

☆☆☆

داستان خاندان هنر و تار ،کمی طولانی شد . امیدوارم شما را خسته نکرده باشد . اکنون حکایت سنتور را بمیان میآورم .

سنتور زن

سرگذشت این ساز

پدرم دوستی داشت بنام حاج حیدر خان معروف بآبدار باشی. مردی بود نسبتاً چاق و کوتاه قامت که در چهره‌اش اثری از زیبائی دیده نمیشد. سرش طاس بود وتنها چند تار مومانند گیاههای هرزهٔ پژمرده‌ای که در بیابان بی آب وعلف روئیده باشد از اطراف آن سبز شده کلهٔ گنبدی شکلش را زینت داده بود. مثل اینکه خداوند وقتی کسی رااز لطف ظاهری محروم میکند از راهی دیگر وی را هدیه ای می‌بخشد که در عدلش تردید راه نیابد. چنانکه این مرد هم که حسن صورت نداشت سیرتی بس نیکو در نهادش بود که مردم اهل ذوق همواره بدورش گرد میامدند. مردی بود خوش خلق ومهربان وشوخ وبذله گو که هفته ای چند شب مجلس بزمش خالی از ساز ومی ومعشوق نبود. یك روزعصر که پدرم بمنزل آمد گفت امشب با جمعی از دوستان منزل آبدار باشی مهمان هستیم واز قراری که وعده داده است یکی از استادان معروف موسیقی هم آنجا خواهد بود، اگر میخواهی تو را هم با خود ببرم که سازش را بشنوی. یکی از آلات موسیقی را میزند که تاکنون ندیده‌ای. گفتم آن ساز چیست؟ گفت بعد خواهی دید، صدائی بس مطلوب و دلنشین دارد.

مجلس انس - با کمال اشتیاق بدنبال پدر براه افتادم . بخانهٔ آبدار بشی رسیدیم ، در زدیم و از یکی دو پله پا بحیات نهادیم . صدای صحبت وخندهٔ میهمانان بلند بود . قدم در اطاق نهادیم ونشستیم . حضار همه از دوستان پدرم بودند واغلب آنها را میشناختم . مجلس انس بسیار خوبی بود ولی سازی دیده نمیشد . میزبان که میهمانان را در انتظار نوازنده، بی‌تاب دید باپذیرائی وشوخی وبذله گوئی سر آنها را گرم کرد. پاسی از شب گذشت ودر زدند . چون دیگر منتظر کسی نبودند معلوم شد آنکه همه در انتظارش هستند ، رسیده است . آری خودش بود . مردی از در وارد شد بلند قامت ، سفید چهره ، پهن شانه ، خوش اندام وبااینکه برف پیری برموهایش نشسته ، بخوبی نشان میداد که‌ورزشکار بوده است . دست فرزندش راکه پسری سیزده‌ساله بود گرفته ازدر وارد شد وسلام کرد . میزبان ومیهمانان مقدمش را بسی گرامی داشتند ودر صدر مجلسش جای دادند . چیزی که تصور نمیشد این آدم اهل ساز و موسیقی باشد . چه تاآن وقت هرچه اهل موسیقی دیده بودم ضعیف اندام وخوش تعارف ومجلس آرا بودند در صورتیکه این شخص ، خوش هیکل ومتکبر وبی اعتنا بنظر میرسید . پس از خوردن چای به پسرش گفت: درست را بخوان ببینم یاد گرفته ای ؟ فرزندش گره دستمالی که دستش بود باز کرد وچند صفحه کاغذ ومداد و کتاب در آورد ومشغول نوشتن شد . حضار بهم مینگریستند که اینجا مکتب نیست ! ولی کسی را یارای اعتراض نبود ، تنها باگوشهٔ چشم بصاحبخانه اشاره میکردند . درس ومشق آقا زاده مدتی طول کشید . آبدار باشی که مرد تجربه

دیده‌ای بود ومیدانست با هر کس چگونه باید صحبت کند ، آغاز سخن کرد و ازموسیقی وساز تعریفها نمود وقصه ها گفت . سپس آقا معلم را چنین معرفی کرد : بزرگترین استاد زمانه **سماع حضور** که امشب بر ما منت گذارده مجلس را بقدوم خود مفتخر فرموده اند.

من تازه از کلمهٔ سماع حضور فهمیدم که این شخص همان موسیقی دان معروفیست که بنا بود امشب ما را از هنر خود مستفیض کند . استاد سر خود را بتشکر حرکت داد و گفت : آری یك زمانی کار میکردم وساز میزدم، حالا مدتیست شوق وذوق ازبین رفته کمتر مضراب بدست میگیرم ولی ماشاالله پسرم بسیار با استعداد است وچندی است باو تعلیم سازمیدهم ، اگر اینجا چشم کسی تنگ نباشد و نظرش نزند برایتان خواهد نواخت اما چون باین فکر نبودم فراموش کردم که ساز خود را همراه بیاورم . میزبان بعجله برخاست و گفت اگر اجازه بفرمائید بفرستم سازتان را بیاورند . گفت بدنیست ، مستخدمتان را صدا کنید . بعد نشانی داد و رفتند سازش را آوردند و یك کیسهٔ پارچه ای که سازی در آن بود جلوی استاد گذاردند . سماع حضور ساز را بیرون آورد و جلوی خود گذارد . جعبه ای بود ذوذنقه شکل که سیمهای زیاد رویش کشیده بودند . معلوم شد سنتور است . از زیر سیمها دو مضراب چوبی بیرون کشید و بدست گرفت وچند ضربه بسیم‌ها نواخت . سپس کلیدی هم در آورد و بکوك کردن مشغول شد . کوك مدتی بطول انجامید وهمه را کوك کرد ومشتاق نمود . بعد ساز را جلوی پسرش گذارد و گفت : حبیب جان بزن .

آبدارباشی برای اینکه خوش خدمتی کند صدا کرد ، چند گل آتش آوردند ودانه های اسپند را روی آن پاشید ودود را دور سر آقا زاده گردانید و گفت : خداوند از چشم بد دورش بدارد . این حرکت دوستانه بسیار مطبوع طبع سماع حضور واقع شد و پسرش نواختن را شروع کرد . من تاکنون این ساز را نشنیده بودم ولی بخوبی تشخیص میدادم که نوازنده ، مبتدیست وهنوز خوب نمیزند . ولی کی جرأت تکذیب داشت. **حبیب کوچك** چند دقیقه ساز زد و مضراب را کنار گذارد. صدای احسن و آفرین از همه برخاست که واقعاً از پدری مانند سماع حضور باید این چنین فرزندی نیز بوجود آید . استاد هم سر را



(شماره ۵۰) سنتور زن - کپیه از روی تابلوی دورهٔ فتحعلی شاه کار ژول لوران که در حدود صد سال پیش درایران کشیده و اکنون در کتابخانهٔ هنرکدهٔ پاریس موجود است

مرتباً بعلامت رضایت حرکت میداد ولی مثل اینکه هیچ خیال نداشت حضار را از نوای ساز خود بهرمند کند . باز چشمهای مهمانان متوجه میزبان شد واو را بسخن آورد . صاحبخانه روی خود را باستاد کرد و گفت این آقایان که امشب درین مجلس حضور دارند همه مردمی اهل ذوق هستند و کمال اشتیاق را بشنیدن سنتور خودتان دارند ، امیدوارم که آنهارا بی نصیب نگذارید . استاد مضرابها را بدست گرفت وضربه‌ای بسیم ها نواخت و گفت همانطور که گفتم دیگر ذوق وشوقی باقی نمانده است ، مدتیست کار نمی کنم فقط گاهی که اشتیاقی پیدا میشود برای خودم مینوازم زیرامردم هنرپسند بسیار کمیابند وصنعت موسیقی بدست کسانی افتاده که مطرب صفتند ومن خوش ندارم درنزد جماعت سازبزنم ، حالا دیگر نوبت فرزندم است .

آبدارباشی که رگ حساس اشخاص را زود بدست میاورد از اطاق بیرون رفت و یك ضرب کوچك خاتم با خود آورد و نزد یکی از مهمانان که بنواختن تمبك آشنا بود ، گذارد . تا چشم استاد بضرب افتاد ، گفت چه ضرب خوش ترکیبی است ، بدهید ببینم . ضرب دست بدست گشت ونزدیك استاد رسید . سماع حضور با دقت تمام تمبك را نگریست و کف دستی روی پوست زد وچند تلنگر نواخت و گفت بسیار خوش صداست ، کمتر اتفاق میافتد که ضربهای خاتم خوب بخواند ولی این تمبك ازروی اصول صحیح ساخته شده بهمین جهت درست صدامیدهد. آبدار باشی گفت کار شیراز است که چند سال پیش تهیه کرده ام ، اگر مورد پسند است تقدیم شود . سماع حضور گفت متشکرم ، من هم یك

ضرب کوچك دارم که پسرم میزند. راستی فراموش کردم بگویم که فرزندم در گرفتن ضرب هم مهارت یافته است. بعد شرحی داد که هر کس بخواهد در موسیقی پیشرفت کند باید از طفولیت با تمبك آشنا شود چنانکه من هم مدتی پای ساز استادم ضرب میگرفتم، خداوند رحمتش کند، هنرمند بی نظیری بود، دیگر دست زمانه چنین نوازنده ای را نمی پروراند. آبدار باشی گفت من این افتخار را دارم که از سنتور استادتان نصیب برده‌ام، اوهنرمند بزرگی‌بود، راستی که‌اسم بامسمی داشت‌ومایهٔ سرور مجلس بزرگان بود.

ذکر کلمهٔ سرور، موجب انبساط خاطر سماع حضور شد و بیاد استادش افتاد. سر بجیب تفکر فرو برد و سکوت کرد، بعد مثل کسی که‌از گذشته‌ای بسیار دور، یاد میکند گفت آری استاد من **محمدصادق خان سرورالملك** بود که او را رئیس میگفتند زیرا درمیان نوازندگان دربار ناصر الدین شاه همه او را باستادی و ریاست قبول داشتند. آبدار باشی که موقع را مناسب دید گفت برای شادی روح آن مرحوم که استادی مانند شما پرورانده است امشب ما را از نغمات زیبای سنتورخود بهره‌مند کنید. سماع حضور مثل کسی که حالت جذبه‌ای یافته باشد بی تأمل حوله‌ای روی سنتور کشید و مضرابها را بدست گرفت و شروع بنواختن کرد. هنوز چند مضراب بیشتر نزده بود که به پسرش اشاره کرد ضرب را بردارد و با او همراهی کند. حبیب کوچك تمبك را ببغل گرفت ونرم نرمك با انگشتان ظریف خود بنواخت. دیگر صدائی جز ضربات مضراب استاد وپشتیبانی ضرب شنیده نمیشد، گوئی نفس‌ها در

سینه‌ها حبس و همهٔ چشمها بدستهای استاد خیره شد. مضرابها با سرعت بسیمها میخورد و بقدری زیردست استاد، مرتب و شمرده‌و متوالـی بود که جز خطی که برتارهای سنتور عمود بود چیزی در هوا دیده نمیشد. استاد گاهی ضربی میزد و گاهی نغمات آوازی مینواخت. شاید بیش از نیم ساعت ساز زدکه همه را فریفته و مجذوب ساخت.

کجا بودند نوازندگان امروزی سنتور که‌ببینند استادی ومهارت چیست! من کجا میتوانم شرح سازی را که از سماع حضور شنیدم وصف کنم! فقط یك جمله مینویسم‌و بس: سالهای بعد وقتی حبیب کوچك بـزرگ شد و **حبیب‌سماعی** نام یافت، سنتورش اثـری از ساز استاد را داشت.

این بود اولین خاطره‌ای که از سنتور سماع حضور بیاد داشتم. چند سال بعد هم زندگانی را بدرود گفت. دیگر نه اورا دیدم نه‌پسرش را تا وقتی که سالها بعد با حبیب سماعی دوست و آشنا شـدم و از ساز او بهره‌ها بردم که‌درجای‌خود ذکر خواهم کرد. اینك که نام سنتور بمیان آمدکمی هم از داستان گذشتهٔ این ساز بنویسم و خوانندهٔ عزیز را با استادان این فن آشنا کنم:

سنتورخان ـ کنت دوگوبینوی فرانسوی مینویسد: دو هنرپیشهٔ دیگر در ایران هستندکه هر دو معروفیت دارند یکی**خوشنواز** که در زدن کمانچه ماهر است و برعکس علی اکبر (مقصود آقا علی‌اکبر پدر میرزا عبدالله و آقـا حسینقلی است) مردی خوش مشرب میباشدو دیگر **محمدحسن** که خیلی خوب سنتور میزند. لیکن **محمد حسن**

برعکس خوشنواز مردی ساکت و کم‌حرف میباشد و کمتر اورا دیده‌اند که بخندد. (۱)

آقا علی اکبر و خوشنواز و محمد حسن در اوائل سلطنت ناصر الدین شاه یعنی همان موقعی که گوبینو کتاب سه سال در ایران را نوشته از نوازندگان دربار بوده‌اند. بطوری که دیگران میگویند، محمد حسن یا حسن خان را **سنتورخان** هم میگفته‌اند واو قدیمترین استاد سنتوری است که ما میشناسیم. از شرح حال این نوازنده چیزی بدست نیامد ولی او شاگردی داشته است بنام محمد صادق خان که از هنر او بسی داستانها شنیده ام.

محمد صادق خان ـ در دربار ناصری نوازندهٔ زبردستی بشمار میرفته و اولین موسیقی دانیست که لقب گرفته و **سرورالملك** شده او را **رئیس** هم میگویند زیرا سمت ریاست نوازندگان دربار و نقاره خانه را داشته است. محمد صادق خان فرزند **مطلب خان** کمانچه کش است که نخست پیش پدر خود بنواختن کمانچه شروع کرده سپس معلومات خویش را نزد سنتور خان تکمیل نموده و نوازندهٔ زبر دستی شده است، (عکس جوانی او در صفحهٔ ٦٥ است)

محمد صادق خان سه تار خوب میزده و بپیانو هم آشنائی داشته است. وقتی در زمان ناصرالدین شاه پیانو بایران آمد، کسی بنواختن این ساز آشنا نبود. میگویند میان موسیقی دانهای ایرانی اول کسی که باین ساز آشنا شد و نواختن آنرا شروع کرد محمد صادق خان بود که

---

(۱) کتاب سه‌سال درایران گوبینو ترجمهٔ منصوری صفحهٔ ٢٤

آهنگ‌های ایرانی را روی پیانو نواخت .

معیرالممالک در کتاب خود چنین مینویسد:

در بالا خانهٔ انیس الدوله پیانوئی بود ولی هیچکس از اهل اندرون زدن آنرا نمیدانست. در آن‌زمان پنج یا شش پیانو در تهران بیش نبود و کمتر کسی از فن نواختن آن سر رشته داشت. محمدصادق‌خان که استاد سنتور بود و در اواخر ملقب به سرور الملک شد پیانو را نیزخوش میزد . مادرم تبسم نامی از کنیزانش را بر آن داشت تانزد مشارالیه پیانو بنوازد و او هر چه مشق میکرد بمادرم میآموخت (مادر معیر - الممالک موسوم به **عصمت‌الدوله** دختر ناصر الدین شاه از خجسته خانم تاج‌الدوله دختر سیف‌الله میرزای پسر فتحعلی شاه بود) این کاربین خانمهای اندرون شهرتی بسزا یافت وشاه را نیز خوش آمد. از آن پس هر شب که مادرم خدمت شاه میماند حسب الامر باید پیانو بزند.....

چون دستگاه آواز بپایان میرسید یکی از خانمها که از عهدهٔ خواندن تصنیف بر میآمد آغاز خواندن مینمود (۱)

در جای دیگر مینویسد : نوازندگان موقع خواب یکی سرور - الملک که خداوند موسیقی و مشهور بود ، دستمالی بر روی سنتور میگسترد، بقدری صدای ملیحی برای موقع خواب میداد که بهتر از آن نمیشد (۲)

اعتماد السلطنه نیز در یادداشتهای خود از سنتور محمد صادق

(۱) یادداشت‌های معیرالممالک صفحه ۲۸

(۲) همان کتاب صفحه ۳۵



(شماره ۵۱)مجلس نوازندگان دورهٔ ناصری تابلوی کار کمال‌الملک درسال ۱۳۱۰ ﻫ . ق کشیده‌شده واصل آن درموزهٔ گلستان است
۱ـ محمدصادق‌خان (نوازندهٔ سنتور) ۲ـ اسمعیل‌خان کمانچه کش ۳ـ آقاغلامحسین (نوازندهٔ تار)

خان تمجید کرده است که در صفحات قبل همین کتاب خوانده‌اید.

شاگرد وی سماع حضور فرزند میرزا غلامحسین بوده (۱) بطوریکه معیر مینویسد : وی سازی اختراع کرده بود بترکیب کمانچه با سیمها و پیچهای زیاد و دسته‌ای بلند بهمین جهت آنرا ایستاده میزد و مجلس آرا نام نهاده بود (۲). آنرا در حضور شاه بصدا در میآورد و انصافاً خوش مینواخت (۳)

میگویند وقتی ناصر الدین شاه بفرنگ میرفته است در یکی از مسافرتها سرور الملك و سماع حضور هم همراهش بوده‌اند. وقتی شاه

---

(۱) پدر سماع حضور میرزا غلامحسین است که باآقاجان معروف بوده و آوازهم‌داشته. ویرا نباید با آقاجان ساوه‌ای خوانندهٔ نامی که استادجناب قزوینی است اشتباه کرد.

(۲) ه. ج. فارمر انگلیسی که در موسیقی ایران وعرب مطالعات زیاد کرده‌ودرین‌باب کتاب نوشته، مینویسد دردورهٔ اخیر درایران باصلاح وتکمیل آلات موسیقی کوشیده‌اند مثلا در ۱۲۹۰ هجـری قمری شخصی همدانی کمانچه‌ای باسم «رموز» اختراع کرد ودر ۱۳۰۰ هجـری قمری میرزا غلامحسین دو نوع کمانچهٔ دیگررا که یکی موسوم بـه «مدیلان» و دیگری بنام «طرب‌انگیز» است متداول ساخت. (نقل‌ازمجلهٔ روزگار نو جلددوم شمارهٔ ۲ پائیز ۱۹۴۲ میلادی) ازدیگری شنیدم که‌نام سازمیرزا غلامحسین «رموز همزه» بوده. رموز همزه نام کتاب قصه‌ایست کـه دارای اغراقها و دروغ های عجیب وغـریب است ودرحقیقت میتوان گفت همه رمزی‌را در بردارد. شاید سازمزبور دارای رمزهای مختلف بوده که باین نام موسوم شده. شخص دیگری هم اسم ساز غلامحسین را «رموز خسروی» گفته است و این نام بیشتر بحقیقت نزدیك است زیرا «رموز» درمجلس پادشاه نواخته‌میشده‌است.

(۳) یادداشتهای دوستعلی معیری صفحه ۳۲

از سرحد خارج شد محمد صادق خان و سماع حضور بقصد گردش از همراهان جدا وبدهی وارد میشوند ودر جلوی قهوه خانه‌ای می‌نشینند ولی هر چه طلب میکنند کسی بآنها اعتنائی نمیکند. محمد صادق خان بشاگردش سماع‌حضور میگوید: حبیب‌جعبهٔ سنتوررا بیاور. سرورالملك روی سکوی قهوه خانه می‌نشیند و بزدن سنتور مشغول میشود. صدای ساز همه را بدور او جمع میکند و دهاتیها بقدری مشتاق و علاقمند میشوند که چند روز آنها را نزد خود نگاه میدارند و با کمال احترام پذیرائی مینمایند.

محمد صادق خان دو پسر داشته است یکی بنام **مطلب خان** (هم اسم جدش) که او هم سنتور میزده و در عکس نوازندگان درباری (صفحه۱۳۲) دیده میشود ولی در جوانی درگذشته و شهرت زیادی نیافته است. فرزند دیگرش هم میرزا عبدالله سنتور زن‌است اماکسی که بعد از محمد صادق خان نام استاد را زنده نگاهداشته شاگردش سماع حضور میباشد.

سرور الملك یکی از هنرمندترین موسیقی دانهای دربارناصریست که تا زمان مظفرالدین شاه هم حیات‌داشته و برهمهٔ نوازندگان‌درباری سمت استادیش مسلم است. نامبرده‌گوش بسیار دقیقی داشته و علاوه‌بر سنتور، در نواختن سه تار نیز استاد زبر دستی بوده است. میگویند تا بآن‌پایه هوشمندی وذوق و زیرکی داشته‌که بامختصر تمرین و ممارست از عهدهٔ نواختن هر سازی بر میآمده است. داستانی از او حکایت میکنند که کاسه‌های چینی یا گیلاسهای مختلف را آب میکرده و با کم

و زیاد کردن آب درون آنها یك گام موسیقی تشکیل میداده و آهنگهائی مینواخته است. کسانی که سمت شاگردی او را داشته‌اند مانند حبیب سماع حضور در سنتور و ضرب، مهدی صلحی در سه تار و حبیب‌الله شهردار (مشیر همایون) در پیانو همه بعد از وی استادان مسلمی بشمار آمده‌اند.

علی اکبر شاهی - یکی از نوازندگان سنتور که بعد از استادش محمد صادق خان مهارت داشته، میرزا علی اکبر معروف به **آبدارخانه** است که نوازندهٔ مخصوص نایب السلطنه بوده است. ظل‌السلطان وصف او را شنیده ویرا نزد خود میخواند. علی اکبر بقصد مسافرت اصفهان بقم میرود. نایب السلطنه اطلاع مییابد ودستور بازگشت اورا میدهد. علی اکبر درصحن قم متحصن میشود. بین نایب السلطنه‌وظل السلطان (دو برادر) برسر این موضوع رنجشی بمیان میآید. شاه از موضوع با خبر میشود و علی اکبر را نزد خود میخواند و او هم چون از ترس پسران شاه درآبدار خانهٔ دربار میماند، به میرزا علی اکبر آبدار خانه معروف میشود. صفحه‌ای از او بیادگار مانده است که آواز **رهاب ومسیحی** نواخته است. نام آهنگ را در روی صفحه **آواز دلاویز** نوشته اند و نمونهٔ بسیار خوبی از سبك ساز قدماست که با روش مطلوبـی اجرا شده است.

از میرزا علی اکبر سنتوری منقول است که وی روزی بمنـزل محمدصادق خان رفته و از پشت در، صدای سنتور شنیده و چنیـن به نظرش آمده است که جوانکی با صوت زیر، همراه‌با ساز استاد میخواند.

صدای سنتور و آواز، اورا بدرون اطاق میکشاند و مشاهده میکند که استادش با یك دست در زیر و با دست دیگر بطوری در بم کار میکند و مضراب ریز آنقدر متوالی و نرم بسیمها میخورد که از دور اثـر صوت خوانندهٔ جوانی را میدهد . هر چند این داستان کمی بنظر اغراق آمیز میاید ولی بخوبی میرساند که مهارت سرور الملك بسیار بوده است .

حسن سنتوری - شاگرد دیگر محمد صادق خان است که همراه با نوازندگان دیگر چند صفحه سنتور زده ولی چـون صفحهٔ ساز تنهـا ندارد معلوم نیست هنرش تا چه پایه بوده است. البته او را نباید باحسن سنتور خان که قبلا شرحش گذشت اشتباه کرد.

☆☆☆

سماع حضور- حبیب سماع حضور شاگرد محمد صادقخـان نخست ضرب گیر استاد بوده و بعد نزد او بنواختن سنتور مشغول شده است . استادان امروز موسیقی کـه ساز او را شنیده اند میگویند در سنتور مسلط بوده است . برای اینکـه از انعـکاس زیاد صدای سنتور جلو گیری کند و صدای سیمها مخلوط نشود ویرا عادت بر آن بود که دستمالی روی سنتور میکشید و بنواختن میپرداخت و شك نیست که بـا این ترتیب صدای سازش مطلوبتر میشد .

وی علاقمند بورزش بود ودرفن کشتی مهارت داشت . معیر در کتاب خود قصهٔ با مزه‌ای از او نقل میکند :

یکی از تفریحات شاه تماشای کشتی گیری بود ... در چنین روزی هر کس که از فن کشتی بهره ای داشت برای عرض اندام و کسب شهرت

حاضر میشد . از جمله حبیب سنتوری ملقب بسماع حضور کـه مردی بلند بالا و سپید پوست و ستبر بـازو و در فن کشتی سر آمد زمان بود قرار شد بـا حاجی مبارك آشپز عصمت الدوله کـه سیاه .... بود و از پهلوانان نامی بشمار میرفت



(شماره ٥٢) حبیب سماع حضور در جوانی استاد سنتور

پنجه درپنجه افکند . سماع حضور که میان حریفهای خود تنها ا ز حـاجی مبارك پروا داشت قبلااورا بطرزخوشی فریفته و بوی گفته بود که چون من قدم درمیدان نهادم دیگر پهلوانان با من طرف نخواهند شد و البته باتو درخواهم آویخت مشروط بر آنکه در ظاهر با کمال سختی بهم بپیچیم ولی باطناً قصد زمین زدن یکدیگر را نداشته باشیم . آنوقت نتیجه چنین خواهد شد کـه پس از زمانی تلاش ما را جدا خواهند کرد و هردو مورد مراحم ملوکانه واقع خواهیم شد . مبارك پیشنهاد ویرا میپذیرد وهمینکه سماع حضور فوطه برمیان بسته... پا در میدان میگذارد سیاه بیچاره پیش آمده ـ یـکی سپید چو شیر و دگرسیاه چو قیر ـ با هم گلاویز میشوند .... خلاصه پس از مختصر تلاشی

خبیب ، مبارك را برزمین کوبید . از مشاهدهٔ این حال ، خون سیاه خوش باور بجوش میآید و بچابکی از جا جسته .... سر در عقب حبیب



(شماره۵۳۰) موسیقی درزورخانه (از کتاب Perse تالیف Louis Dwbeaux چاپ ۱۸٤۱ میلادی) این کتاب دردورهٔ فتحعلیشاه نوشته شده‌است

میگذارد و فریاد کنان میگوید : تو کسی بودی که بتوانی مرا زمین بزنی ؟ بجقهٔ شاه اگر دردامان خود اوهم بروی خواهمت کشت ! سماع حضور ناچار رو بپله های عمارت آورد . شاه چون چنین دید .... هردو را بحضورطلبیده بحاجی مبارك گفت : سیاه ، زمین خوردن که دیوانگی و این حرکات را ندارد . مبارك .... قضایا را بعرض رسانید . شاه خندید

و .... امر کرد حضوراً یکدیگررا در آغوش بگیرند(۱)

یکی از دوستان میگفت درمجلس جشن بزرگی که برای عروسی یکی از بزرك زادگان برپا شد و در باغی چادر زده بودند سماع حضور



(شماره ٥٤) حبیب سماع حضور و پسرش حبیب سماعی

و میرزا حسینقلی هم حضورداشتند . میرزا بنواختن تار مشغول بود ولی کسی بساز او توجه نداشت . سماع حضور میگوید حیف از تو که برای این مردم ساز بزنی ، صدای تار کم است و میهمانان را متوجه نمیکنند . بعد میگوید سنتور مرا بیاورید و با قوت شروع بنواختن میکند . چون

(۱) یادداشت‌های معیرالممالك صفحه ۱۳۷-۱۳٦

ساز او طوری خوش صدا بود که همه را جلب میکرد، مجلس ساکت و آرام‌شد . بعد بتدریج صدا را ملایم کرد و روی خود را بمیرزا نمود و گفت حالا همه سراپـا گوشند و از ساز استاد استفاده خواهند کرد . میرزا حسینقلی نواختن را دوبـاره آغاز کرد و مجلسیان ازینـکه قبلا توجهی بساز او نکرده بودند خجل شدند .

سماع حضور مرد با اعتقاد و بـا ایمان و در سلسلهٔ درویشی از فقرای نعمت اللهی بود . در آخر عمر ویرا عادت براین بود که درخلوت، اول وضو میگرفت بعدسنتورمیزد . از او پرسیدند مقصود ازین حرکت چیست ؛ گفته بود من وقتی‌ساز میزنم با خدای خود راز ونیازمیکنم انسان وقتی بطرف‌خدا میرود باید پاك و مطهر باشد . با این وصف باید گفت این هنرمند بجائی‌رسیده بود که‌موسیقی را وسیلهٔ تزکیهٔ نفس میدانست و شك نیست که چنین راز و نیازی حتماً در پیشگاه خداوند مقبول خواهد افتاد .



(شماره ۵۵) حبیب سماعی
استاد سنتور

حبیب سماعی فرزند سماع حضور بعدها جانشین مستحق پدرشد و مقامی‌را درسنتور یافت که همه او را استاد مسلم‌زمان خود میدانستند.

هنر را از پدر بارث برده بود ولی در خوی و رفتار و عقیده شباهتی باو نداشت. البته در مقام خود بشرح حال وی خواهیم رسید.

این بود داستان سنتور وسابقهٔ این ساز خوش آهنگ که خوشبختانه امروز بازار رائجی دارد وطالبان نواختن آن بسیارند اما حیف که اغلب، دیمی مینوازند و استاد قابلی ندارند و این ساز ملی را که سابقهٔ بسیار طولانی دارد آن طور که باید خوب معرفی نمیکنند درصورتیکه سنتور سازی قدیمی است چنانکه نام آن در شعر منوچهری هم بکاررفته است:

کبک ناقوس زن و شارك سنتور زن است

فـاخته نـای زن و بط شده طنبور زنـا

سازندگان آلات موسیقی

ساختن ساز ، علاوه برمهارت و تجربه ، ذوق و سلیقهٔ خـاصی‌هم میخواهد که ازعهدهٔ همهٔ صنعتگران برنمیآید. در دوره‌ای که سرگذشتش را مینویسم، عده‌ای صنعتگر بوده‌اند که کارهای آنها معروفست وسازهائی که ساخته اند و بدست اهل فن رسیده ، همه در نوع خود بسیار خوب وکم نظیر میباشد .

استاد فرج‌الله ـ از صنعتگران ممتازیست که درساختن تار وسه تار وکمانچه مهارت داشته است .

زادور ارمنی ـ در ساختن سه تار استاد بوده است .

یحیی قدیم ـ سه تار های ممتاز ساخته است . او را یحیی قدیم نامیدم ، چون از یحیی دیگری هم گفتگو خواهم کرد .

حاج محمدکریمخان ـ در ساختن تـار و سه تار و سنتور و کمـانچه مهـارت داشته و مخصوصاً کمانـچه را بسیار خـوب از کار درمیآورده است .

حاج طایر ـ در مجمع الصنایع کاروانسرای وزیر نظـام تهران حجره داشته و سه تـار وکمانچه میساخته ولی بـاصطلاح اهل فن ، شگردش ، ساختن سه تـار بوده و وصالی ساز را بخـوبی از عهده برمیآمده است .

سید جلال و **غلامحسین خان** که تار های آنها معروفست .

سید جلال ، سه تارهم خوب میساخته است .

در مراغه نیز چند صنعتگر بوده اند که سه تار های خوبی ساخته اند و کارهای دست آنها بنام **سه تار کار مراغه** مشهور است ولی از نام آنها بی‌خبریم .

هامبارسون ، عموی یحیی دوم است که تار میساخته است ولی شهرت یحیی‌را ندارد . **خاچیك** ، پدریحیی دوم نیزتار وسنتورمیساخت.

سنتورهای کار**مارکار** اصفهانی معروفست. **آقاگلی** اصفهانی تارساز خوبی بود و دو سال قبل فوت کرد .

مگردیچ اصفهانی در ساختن تار مهارت داشت و **ملکم** اصفهانی که هنوزهم حیات داردکارهایش بد نیست .

دیگر از صنعتگران ماهر ، **علیمحمدصفائی** است که در سه تار ، شاگرد درویش بوده است . مخصوصا درریزه کاری، سر آمد همهٔ سه تار سازان بوده و سه تار را باقطعات متعدد کوچك بطرز زیبائی میساخته است . از او دوباره سخن بمیان خواهدآمد .

یحیی دوم ــ دربن‌زمان ، مردم بتار علاقهٔ بسیار داشتند. تقریبا هر کس میخواست سازی انتخاب کند ، تارمیزد. استادان موسیقی جستجو میکردند و تارهای خوش‌صدا انتخاب مینمودند . چون خریدارتارخوب ، زیاد بود کسانی‌هم پیدا شدند که صنعتگر ماهری بودند . از جمله یحیی دوم است که کارهای استاد فرج‌الله را الگوی خود قرارداد وتصرفاتی هم در آن کرد . میگویند وی تفحص بسیار مینمود و کنده های درخت توت

راکه کاملا خشك شده ومناسب ساختن تار بود، پیدا میکرد و کاسه‌های خوبی میساخت وچون بتجربه آموخته بود که چگونه دسته و کاسه را بسازد ، سازهائی راکه میساخت بسیار خوش‌صدا بود . چنانکه هنوزهم تار سازان، نمونه‌های اورا سرمشق کار خود قرار میدهند.



(شماره ۵٦۰) یحیی تارساز

معمول یحیی این بود که سالی یکبار استادان تار و نوازندگان معروف را به نهار دعوت میکرد وباصطلاح درویشان ، دیك جوش میداد و میرزا عبدالله و آقا حسین قلی ، تار ها را امتحان میکردند و هر یك ساز مناسبی برای خود انتخاب مینمودند . شاگردان آن دو استاد نیز تاری برمیداشتند . روز بسیار خوشی بود که هم از دیدار یکدیگر شاد میشدند و هم راجع بطرز ساختمان تار ، مذاکرات مناسب میکردند و استادان ، دستور های شایسته میدادند . یحیی هم تجربیات خود را تشریح و توضیح می‌نمود. خوسبختانه ازیکی ازین جلسات، عکسی‌هم برداشته شده که زینت‌بخش صفحهٔ ۱۷۲است .

صنعتگران دیگر - استاد جعفر و برادرش **استاد عباس صنعت** نیز هردو ، از تار سازان ماهرند . عباس صنعت شاگرد یحیی است واکنون

هم حیات دارد ولی کارگاهی ندارد. اما اگردوستانش ساز خوبی داشته باشند که محتاج اصلاح باشد، بخوبی ازعهده برمیاید. استاد جعفرشاگرد او بوده است.



(شماره ۵۲) عده‌ای از موسیقی‌دانها درمغازهٔ یحیی تارساز. شخص طرف چپ که تیشه دارد یحیی است

مفتح آهنگ ـ ابوالقاسم اعتمادی (مفتح‌السلطان) شاگرد استاد عباس، صنعتگرخوبی بود که درتهران (خیابان شاه‌آباد) مغازه داشت و

همه‌نوع ساز میساخت .

استاد حاجی آقا نیز تـار ساز بود و فرزندش **رمضان شاهرخ** اکنون دارای همین پیشه است ویك نوع تار هشت سیم هم ابداع کرده



(شماره ۵۸) عباس صنعت (تارساز)

است کـه بعقیدهٔ او اگر رواج یابد موجب سهولت نواختن میشود ولی کمتر مورد استعمال قرار گرفته است (۱)

---

(۱) ازموقعیکه رادیوتهران تأسیس شد وحبیب سماعی نوای سنتور را بگوش شنوندگان رسانید ، عده‌ای طالب نواختن این ساز شدنـد . برخی‌هم شروع بساختن سنتور کردند. اول کسی که باین فکر افتاد ،مهدی ناظمی بود ، بعدازاو نیز اشخاصی مانند صدری اصفهانی وحسین‌ملك وعباس امیر رضوانی‌هم سنتور میسازند که راجع بسبك کار آنها ، بموقع خود ، حق مطلب ادا خواهد شد .

عشقی- شاگرد سیدجلال وسه‌تار ساز خوبیست که اکنون حیات دارد ومغازه‌اش درتجریش است .



(شماره ۵۹) جعفر صنعت (تارساز)



(شماره ٦۰) مفتح آهنك

☆☆☆

تذکر - شاید برخی از خوانندگان بگویند که این سرگذشت بنا بود داستانی دلپذیر باشد وکم کم جنبهٔ تاریخی وفنی یافت . حق بـا آنهاست . اما داستان نویسها هم درخلال قصه‌هـا مطالب معترضه ذکـر میکنند . تاکنون کسی راجع بتاریخ موسیقی ایران چیزی ننوشته است اکنون کـه نگارنده دست باینکار زده است ، مطالبی بنظر رسید کـه نتوانست ازذکر آنها صرف‌نظر کند . شاید سالی چند بگذرد و کسانی



(شمارهٔ ٦٢)رمضان شاهرخ (تارساز) درمغازه‌اش



(شماره ٦١) استاد
حاجی آقا (تارساز)

که ازین اطلاعات دارند، دیگر پیدا نشوند و دانستنیهای آنها هم در پردهٔ فراموشی افتد. از دو حال خارج نیست، یا خوانندهٔ این کتاب اهل موسیقی است که ازین گونه بحث‌ها خسته نمی‌شود، یااهل فن نیست و حوصلهٔ خواندن این مطالب را ندارد. نگارنده مراعات حال هر دو طبقه راکرده‌است چنانکه اکنون نیزمجدداً بحث‌تاریخی راکنار گذارده دوباره حکایتی بیان میکند.

ارکستر سه نفری

اولین سفر ـ بعد ازچندی پدرم بمسافرت رفت . مدت دوسال که ازسفرش گذشت ، مارا هم بشیراز خواست . درشهریور ۱۲۹۷ بعدازسال قحطی همان روزی کـه باد سختی وزید و مرض «آنفلوانزا» سراسر ایران را گرفت ، با یك کالسکهٔ بزرك چهار اسبه ، از دروازهٔ شاهزاده عبدالعظیم ، بسوی قم حرکت کردیم . روز دوم مسافرت ، همه ناخوش شدیم ولی چند روزی که در قم توقف کردیم ، بهبودی یـافتیم و بطرف اصفهان رهسپار شدیم .

در اصفهان بمنزل صدیقهٔ دولت آبادی وارد شدیم . این بـانو ، خواهرحاج‌میرزایحیی واززنان‌باسواد متجددی بودکه‌برای آزادی‌نسوان بسیار کوشش میکرد و درآنوقت روزنامهٔ «زبان‌زنان» را انتشار میداد او ازجمله کسانی بود که میخواست راه تربیت وترقی، برای خواهرانش که آن وقت درحجاب بودند، باز شود تا آنها هم بتوانند دوش بدوش مردان ، پیشرفت کنند . البته زمینه مساعد نبود واولیای مذهبی‌مخالفت میکردند ولی او از پا نمی‌نشست و بفعالیت هـای خـود ادامه میداد . آرزوهای او آن روزها بر آورده نشد وبعدها در سال ۱۳۱۳ جامهٔ عمل پوشید وزنان ازچادر بیرون آمدند . ظاهراً لباس تمدن ببر کردند ولی آیا تربیت معنوی هم یافتند ؟ خیال میکنم درتقلید ظواهر چنان‌تند پیش

رفتند که کمتر توانستند بمعنی وحقیقت پردازند . ازسال ۱۳۲۰ هم که دوباره بازار خرافات پرستی رواج یافت گروهی از آنان چادرها را بسر کردند و راهی راکه هفتسال پیموده بودند ، قبل‌از اینکه بمقصدبرسند دوباره بعقب باز گشتند .

امروز هم متجدد ترین آنها یا بفکر خود سازیند یا در پشت میز بازی !



(شماره ٦٣)این‌دختر با روبند وچادر، روزنامه زبان زنان را بدست دارد (سال ۱۲۹۷)

باری دیدن مناظر زیبا و آثار تاریخی اصفهان، برای کودکی که اولین بار بمسافرت میرفت ، بسیار جالب بود . خیابان چهار باغ با آن درختهای کهن وعمارات چهل ستون وعالی‌قاپو باآن‌جلال وعظمت ومساجدشاه وشیخ لطف‌الله و چهار باغ باکاشی کاریهای زیبا وزاینده رودبا پل‌های عظیم سی‌وسه‌چشمه وخواجوومخصوصاًمنارجنبان که‌وقتی توی یك‌مناره‌می‌نشستم و آنرا بحرکت‌میاوردم، منارهٔ‌دیگرهم به آرامی رفت و آمد داشت ، برایم بی نهایت تماشائی ومشغول کننده بود.

حالا وقتی درست فکرمیکنم ، بروان پادشاهان صفوی که بانی این‌بناهای

بزرگ بوده اند، درود میفرستم ولی ازینکه بازار موهومات وخرافات را رواج دادند، متأسف میشوم. هر چند منظوری سیاسی داشتند که پایهٔ استقلال ایران را محکم کنند ولی حالاکه ما قصد آنروز آنها را دریافته ایم ومقصود، حاصل شده است چرا دست از مرده پرستی وافکار پوچ برنمیداریم و درخت وهم وخیال‌را از ریشه نمی کنیم؟

☆☆☆

بسوی شیراز ــ راه میان اصفهان وشیراز را، راهزنان گرفته بودند ورفت وآمد، خطر جانی داشت. بشیراز تلگراف کردیم ومنتظر جواب شدیم. پاسخ تلگراف دو روزه آمد وحالا که چهل سال جلو رفته‌ایم، بیشتر طول میکشد! جواب این بود که ببانك شاهی مراجعه کنیم و با گاری امانتی که بشیراز میفرستند حرکت نمائیم. مسافرت تاشیراز آنهم باگاری، بسیار خسته کننده بود اما چاره‌ای نداشتیم. از بانك دستور گرفتیم وآماده شدیم. مادرم ببازار رفت ومقداری پارچه وپنبه خرید؛ حلاج هم بخانه آمد وچندین تشك ولحاف دوخت. از مادرم پرسیدم، این همه رختخواب برای چیست؟ گفت روی نقره خواهیم نشست، باید زیرمان نرم باشد! تعجب کردم زیرا معمولا پول نقره را در جیب میگذاردند، چرا آنقدر این سکه‌ها بدبخت شده اند که باید رویشان بنشینیم! معلوم شد بانك شاهی میخواهد یك گاری پول نقرهٔ یك قرانی و دو قرانی بشیراز بفرستد. پولهای آن زمان، قیمت داشت زیرا نقرهٔ خالص بود. پنجقرانش تمام مخارج یك خانواده را، در روز تأمین میکرد. بانك نمیتوانست این همه پول اصل را بدون محافظ بخطر اندازد. مثل امروز نبود که کاغذ چاپ کنند وبدست مردم بدهند وصد ریالش کار پنج

قران سابق‌را انجام ندهد؛ این گاری نقره رادویست سوار قزاق‌وژاندارم بدرقه میکرد وبسرحد فارس میرسانید. از شیرازهم صد سربازتفنگچی میامد وپول را تحویل میگرفت.

ترتیب مسـافرت داده شد. مادرم مقداری کرباس خرید وبچادر دوز داد. اوهم برای روی گاری سایبانی درست کرد. هرچه لحاف و تشك داشتیم روی جعبه های در بستهٔ مهر وموم شدهٔ نقره ها انداختیم. گیوه‌هارا هم از پا در آوردیم و چهار زانو روی صندوقها نشستیم. گاریچی، مرد بلند قامت ترك زبانی بود. مهار اسب ها رابدست گرفت؛ سوتی کشید وشلاق را بکپل اسب‌ها فرودآورد و گاری از زمیـن کنده شد. غلام بانك و پستخانه هم، پهلوی سورچی نشستند. رویهمرفته سرنشینان این محمل قیمتی‌در حدود ده نفربودیم که تمام لوازم‌مسافرت حتی هزار پیشه واسباب آشپزخانه را هم همراه داشتیم. از سی وسه پل که‌گذشتیم و باول «تخت پولاد» رسیدیم، جماعتی را از دور دیدیم که معلوم شد همراهان این گاری پربها هستند. گذشته ازنظامیان که‌بابارو بنه، آمادهٔ حرکت بودند، تمام مسافرینی هم که ازچند ماه قبل، قصد مسافـرت شیراز را داشتند، از این فرصت استفاده کرده باردوی مـا پیوسته بودند. بعضی پیاده، برخی سوار الاغ واسب وقاطر، زنهای چادر نمازی هم با پالکی و کجاوه مهیای حرکت بودند. صـاحب منصبی کـه رئیس اردو بود بگاری ایست داد وجلو آمده کاغذی را که رئیس بانك نوشته بود از مادرم گرفت وخواند و گفت مواظب باشید هیچکس جز شما حق ندارد باین گاری سوار شود؛ شما مورد کمال اطمینان بوده اید که اینجا نشسته اید؛ سفارشتان را هم کرده‌اند، هر وقت کاری داشتید

بمن مراجعه کنید . بعد خبردار کشید و با فرمانهای او، سواران قزاق و ژاندارم با خط زنجیر در بیابان پراکنده شدند ؛ گروهی بجلو رفتند و گروهی بعقب ؛ دسته‌ای براست و دسته ای بچپ . بمسافرین هم دستور داد که دنبال گاری حرکت کنند . بسورچی گفت هر وقت دست راستم را بالا بردم و بجلو حرکت دادم علامت حرکت است و هر وقت دستم را محکم پائین آوردم نشانهٔ توقف خواهد بود؛ مواظب‌باش که باید بفرمان من حرکت کنی . بعد خودش مهمیز زد و اسب تاخت و بجلو رفت ووسط جادهٔ خاکی ایستاد ؛ نظری باطراف افکند وفرمان داد و همه با گـاری براه افتادند . ساعتی بتماشای مسافرین و نظامیان مشغول بودیم ولـی بتدریج خسته شدیم وهر کدام در یکی از گوشه های گاری دراز کشیدیم وخوابمان برد .

باولین منزلی که رسیدیم ، مرد کوتاه‌قد چاق سرخ روئی رادیدیم که‌بزحمت ازقاطر پیاده‌شد وبطرف ماآمد. خیلی شبیه سیدحسین‌قراب بود که قبلا وصفش را گفته‌ام . آری خودش بود که پیش آمد وسفربخیر گفت : به‌به ، شماکجا ، اینجاکجا ، چه همسفران خوبی ! ماهم از گاری پیاده شدیم واسباب سفررا پائین گذاردیم . سید حسین گفت با دوتن از دوستانم بشیراز میروم . چون با او سابقهٔ الفت داشتیم ، قرارشد شبها در یك‌منزل با هم بسر بریم .گفت دوستانم را هم میاورم . مادرم گفت ما که آنها رانمی‌شناسیم ـ قراب گفت مردمان خوبی هستند ؛ باشما هم آشنا میشوند ؛ ازین گذشته مگر نمیدانید؟ تأملی کرد و گفت‌خوب بعدمعلوم میشود! مادرم پرسید چه گفتی ؟ـ قراب گفت رئیس‌اردودستورداده‌جای خوبی‌برای شما تهیه کنند، همه‌باهم خواهیم بود؛ شب‌های‌خوشی خواهیم

داشت؛ میخوانیم‌ومیزنیم- من‌بسیدحسین گفتم‌خواندنش‌درست، امازدنش باکیست ؟ما که تارنداریم اماا گر شما داشته باشید مادرجان میزند . - مادرم گفت تارمن که لایق آواز قراب‌نیست - سیدحسین گفت آخریك کاری‌میکنیم ..

شب همه‌دور یکدیگر دراطاقی نشستیم ودوستان‌قراب هم آمدند چیزی که بیشتر توجه مرا جلب کرد دوجعبه‌ای بود که درطاقچه گذارده بودند . ازسید حسین پرسیدم اینها چیست ؟ - گفت بعد معلوم میشود! مادرم بقراب گفت : چرا همه چیز راببعد وعده میدهید ؟ - قراب‌خندید و بطرف طاقچه رفت و جعبه‌ها را پائین آورد وآنها را باز کرد و آنچه درون جعبه‌ها بود روی زمین گذاشت . بـا کمال تعجب دیدم ، یك تار و یك ویولن است . من بطرف ویولن رفتم وبتماشای آن که تاکنون‌ندیده بودم مشغول شدم . قراب بدوستانش گفت : این بچه عاشق موسیقی‌است تصنیفهای عارف‌را هم میخواند، حالا بنوازیم و بخوانیم . بعد رویشرا به من کرد و گفت: سازها را دست آقایان بده . من آن دومردرا نمی‌شناختم و نمیدانستم که چه میزنند . تار را دادم دست آنکه چاق‌تر بود وویلن را هم بدست آن‌یکی که باریك اندام بود سپردم . قراب خندیدو گفت : گرز درخور پهلوان است ، چه خوب شناختی ! حالاکه همه چیز معلوم شد دوستانرا معرفی میکنم : این آقائی که تار بدست دارد**باصرالدوله** است که بعضویت کابینهٔ ایالتی فارس منصوب شده . آن آقا هم که ویولن را دست گرفته **حشمت** دفتر راد که منشی‌مخصوص قوام‌الملك است و من بسیار مفتخرم که در خدمت این دو دوست ارجمند ، عازم شیرازم . بعدرویشرا باآقایان کرد و گفت : من با این خانواده الفتی قدیم دارم ،

با میرزا غلامرضای شیرازی و میرزا رحیم کمانچه کش درمیان آنها شبهای خوشی گذرانده‌ام. امیدوارم آنها هم از مجالست دوستان من در این مسافرت خشنود شوند، بعد گفت راستی ضرب کجاست؟ - من دویدم و باطاق مجاور که اسبابها در آنجا بود نگاه کردم، کیسهٔ ضرب را پیدا کردم و تمبك را بدست سید حسین دادم. باصرالدوله مضراب را بسیم نواخت و آهنك مطبوعی ازتار درآمد. حشمت دفتر آرشـه را بسیم کشید وصوت دلکشی داد. دیدم همان صدای کمانچه است، اماتودماغی نیست. سازها کوك شد و پیش‌درآمد ابوعطای درویش‌خان آغاز گردید. صدای تار و ویولن وضرب بسیار مطلوب بود. مادرم گفت: ما بندگان خوب خدائیم که درسفرهم‌ازنعمت موسیقی ومجالست هنرمندان‌بی‌نصیب نمی‌مانیم. نوبت بآواز رسید وسیدحسین باصوت رسای خودگاه همراه باتار وزمانی باپشتیبانی ویولن ما را محظوظ کرد. سپس تصنیف را همه باین شرح خواندیم:

دل هوس سبزه و صحرا، ندارد　　　میل به گلگشت وتماشا، ندارد
دل سر همراهی بـا ما، ندارد　　　خون‌شوداین‌دل که‌شکیبا،ندارد
ای دل غافل　　　نقش تو باطل　　　خون‌شوی ای دل
دلی‌دیوانه داریم　　　زخود، بیگانه داریم　　　زکس، پروا نداریم

این تصنیف را عارف درموقعی که محمدعلی میرزا، شاه مخلوع، بتحریك اجانب، بگمش تپه آمد، دروصف اوسرود که هنوز هم بعد از هفت سال درسر زبانها بود.

من در آن زمان از موسیقی بهره‌ای نداشتم و نمیتوانم بگویم که ساز نوازندگان تاچه پایه ازهنر مایه میگرفت. همینقدر میدیدم که نه

تنها در گوش من اثر مطلوب داشت بلکه همه را شیفته ومجذوب میکرد باصر الدوله مضرابرا باقدرت بتار مینواخت وحشمت دفتر آرشه‌را بنرمی وملایمت بسیم میکشید .

بعدها شنیدم که باصر الدوله از شاگردان خوب آقا حسینقلی و حشمت دفتر از دست پروردگان حسین اسمعیل زاده بوده است . قراب هم درخواندن آوازهای ضربی وتصنیف مهارت داشت وصدایش باصطلاح معروف ششدانك بود یعنی اوجش توانائی داشت و با قدرت میخواند . ولی گاهی زیاد جیغ میکشید ، هر وقت ملایمتر میخواند اثر بیشتری درشنونده داشت .

شهر گل و بلبل

مسافرت بیست روزهٔ ما بپایان‌رسیدو از زیر دروازهٔ قران گذشته بشهر زیبای شیراز وارد شدیم همان شهری که مـردمش بخوش ذوقـی مشهورند وشهر گل‌وبلبلش نامیده‌اند. بعدازچند روز، مرا بمدرسه‌ای که در گوشهٔ میدان‌سربازخانه‌بود، فرستادند. ساختمان دبستان، مناسب‌نبود ولی رفتارمعلمین وعلاقمندی آنها باینکه ما باسواد شویم، بزودی مرابآن محیط آشنا کرد. معلم ماآخوندمهربان بااطلاعی بود که همهٔ موادبرنامه را یك تنه درس میداد و در تدریس ، مهارت کامل داشت و مربی بتمام معنی بود .

مدرسهٔ دیروز وامروز. اصولا آن روز ها عالم درس و مدرسه صفائی داشت. کسی برای تصدیق گرفتن درس نمیخواند،چون برای‌ورود بخدمات دولتی ازکسی مطالبهٔ گواهینامه نمیکردند ، سواد و معلومات میخواستند. منظورشاگرد، کسب معرفت و مقصود معلم، تربیت اوبود که مانند اولادش میدانست ، درآن موقع عدهٔ محدودی بمدرسه میرفتند و وقتی درسشان راتمام میکردند، هرچه خوانده بودند در ذهـن داشتند وازفضائل اخلاقی هم بهرمند بودند. البته وسائل تحصیل، برای همه کس فراهم نبود. امروز، موجبات مدرسه رفتن بیشتر آماده است ولی مقصود، کسب دانش نیست، بدست‌آوردن‌ورقه ایست که ارزش استخدامی‌داشته

باشد،هرچند صاحب آن چیزی نداند! حالا درمملکت ما وقتی میخواهند کسی‌را بکاری بگمارند ازاو نمیپرسند چه‌میدانی، باومیگویندچه‌دانش‌نامه‌ای داری ؟ اینست که جوانان برای بدست آوردن مدرك تحصیلی بهمه جا متوسل میشوند ولی بخود کمتر زحمت میدهند زیرا عشق‌فضیلت جوئی ازبین رفته‌است. بااینکه ماملتی هستیم که بیش ازهمه، کتب‌اخلاقی داریم ولی آنها را اگرهم بخوانیم بکار نمی‌بندیم. امروز وقتی جوانان می‌بینند که یك دلال بازاری بی سواد با پشت هم‌اندازی، صاحب سرمایه و تاجر میشود یا یك رانندهٔ کامیون ، از بار بری قشون اجنبی در موقع جنك، گاراژ دار میشود یا یك بنا از خرید وفروش زمین ، بنوائی میرسد وهر که صاحب ثروت است درجامعه ارزش بیشتری دارد و کسی که‌عمری دانش اندوخته، بذلت زندگانی‌میکند، دنبال تحصیل نمیروند واین بزرك ترین بدبختی جامعهٔ امروزی‌ماست.

ظاهرسازی وعوام فریبی وریاکاری ، جای حق و حقیقت را گرفته ودرنتیجه هیچکس بکار خود، ایمان واعتقاد ندارد: بقال کم میفروشد ، عضواداره ازکارش میدزدد. معلم وقت میگذراند، دانش آموزهم که حالا بهترازسابق میفهمد، درس نمیخواند! ودرنتیجه‌مملکت رو بتباهی‌میرود . کیست که‌فکر اساسی کند ومارا براه‌راست بکشاند؟ آیاجز مدرسه، کسی‌از عهدهٔ این کار بر میآید ؟ این وظیفهٔ رهبران قوم است کـه بکوشنـد و وزارت فرهنگ را در پیشرفت مقصود، کمك وياری کنند. آیا این وظیفه را انجام میدهند ؟

محضرفرصت. از مطلب دور افتادم ، ورود بمدرسه در شیراز و وضع تحصیل آن ایام مرا باین مقایسه کشانید. بهرحال بااینکه بعدهازیاد

سفر کردم ولی هیچ شهری را مثل شیراز دوست نداشته‌ام. درختهای سرو، منظرهٔ جالب باباکوهی وچاه مرتضی علی؛ زمین‌های سرسبز اطراف شهر و باغهای مسجد بردی، اسیاب سه تائی وهفت تن‌وچهل تن، باغ دلگشا و حافظیه و مقبرهٔ سعدی، مسجد و بازار وکیل وشاهچراغ، ارك دولتی و از همه بالاتر محبت و مهمان ـ نوازی شیرازیها را هرگز فراموش نمی کنم.



(شماره ٦٤) نگارنده در شیراز

بهترین تفریح من اسب سواری بود. مخصوصاً خاطرهٔ آب رکن ـ آباد همیشه درنظرم است. روزی یکی بمن گفت، هر که از این آب بخورد، شاعر میشود؛ من هم خوردم و با زحمت، چند شعری ساختم و آنرا برای فرصت الدوله دوست پدرم خواندم. گفت باید قواعد شعررا هم فرا گرفت.

میرزای فرصت کلاس درسی داشت که صبح های خیلی زود تشکیل میشد. من هم بکلاس اورفتم. جمعی ازجوانان، نزد او نقاشی می کردند وبرخی دیگرادبیات‌میخواندند. چندی درمحضر آن استاد، عروض خواندم و نقاشی کردم اما هرگز نتوانستم مثل لطفعلی صورتگر که در همان وقت شاگرد او بود شعر بگویم ویامانند سید صدرالدین که بهترین شاگرد نقاشش بود، نقاشی کنم زیرا دلم بیشتر بگرو موسیقی بود. فرصت

الدوله مرد وارستهٔ دانشمند با ذوق هنرمندی بود. کتب بسیار نوشته و در چاپخانهٔ بمبئی بچاپ رسانیده بود. از آن فضلائی بود که از تمام علوم وفنون بهره داشت. کتاب بحور-الالحان راهم درموسیقی نوشته بود که بعد ها مطالعه کردم و اینك بشرح آن میپردازم:



(شماره ٦٥) میرزا نصیر فرصت شیرازی

بحور الالحان - میرزانصیر فرصت کتاب بحور الالحان را که در علم موسیقی ونسبت آن با عروض است درسال ۱۲۹۳ بچاپ رسانیده است. این کتاب ده سال قبل از طبع، تألیف شده و بعد ازینکه مؤلف سفری بتهران آمده و با اهل موسیقی رابطه و آشنائی یافته، قسمتی بآن افزوده است. مخصوصاً از اطلاعات **مهدی صلحی** (منتظم الحکما) که او را بسیار ستوده، استفاده کرده است. مقدمهٔ این کتاب اقتباس از کتب موسیقی قدماست که بطورخلاصه بآنها اشاره شده و رابطهٔ شعر وموسیقی را از نظر وزن، بیان داشته. سپس اسامی دستگاهها و گوشه های آواز را هم بسبك اخیر که هنوز معمول است نوشته و مقداری ازاشعار شعرای متقدم مخصوصاً غزلیات سعدی وحافظ را انتخاب کرده ودربالای هر غزل نوشته است با چه آوازی مناسبت بیشتری دارد و درین قسمت نیز بطوری که خود مینویسد با شش تن ازاهل فن مشورت کرده است.

درسال ۱۳۲۸ **کوهی کرمانی** که اوهم شاگرد فرصت بود درنظر گرفت این کتاب را باقطع کوچك تجدید چاپ نماید و ازمن خواست که مقدمهٔ بسیار مختصری برای آن بنگارم. من نیز خواهش آن دوست را



(شماره ٦٦) مهدی صلحی(منتظم الحکماء) نوازندهٔ سه تار

پذیرفتم و کتاب مزبور بچاپ رسید. اینك چند سطری که مربوط بهمین موضوع است ازآن مقدمه درین جا میآورم:

اینکه استاد دربالای غزلیات نوشته است: بفلان لحن خوانده‌شود مناسب است. مقصودش ذکرقاعدهٔ قطعی وازلحاظ حصرنبوده بلکه‌تناسب وحتی موضوع شعرووزن وغیره را درنظر گرفته است. چنانکه در آخر

کتاب، اشعاری که مناسب خواندن در روز وشب وچمن وباغ وصحرا و منزل وغیره است تعیین کرده‌واین نیز ازهمان نظریهٔ قدما سرچشمه گرفته است که برای نواختن و خواندن آهنگ‌هاموقع مخصوص را در نظرمی گرفتند چنانکه میگفتند: فلان‌مقام برای صبح مناسب است و آهنگ‌دیگر شام راست؛ یا مزاج اشخاص رابرای نواختن نغمات منظورداشتند وازین قبیل. بهرحال چندغزلی راکه استادبرای خواندن آن،آهنگی را مناسب دانسته ، من با آوازی دیگرنیز خواندم‌که مناسب بود و چون فـرصت چنانکه نوشتم نظریه‌اش ازباب حصر نبوده است بنابر این میتوان گفت ، این کتاب برای کسانی که علاقه بموسیقی ملی دارند بسیارمناسب است و مخصوصاً آواز خوانها راراهنمائی میکند.چه باداشتن این کتاب که‌جنگی محسوب میشود، آنها را ازهمراه داشتن دیوانهای دیگر بی‌نیاز میکند ، زیرا خواننده برای نغمه سرائی، احتیاج بغزلیات اساتید دارد وچه بهتر که‌آن غزلها دربحور واوزان مختلف ازطرف استادی‌چون فرصت‌انتخاب شده وهمیشه دردسترس باشد. این‌را نیزبگویم که تقریباً هرغزلی را با هرآهنگی نمیتوان خواند ولی این مطلب‌را تنها از لحاظ آواز و ردیف باید درنظر گرفت زیرا ازآن که بگذریم وموضوع آهنگهای ساخته‌شده را در نظربگیریم، برای یك‌شعر میتوان آهنگهای مختلف حتی بوزنـهای متفاوت در مقامات ودستگاههای متعدد ساخت ودرین مورد آنچه‌بیشتر اهمیت دارد، معنی ومفهوم ومقصود ومضمون شعراست که باید با آهنك ومقامی‌که برای‌آن ترکیب میشود متناسب وموافق باشد.

این بود شرح مختصری از محضر فرصت شیرازی و ذکر خلاصهٔ کتاب‌بحورالالحان، اکنون برگردیم بدنبالهٔ سرگذشت:

موزیکچی‌ها ـ وقتی روز ها بمدرسه میرفتم **موزیکچی ها** در یکی از گوشه‌های میدان تمرین میکردند. عصرها رئیس موزیك آنها را دور خود جمع میکرد و آهنگهای نشاط آوری مینواختند که برای من بسیارخوش آیندومطلوب بود. گذشته ازمارش و والس وپولکا و مازورکا و رومی (۱) نغمات ایرانی هم میزدند. ازجمله تصنیفی بود در ماهور که بااین شعر آغازمیشد:

گو بساقی کز ایاغی ترکن دماغی   زان شرابی که شب مانده باقی

گوینده وسازندهٔ آن معلوم نیست. چنین بنظر میرسد که نغمه‌ای ترکی‌بوده ودرروی آن اشعاری ساخته‌اند. بعضی‌هم این تصنیف رامنسوب بعارف میدانند، هر چند بگفته های او شبیه است ولی در دیوانش ذکر نشده است.

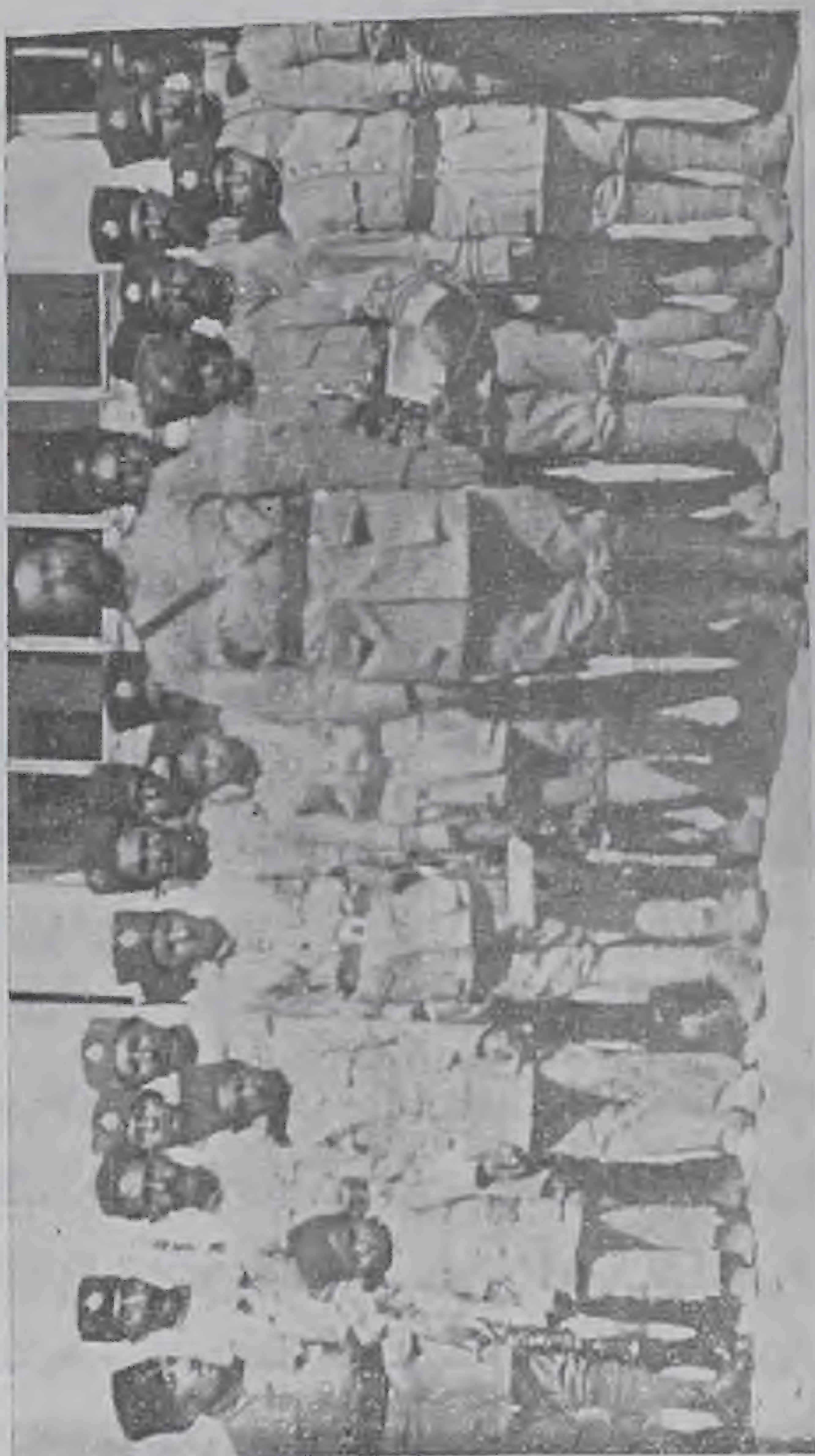
رئیس موزیك، افسر مهربانی بود . چون یك بارهم عکسی از او ودستهٔ موزیکش برداشتم که دراین‌جا ملاحظه میکنید،خیلی بمن‌علاقمند شد. وی که گویا سرهنك فضل‌الله خان بود بویولن هم آشنائی داشت وحاضرشد بمن نیزتعلیم دهد ولی بازپدرم صلاح ندانست، مبادا از فکر تحصیل ودروس مدرسه بازمانم.من هم باین دلخوش بودم که در گوشهٔ میدان بایستم وبنواهای موزیك گوش دهم .

---

(۱) مارش قطعه ایست دو ضربی ـ والس رقصی است سه ضربی ـ پولکا آهنگی است دو ضربی ـ مازورکا آهنگیست‌سه ضربی، قدری از والس تندتر وباحالت وروش خاصی که اصل آن از لهستان است .

رومی آهنگهائی بودکه از ترکیه بایران آمد و چون معمولا در مقام کوچك وشبیه همایون واصفهان بود بمذاق ایرانیها بسیار خوش‌آیند مینمود و اغلب هم، وزن دوضربی داشت .

قانون زن ـ تاآن وقت، قانون را ندیده بودم. اولین بار که رحیم **قانونی** را دیدم و سازش راشنیدم. ازصدای خوش آهنك ولطیف و پختهٔ این ساز، بسیارخوشم آمد. سالها بعد نیز، یك باردیگر بشیرازرفتم وچون



(شماره ۶۷) دستهٔ موزیك سربازخانه در شیراز (سال ۱۲۹۸)

موزیکچی‌ها - وقتی روز ها بمدرسه میرفتم **موزیکچی ها** در یکی ازگوشه‌های میدان تمرین میکردند. عصرها رئیس موزیك آنها را دور خود جمع میکرد وآهنگهای نشاط آوری مینواختند که برای من بسیارخوش آیندومطلوب بود. گذشته ازمارش و والس وپولکا و مازورکا و رومی (۱) نغمات ایرانی هم میزدند. ازجمله تصنیفی بود در ماهورکه بااین شعر آغازمیشد:

گو بساقی کز ایاغی ترکن دماغی   زان شرابی که شب مانده باقی

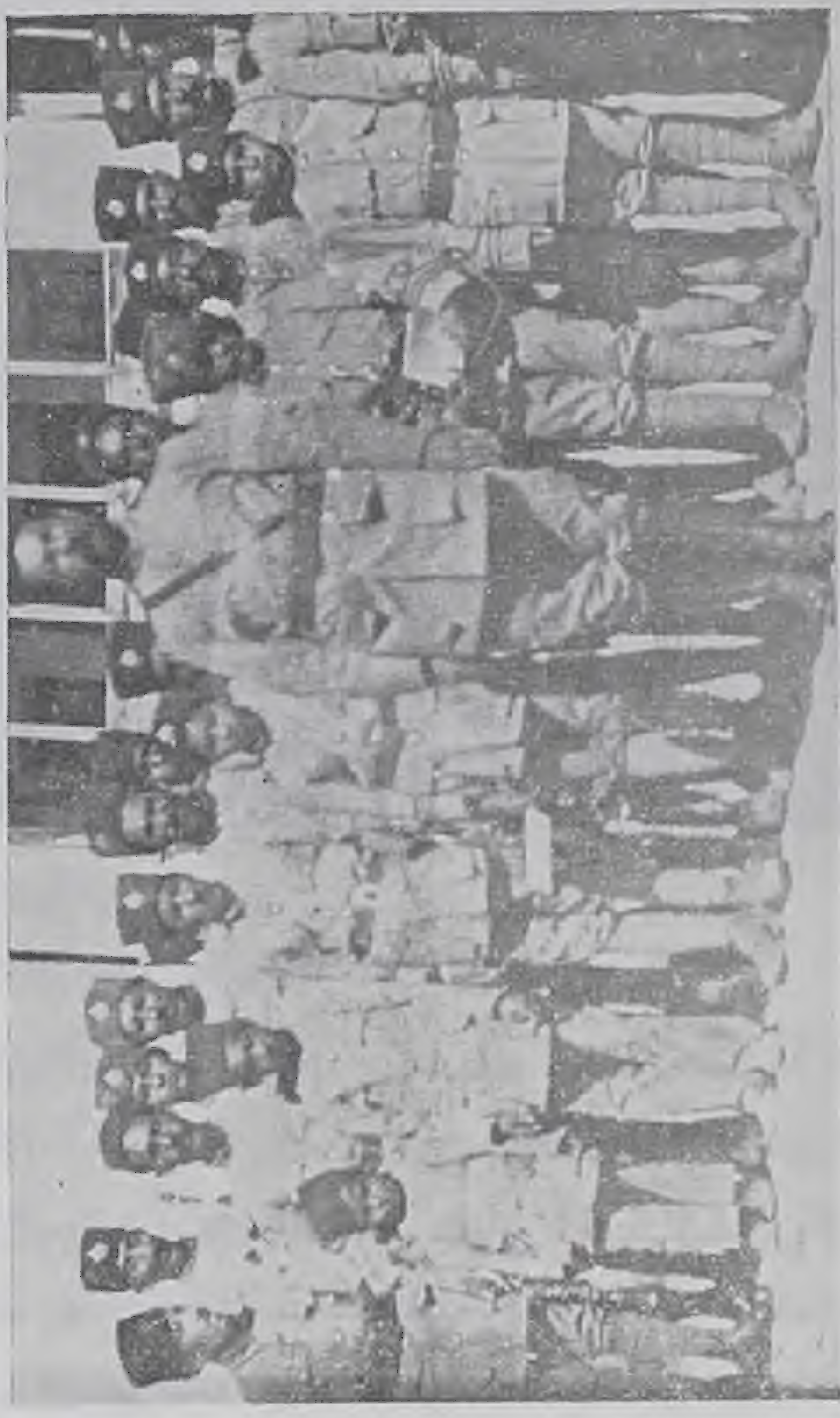
گوینده وسازندهٔ آن معلوم نیست. چنین بنظر میرسدکه نغمه‌ای ترکی‌بوده ودرروی آن اشعاری ساخته‌اند. بعضی‌هم این تصنیف رامنسوب بعارف میدانند، هر چند بگفته های او شبیه است ولی در دیوانش ذکر نشده است.

رئیس موزیك، افسر مهربانی بود . چون یك بارهم عکسی از او ودستهٔ موزیکش برداشتم که دراین‌جا ملاحظه میکنید،خیلی بمن‌علاقمند شد. وی که گویا سرهنك فضل‌الله خان بود بویولن هم آشنائی داشت وحاضرشد بمن نیزتعلیم دهد ولی بازپدرم صلاح ندانست، مبادا از فکر تحصیل ودروس مدرسه بازمانم.من هم باین دلخوش بودم که درگـوشهٔ میدان بایستم وبنواهای موزیك گوش دهم .

(۱) مارش قطعه ایست دو ضربی - والس رقصی است سه ضربی - پولکا آهنگی است دو ضربی - مازورکا آهنگیست‌سه ضربی، قدری از والس تندتر وباحالت وروش خاصی که اصل آن از لهستان است .

رومی آهنگهائی بودکه از ترکیه بایران آمد و چون معمولا در مقام کوچك وشبیه همایون واصفهان بود بمذاق ایرانیها بسیار خوش آیند مینمود و اغلب هم، وزن دوضربی داشت .

قانون زن - تا آن وقت، قانون را ندیده بودم. اولین بار که رحیم
قانونی را دیدم و سازش را شنیدم. ازصدای خوش آهنك ولطیف و پختهٔ
این ساز، بسیارخوشم آمد. سالها بعد نیز، یك باردیگر بشیراز رفتم وچون



(شماره ۶۷) دستهٔ موزیك سربازخانه در شیراز (سال ۱۲۹۸)

بموسیقی آشنائی بیشتری یافته بودم ، سراغش را گرفتم ومکرر ، سازش را شنیدم. مهارت فوق‌العاده‌ای نداشت ولی سازش مطلوب ودلچسب بود.

رحیم فرزند ابراهیم در ۱۲۵٤ درشیراز تولد شد. درسن ۱۵ سالگی همراه پدرش به بیروت و شام ومصر مسافرت کرد ودورهٔ این سفر، هشت سال‌طول کشید. وی اولین بار، این‌سازرادرشام دید. چون پدرش بموسیقی



(شماره ٦٨) رحیم قانونی با سه تن ازهمکارانش
(این عکس نقل از دیوان امیرجاهد است)

آشنا بود ورحیم ازین آلات موسیقی خوشش آمد در همانجا بفرا گرفتن آن همت گماشت . استادش ، نغمه های عربی مینواخت ولـی او همینکه باصول نواختن این ساز آشنا شد ، شروع بتمرین آهنگهای ایرانی کرد چنانکه هروقت سازش‌را میشنیدم، موسیقی خودمان را مینواخت‌ومانند جوانهای امروز تقلید نواهای عربی رانمیکرد.

ذکر این جمله مرا بیاد گفتهٔ یك نوازندهٔ عرب انداخت . چندی

پیش یکی از موسیقی دانهای مصری بهنرستان موسیقی ملی آمد و ضمن نواختن عود ، صحبت ازموسیقی ما بمیان آورد و باکمال تعجب پرسید: چرا نوازندگان رادیوتهران موسیقی عرب را بطرز نامطلوب وغلط می نوازند؛ اگر میخواهند آهنگهای مارا بزنند ،آیا بهتر نیست نوت های آنرا ازما بخواهند ودُرست بزنند؟ من خجالت کشیدم باو بگویم، چون موسیقی خودمان را درست نمیدانند ومایهٔ کافی ندارند، جملات معترضه میبافتند! زیرا آنوقت بمن جواب میداد: مگر رادیوی تهران کارش روی حساب وقاعده نیست؟ من هم ناچار بودم گفتهٔ اورا تصدیق کنم واین اعتراف باعث سر شکستگی بود. ناچار سکوت کردم و مطلب را عوض نمودم و خوشبختانه اوهم موضوع را دنبال نکرد .

بهرحال وقتی رحیم قانونی ، ازین مسافرت برگشت ، قانون راهم با خودش بایران آورد و نه تنها در شیراز ، شهرت یافت بلکه آوازه‌اش بگوش مردم تهران هم‌رسید، چنانکه‌چندبار در رادیو تهران نوازندگی کرد. نامبرده چند شاگرد داشت که‌ازجمله ، فرزندش جلال قانونی بهتر ازدیگران شد وازسال ۱۳۲٤ که پدرش فوت کرد، جانشین او گردید.

جلال قانونی در سال ۱۲۸۵ درشیراز بدنیاآمد وازه۱ سالگی نواختن این ساز را نزد پـدر خود آغـاز کرد . نـامبرده نیز همچون پدرش همواره مقیم شیراز است ولی تنهـا همشهریهای خود را از نوای سازش بهرهمند نمیکنند ، گـاهی‌هم بتهران میآید و در مجالس دوستانه ، تهرانیها را نیز محظوظ مینماید و از جمله چند بار هم در رادیو تهران نوازندگی کرده است . روش او نیز از سبك رحیم اتخـاذ شده است و اکنون هم در شیراز چند شاگرد دارد ، تا از میان آنها چه بیرون آید .

حالا ببینیم قانون چیست ؟

قانون سابقاً در ایران معمول بوده . معلوم نیست چطور شده که از این کشور رفته و دوباره بارمغان آمده است . سیمهای این ساز از



(شماره ٦٩) جلال قانونی

روده است و با دومضراب که مانند انگشتانه، بانگشت سبابه میکنند، با هر دو دست نواخته میشود و چون نغمه های زیر و بم را میتوان با هم بصدا درآورد ، آهنك این ساز بسی مطلوب و دلنشین است بخصوص که مانند سنتور ، انعکاس صدا هم ندارد . ازین گذشته با خرکهای متعددی که دارد ، میتوان بسرعت صداهـا را عوض کرد و تغییر کوك داد . باین ترتیب ، نواقصی که درسنتور موجود بوده ، درین ساز ازمیان رفته است . صدای قانون ، هم بتنهائی وهم با ارکستر ، بسیار مطبوعست ولی چون

کم صداست و قوت سنتور را ندارد ، اگر در ارکستر بکار رود ، باید نوازندگان دیگر ، خیلی ملایم بزنند که صدای آن را نپوشانند .

ازسه‌سال قبل مهدی‌مفتاح هنر آموز هنرستان موسیقی ملی به



(شماره ۷۰) مهدی مفتاح

تمرین این‌ساز مشغول شده وچون تحصیلات موسیقی داشته و بسازهای دیگر وعلم موسیقی آشنا بوده ، سبك بهتری پیداکرده است واغلب در موقع نواختن ملودیها بادست راست ، بوسیلهٔ دست چپ ، هم آهنگی مطلوبی نیزایجادمیکند وبااینکه‌دوران تمرین اوزیاد نبوده‌بنظراینجانب

هم‌اکنون روش فنی مطلوبتری دارد که اگر ادامه دهد ترقیات بیشتری نصیبش خواهدشد (۱) امیدوارم وسائلی فراهم شود که این‌ساز، دوباره درایران متداول گردد و بمثل معروف، آب‌رفته بجوی بازآید. مفتاح‌هم توفیق یابد، کتابی که برای فرا گرفتن این ساز تهیه کرده است بچاپ برساند و موجبات نواختن این‌ساز خوش صدا، برای علاقمندان فراهم گردد.

این که گفتم، این ساز درایران معمول بوده، ازین نظر است که حتی اختراع آنرا بابونصر فارابی (متوفی ۳۳۹ هـ. ق.) نسبت میدهند ولی امروز آنرا ساز مصروعراق میگویند. زهی تاسف که هرچه خود داشته‌ایم، ارزش آنرا ندانسته‌ایم وازدست‌داده‌ایم. هنوزهم متنبه‌نمیشویم واز تقلید دست بر نمیداریم:

خلق را، تقلیدشان برباد داد　　　　ای دوصد لعنت برین تقلید باد

---

(۱) مهدی مفتاح از دیپلمه های سابق هنرستان موسیقی است که ساز تخصصی‌او ویولن میباشد.

موسیقی نظامی

نقاره خانه - مدرسهٔ موزیك

در فصل گذشته اشاره‌ای بدستهٔ موزیك سربازخانهٔ شیراز کردم . درآنزمان ، یك دستهٔ موزیك آبرومندتری هم دردستگاه قشون جنوب وجود داشت که زیر نظر افسران انگلیسی اداره میشد. افراد این سپاه در روز های سلام ، مقابل والی فارس از جلوی تمثال احمد شاه رژه میرفتند و آلات موسیقی آنهاهم مانند اسلحه ودیگر لوازمشان برعکس سربازهای خودمان از نوی و خوبی برق میزد . نوازندگان این دستهٔ موزیك ، هندی بودند و چون وسائل کار و تمرین آنها مرتب تر بود ، مارشهائی هم که مینواختند مطلوبترجلوه مینمود .

اکنون که بمناسبت ، صحبت موزیك نظامی بمیان آمده است ، تصور میکنم خوانندهٔ این سرگذشت بی میل نباشد از سابقهٔ این نوع موسیقی درایران اطلاع حاصل کند :

سرود جنگ- موسیقی نظامی در ایران سابقهٔ بسیار قدیم دارد . از دیرباز ، سرودهای جنگی موجب نشاط سربازان و رسیدن آنها به فتح و پیروزی بوده است . برای نمونه چند جمله ازکتاب « خصال کوروش » تالیف « زنوفن » مورخ یونانی را ذکرمیکند :

کوروش هنگام حمله بقشون آسور ، بنا بر عادت خود ، سرودی آغاز کرد که سپاهیان باصدائی بلند و با احترام وادب بسیار ، دنبال آنرا

بخواندند و چون سرود بپایان رسید ، آزاد مردان با قدمهای مساوی و با نظم تمام براه افتادند .

در جای دیگر گوید : کوروش برای حرکت سپاه چنین دستور داد که صدای شیپور ، علامت حرکت و عزیمت خواهد بود و همین که صدای شیپور بلند شد باید همهٔ سربازان حاضر باشند و حرکت کنند.

پس از چند سطر دیگر مینویسد : در نیمهٔ شب که صدای شیپور عزیمت و رحیل بلند شد ، کوروش سردار سپاه را فرمان داد تا با همراهان خود در جلوی صفوف سپاهیان قرار گیرد . بعد کوروش میگوید همینکه بمحل مقصود رسیدم وحملات دو سپاه نزدیك شد ، سرودجنگی را میخوانم و شما بی درنگ جواب مرا بدهید . در موقع حمله چنانکه گفته بود ، کوروش سرود جنگ را آغاز کرد و سپاه همگی با وی هم آواز شدند .

سازهائی مانند کوس ، دهل ، کرنا ، شیپور ، سرنا و غیره آلات موسیقی جنگی بوده که شاعران ما مکرر از آنها نام برده‌اند .

موسیقی نظامی ما تا دورهٔ ناصرالدین شاه که آلات بادی اروپائی بایران آمد ، همان اسباب و افزاری بود که در **نقاره‌خانه** بکار میرفت. پس باید نخست ازین دستگاه گفتگو کنم .

☆☆☆

نقاره‌خانه ـ شاردن فرانسوی که درنیمهٔ دوم قرن یازدهم هجری دو سفر بایران آمده وچند سال در اصفهان پایتخت صفویه‌سکونت کرده است راجع بنقارخانه مینویسد :

سمت سردر بازار شاه ، دو ایوان سرپوشیده است که آنرا نقاره‌

خانه خوانند و هنگام غروب و سحر ، با نقاره و کوس و دهل که قطر آن سه برابر قطر طبلهای اروپاست ، میزنند . محل این نقاره خانـه در قیصریهٔ کهنه بود و قبل از شاه عباس بزرگ ، بهنگام شام و سحر نقاره میزدند . تا آنکه میدان شاه را ساختند و نقاره خانه بآنجا انتقال یافت.

همچنین مینویسد : در محلهٔ خواجو هم کاخ نقاره چیان هندیست که در آن ، کرنا زنان و سایر نوازندگان هندی منزل دارند . شاه‌عباس دوم هنگام شکست مغول کبیر وفتح قندهار ، عده‌ای از این نوازندگان را بهمراه آورد ودراین قصر که در آن هنگام خالی بود ، جای داد.

در جای دیگر مینگارد : دریکی ازگوشه‌های این میدان (مقصود میدان محلهٔ عباس آباد است) نقاره خانه‌ای مانند نقاره‌خانهٔ میـدان شاه است که بهنگام غروب آفتاب ، در آن‌نقاره میزنند و این یکی ازامتیازات شهرهای بزرگ است . شاه عباس اول ، برای جلب مردم بدین محلـه نقاره خانه‌ای بآنجا داد و میخواست بمحلهٔ جلفا که مسکن مسیحیانست ومقارن و مقابل‌با ساختمان‌این بخش بنا شده است ، نیز نقاره‌خانه‌بدهد ولی ارامنه از ترس خرجی که بر ایشان تحمیـل میشد، از قبول آن خود داری کردند (۱)

« تاورنیه » سیاح‌وتاجر فرانسوی که در دورهٔ صفویه ، چندین‌سفر بایران آمده است در سفر نامهٔ خود چنین مینوسد :

در روی این گالری (مقصود ایوان میدان شاه اصفهان است)اول غروب آفتاب ونصف شب ، نقاره و کرنا مشغول‌دادن کنسر میشوند کـه

---

(۱)سفر نامه شاردن ، قسمت شهر اصفهان، ترجمهٔ حسین‌عریضی‌چاپ شهریور ۱۳۳۰ صفحه ۳۱- ۸۱ - ۹۸ - ۱۳۴ - ۱٤۱

صدایش درتمام شهرشنیده میشود ، دربعضی ازنقاط این ایوان ، اطاقهای کوچك برای منزل این نقاره‌چیها ساخته‌شده . درهمهٔ شهرهای خان‌نشین بحکام این امتیاز داده شده که نقاره خانه داشته‌باشند .

در جای دیگر مینویسد : درطلوع و غروب و نصف شب ، در هر شهری جماعتی موظفند که یك‌ربع ساعت از اقسام آلات موزیك مثل نقاره و دهل و سرنا و سنج ، کنسری بدهند . این‌جماعت میروند در یك‌بلندی میایستند که صدای نقاره‌شان بهمهٔ شهر برسد . یك قسم کرناهم دارند که هفت هشت پا طول دارد و دهانش خیلی گشاد است و صدای آن تا نیم «لیو» مسافت میرود (۱) . اما کرنا فقط در پایتخت و کرسی ایالت زده میشود . در تمام اعیاد و اوقاتی که شاه یك حاکم تازه یا صاحبمنصب بزرگی معین میکند هم نقاره‌خانه میکوبند واین نقاره چیها حق دارند که بهر خانه‌ای که درآنجا اولاد ذکوری متولد شده باشد بروند ونقاره بزنند . صاحب خانه هم مجبور است یك مبلغی بآنها بدهد . (۲)

در سفر نامهٔ «برادران شرلی» چنین آمده است که شاه عباس بزرگ ،آنها را در محل وسیعی که در وسط بازار بوده و سکوئی داشته ، مهمانی کرده است و مینویسند : بعد با طبل و نقاره ، خوانچه‌های ضیافت بمیان آمدکه ۲۴نفر از نجبا میآوردند ووقتی طبالها و نقاره‌چیها

---

(۱)lieue مقیاس قدیم راه فرانسه ودر حدود چهار کیلومتراست در سفرنامهٔ برادران شرلی مینویسد این کرناها بکلی ورای شیپورهای انگلیسی است که بقدر دویاردونیم (هریارد ۹۴ سانتیمتر) طول دارد و طرف پهنش باندازهٔ یك کلاه بزرگی است (صفحه۶۷)

(۲)سفرنامهٔ تاورنیه ترجمهٔ ابوتراب نوری(نظم‌الدوله)چاپ ۱۳۳۱ هـ . ق (صفحه ۶۰۳ـ۹۳۵ـ۹۳۶)

رفتند، اهل طرب بمیان آمدند. بیست نفر زن با لباسهای فاخر میخواندند وبصدای موزیك میرقصیدند. وقتی جشن بانتها رسید، پادشاه برخاست و دست «سر آنتوان» بگرفت ودست بدست همینطور در کوچه‌های شهر



(شماره ۷۱) نقاره چیان (از کتاب سفرنامهٔ دیولافوا)

میگشتند و آن بیست نفر زن، از جلو میرفتند و آواز میخواندند و میرقصیدند. بعد از آنها اهل دربار میرفتند وهر کدام از آنها، دست یکی از ماها را گرفته بود و در سر هر کوچه، موزیك جدیدی مشاهده میکردیم. (۱)

(۱) صفحه ۷۶-۷۵ سفرنامهٔ برادران شرلی. این کتاب را برای ناصرالدین شاه ترجمه کردند ولی چاپ نشده بود تا اینکه بدستور علی قلی خان سردار اسعد بوسیلهٔ احمد مشیر حضور موجبات نشر آن فراهم شد ودر ۱۳۳۰ ه. ق (۱۲۹۱) بطبع رسید.

دیولافوا مینویسد : نقاره چیان با آن کرناهای بلند، قبل از طلوع آفتـاب و بعد از غروب آن.، در بالای عمارت نقاره خانه ، برسم نیاکان باستانی خود ، بآفتاب که بزرگترین نمایندهٔ قوای زندهٔ طبیعت است ، سلام میدهند (۱)

عبدالله مستوفی مینویسد : در ایران از زمان قدیم ، معمول بوده است که در طلوع و غروب آفتاب ، نوازندگان این موسیقی وطنی، در محل مرتفعی بدور هم گرد میآمدند و بوق و کوس و کرنا و دهل خود را بصدا در میآوردند وبا نوازندگی خود ، خورشید و روشنائی آنرا استقبال و بدرقه میکردند و در مواقع رزم هم باآلات موسیقی خود که سنگین‌های آنرا به پشت شتر می‌بستند ، در میدانهای جنگ بنواهای مهیج خود ، سلحشوران را بشجاعت میآوردند ودر کوچ‌های منزل بمنزل اسباب سرگرمی پیادگان و سواران بودند. در زمان ناصرالدین شاه چون در جنگ و تمرین‌های جنگی ، آلات موسیقی اروپائی معمول‌شده بود ، نقاره‌خانه از شغل اصلی خود افتاده و جنبهٔ تجمل‌بخود گرفته بود فقط در اعیاد و صبح و عصر ،کار سابق خـود را انجام میدادند . در مسافرتها هم البته عده‌ای ازآنها همیشه با اردوی ناصرالدین‌شاه بودند و صبح و عصر ، نوازندگی خودرا در استقبال و بدرقهٔ خورشید معمول میداشتند. (۲)

هنگامیکه نقاره میکوفتند ــ در دورهٔ ناصری نقاره خانه درین موارد بکار میرفت :

---

(۱) سفرنامهٔ دیولافوا صفحه ۲۸۹ ترجمه فرهوشی

(۲) شرح زندگانی من بقلم‌عبدالله مستوفی (جلد اول صفحه۵٦۲)

۱ - در هر بامداد، پیش از طلوع آفتاب و در شامگاهان هنگام غروب خورشید، از سردر نقاره خانهٔ ارگ، نوازندگی میکردند.

۲ - در روزهای عیدکه سلام رسمی منعقد میشد، در موقعی که شاه بتخت می‌نشست، از سردرنقاره‌خانه، نقاره‌چیان باد درکرنا وسرنا نموده طبل‌ها را بنوازش در میآوردند. سپس خطیب‌الممالك آغازخطبه مینمود. (۱)

۳ - در روز عید قربان (دهم ذیحجه) چنانکه اعتمادالسلطنه‌می-نویسد: شتر قربانی را امروز با نقاره‌چی و مطرب حضور آوردند. از رسومات قجر است که شتر قربانی را با اسباب طرب میگردانند (۲)

معیرالممالك مینویسد: در عید اضحی شتر قربانی را بحضور میآوردند. صدای ساز و نقاره برمیخاست و از دور، رقاصان چهل‌بند پوشیده و زنگ بردست، پای‌کوبان نمایان میشدند. «چهل بند» جامهٔ زربفتی بود که دامنش دارای طبقات چندی از پارچه‌های مختلف بود که دور آن رشته‌های گلابتون قرار میدادند و هنگام رقص، دایرهٔ رنگارنگی اطراف رقاصها تشکیل میبافت. خطیب، خطبه‌خوان، در جلو و نقاره چیان در عقب، روان بودند و چندتن نوازندهٔ تار زنان و کمانچه کشان ودف‌کوبان در طرفین حیوان میآمدند. نقاره‌چیان، کلاه‌پوستی سیاه با طاق ماهوت و یراق دوزی بر سر و نیم‌تنهٔ ماهوت قرمز بامغزی سیاه‌برتن و شلواری بهمین رنگ بپا داشتند .... شتر را بدین ترتیب میآوردند و

---

(۱) یادداشتهائی اززندگانی خصوصی ناصرالدین شاه بقلم‌دوستعلی معیری صفحه۸٤

(۲)وقایع روزانهٔ دربار ناصرالدین‌شاه‌صفحه ۲و۱۸٤

پس از زمانی نوازندگی و دریافت خلعت، مرخص میشدند (۱)

٤ ـ کوبیدن طبل، هنگام شب، برای اطلاع یافتن راهگذر ها از ساعت. چنانکه معیر مینویسد:



(شماره ۷۲) نقاره‌چیان شترسوار (نقاشی آب و رنگ دوره محمد شاه قاجار که اصل آن در موزهٔ مردم شناسی تهران است)

درسر در نقاره خانه که درمیدان ارگ واقع بود، سه نوبت طبل میزدند: غروب آفتاب، نقاره میکوبیدند. آنگاه یك ساعت از شب گذشته **طبل خبردار** میزدند و طبال در حین زدن، بدور خود میچرخید که صدا بتمام شهر برسد. ساعت دو، **طبل برچین** را میزدند که کسبه شروع ببرچیدن بساط و بستن دکانها مینمودند. ساعت سه **طبل بگیر و ببند** را رده شیپور ارگ را میکشیدند و درها بسته میشد (۲)

٥ ـ درشبهای ماه رمضان، چنانکه معیر مینگارد: هنگام افطار

---

(۱) کتاب معیر صفحه ۹۵-۹۳ (۲) همان کتاب صفحه ۲۵

و سحر (ماه رمضان) هر بار چهار توپ بغرش میآمد و شب دو نوبت ، طبل و نقاره میکوفتند. یك بار آن از نیمهٔ شب گذشته بود و آن را **طبل دم کردن سحری** میگفتند (۱)

۶ ـ در روزهای اسب دوانی وقتی شاه سوار میشد تا وقتی بپوش سلطنتی میرسید ، شاطر ها اطراف و شترهای نقاره خانه پیشا پیش آن بحرکت میآمدند (۲)

۷ ـ در تعزیهٔ تکیه دولت که در فصل مربوط بان بیان خواهد شد.

وفا داری نقاره چیان برسم گذشته

این آیین دیرین که قرنها سابقهٔ تاریخی داشت در سالهای بعد بتدریج از اهمیتش کاسته شد و حالا تقریباً متروك است . عبدالله مستوفی شرحی در کتاب خود درین باره نوشته است که عیناً نقل میشود :

وقتی که مشروطه تازه بایران آمده بود ، بعضی مشروطه‌چیها که درتظاهر تجدد طلبی ، بیمزگی و تصور میکردند که آنچه قدیمی است باید ازبین برود ، پاپی نقاره هم شدند و چندین ماه باین بدبختها که جز برپاداشتن رسم دیرین مملکت واستقبال و بدرقهٔ فرد کامل نورانیت گناهی نداشتند ، حقوق ندادند ولی این آقایان که حقاً باید آنها را بعد از این واقعه آقایان نامید ، ازدم‌درنرفتند وصبح وعصرها حتی درشب‌های رمضان کار خودرا بی گرفتن حقوق انجام‌دادند . آنها که دراین بی‌مزگیها خیلی دوآتشه بودند وحرارت بخرج میدادند برای نقاره چیها پیغام فرستادند که عبث بخود زحمت میدهید و باد بسرنا و کرنا میکنید ، دیگر نه در گذشته ونه درآینده حقوقی نخواهید داشت . آقایان جواب گفتند :

(۱) ایضاً صفحه ۱۱۴   (۲) همان کتاب صفحه ۱۲۱

مابرای افتخار واحیای رسم دیرین کشور مشغول کاریم واز کسی هم حقوق نمیخواهیم ، اگر بایوان سر در ارگ که محل نوازندگی ماست احتیاج دارید ، بگوئید راه‌پلهٔ آنرا تیغه کنند تاما ، درنزد وجدان خود آسوده باشیم و الا تااین‌راه رانبسته‌اید، ماازکار خود دست برنمیداریم .خلاصه اینکه همین مقاومت چندماهۀ آنها سبب‌شد که بعدهاکه قدری عقل به کله‌ها برگشت و این شورهای بی‌نمك، دست از بیمزگی برداشتند برای آنها حقوق برقرار کردند .

انتقال نقاره خانه ــ دردنبالۀ این‌واقعه‌مینویسد: رضاشاه‌هم‌اواین حمله‌ای‌که باساس سلطنت قاجاریه وارد آورد ، تصرف نقاره خانه بود که بوسیلۀ انتقال محل آن از سردر ارگ بسردر تازه ساز میدان‌مشق (همان سردری که اکنون درخیابان سپه واقع میباشد) این‌تصرف راعملی کرد ودرحقیقت، این علامت سلطنت را ازمقر قدیم خودکند وبدسترس خود و تحت امر خویش گذاشت که توجه عامه را نسبت باقتدار خود بیشتر جلب نماید (۱)

موسیقی قراولان شاهی ــ این بود تشکیلات و موارد استعمال نقاره خانه که تا دورۀ ناصری علاوه بر حفظ رسوم قدیم و نوازندگی از سردر ارگ ومواقع دیگر ، تنها موسیقی قراولان پادشاهی بود کــه در تشریفات رسمی بکار میرفت چنانکه اوژن فلاندن در زمان محمد شاه قاجار از آن بنام «موزیك گارد سلطنتی» نام برده است :

درموقع‌ورود بتهران از دور مشاهده کردیم که مقدمات تشریفات دربار‌جهت ورود سفیر فراهم گشته‌است. **موزیك شاه** مشغول نواختن

---

(۱) شرح زندگانی من ، بقلم مستوفی ، جلد اول‌صفحه ۵۶۳

بود وهریك میخواست از خود ابتکاری بخرج دهد. همگی درقیافهٔ ما مینگریستند که بفهمند این ارکستر درما چه‌تأثیری میکند. بااینکه‌سعی داشتیم خودرا محظوظ نشان دهیم ، نشد وعاقبت دانستند که مارا خوش نیامده است (۱)



(شماره ۷۳) موزیك نظامی دوره محمد شاه (تابلوازموزهٔ مردمشناسی)

چون درین موقع پیشامدهائی امور اصفهان را مختل کرده و محمدشاه برای حفظ نظم و امنیت بطرف آن شهر رهسپار شده بود ، هیئت فرستادگان دولت فرانسه هم باصفهان عزیمت کردند که درآنجا شاه را ملاقات نمایند و مأموریت خودرا انجام دهند. چنانکه اوژن فلاندن مینویسد : برای خوش‌آمد سفیر و همراهان ، جشنی در قصر «هفت دست» برپا کردند که موجبات خشنودی سفیر فراهم شود. درین جشن ، کشتی گیرها ، رقاصان بالای طناب و آتشبازی‌هم ازجمله‌تشریفات

۱ - سفرنامهٔ اوژن فلاندن صفحه ۹۲

درباری بود وشاه بسوی هریك ازصنعتگران ، مشت مشت طلا میریخت و بازی گران هم با جدیت ، کارهای خود را انجام میدادند . پس‌ازاین ضیافت درباری، وزیر خارجه‌هم مهمانی دیگری دریکی ازقصورسلطنتی ترتیب‌داد ودر آنجا **موزیك گارد سلطنتی** که‌بالنسبه خوب بنظرمیآمد ما را محظوظ کرد. (۱)

آلات نقاره ـ درین ارکستر ، دونوع ساز و دوقسم طبل بکار میرفته است . از آنجا که اکنون مورد استعمال ندارد تابچشم آید، شرح آنها بی‌مناسبت نخواهد بود تابیادگار بماند :

۱ـ سرنا ـ آلتی است بادی شبیه «هوبوا» کـه مانند نی ، شش سوراخ درجلو دارد ویکی درعقب . زبانهٔ آن، مضاعف‌است که ازدوقطعه چوب نازك بنام‌نی‌می و آبچ ساخته میشود و دور آنرا با نخ میبندند . وقتی‌دو نوازندهٔ سرنـا در میان نقاره چیان باشند یـکی از آنها نغمه (ملودی) را میزند ودیگری‌باصطلاح نقاره چیان ، دم میدهد باینطریق که صدای پردهٔ اصلی (تنیك Tonique) رامرتبا میکشد .

سرنا ازسازهای قدیم ایرانست . عربها سازی شبیه بآن موسوم به **مزمار** یا **زمر** داشته‌اندکه لولهٔ‌آن استوانه شکل وپردهٔ صوتش معیوب بود ولی لولهٔ سرنای ایرانی، مخروطی وصدایش بهتراست .

۲ـ کرنا ـ آلتی است بادی وبلند که صدای آن بم میباشدوچون سوراخ ندارد ، باانگشتان نواخته نمیشود. بنابراین فقط برای دم دادن است .

۳ ـ نقاره ـ دو طبل کوچك متصل بهم است یکی بزرگتر کـه

---

۱ ـ همان کتاب صفحهٔ ۱۲٤

صدایش بمتر است ویکی کوچکتر باصدای زیرتر . آلت نواختن نقاره دوعددچوب‌است‌بنام‌چوب نقاره و بادودست نواخته میشود . گاهی یك دست دربم و دست دیگر در زیر، کار میکند ، گاه هر دو چوب ، ببم یا بزیر میخورد .

کاسهٔ نقاره ازمس است و پوست آن از گاو تهیه میشود که کلفتتر است.



(شماره ۷٤) نقاره

۴- گورگه - طبلی است از نقاره بزرگتر و پوست آن که نازکتر است از گوسفند تهیه میشود. کاسهٔ آن گلی است و بادو عدد ترکهٔ نازك بصدا میآید .

☆☆☆

مدرسهٔ دارالفنون - وقتی ناصرالدین‌شاه‌بتخت سلطنت نشست (۱۲۲٦ مطابق ۱۲٦٤ هـ . ق .) وزیر کاردانش میرزا تقی خان امیر نظام (امیرکبیر) که از طرز تعلیم و تربیت عمومی در اروپا اطلاع حاصل کرده بود ، بخوبی متوجه شد که باید سطح فرهنگ مملکت را بالا برد وایرانیان را بعلوم جدید آشنا ساخت ، بنابر این در تدارك مقدمات

یك دانشگاه در تهران ، بذل جهد نمود تا در این مرکز نوین تعلیم و تربیت ، علوم جدید مانند ریاضی و مهندسی و طب و دوا سازی تدریس و فنون نظامی نیز تعلیم شود که رسته های پیاده و سوار و توپخانـه و مهندسی هریك بوظائف خود آشنا گردند و افسرانی تربیت شوندکـه بتوانند وضع نظام ایران را اصلاح نمایند و مانند سایر ممالك ، قشون متحدالشکل منظمی بوجود آورند . باین منظور بتأسیس مدرسه‌ای بنام دارالفنون اقدام و در همین محل فعلی شروع بساختمان بنای مناسب کرد و معلمین متخصص از ممالك اطریش و فرانسه استخدام نمـود . ساختمان محل مدرسه چند سالی بطول انجامید و روزی که در ۱۲۶۸ ه . ق . موجبات افتتاح آن فراهم شد متأسفانه صدر اعظمی که بانی این بنای خیر بود ، در اثر سعایت اطرافیان شاه ، از کار بر کنار شده در باغ فین کاشان بحالت تبعید میزیست و منتظر سرنوشت شومی بودکـه در کمینش نشسته بود . آری اینست سزای مردم خدمتگذار این مملکت !

باری مدرسهٔ دارالفنون با حضورشاه و میرزا آقاخان نوری صدر- اعظم و وزرا و درباریان و اهل فضل و کمال و معلمین ایرانی و اروپائی افتتاح گردید و در هر شعبه عده‌ای بتحصیل علوم جدید مشغول شدند .

موزیك دارالفنون ـ سالها بعد لزوم دسته های موسیقی نظامی بسبك جدید که جزء لوازم و تشریفات سلطنتی بود مورد توجـه قرار گرفت . باین منظور شعبه‌ای درمدرسهٔ دارالفنون بنام **شعبهٔ موزیك** تأسیس شد و برای تعلیمات فنی ، یك‌تن متخصص فرانسوی بنام **لومر** (۱) از اروپا

---

(۱) Lemaire

استخدام شده بایران آمد . متخصص دیگری‌هم از اطریش آورده بودند بنام گوار که موزیك کامران میرزا نایب السلطنه را اداره میکرد .



(شمارهٔ ۷۵) موزیکچی‌ها (کاشیکاری باغ گلستان)

ازین موقع کلمهٔ موزیك (۱) بدسته های موسیقی نظامی اطلاق شد و موزیك ، جای نقاره‌خانه را گرفت(۲)

---

(۱) ازین زمان کلمات موزیك و موزیکچی و موزیکانچی مورد استعمال پیدا کرده است. موزیك و موزیکان بجای ارکستر و موزیکچی و موزیکانچی بنوازندگان اطلاق میشده. درسفرنامه‌های ناصرالدین شاه موزیکان وموزیکانچی باحرف کاف ولی در سفرنامه‌های مظفرالدین‌شاه موزیگان وموزیگانچی باحرف گاف استعمال شده‌است.

(۲) کتابیست بنام مسافرت بایران بمعیت سفیر کبیر روسیه در سال ۱۸۱۷ م (سال بیستم سلطنت فتحعلیشاه مطابق ۱۲۳۲ ه. ق.) تألیف موریس‌دو کوتز بو (Kotzebuë) ترجمهٔ محمود هدایت‌چاپ تهران ۱۳۱۰ نویسنده‌یکی‌ازهمراهان ژنرال یرمولف سفیر کبیرامپراطورروسیه به ←

منظور اساسی این شعبه تهیهٔ نوازندهٔ آلات بادی موسیقی نظام و تربیت مربی برای اداره کردن دستجات موسیقی نظامی بود . شاگردان این شعبه که لباس نظامی بتن داشتند ، مشغول فرا گرفتن تعلیمات موسیقی شدند . چون معلم اروپائی، زبان فارسی نمیدانست میرزا علی

--- در بارفتحعلیشاه‌است. این‌سفیروهمراهانش‌درفاصلهٔ میان‌جنگهای اول ودوم ایران‌وروس که روابط دولتین صمیمانه بوده برای تحکیم مناسبات دوستانه بایران آمده‌اند. درتبریز باعباس‌میرزا (ولیعهد) ملاقات نموده سپس برای شرفیابی بحضور شاه بطرف تهران حرکت کرده‌اند ولی‌چون پادشاه عازم شهرسلطانیه (نزدیک زنجان) بوده ، هیئت مزبور را در آنجا پذیرفته است وپس‌از اتمام مذاکرات ، ازراه تبریز به روسیه باز گشته‌اند . همراه این‌هیئت یك‌دستهٔ ۳۰ نفری موزیکانچی هم‌بوده است . این‌موزیك‌درجشنی که بمناسبت ورودهیئت به‌تبریز برپاشده‌بودنوازندگی کرد وعباس‌میرزا ازرئیس هیئت تقاضا کرد که درمدت توقف،موزیکانچی های مزبور نزدایشان فرستاده شود که برای‌حرم ولیعهد نوازندگی نمایند مؤلف آن کتاب مینویسد : «اما تفریح عباس‌میرزا این‌بود که موزیکچی های ما هرچه‌خواست برای او زدند وآلات موسیقی آنان را امتحان کرد ودر موضوع استعمال هر یك توضیحات خواست .. ضمناً اظهار داشت که برای قشون ، یك‌دسته موزیك باین‌شکل ترتیب‌خواهدداد. بعد، موزیك‌ـ چی‌ها رابانعام شایان مفتخرفرموده روانه داشت .» این‌دسته موزیك در سلطانیه هم درحضور شاه نوازندگی کرد چنانکه مینویسد : اعلیحضرت ازموزیك ما تعریف وتمجید زیادی کردند (صفحه ۴۲ ـ ۱۰۹ ـ ۱۱۰ـ ۱۸۷ آن کتاب)

معلوم میشود فوت نابهنگام عباس میرزای ولیعهد وی‌را به‌تشکیل یك‌دسته موزیك منظم موفق‌نمود واین‌کارهم مانند بسیاری اقدامات‌مفید دیگری که آن‌مرد بزرك درصدد انجام آنها‌بود عملی‌نشد تااینکه سالها بعد در دورهٔ ناصر الدین شاه پایهٔ موزیك نظامی بسبك ممالك اروپا گذارده شد .

اکبرخان نقاش باشی (مزین الدوله) که معلم فرانسه و نقاشی دارالفنون هم بود ، بسمت مترجمی « لومر » منصوب گردید و درس موسیقی نظری اوراکه برای شاگردان میگفت بطور سئوال وجوات بفارسی ترجمه کرد



(شماره ۷٦) میرزا علی اکبرخان نقاشباشی (مزین الدوله)

و اولین کتاب **تئوری موسیقی** را بسبك جدید با جملـه‌های فرانسـه و ترجمهٔ فارسی آنها نوشت و در چاپخانهٔ دارالفنون بچاپ رسانیـده در دسترس شاگردان مدرسه قرار داد (۱۲٦۱ مطابق ۱۳۰۱ ه . ق .)

دروس دیگر مانند سرایش (سلفژ) و تعلیم عملـی آلات بـادی بوسیلهٔ معلم اروپائی بعمل میامد و وسائل و اسباب و لوازم کار از قبیل

آلات موسیقی نظامی هم که سفارش داده بودند از اروپا رسید و پس از چند سال یك دستهٔ موزیك حاضر و آماده شد که در جشنها وسلامهای رسمی و هنگام پذیرائی و معرفی سفرا بحضور شاه برای اولین باربجای نقاره‌خانهٔ قدیم بکار رفت.



(شمارهٔ ۷۷) طبال وسنج زن (کاشیکاری باغ گلستان)

مواردیکه موزیك نواخته میشد در دورهٔ ناصرالدین شاه ، موزیك نظامی دراین موارد بکار میرفته است :

۱ ـ در روزهای عید که سلام رسمی منعقد میگردید ، وقتی شاه بتخت مرمر وارد میشد و بر صندلی مخصوص می نشست ، موزیك ، سلام ایران را مینواخت ، آنگاه شیپورچی ، باد بشیپور کرده متعاقب آن غرش توپها بگوش میرسید (۱) اولین آهنگ سلام را لومر ساخت

(۱) کتاب معیر صفحه ۸٤.

که تا زمان محمد علی شاه معمول بود و در دورهٔ احمد شاه تغییر کرد.

۲ ـ در مسافرتهای ییلاقی دو دسته موزیك نظامی همراه بود که بامـداد و شامگاه نزدیـك بسرا پردهٔ سلطنتی آهنگ های خـوش مینواخت (۱)

۳ ـ در تشریفات رسمـی درباری و شرفیابی سفرای خارجه کـه



(شمارهٔ ۷۸) موزیك دارالفنون در زمان ناصرالدین شاه

از مقابل گارد احتـرام رد میشـدند موزیك ، سلام کشـور مربوط را مینواخت .

٤ ـ در تعزیهٔ تکیه دولت نیز موزیك نظامی وظیفهٔ نوازندگـی

(۱) همان کتاب صفحه ۱۲۷ـ بعدها یك دستهٔ موزیك مخصوص هم بنام موزیك «شهرستانك» و «ارنگه» تشکیل شده است .

داشت که در موقع خود بآن اشاره خواهد شد.

٥ ـ همه روزه از یك ساعت بغروب مانده یك دسته موزیك در حیاط تخت مرمر نوازندگی میکرد که بنام آقشام (شامگاه) موسوم بود و نزدیك غروب، سلام میزدند ومیرفتند.

٦ ـ اشخاصی که میل داشتند. میتوانستند برای جشن عروسی از موزیك نظامی، درمقابل دادن انعام، استفاده کنند. مستوفی مینویسد: دو مرتبه دستهٔ موزیك نظامی بخانهٔ عروس میرفت، یکی بعد از ظهر روز عروسی برای بردن رخت حمام داماد بسر حمام و دیگری درموقع بردن عروس بخانهٔ داماد، باین ترتیب که در مراجعت از حمام، دسته موزیك جلوی داماد میافتاد و او را تا عروسی خانه میرساند. در موقع عروس آوردن هم باز دسته موزیك جلوی عروس میافتاد و او را بخانهٔ داماد میرسانید (۱)

در باغ شاه هم که مجسمهٔ ناصرالدین شاه را سوار براسب ساخته بودند، روز پرده برداری از مجسمه، جشن گرفتند و چند دستهموزیك در باغ مزبور آهنگهای مختلف مینواختند. (۲) در روزهایاسبدوانی و مسابقات کشتی گیری نیز دستجات موزیك نوازندگی میکردند.

کارهای لومر ـ در دورهٔ ناصر الدین شاه، لومر سمت **موزیکانچی باشی** داشت. نامبردهدر سفر سوم شاه بفرنگدرنمایشگاه

---

(۱) تاریخ عبدالله مستوفی جلد اول صفحه ٤٦٦ـ٤٦٥.

(۲) کتاب معیر صفحه ۱۳۲. این مجسمه از فلز بود ودر قورخانه توسط میرزا علیاکبر معمار که فن مجسمه سازی میدانست ساخته شد. در دورهٔ پهلوی، مجسمه را پائین آوردند وآب کردند.

ایران در پاریس نیز حضور داشته است چنانکه شاه در سفر نامهٔ خود مینویسد :

داخل اکسپوزهٔ ایرانی شدیم . یکی از فرنگیها از ما اجازه خواسته بود که اسبابهای ایران را خودش در اینجا اکسپوزه کند . ماهم اجازه دادیم . حالا او با مسیولمر موزیکانچی باشی ما و مسیو ریشار معروف اینجا را بشراکت درست کرده اند . مسیولمر و آن شخص فرنگی ومسیو ریشار حاضر بودند . جای وسیع خوبی بود با انواع اسبابهای ایرانی از قالیهای خوب و امتعهٔ دیگرمزین کرده وخیلی خوب ترتیب داده بودند (۱)



(شمارهٔ ۷۹)
طبال (کاشیکاری باغ گلستان)

درین سفر بعضی آهنگها مورد توجه قرار گرفته و شاه دستورداده است نوت آنها را بفرستندچنانکه مینویسد : دسته موزیکانچی هم که یك دسته قرمز پوش و متعلق بهمین فوج و دسته دیگری سیاهپوش و متعلق بپولیس بودند ، آمده حلقه زدند وشروع بزدن موزیکان کردند . نواهای فرح انگیز بسیارخوب میزدند بطوریکه فرمودیم نوت آن نواها رابرای ما بفرستند بطهران ببریم که موزیکانچیهای ایران بزنند (۲)

(۱) سفر نامه‌سوم ناصرالدین شاه بفرنگ سال ۱۳۰۶ ه.ق. صفحه ۲۷۸
(۲) همان سفر نامه صفحه ۲۲۰

علاوه بر موزیکانچی‌ها، عده‌ای هم زیر نظر لومر فرانسوی تحصیل کرده برای اداره کردن دستجات موزیك تربیت شدند که بتدریج سمت صاحب منصبی یافتند و بریاست دسته‌های موزیك منصوب گردیدند.

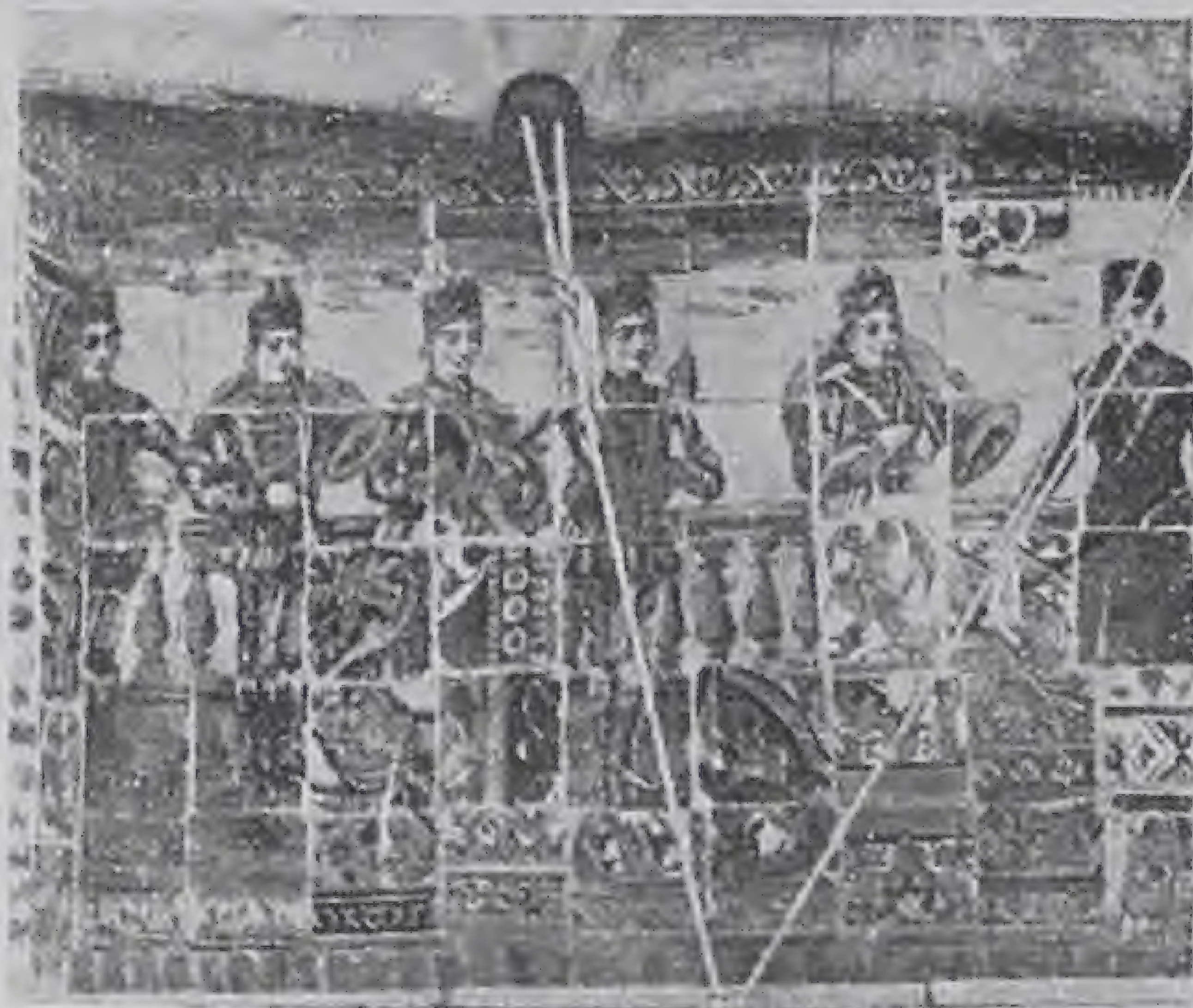
در سالهای آخر دورهٔ ناصری نیز یك تن فرانسوی موسوم به دووال (Duval) استخدام شده بایران آمد. نامبرده ویولن زن بود و بتشکیل ارکستر آلات زهی اقدام کرد ولی دو سال بیشتر در ایران نماند وهمان لومر بود که دنبالهٔ کار و تعلیمات دسته های موزیك را بعهده داشت.

دردورهٔ مظفرالدین شاه برای دفعهٔ اول چند آهنك ایرانی توسط لومر برای پیانو نوشته شد ودر پاریس بچاپ رسید. چنانکه در سفرنامهٔ مظفرالدین شاه باین مطلب اشاره شده است:

ناصر همایون و مسیو لومر را که بپاریس فرستاده بودیم امروز آمده فرمایشات ما را ازبابت نوتهای موزیك بخوبی انجام داده‌اند(۱)

(۱) سفرنامهٔ اول مظفرالدین شاه بفرنگ ۱۳۱۷ ه.ق (۱۲۷۹) صفحه ۹۰- درین سفرنامه اشارهٔ دیگریست که معلوم میشود شاه دستور خرید چند پیانو وارگ داده است چنانکه مینویسد: درین بین مسیو لمر که اورا بجهت دستورالعمل پیانووارگها خواسته بودیم بحضور آمد (صفحه ۱۳٤) - درجای دیگرهم نت آهنگی راکه خوشش آمده گرفته‌است. مینویسد: امیرال آمده عرض کرد تار قدیم روسیه را چند نفر از قزاقها بلد هستند ومیزنند اگرمیل دارید بیایند بزنند... آمدند زدند... شکل تارآنها برخلاف تار ایران، مثلث است. آواز هم خواندند، تازگی داشت. نت اورا گرفتیم که بموزیکانچیهای خودمان یاد بدهیم(صفحه۵۱) گویا مقصود از تار قدیم روسیه، بالالایکای روسی باشد که بشکل مثلث میسازند.

یك نسخه ازین نوتها که درهمان موقع درپاریس چاپ شد اکنون درکتابخانهٔ هنرستان موسیقی ملی موجود است (۱) وشامـل قسمتی از آواز چهارگاه و همایون وماهور با چند تصنیف ورنگ میباشد و لومر نیزیك صفحه مقدمه بزبان فرانسه درآغاز آن نوشته ومخصوصاً ازناصر ـ همـایون شاگردش که در جمع آوری و نوشتن آهنگها باو کمك کرده



(شمارهٔ ۸۰) موزیکانچی‌ها (نمای غربی شمس‌العماره در باغ گلستان)

تشکر نموده است. لومر درحدود ٤٥ سال قبل درتهران فوت کرد .

اکنون ازشاگردان اولیهٔ شعبهٔ موزیك شمه‌ای بنگارم:

سلیمان خان ـ از اولین وبهترین شاگردان لومر بود. وی قرنی کوچك میزد ولی در تعلیم تمام اسبابهای بادی دست داشت و پیانو هـم مینواخت . صاحبمنصبان آتیهٔ موزیك حتی سالار معزز که بعد ها رئیس

(۱) این نوتهارا ضیاء مختاری یکتابخانهٔ هنرستان اهدا کرده‌است.

گل موزیك بود احترام بسیار باومیگذاردند و او را از همهٔ شاگردان لومر برتر میدانستند. وی بعدها رئیس موزیك عبدالحسین میرزای فرمانفرما شد وحتی یك سفرهم برای آوردن آلات موسیقی نظام بخارج از ایران مسافرت کرد. معاونین او اول انوشیروان میرزا بعد عبدالرحیم خان و سپس مجید حشمت دیوان بود. این دستهٔ موزیك در سفر های آذربایجان و کرمان و کرمانشاه نیز همراه فرمانفرما بود. سلیمان خان بعد ها دوباره بتهران آمد ومدتی رئیس موزیك علاءالدوله وچندی هم رئیس موزیك گارد سلطنتی شد.

سلیمان خان فرزندی داشت بنام اصلان خان که صنعتگر خوبی بود و تا چند سال قبل که فوت کرد در خیابان فردوسی مغازه داشت و آلات موسیقی را تعمیرمیکرد. یك اطریشی هم بنام آلبر هادویکر در موزیك علاءالدوله متصدی اصلاح سازها بود.

ازهمشاگردیهای سلیمان خان ارمنی که اوهم نزد لومرفرانسوی کار کرده و معلومات خوبی در ادارهٔ دستجات موزیك نظام داشته یوسف خان است که اطلاع بیشتری ازوی بدست نیامد.

غلامرضاخان (سالارمعزز) - از شاگردان لومر بود که بعدها سمت معلمی شعبهٔ موزیك و ریاست کل موزیك را یافت، از کارهای نامبرده بکمك مزین الدوله ترجمهٔ یك دوره کتاب هم آهنگی وسازشناسی و ارکسترشناسی موسیقی نظامی است که بشاگردان مدرسه که میخواستند بعد ها رئیس دسته های موزیك شوند تدریس میشدولی این جزوه ها بچاپ نرسیده است. کسانی که دورهٔ مدرسه را تمام میکردند بسمت رئیس دسته های موزیك نظامی منصوب و بواحد های ارتشی برای تعلیم و تربیت

موزیکچی ها معرفی میشدند .

بعد ازفوت لومر،غلامرضاخان که تادرجهٔ سرتیپی ترقی کرد بسمت ریاست این مدرسه منصوب شد و شاگردانی که بعد ها رئیس دسته های موزیك نظامی بودند از زیر دست اوبیرون آمدند .



(شمارهٔ ۸۱) غلامرضاخان مین باشیان سالار معزز رئیس موزیك نظام

این مدرسه نخست یکی از شعب دارالفنون بود سپس جزء تشکیلات وزارت‌معارف شدو نامش که شعبهٔ موزیك بود به **مدرسهٔ موزیك** تبدیل یافت واولین مؤسسه ایست که برای تعلیمات موسیقی بروش علمی در ایران دائرشده است . منتها چون منظوراز تاسیس آن ، بهبود وضع

موسیقی نظامی بود، بیشتر ازین نظر تعلیمات آن پیشرفت میکرد.

سالار معزز برای تدریس سلفژو دیکتهٔ موسیقی و تعلیم آلات بادی، معلم خوبی بود و گرچه بمقتضای روحیهٔ نظامی، سخت گیری میکرد ولی هنرجویان از او کاملا استفاده مینمودند. در نظم و ترتیب مشهور است چنانکه شاگردانش میگویند همیشه قبل از شروع ساعت کار، در مدرسه حاضر میشد و بکارخود، دلبستگی و علاقمندی داشت. در نواختن پیانو مخصوصاً دراجرای نغمات ایرانی بی‌ذوق نبود و برخلاف موسیقی دانهای تحصیل کردهٔ این دوره که توجهی بموسیقی ایرانی ندارند حتی خود، کوك پیانورا تغییر میداد و آهنگهای ملی را در روی پیانو مینواخت مخصوصاً معتقد بود که باید شاگردان مدرسه باصول موسیقی ملی هم آشنا باشند.

چون در آن موقع مدرسهٔ موزیك برای تعلیم اسبابهای بادی معلمین متخصص نداشت، سالار، تدریس آنهارا شخصاً بعهده داشت و با مراقبت ودقت مخصوص همه‌را تعلیم میداد.

سالار معزز (مین باشیان) مارشهای نظامی و سرودهای وطنی هم میساخت. در آن موقع هروقت اولیای مدارس میخواستند سرودی داشته باشند، تنها مرجعشان سالارمعزز بود وچنانکه قبلا اشاره شد تمام‌سرود های مدرسهٔ امریکائی را، او تصنیف میکرد. ازسرودهای خوب او که برای آن مدرسه ساخته و دارای نغمهٔ زیبائیست آهنگیست که اشعار آن چنین است:

خیز، همتی گمار اکنون   عالمی نما پر خون، بیدریغ

ترک جان و تن کن، تابکی درننگ　　　　سر بتن نزیبد، باشد ار به ننگ

همتی غیرتی، تابکی خموش

بی غم وندامت از ره کرامت　　　　بادوصدشهامت خیز وجان فشان

ای نژادساسان، قدم نو بگیر　　　　تابکی زجهل ما، سر وطن بزیر

خاك پاك ایران، وطن بی نظیر　　　　درقیود مسکنت شده کنون اسیر

سرود فوق دو بند شعر دیگر دارد که درخواص علم و وطن پرستی است و گویندهٔ اشعار آن معلوم نیست . منظور از ذکر اشعار این سرود برای نمونه بود . سرودهای دیگری هم که در آن دوره میساختند، همه ازین قبیل بود و همواره در سرود هـای وطنی ازینکه کشور ایران از غافلهٔ تمدن عقب افتاده است ، اظهار تاسف و از گذشته های باافتخارش یادمیشد وجوانان رابوطن دوستی و کسب علم و کمال راهنمائـی میکرد و از کسی هـم تمجید و تحسین بعمل نمیآمد. در صورتیکه ازسال ۱۳۰۱ ببعد ، مضمون سرودها عوض شد وجنبهٔ ستایش و تملق یافت زیرا اوضاع زمانه بازارچاپلوسی وریا را دوباره رواج داد.



(شمارهٔ ۸۲) موزیکانچیها
(کاشیکاری باغ گلستان)

سالارمعزز درسال ۱۳۱٤ زندگانی رابدرود گفت .

قطعه‌ای دیگراز سالارمعزز بیادگارمانده است بنام «فانتزی ماهور»

که برای پیانو نوشته شده ودر روسیه بچاپ رسانیده‌است و نسخه‌ای از



(شمارهٔ ۸۳) یك دسته موزیك نظامی - افسرانی که در جلو ایستاده‌اند :
۱- عبدالله میرزا ۲- میرزا حسین خان ۳ - سالار معزز

آن در کتابخانهٔ هنرستان موسیقی ملی موجود میباشد.

ازشاگردان دیگر لومر که بعدها شهرت یافته‌اند اشخاص زیر را میتوان نام برد :

حسین هنگ آفرین - معروف به‌حسین‌خان « ر » که رئیس یکی از دسته های موزیك قزاقخانه بود .



(شمارهٔ ۸٤) حسین هنك آفرین

این شخص‌علاوه برتحصیلات موسیقی نظامی چون‌از موسیقی ایرانی‌هم کاملا بهرمند بود وبنواختن سه تار آشنائی داشت سمت معلمی موسیقی ایرانی را در مدرسهٔ موزیك بدست آورد .

نامبرده از شاگردان بسیار خوب میرزا عبدالله بود که سه‌تار را خوش مینواخت و بردیف موسیقی ایرانی کاملا احاطه داشت . نواختن پیانو و سازهای بادی وویولن راهم‌میدانست و کلاس‌خصوصی‌هم‌در منزل‌خود‌فراهم آورد. معروف است که درآن‌زمان چون برای‌نواختن‌موسیقی‌ایرانی‌و کوك کردن‌ویولن باتار، سیم‌اول ویولن را یك‌پرده پائین‌میاوردند وبجای‌اینکه‌آنرابانوت «می» هم آهنك کنند «ر» کوك میکردند و اووقتی میخواسته است ویولن شاگردان را کوك کند مکررمیگفته است: «ر بده» بحسین خان «ر» مشهورشده است.

هنك آفرین ردیف دستگاه‌ماهور راکه‌ازاستاد خود، میرزاعبدالله فراگرفته بودباویولن نواخته وسالار معزز آنرا نوشته واین نوتها بعدها

دربران بچاپ رسیده‌است که اکنون نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ هنرستان موجود است .

چون موسیقی ایرانی دارای پرده‌های مخصوصی است که در سبک نوت نویسی اروپائی ، آن علامات موجود نیست درین نوشته، نوت‌هائی که یك ربع پرده بالارفته یاباصطلاح موسیقی دانها کرن شده، با خط کوچکی که علامتهای «بمل» را قطع کرده این نوت ها را هم نشان داده است . (۱)



(شمارهٔ ۸۵) حسین هنك آفرین

نصرالله زرین پنجه که اکنون معلم هنرستان است ازشاگردان هنك آفرین بوده که جزء دستهٔ موزیك او بشمار میرفته و درکلاس خصوصی او تار را هم فرا گرفته است .

هنك آفرین را درسالهای آخر عمرش ،دیده بودم. با اینکه پیر و شکسته شده بودبسیار خوب سه تارمیزد و یك روز هم بنا بخواهش من ردیف کامل چهارگاه رانواخت وبتصدیق اسمعیل قهرمانی که حضور داشت و از او قبلا سخن گفته‌ام بخوبی از عهده برآمد . هنك آفرین از درویشان صفائی بود وچنانکه سابقاً اشاره شد، در ارکسترهائی که بتشویق

(۱) بعدها علینقی وزیری برای این ربع پرده‌ها علامتهای مخصوصی بنام «کرن» و«سری» ترتیب داد که اکنون درمیان موسیقی دانها کاملا متداول است .

ظهیرالدوله درانجمن اخوت تشکیل میگردید سمت نوازندگی و گاهی هم سرپرستی ارکستر را داشت. نامبرده درسال ۱۳۳۱ درسن ۷٦ سالگی وفات کرد.

علیمحمد فخام بهزادی که قبلا ذکرش گذشت و با هنگ آفرین بسیار مأنوس بوده ، این چند شعر را در رثای او گفته است :

پریروز بو دست ، یوم العسیر
ز فقدان هنگ آفرین شهیر
زخلق وسلو کش، زبان الکن است
که این مرد درویش ، بُد بی نظیر
بموسیقی شرق و غرب او بصیر
بهر ساز و آلات آنهم خبیر
اجل این هنرمند ، ناگه ببرد
بخاك اندرش کرد و کردش اسیر

☆ ☆ ☆

ناصر همایون .دیگر از شاگردان قدیم لومر ، **ارسلان‌خان** فرزند امیرخان است که از شاگردان دارالفنون و بنواختن پیانو و سایر آلات موسیقی آشنابودوسمت‌ریاست موزیك را داشت‌وردورهٔ مظفرالدین شاه پیشخدمت مخصوص او گردید و لقب ناصر همایون گرفت سپس بدرجهٔ سرتیپی رسید و رئیس موزیك مخصوص سلطنتی شد . در تمام سفرهای مظفرالدین شاه بفرنگ نیز همراه بود و دستورهای او را راجع بخرید آلات و لوازم موسیقی و بچاپ رسانیدن نوت‌ها انجام میداد . چنانکه اشاره شد ، لومر هم از او در مقدمهٔ کتابش نام‌برده است . مظفرالدین

شاه چند جا در سفر نامهٔ خود از او یاد کرده است چنانکـه مینویسد :
بعضی نوتهای آواز ایرانی را که ناصر همایون درست کرده و بارکست ها



(شمارهٔ ۸٦) ناصر همایون در خدمت مظفرالدین شاه هنگام سفر اروپا

داده بود ، مشغول زدن هستند ؛ رفتیم دیدیم ، خیلی خوب میزدند ....
الحق ارسلان خان ناصر همایون هم خیلی خوب از عهدهٔ تعلیم
آنها بر آمده است .... ارکست‌ها قدری موزیك ایرانی زدند وخیلی خوب

میزدند ؛ تمام فرنگیها نوت ایرانی را پسندیده‌اند (۱)

در جای دیگر مینویسد : ناصر همایون را فرمودیم پیانو زد ، تمام فرنگیها تمجید کردند . (۲)

سپس مینویسد : این دو روزه ارسلان خان و مسیو لمر از روی نوت ، آواز ایرانی وشعر فارسی باو آموخته بودند . ناصر همایون پیانو



(شماره ۸۷) ارسلان خان ناصر همایون

زد ودختر مغنیه شروع کرد بخواندن. آواز ایرانی‌را بقدری خوب خواند که ما تعجب کردیم . ناصر همایون در ظرف دو سه روز خوب باو آموخته‌است (۳)

(۱) سفرنامهٔ اول مظفرالدین شاه بفرنگ صفحه ۹۲
(۲) همان‌سفرنامه صفحه ۹۵ (۳) سفرنامهٔ مزبور صفحه ۱۰۰

عبدالله مستوفی که در سفر سوم مظفرالدین شاه بفرنگ (۱۲۸٤) عضو سفارت پطرزبورغ بوده نیز ارسلان خان را همراه شاه دیده و در کتاب خود ، از او یاد کرده است (۱) بعد از مظفرالدین شاه، ناصر-همایون نخست بزنجان و از آنجا به تبریز رفته و موسیقی را کنار گذارده سمت ریاست قشون را پیدا کرده و درسال ۱۲۹۹ در همان‌شهر درسن ٥٤ سالگی وفات نموده است .

ابراهیم آژنگ ـ شاگرد مدرسهٔ موزیك بود و ازتعلیمات لومر فرانسوی استفاده کرد . ویولن را از « دووال » استاد فرانسوی فرا گرفت و درمحافل هنری به **ابراهیم ویولنی** معروف شد . علاوه بر سرپرستی دستجات موزیك و معاونت کلاس موزیك دارالفنون ، کلاس خصوصی هم برای تعلیم موسیقی و مخصوصاً ویولن در منزل خود دایر کرد . تا این وقت ابراهیم خان بموسیقی ایرانی آشنا نبود بنا براین برای فرا گرفتن ردیف ، نزد آقا حسینقلی استاد تار رفت و دستگاهها را فرا گرفت و بشاگردان خود تعلیم‌داد . آژنگ تا درجهٔ سروانی ترقی کرد و سالها در این پایه باقی ماند و همین ، سبب دلتنگی و دلسردیش شد. وی بکمك **احمدمیرزا** اپرتی بنام **دکتر ریاضی‌دان** تهیه کرد که آهنگهای موسیقیش را خود ترتیب داد و چند بار به نمایش گذارد و مورد تشویق و استقبال جماعت قرار گرفت . او علاوه بر اپرت مزبور آهنگهای دیگری از قبیل پیش درآمد و رنگ نیز ساخته است که از جمله پیش درآمد شوشتری و ماهور و مخصوصاً پیش درآمد راست-

---

(۱) تاریخ مستوفی جلد دوم صفحه ۲۱۸

پنجگاهش که تا آن تاریخ کسی درین دستگاه چیزی نساخته بود قابل ذکر است .

وقتی رادیو تهران تأسیس شد ، او سمت‌سرپرستی نوازندگان را



(شمارهٔ ۸۸) ابراهیم آژنک

داشت و تا سال ۱۳۲۰ درین مقام باقی بود تا اینکه چند سال قبل ، از خدمت ارتش باز نشسته شد .

نصرالله مین باشیان - فرزند ارشد سالار معزز است . مقدمات موسیقی را در شعبهٔ موزیك دارالفنون فرا گرفت سپس برای تحصیل به روسیه رفت و پس از تکمیل اطلاعات بتهران آمده سمت معلمی مدرسه را درقسمت ویولن، ویلن سل و پیانو یافت. نصرالله‌خان، پیانو و ویلن را بخوبی مینواخت ولی توجهش بیشتر بموسیقی اروپائی بود . البته در

عین حال بموسیقی ملی نیز آشنائی داشت و آهنگهای ایرانی را در پیانو مینواخت ولی کسانیکه سازش را شنیده‌اند میگویند نغمات فرنگی را بهتر با پیانو اجرامیکرد. بهترین شاگرد او در ویولن، **محمود ایروانی** دیپلمهٔ مدرسهٔ موزیك بود. نصرالله خان که ملقب به **نصرالسلطان** شد، بعدها سمت معاون مدرسهٔ موزیك را پیدا کرد و در تشکیلات آخری موزیك، معاون کل موزیك و پس از پدر بریاست موزیکهای نظامی منصوب گردید و چندی هم‌سمت بازرسی دستجات موزیك را داشت.



(شمارهٔ ۸۹) کاشیهای باغ گلستان

سایر رؤسای موزیك - از کسانی که درقدیم صاحب‌منصب موزیك بوده واز پرورش یافتگان شعبهٔ موزیك دارالفنون هستند اشخاص دیگری هم مانند این چندتن که نامشان بدست آمده ذکرمیشوند که‌اغلب درقید حیات‌نیستند:

محمود خان رئیس موزیك اعتضادیه (بنام اعتضاد السلطنه پسر مظفرالدین شاه) میرزا فضل‌الله معلم موزیك سلطنتی (معاون ناصرهمایون) صفرعلیخان رئیس موزیك شهرستانك - غلامحسین خان وثوق حضور - میرزا حسین خان رئیس موزیك دولتی وعبدالله میرزا معاون او - غلامعلی خان گرد افکن معاون موزیك قزاقخانه - مصطفی خان رئیس موزیك مدرسهٔ نظام - آقا بزرگ خان - حاجی خان - ضیاء نظام و احمد خان

که هر دو رئیس موزیك ژاندارمری بوده‌اند ـ حاتم خان ـ مسلم خان رئیس موزیك نظمیه ـ سید علی خان رئیس موزیك خراسان و اسدالله میرزا رئیس موزیك اصفهان.

مدرسهٔ موزیك ـ شعبهٔ موزیك دارالفنون بشرحی که گفته شد خدماتی برای تاسیس دستجات موزیك نظام بجای آورد. درسال ۱۲۹۷ که تشکیلات جدید فرهنگی داده شد، این قسمت هم بسازمان وزارت معارف ملحق گردید و مدرسهٔ موزیك نام یافت و یك مدرسهٔ اختصاصی متوسطه شناخته‌شد وشرط ورودش داشتن گواهینامهٔ ابتدائی ودورهٔ آنهم بنج سال بود.

حالا ببینیم این آموزشگاه چه اثری در موسیقی ما داشت. البته میدانید که منظور ازتاسیس آن، تربیت کردن افسر برای دستجات‌موزیك نظام بود. بنابراین شاگردان باید، بطوری آماده شوندکه بتوانند یك دسته موزیك را اداره کنند. پس علاوه بر تعلیمات مقدماتی مانند تئوری موسیقی و سلفژ ودیکتهٔ موسیقی باید بهم‌آهنگی وسازشناسی و ارکستر شناسی‌موسیقی نظامی هم آشنا شوند و لااقل یکی از سازهای بادی را بنوازند. ازین گذشته‌چون بتدریج دستجات موزیك، ارکستر آلات‌زهی و ارکستر بالالایکا(۱) هم پیدا کرده بود، فارغ التحصیل های مدرسه باید بتوانند یك‌ارکستر آلات‌زهی یاسیمی را اداره کنند پس لازم بودکه یکی ازین سازها هم آشنا شوند. نواختن پیانو هم تا درجه‌ای برای این

(۱) بالالایکا Balalaïka ساز ملی روسیه‌است. دردستهٔ بالالایك چندین نوع سازهای سیمی مضرابی از زیرتابم بکار میرود. در ایران هم این قسم ارکستر را در ارتش تشکیل دادند چنانکه هنوز هم وجود دارد.

قبیل اشخاص ضرورت داشت. البته بااین همه کار، فرصتی نبود که بتوانند بفرا گرفتن موسیقی ایرانی و ردیف آوازها بپردازند.

شاگردانی که ساز بادی میزدند توجهی بفرا گرفتن موسیقی ایرانی

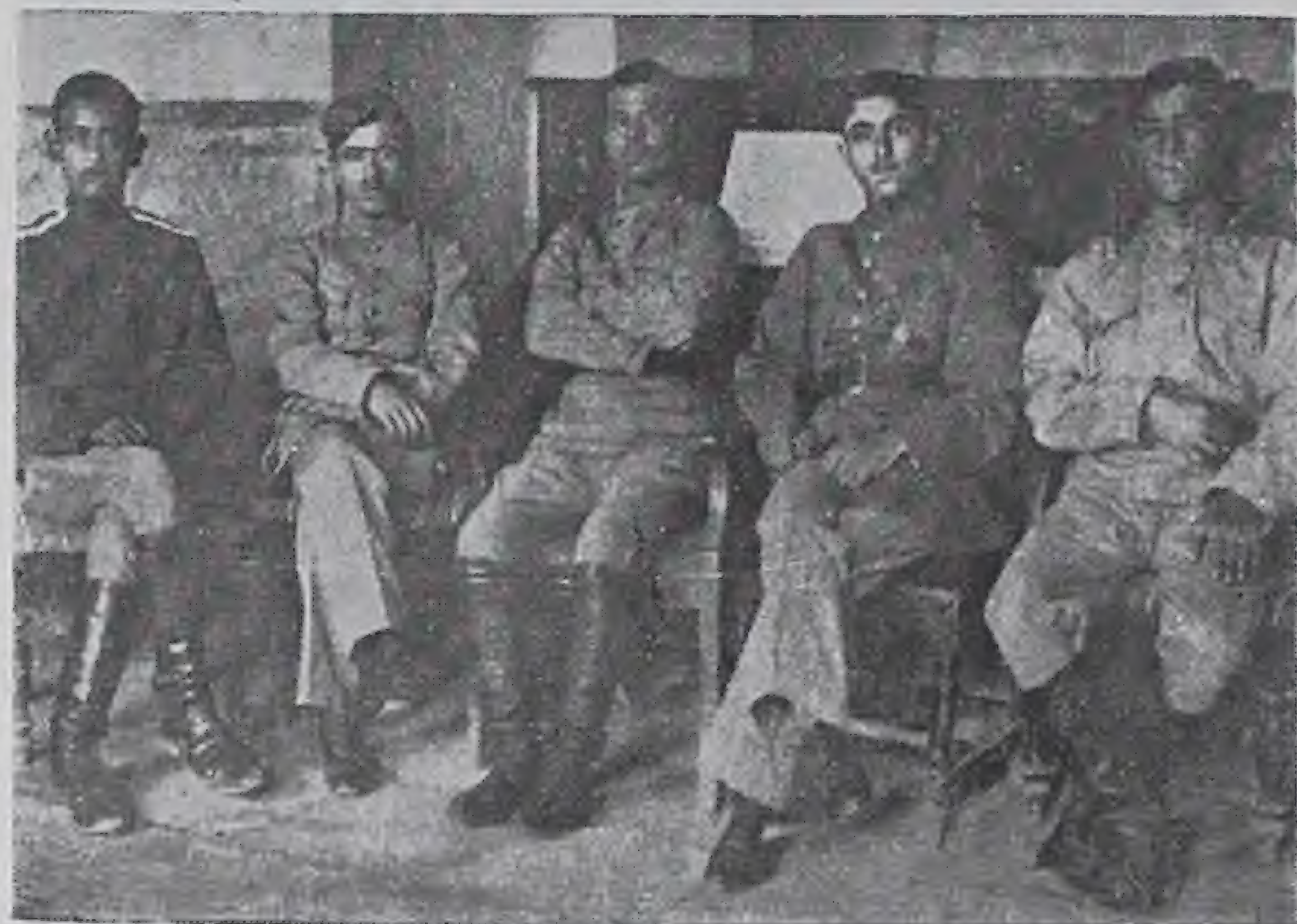


(شمارهٔ ۹۰) شاگردان مدرسهٔ موزیك در خدمت استادشان سالار معزز

نمیکردند زیرا نواختن آن، در روی آلات بادی، کار آسانی نبود، تنها کسانی که سازهای زهی مخصوصاً ویولن میزدند کمی با موسیقی ملی آشنا میشدند ولی بواسطهٔ محدود بودن دورهٔ تحصیل و کمی فرصت، هیچکدام در موسیقی ایرانی اطلاعات کافی پیدا نکردند اما برای منظور اصلی که ادارهٔ یك دسته موزیك نظامی بود بخوبی آماده شدند چنانکه بمحض فراغ از تحصیل بادرجهٔ افسری بکار مشغول میگردیدند. اگر دسته موزیك افسر تحصیل کردهای داشت، آنها معاون او میشدند و بعد بریاست دسته

های موزیك نائل میآمدند. دردورهٔ افسری هم اوقات آنها بتعلیمات فنی صرف‌میشد. پس توجهی باین قسمت نبود که موسیقی ملی ایران هم باید راه تحولی درپیش گیرد.

دراین اواخر رسم شده بود که هرشاگردی بخواهد دورهٔ مدرسه



(شمارهٔ ۹۱) چندتن از فارغ‌التحصیل های مدرسهٔ موزیك

را تمام کند باید علاوه بر گذراندن امتحان، یك آهنگ مارش هم بسازد وآنرا مطابق قواعد علمی، هم آهنك کند و در روزجشن فارغ‌التحصیلی، یك دسته موزیك‌را رهبری نماید، من‌درساله ۱۳۰ که‌چندتن ازین‌مدرسه فارغ التحصیل میشدند و با یکی از آنها دوستی داشتم درین جشن حضور یافتم ، هر یك از دیپلمه‌ها یك قطعهٔ موسیقی اروپائی را با ساز تخصصی‌خود مینواخت که توسط یکی از معلمین ، بوسیلهٔ پیانو پشتیبانی میشد . بعد ارکستر مدرسه ، پیش درآمد ، ماهور رکن‌الدین

خان را که برای ارکستر ، هم‌آهنگ شده بود نواخت (۱) سپس حضار بفضای آزاد ، هدایت شدند و یك دستهٔ موزیك نظامی که حاضر بود و مارشهای ساخته شدهٔ فارغ التحصیل‌ها را قبلا نواخته و آماده کرده



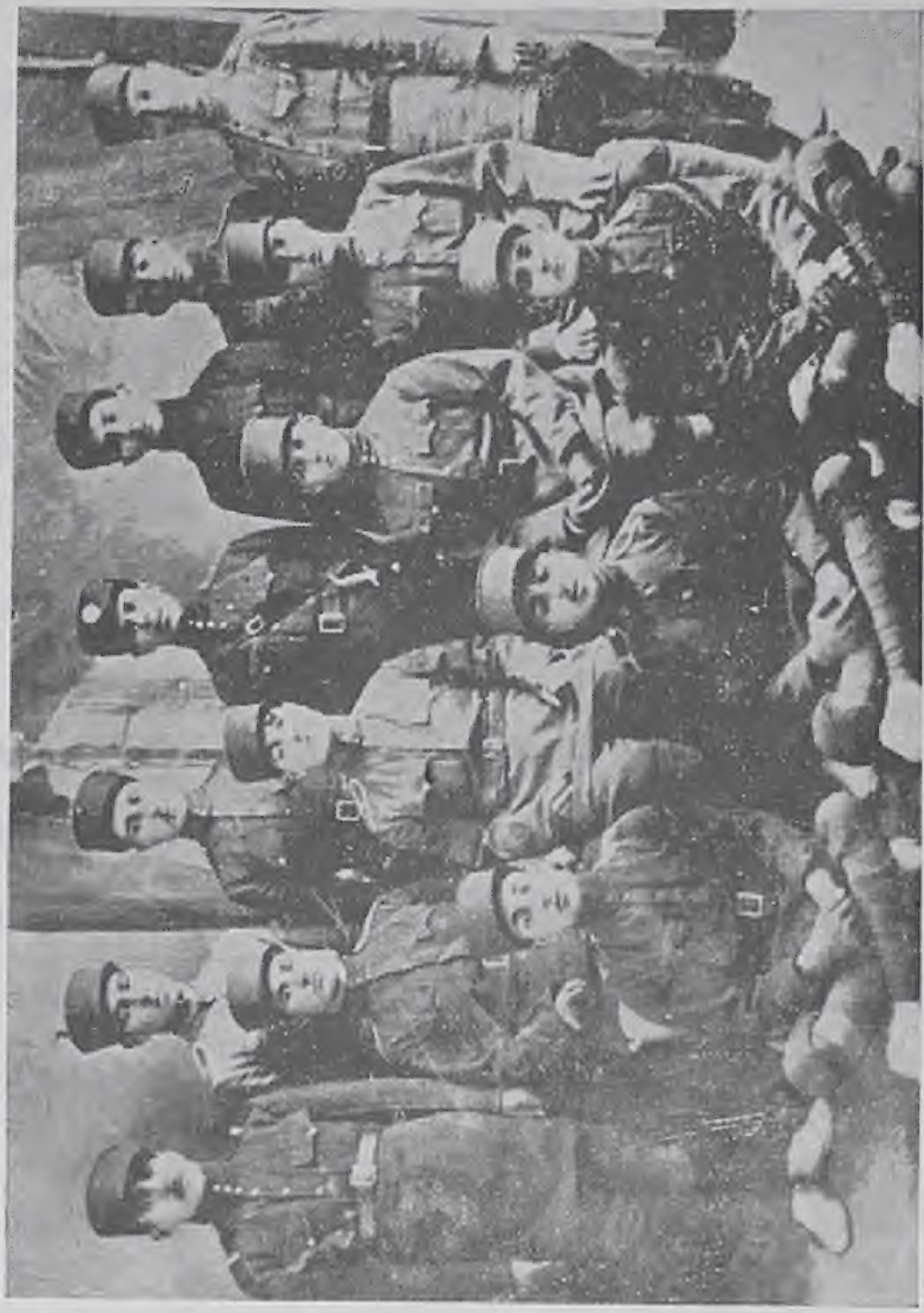
(شمارهٔ ۹۲) آخرین دیپلمه های مدرسهٔ موزیك

بود ، آهنگها را بهدایت هنر جویان دیپلمه نواخت و در این سال ، چهار تن ازین مدرسه گواهینامه گرفتند .

دیپلمه‌های مدرسهٔ موزیك - از مدرسهٔ موزیك سه دوره و رویهمرفته ده تن دیپلمه بیرون آمده است که باستثنای مختاری که در

(۱) سالار معزز قسمتی ازین پیش درآمد را برای پیانو نوشته و در پاریس بچاپ رسانیده و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ هنرستان موسیقی ملی موجود میباشد ولی بخش اول آن که سنگین است همچنین قسمت آخرش که ضربی تند میباشد بطبع نرسیده است .

خدمت فرهنگ بود وحالا متقاعد است، بقیه افسر شده بریاست دسته‌های موزیك منصوب گردیدند . ازین نه نفر ، محمود ایروانی در گذشته، بعضی



(شمارهٔ ۹۳) شاگردان مدرسهٔ موزیك . افسری که در وسط ایستاده محمود ایروانی است

بازنشسته شده وسایرین هم اکنون با درجهٔ سرهنگی در خدمت ارتش میباشند ولی کارهای مربوط بموسیقی نمیکنند !

دورهٔ اول سه دیپلمه داشته : حسین لطفی ، داود نجمی و حسین نعیمیان

دورهٔ دوم نیز سه تن فارغ‌التحصیل داده است : محمود ایروانی ، سیداحمد نورانی (۱) ومحمد انصاری .

دورهٔ سوم چهارتن دیپلمه داشته : مصیب رضوانی ، ضیاء مختاری، محمد نجی و حسن رادمرد . (۲)

از میان فارغ‌التحصیل‌های نامبرده **لطفی** و **انصاری** سمت‌معلمی تئوری‌و **نورانی** و **مختاری** هنرآموزی سرایش را در مدرسه‌داشته‌اند.

محمود ایروانی در نواختن ویولن مهارت داشته و بعدها بریاست ارکستر مدرسه‌منصوب شده است . این مدرسه تا سال ۱۳۰۷ بهمین نام‌باقی بود و از آن ببعدتشکیلاتش تغییر کرد وبه **مدرسهٔ‌موسیقی دولتی** نامیده شد،سپس اسامی دیگری بنام **مدرسهٔ‌موسیقار**و**هنرستان موسیقی** پیدا کرد و همان مؤسسه ایست که اکنون به **هنرستان‌عالی موسیقی** موسوم‌است. البته‌بموقع‌خودباین‌تغییرات‌نیز اشاره‌خواهد شد .

---

(۱) سرهنگ احمدنورانی اکنون سمت ریاست شعبهٔ موزیك رادر رکن سوم ستاد ارتش داراست وتشکیلات موزیك ارتش زیر نظر او میباشد .

(۲) بعد ازاین ده تن ، دو نفر هم که‌نت‌نویس مدرسه وازشاگردان سالار معزز بودند موسوم به غلامرضا توافقی وعلی جعفرجم افسر شدند که هردوبدرجهٔ سرگردی رسیده‌اند . حسن رادمرد سالهاست از ارتش بوزارت فرهنگ منتقل شده واکنون هنرآموز هنرستان عالی موسیقی است ورشتهٔ موزیك نظام را تدریس میکند .

موسیقی ایرانی

با سازهای اروپائی

هرملتی آثار هنری خاصی دارد ولی چون مردم روی زمین با هم همواره درآمدوشد وارتباط هستند ، هرچه این‌رابطه‌ها بیشتر شود ، در آثار هنری آنهاهم تأثیراتی میکند. چنانکه ایرانیان قدیم که در هنر و موسیقی پیشرفتهائی نصیبشان شده‌بود ، پس‌ازظهور اسلام، موسیقی‌عرب راجلوهٔ مخصوص‌بخشیدند واین‌هنرایرانی بوسیلهٔ اعراب ، ازشبه جزیرهٔ عربستان هم‌پابیرون نهاد ودرمصر وشمال افریقا حتی دراندلس نیزاثراتی گذارد . هم‌اکنون موسیقی عرب ، شامل الحان ونغمانیست که نامهای ایرانی دارد . وجودکلماتی مانند : زیر ، بم ، یگاه ، راست ، زیرافکند ، نوا وغیره درموسیقی عرب ، صادق این گفتار است .

نظر بکمی آمیزش ایرانیان‌بااروپائیها ونبودن‌وسائل کافی ارتباط ، موسیقی ایرانی تاقبل ازدورهٔ ناصرالدین شاه ، اثری ازموسیقی اروپائی رانپذیرفته بود ولی پس‌از استخدام مستشاران موزیك نظامی و تأسیس شعبهٔ موزیك نظام و ورود آلات موسیقی اروپائی‌وآشنائی‌شاگردان آن شعبه با ساز های فرنگی ، بتدریج بعضی اسبابهای موسیقی مانند فلوت ، قرنی ، ویولن وپیانو که نواختن آهنگهای ایرانی باآنها عملی بود،مورد شناسائی مردم‌قرار گرفت. ازمیان این‌سازها، ویولن‌چون‌ظریف و کوچك

وقابل حمل بود، پسندخاطر علاقمندان موسیقی گردیدو برخی بنواختن آن همت گماشتند. پیانو چون ساز بزرگی بود و بقیمت ارزان در دسترس همه کس قرار نمیگرفت، مخصوص طبقهٔ اول شد، بهمین دلیل نخستین اشخاصی که بنواختن آن آغاز کردند، اعیان و بزرگان بودند وداشتن پیانو، اسباب ایجاد شخصیت گردید.

ضمناً همینکه دسته‌های موزیك نظام شروع بنوازندگی کردند، مردم کم کم با نغمه‌های اروپائی و مخصوصاً ساده‌ترین آنها مانند مارش های نظامی که بیشتر نواخته میشد آشنا شدند و متصدیان موزیك، آهنگهائی ازموسیقی اروپائی‌را که بگوش‌ایرانیان مطلوب تر بود، برای اجرای موزیك انتخاب میکردند.

در آن دوره، موسیقی اروپائی تأثیرمهمی درموسیقی ایران نکرد ولی سازهای اروپائی کم و بیش نواخته شد و نوازندگان، علاقه داشتند که آهنگهای ملی را با آنها اجراکنند بنا براین کسانی که میخواستند ویولن بزنند،نظر بشباهت این‌ساز باکمانچه استادخودرا ازمیان کمانچه‌کشها انتخاب کردند و دستور و قواعد مخصوص ویولن را مراعات ننمودند. در پیانو هم چون برای نغمات ایرانی اشکال موجود بود، برای اولین دفعه محمد صادق خان استاد سنتور، باین ساز آشنا شد و برای اینکه بتواند آهنگهای ایرانی را با آن اجرا کند در هرگام دو پرده راتغییر کوك داد که هنوز هم‌معمول است. این نکته رانیز ذکرمیکنم که پیانو در اواخر دورهٔ ناصرالدین‌شاه و ویولن چند سال پس‌از آن به

ایران آمده است (۱)

---

(۱) علاوه بر پیانو، ارگ هم بایران آمد و برخی این سازرا نواختند. ارگهای دستی هم بود که کار آکاردئون‌های امروز را میکرد و قابل حمل بود.
درسفرنامهٔ «تاورنیه» بجمله‌ای برخوردم که معلوم میشود درزمان صفویه نیز یك نوع ارگی بایران آمده است ولی منحصر بفرد بوده و اختصاص بدستگاه سلطنتی داشته است. سیاح مزبور از مجلس عیش پادشاه صحبت میکند وضمناً چنین مینویسد: شاه خواست موزیك خود را بما بشنواند که مرکب بود از ساز و آواز. این سازها به آلات موسیقی ما بی شباهت نیستند. یك قسم چنگ است و یك گیتار (بربط) و یك سنتور کوچك ودوسه نی کلفت. شاه امر کرد یك صندوق بزرگی بارتفاع هشت پا از آبنوس که روی آن با نقره زینت یافته بود، آورده در آن ایوانی که زنها ... نشسته بودند گذاردند. درمیان آن، یك ارگی بود که با کوك وفنر نواخته میشد واین هدیه‌ایست که سفیر کبیر مسکوی درجزو هدایای دیگر، برای پادشاه آورده بود. در اثنائی که ارگ، مشغول زدن بود، شاه بخاطرش آمد که یك زرگر فرانسوی موسوم به «سائین» که جزو مستخدمین اوست، یك قسم نی و «کرن‌موز» که ساز شبانان است وهمراه خود از فرانسه آورده بود، خوب میزند. امر کرد زرگررا آوردند... آنوقت اعلیحضرت ازمن پرسید که آیا درمیان همراهان فرانسوی تو کسی نیست که بتواند سازی بزند؟ گفتم چرایك نفر از آدمهای من، هم ارگ میتواند بزند هم سنتور. فوراً امر کرد که بروند اورا بیاورند... در آخر شام، آن آدم من که شاه احضارش کرده بود ... وارد شد. شاه فرمان داد که یك سنتوری برای او آوردند ومشغول بنواختن شد. شاه از او پرسید که آواز هم میتوانی بخوانی؟ اوچون موسیقی دان واهل فن بود شروع کرد بخواندن یك نغمه از الحان درباری. اما چون آواز او بم بود ودر ایران، آواز بلند زیر، دوست میدارند شاه ازصدای اوخوشش نیامد، ناچار سکوت کرد ... یك روز که هوا خیلی خوب شده بود اعلیحضرت سوار شده برای صید ماهی بکنار رودخانه رفت ... پس ازآن... صرف نهار نمود، آنگاه بشراب نشست... طرف عصر «برناردویك» فرانسوی دیگر راکه مستخدم اوست احضار کرد. این فرانسوی شمخالچی وحکاك است، ویولن هم‌میزند. (سفرنامهٔ تاورنیه صفحه ۷۳۹-۷٤۲-۷٤٤-۷٤٥)

نوازندگان پیانو ـ چنانکه اشاره شد **محمد صادق خان** این ساز را مینواخت وببرخی هم تعلیم میداد ولی‌شك نیست که چون‌بروش نواختن آن، آشنائی‌کامل نداشت، نمیتوان اورا پیانو زن نامید.

پس از او ، اولین کسیکه پیانو را خوب نواخته و موسیقی ایرانی‌را درین‌ساز اجرا کرده‌غلامرضاخان **سالار معزز رئیس موزیك** است که سابقاً شرحش گذشت.

بعداز سالار معزز، سه‌تن دیگر که معاصر وی بوده‌اند درین ساز از لحاظ نواختن موسیقی ایرانی شهرت یافته‌اندکه اکنون در بارهٔ آنها سخنی چند نگاشته میشود:

معتمدالملك یحیائیان ـ پسریحیی خان مشیرالدوله که نخست تار میزد. او مرد بسیار باذوق نقاش زبان دانی بود و در وزارت امور خارجه سمتی داشت واز اعیان زمان خود بشمار میآمد ودرپیانوشاگرد سالار معزز است. نامبرده آهنگهای ایرانی رابخوبی با پیانو مینواخته است.

عیال او موسوم بزیور خانم (درةالسلطنه) همشیرهٔ مشیر همایون استاد معروف پیانوست. معتمدالملك ودرةالسلطنه چون اولاد نداشتند درحیات خود قرار گذاردند که هریك زودتر فوت شد، اموالش به دیگری تعلق گیرد وبعد از رحلت شخص دوم‌هم برای امورخیریه وقف شود. اول معتمدالملك مرحوم شدوپس‌از درگذشت خانمش، بطوریکه وصیت نموده بودند بیمارستانی بنام شفا از محل درآمد موقوفات آنها تأسیس شدکه هم اکنون در خیابان ژاله دایر ویادگار نیت خیر بانیان آن میباشد.

محمود مفخم ملقب به **مفخم الممالك** که خانمش فرخنده خانم یکی دیگر از همشیره‌های مشیرهمایونست . پدر مفخم موسوم بماشاءالله خان منتصرالممالك برادر انیس‌الدوله زن سوگلی ناصرالدین شاه بود . مفخم با ناصر همایون صاحب منصب موزیك نظام نسبت داشت و



(شمارهٔ ۹٤)معتمدالملك یحیائیان

شاید تعلیمات اولیهٔ پیانو را ازاو گرفته است . مفخم دردربار رفت وآمد داشت و در زمان مظفرالدین شاه سمت پیشخدمت مخصوص یافت . در یکی ازسفرهای مظفرالدین شاه بفرنك که محمدعلی میرزای ولیعهد به سمت جانشین‌شاه بتهران آمده بود، باو اطلاع دادند که خانم‌تاج‌السلطنه خواهر شاه بقصد مسافرت اروپا همراه مفخم که استاد پیانوی او بوده به طرف قزوین حرکت کرده است . چون چنین رسمی نبود که از

خانمهای منسوب نزدیك شاه ، در آنموقع که نسوان در حجاب بودند خیال مسافرت فرنك کنند و این تصمیم بدون اطلاع مقام سلطنت گرفته‌شده‌بود، محمدعلی‌میرزا .



(شمارهٔ ۹۵) محمود مفخم

عده‌ای را مأمور کرد که بروند و قبل از اینکه تاج‌السلطنه و مفخم از سرحد خارج شوند ، آنهارا به پایتخت برگردانند . مأمورین حرکت میکنند و آنها را از قزوین برمیگردانند. پس از رسیدن بتهران ، مفخم هم مورد بی مهری ولیعهد قرار میگیرد و تنبیه میشود وآمد و رفت او از همین تاریخ با دربار قطع میگردد . او هم برای اینکه کاری‌داشته‌باشد کلاس‌مشق‌پیانو دائرمیکند وکسانی که‌علاقه بفراگرفتن این ساز داشتند موقع را مغتنم دانسته در کلاس او حاضر میشوند واز تعلیمات وی برخوردار میگردند .

مفخم مرد شریف افتادهٔ درویشی‌بوده ، بسیار شیرین و دلچسب ساز میزده وچون قبلا درتار شاگرد آقا حسینقلی بوده ، بموسیقی‌ایرانی کاملا آشنائی داشته و ازنوازندگان برجستهٔ زمان خود بشمار آمده است . ریز دادن بایك انگشت که درسبك شاگرد او **مرتضی محجوبی** اثر گذارده ، از روش مفخم کسب گردیده زیرا چون قبلا تار میزده ،

مضراب ریز تار راخواسته است باپیانو تقلید نماید درصورتیکه این‌روش بخلاف سبك خاص پیانوست که «ترمولو» (١) را بکمك انگشت هـای شست و کوچك بافاصلهٔ هنگام (اکتاو) میدهند .

مشیر همایونـ حبیب‌الله شهردار فرزند نصرالله خان سپهسالاری میباشد که در زمان ناصرالدین شاه رئیس خزانهٔ نظام و پیشکار حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالاربوده است. حبیب الله درسال ١٢٦٥ پا بعرصهٔ وجود گذارد . پدرش ساز نمیزد ولی‌چون‌بموسیقی علاقه داشت پیوسته خانهٔ او جایگاه هنرمنـدان آن زمان بود و حبیب الله از کودکی با آهنگهای ملی وتار استادان فن مانندآقا حسینقلی و میرزا عبدالله و نی نایب اسدالله و پیانوی سالار معزز و سنتور محمدصادقخان آشنا شد . پدرش دریکی ازمسافرتهای فرنك پیانوئی‌خریدوبتهران‌آورد وحبیب‌الله شروع بنواختن این ساز کرد.پدرش چون باستعدادفرزند پی‌برد،سرهنك **آقابزرك‌خان** صاحب منصب موزیك قزاقخانه را بمعلمی او برگزید و برای تحریك ذوق او از آقا حسینقلی وحسین خان‌کمانچه‌کش دعـوت میکرد که نواهای ایرانی رابنوازند وحبیب‌الله خان ازآنها تقلید نماید. سپس محمدصادقخان استاد سنتور را نیز بمعلمی او انتخاب نمود و او حبیب‌اللهخان را درنواختن‌آوازها راهنمائی میکرد.

شاگرد با استعداد، کاملا بموسیقی ایرانی خوگرفت و ردیفها را

---

(١) ترمولو(Trémolo) در تارمضراب چپ وراست متوالیست که بصورت ریز در میآید . درپیانوتوسط انگشتهای طرفین دست (ابهـامو خنصر) یك فاصلهٔ هنگام (Octave) را در روی پیانومیگیرند ومتناوب میزنند که شبیه مضراب ریز تار میشود منتها با دو صدا که فاصلهٔ هشتـم دارند .

از استادان زبر دست زمان خود بیاموخت و بانجمن اخوت راه یافت ، چنانکه در کنسرتهای آن انجمن پیانو میزد وساز او کاملا شنیدنی بود .



(شمارهٔ ٩٦) حبیب‌الله شهردار (مشیرهمایون)

درین موقع بادیگر موسیقی دانها مانند درویش‌خان وحسین هنك آفرین

و سیدحسین طاهرزاده خوانندهٔ مشهور وباقرخان کمانچه واسدالله خان نوازندهٔ تاروسنتور روابط دوستانه یافت ودرسال ۱۲۸۹ با نوازندگان معروف آن زمان برای پر کردن صفحه بلندن رفت وبادیگر استادان فن صفحه هائی ضبط نمود که مقداری ازآنها بتهران رسید ولی بعد در اثر بمباران هوائی، صفحات این کارخانه ازبین رفت .

مشیرهمایون هرچند پیانو را ذوقی نواخته و باصول و روش این ساز کاملاآشنا نشده چنانکه مدت کمی نت خوانده ولی در نواختن پیانو ذوق و سلیقهٔ مخصوص بکار برده و در اجرای آهنگهای ایرانی روی این‌ساز بحدکمال رسیده‌است بطوریکه‌اکنون تمام موسیقی دانهااستادی اورا قبول دارند وپنجهٔ شیرین‌او مخصوصاً در صفحاتی‌که بعداً با کمپانی کلمبیا پر کرده و همراه باآواز رضا قلی میرزای ظلی پیانو زده است کاملا نمایان میباشد.

ازجمله صفحهٔ دشتی‌و راست پنجگاهش که‌سولوزده درلطف‌ذوق وطرز اجرا ازلحاظ موسیقی ایرانی بسیارعالی وبی نظیر است.

مشیر همایون علاوه برنواختن ساز، ذوق ادبی هم دارد واشعاری سروده وبقراری که اظهار میدارد این نمایشنامها را تهیه کرده است :

۱ـ اولین قطعه‌ای که‌نوشته وبشکل پانتمیم (حرکات بدون گفتار توأم باآهنك موسیقی) بروی صحنه آمده موسوم به‌باغ‌شاه بوده که بعداز دورهٔ استبداد صغیر درانجمن اخوت بازی شده است.

۲ـ درسال ۱۲۹۶ نمایشنامه‌ای بنام **بیچاره‌اروهی** نوشته که توام باکنسرت ، با شرکت دوستان خود درویش خان و رکن الدین خان بمنفعت خیریه نمایش داده است.

۴ـ قطعهٔ دیگر نمایشی است بنام دمپخت فری که بعد از سال قحطی ۱۲۹۶ در تالار گراندهتل اجرا شده . وجه‌تسمیهٔ نمایشنامه برای اینست که در آن موقع بواسطهٔ کم بارانی سالهای قبل ، قحطی سختی در تهران شد و برای کمك بینوایان بجای نان ، بمردم دمپخت میدادند. این نمایشنامه با کنسرتی توأم بوده که خوانندهٔ آن، دائی او رضاقلی خان است.



(شمارهٔ ۹۷) مشیرهمایون

علاوه برقسمت های فوق ، آهنگهای دیگری ساخته و نمایشنامهای منظوم با اشعار شعرای بزرك مانند فردوسی و حافظ وسعدی ترتیب داده‌است که مورد بحث آتیه خواهدبود.

☆☆☆

شاگردان مفخم ـ چنانکه اشاره شد مفخم شاگردان زیادی در پیانو داشته است ولی از کسانی که شهرت‌یافته‌اند دوتن را باید ذکر کرد حسین استوار ومرتضی محجوبی .

حسین استوارـ پدرش بتار و سه تار آشنائی داشت . حسین در سال ۱۲۷۵ متولد و ازکودکی با نوای لطیف سه تار مأنوس شد و نزد خود بنواختن تار شروع کرد . سپس در کلاس درویش خان بتکمیل ساز

پرداخت. بعد پیانوئی تهیه کرد ونزد مفخم بزدن آن مشغول شد. استوار میگوید پیانو نمیتواند احساسات مرا منعکس سازد و تصور میکنم سازهای زهی بیشتر قادر بنمایش احساسات باشد. محیط زندگانی استوار برای علاقمندی وی بموسیقی و نواختن پیانو مساعد بود زیرا خانمش دختر سالار معزز رئیس موزیك نظام است. علاوه برمنسوبین ودوستان خانوادگی او که همه اهل ذوق بودند، شاگردی درویش خان نیز در او تأثیرات نیکو گذارد چنانکه وی مردمحجوب دقیق مرتب باسلیقه ایست . بعد از درویش خان تماس او بیشتر با علی اکبر شهنازی است که باتفاق او کنسرتهای متعدد داده وحتی اپرتهائی هم نوشته که باکمك هنرمندانی مانند **فکری وظلی** و دیگران بروی صحنه آمده است و در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت .


(شمارهٔ ۹۸) حسین استوار

مرتضی محجوبی - پدرش عباسعلی معروف بناطر مرد باذوقی بود ونی میزد. مرتضی درسال۱۲۷۹ درتهران تولد شد. درمنزلشان پیانو داشتند ومادرش فخر السادات کمی باین ساز آشنا بود. محیط مناسب خانوادگی ،مرتضی را بجانب موسیقی کشانید . وی در کودکی پشت پیانو می نشست ونواهائی مینواخت. والدین، باستعداد وی پی بردند وتعلیم اورا

بحسین هنک آفرین محول داشتند. سپس نزد مفخم رفت و شاگردی او را قبول کرد. پدر مرتضی اولین کافه را در خیابان لاله‌زار دائر نمود و پسرانش رضا و مرتضی در آنجا ارکستری داشتند. رضا ویولن میزد و مرتضی، پیانو. هنگامی که درسالن سینمای فاروس (خیابان لاله زار) از طرف عده ای از هنرمندان مانند مفخم وحسین‌خان اسمعیل‌زاده وحاجی‌خان‌ضرب گیر کنسرتی داده شد، مرتضی که بیش ازده سال نداشت برای اولین بار درحضور جماعت پیانو زد و عارف تصنیف ساز معروف که در آنجا حضور داشت آواز خواند.



(شمارهٔ ۹۹) مرتضی محجوبی

اولین دفعه مرتضی را درسال ۱۳۰۲ درکلاس درس برادرش رضا خان دیدم. درهمانوقت‌شهرت بسزائی داشت و نوازندهٔ خوبی بود. این هنرمند روش استاد خود را بخوبی حفظ کرده، انگشتان تندی دارد و ملودیهای ایرانی را بسیار دلچسب مینوازد. پنجهٔ او شیرین و سلیقهٔ او عالیست. دراغلب کنسرتهائی که از آن وقت ببعد داده میشد شرکت‌میکرد، آهنگهای بسیاری از قبیل پیش‌درآمد و رنگ‌ساخته‌است. مخصوصاً تصنیفهایش که بیشتر روی اشعارشاعر با ذوق **رهی معیری** است شهرت بسزا دارد ودر آتیه ازین آثارهنری گفتگو خواهم کرد. شغل محجوبی

همواره نواختن پیانو و معلمی این ساز بوده است . مردیست متواضع ، دست ودل باز، با ذوق، عصبانی وزود رنج. چون کارهای‌او بیشترمربوط بسالهای بعد است باید در بخش های دیگر این کتاب از اومجدداً سخن گویم . درین جا بطور مختصر میتوان اشاره کرد که وی اکنون نوازندهٔ



(شمارهٔ ۱۰۰)
مرتضی محجوبی



(شمارهٔ ۱۰۱)
رهی معیری

منحصر بفردیست که‌آواز ها و نغمات ایرانی را بروش مطلوب وبا شیوهٔ دلپسند درروی پیانو میزنند. وقتی نوای سازش ازبلند گوی را دیوشنیده میشود، بی اختیار همهٔ شیفتگان موسیقی ایرانی را مجذوب میکند.

☆☆☆

نوازندگان ویولن - چنانکه گفتم در شعبهٔ دارالفنون فقط ساز های بادی موزیك نظام تدریس میشد وساز های زهی هنوز بایران‌نیامده بود چنانکه ناصرالدین شاه درسفرنامه های خود نام ویولن را ، کمانچه فرنگی گذارده‌است‌ازجمله‌مینویسد:درمیان‌سازهای‌تماشاخانه یك کمانچه

بسیار بزرگست، یك کمانچهٔ قدری از آن کوچکتر ، یك چنگ که هارپ میگویند ، چند، شیپور موزیکان ؛ یك طبل ، یك سنج ، باقی همه کمانچهٔ کوچك است، اما کمانچه ها شبیه بتار ایران است قدری پهن تر که با تیر کمانچه کش میزنند (۱)

درجای دیگر مینویسد : مطربهای هونگری... مشغول ساز زدن بودند یکی سنتور بزرگی داشت بطرح سنتور های ایران با دو چوب میزد سایرین کمانچهٔ فرنگی میزدند (۲).

چنانکه قبلا اشاره شد ویولن در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه بایران آمد. گذشته از کسانی که کم و بیش در شعبهٔ موزیك دارالفنون بوسیلهٔ معلم اروپائی باین ساز آشنا شدند مانند تقی دانشور و حسین هنك آفرین و ابراهیم آژنك، دیگران بواسطهٔ شباهت این ساز بکمانچه نزد کمانچه کش ها مشغول نواختن آن گردیدند. از جمله سیاوش خان برادر ناصر همایون بویولن آشنا شد سپس برای تحصیل موسیقی بفرانسه رفت. مظفرالدین شاه در سفر دوم بفرنگ، چنك (Harpe) را دیده است و بناصر همایون گفته است بسیاوش خان بنویسد که نواختن این ساز را هم فراگیرد (۱۲۸۱) ولی معلوم نیست این سفارش بکار بسته شده باشد (۳)، سیاوش خان بعد ازمراجعت بایران موسیقی ایرانی رافراموش

(۱) سفرنامهٔ دوم ناصرالدین شاه بفرنگ صفحه ۵۹ لابد مقصودش از کمانچهٔ خیلی بزرگ، کنتر باس و کمانچهٔ کوچکتر، ویولن سل و کمانچه های کوچك، ویولن است - تیر کمانچه کش هم، آرشه است.

(۲) سفرنامهٔ سوم ناصرالدین شاه بفرنگ صفحه ۲۰۰

(۳) سفرنامهٔ دوم مظفرالدین شاه صفحه ۳٤

کرد بعد ها هم آنرا رها کرد و بتجارت مشغول شد و اکنون در اروپاست .

تقی دانشور (اعلم السلطان)- درسال ۱۲۵۸ در تهران متولد شد. مزین‌الدوله او و دوتن از همسالانش راکه با آنها خویشی داشت ، بمدرسهٔ دارالفنون برد تا زیر نظر «لومر» تحصیل موسیقی کنند. تقی‌خان پس از فراگرفتن قواعد نوت خوانی، بزدن آلات بادی مشغول شد و بعد نزد «دووال» نواختن ویولن را آغاز نمود .

بچه های همسال او که در موزیك دارالفنون کار میکردند سی‌و شش تن بودند که وقتی ارکسترشان شنیدنی شد، یك بارهم در عمارت نارنجستان کاخ گلستان که حالا خراب شده است در حضور ناصرالدین شاه نوازندگی کردند و مورد مرحمت قرار گرفتند.

تااین جا تقی خان فقط بموسیقی اروپائی آشنا بود سپس برای اینکه موسیقی ایرانی را فراگیرد ، مدتی در کلاس حسین خان اسمعیل زاده وچندی در خدمت میرزا عبدالله ردیفهارا فراگرفت. درین موقع با حسام‌السلطنه آشنا شد ومدتی ویرا تعلیم ویولن داد و بتوسط او بدربار راه یافت وچند بار در حضورمظفرالدین شاه ساززد. در دورهٔ محمدعلی شاه، سمت پیشخدمت مخصوص یافت واولین باری که بحضوررسید،جواد خان قزوینی مشغول نواختن کمانچه بود. محمدعلی شاه دستوردادسازش را آوردند و تقی خان برایش ویولن زد.

در دورهٔ مظفرالدین شاه بلقب اعلم‌السلطان نائل شد واهل هنر ، اورا باین نام میشناسند . ازاولین ایرانیانیست که بویولن آشنا شده واین سازرانواخته ودره ٤ سال قبل شهرت داشته است . نامبرده آهنگی در

چهارگاه ساخته که اشعارش را نیز خود سروده است:



(شمارهٔ ۱۰۲) تقی دانشور (اعلم‌السلطان)

دوش گفتم مر خرد را ، ای که در آموزگاری
هم نخستین اوستادی ، هم یگانه غمگساری
سوختم ز اندوه ابناء وطن ، کاین مستمندان
از چه باید قرنها باشند ، اندر رنج و خواری ؟
وحشیان ربع مسکون ، آدمی گشتند و ایشان
همچنان هستند ، از علم و ادب ، محروم و عاری
روزگار تیره‌ای دارند ، این شوریده بختان
گ: غم ایشان بگرید سنگ ، چون ابر بهاری

حل زینسان مشکلی، از تو بباید جست و شاید
کز برای چارهٔ این کار ، همت بر گماری
گفت ز اخلاق نکوهیده ، چنان خوار و زبونند
ورنه ضنت نیست هرگز ، در عطا و فیض باری
میکند اخلاق نیك و بد ، بهر اقلیم و شهری
در همه مردم سرایت ، از صفات شهریاری
خاص و عام اندر جهان ، پیوسته بردین ملوکند
زانکه خوی شهر یار انست ، اندر خلق ، ساری
چون نکوهیده بود ، اخلاق شاه و خاصگانش
کس ز اخلاق نکوهیده ، نیابد شرمساری
ملك ، با کفر و عفاف و معدلت، بس دیر پاید
وین عجب با ظلم و جور و دین ، نیابد پایداری
از برای نظم ملك و دین ، بجز اندرز اعلم
هر چه اندیشی ، بود تخمی که اندر شوره کاری

☆☆☆

این نغمه که اشعار آن برخلاف آهنگهای دیگر ، جنبهٔ اخلاقی و تربیتی دارد ، در۳۹ سال قبل ساخته شده ولی شهرت نیافته است.

دانشور هنر موسیقی را همواره یکی از کار های تفریحی خود دانسته زیرا خدمات ومشاغل اداری باو فرصت نداده است که درین قسمت کارفوق العاده‌ای کند. چه دراوان جوانی وارد گمرك شد ، بعد بوزارت تجارت منتقل گردید و سپس بخدمت معارف در آمد وتا سال ۱۳۱۲ که بازنشسته شد، در آن وزارتخانه، سمت های مهمی داشت .

وی مردیست اهل ادب و دانش و داستانهای مشغول کننده‌ای از دوران عمر خود و دربار پادشاهان قاجار بیاد دارد و چندیست این حکایات شیرین را در مجلهٔ روشنفکر مینویسد که اهل ذوق خوانده و شنیده‌اند. در دوره‌ای که او ویولن میزد ، بیش از دوسه نفر باین ساز آشنا نبودند ، امروز که عدهٔ زیادی با این ساز سر و کار دارند باید باصطلاح اهل هنر، رعایت ادب را نسبت به پیش کسوتان بکنند و بهمین جهت ، بردن نام وی در این سرگذشت کمال لزوم را داشت .



(شمارهٔ ۱۰۳) تقی دانشور

☆☆☆

جهانگیر مراد پدر بزرگش حسام السلطنهٔ معروف فاتح هرات فرزند فتحعلیشاه و پدرش ابونصر میرزای حسام السلطنه و مادرش ابتهاج السلطنه دختر عمادالدوله است که بتار آشنائی داشت و نزد خواهر آقاحسینقلی تعلیم موسیقی میگرفت و زن بسیار باذوقی بود ؛ خوب نقاشی میکرد وانواع خطرا بسیار خوش مینوشت. من خطی را که بیادگار برای فرزندش نوشته است دیده‌ام که با مهارت کامل ازعهده بر آمده است وهرگز تصور نمیکردم درمیان زنان، کسی باین خوش خطی باشد . الحق مثل مرد خوش نویسی تحریر کرده است .

جهانگیر در سال ۱۲۶۰ تولد شد. ازکودکی بهنرهای زیبا علاقه داشت. وقتی تاررا میدیدآرزو داشت آنرا بنوازد. بزحمت توفیق یافت که این اجازه را حاصل نماید و روزی یکساعت با آن خودرامشغول دارد. بعد از کمی تمرین، دو تصنیف که در آنزمان معمول بود یکی «لیلی جان دستم گردنت» ودیگری «نرگس مستی برویت همچو ماه» را با تار مینواخت. شبی پدرش گفت شنیده ام تار میزنی. جهانگیر خجالت کشید ولی باصرار پدر، همان دو تصنیف را نواخت ویك اشرفی جائزه گرفت. دراین موقع ماموریت پدرش که حاکم بروجرد بودسرآمد وبتهران برگشت وپس ازچندی هم فوت کرد.

جهانگیر درمنزل دائی خود، مشکوة الدوله برای اولین دفعه پیانو دید وبنواختن آن علاقمند شد. شوهر همشیره‌اش مجلل الدوله ویولن داشت. جهانگیر در مدرسهٔ دارالفنون هم این ساز را مشاهده کرده بود تا اینکه شبی با جمعی از دوستان در منزل اتابك صدر اعظم مهمان بود، ویولن زدن سیاوش خان را درآنجا شنید و به این ساز دلبستگی یافت. شبی آقابالا خان سردار، عمو و دائی اورا بسرداریه نزدیك باغ جمشید دعوت کرد. جهانگیرهم باآنها رفت ودر این میهمانی برای اول بار، ویولن زدن تقی دانشور (اعلم السلطان) را شنید وازاوخواهش کرد که بوی تعلیم دهد.

در این موقع جهانگیر میرزا لقب **حسام السلطنه** داشت و جزء دستگاه مظفرالدین شاه بود. اعلم السلطان بباغ کاشانك که محل ییلاقی حسام السلطنه بود میآمد و شاگرد و استاد باهم کار میکردند تا اینکه

بردیف آشنائی یافت . از همین‌موقعست که حسام‌السلطنه که‌دوستانش اورا **حسام** میگفتند علاقهٔ فوق‌العاده‌ای بویولن پیدا کرد وهمواره با یاران نزدیك ، مجالس ساز وآواز تشکیل‌میداد و بنواختن میپرداخت . ضمناً هروقت فرصتی میافت سه‌تار و پیانوهم میزد . رفته رفته بدگوئی بداندیشان موجبات دلسردی او را فراهم میکرد زیرا در آنزمان رسم نبود کسی که از خانوادهٔ محترمی بود درمجالس‌دوستان ، سازبزند . حتی برخی‌از اعضای خانواده بوی گفتند : نوهٔ فاتح‌هرات‌را چه بساز زدن ولی او باین کار ذوق داشت ، جوانانرا دور خود گرد میآورد و مجلس انسی ترتیب‌میداد. اطرافیان هم‌آرزو داشتند بمحفل‌او که همه چیز درآن فراهم بود راه یابند .



(شمارهٔ ۱۰٤) جهانگیر مراد
(حسام‌السلطنه)

حسام دراین هنگام باچند تن از مردم اهل ذوق و موسیقی آشنائی یافت و در میان آنها مخصوصاً بعارف وسیدحسین‌طاهرزاده وسیدعزیزملك ، خوانندگان آنزمان و درویشخان و میرزا غلامرضا نوازندگان تار دلبستگی پیدا کرد .

حسام در آخرین سفر همراه مظفرالدین شاه باروپا رفت . چند سال بعد نیز در زمان محمد علی شاه سفری بفرنگستان کرد و مجدداً به تهران برگشت . بعدها هم مسافرتی بتفلیس و برلن کرد . در دورهٔ احمد شاه چندی مغضوب بود که علتش بعد گفته خواهدشد ولی باز بدربار راه یافت و طرف محبت شاه واقع شد. وی با ملک‌الشعرای بهار دوستی داشت و آهنگهائی میساخت که بهار اشعارش را میسرود از جمله تصنیف دشتی را درسال قحطی ۱۲۹٦ ساخته است :

ای شهنشه ، شهنشه ، زما با خبر باش
با فقیران ، ضعیفان ، ازین خوبتر باش
کشوری سر بسر ، برای بینامی   دختران وطن ، بچنگ نصرانی
آفت گـوسفندانی   قحطی و پریشانی
شها، جهان سرورا، میپرسی‌چرا ؟   تو از حال کشور دارا
که گر این کشور بخواری رفت   چه میشود مارا ؟
کجا ایران بآسانی رود، از دست ایرانی
که این تاریخ نورانی ، گرفته دنیا را
بیا ای نادر شه ثانی   برون کن ، اعدا را

☆☆☆

ای پری رو ، پری رو ، بیاران نظر کن
از رقیبان ، ضعیفان ، خدا را حذر کن
گر کنی قصد جان ، بتیغ ابرو کن
ور کنی عزم دل ، بچشم جادو کن

یا بتاب گیسو کن　　　یا بخال هندو کن
بتا، بکشور ری، مکش جام می　　　که لذت نمیدهد باده
که ازبد خواهان ، بجان خلق ،·　　　شراره افتاده
کجا ایران بآسانی رود از دست ایرانی ....

☆☆☆

از سازندهٔ آهنگ پرسیدم که منظور ازین تصنیف چه بود ؟ گفت من آهنگی ساختم و بهار بشیوهٔ دیرین باشعار آن جنبهٔ سیاسی و انتقادی داد و همین کار باعث شد که پادشاه از من رنجیده خاطر شد . بعدها که احمد شاه موضوع را بزبان آورد ، گفتم : من آهنگ را ساختم ،کلمات از شاعر است . اعلیحضرت که مرد نیك فطرتی بود و باخلاق گویندهٔ شعر هم کاملا آشنائی داشت ، مرا بیگناه دانست و برسر لطف آمد .

آنچه بیاد دارم در همان سال قحطی، مخالفین احمد شاه تبلیغات ناروائی بر ضد او میکردند واز جمله انتشار میدادند که پادشاه ، نان مردم رابا احتکار گندم، گران کرده است اما عاقلان دانند که این انتشارات از سر چشمهٔ افکار خارجیان که خیالات دیگری در سر داشتند ، آب میخورد و بهار ، شاعر انقلابی زود باور هم ، تحت تأثیر همان رؤیاهای شیرین ، اینگونه اشعار میسرود .

بعدها معلوم شد که این حملات نا روا بیك شاه دمکرات شایستگی نداشت ولی موقع گذشته بود و دیگر جبران نمیشد . بهر حال اشعار تصنیف انتشار یافت و سازندهٔ آهنگ هم که روزگارش بشادکامی وعیش و سرور میگذشت مردی بود تنها اهل ذوق که از جریان سیاست خبر نداشت .

باری موضوع آهنگ سازی حسام السلطنه بود. نامبرده تصنیف دیگری ساخته است که باز هم ملك در اشعار آن بطبقهٔ حاکمه حمله نموده است منتها درینجا صحبتی از شاه بمیان نیاورده و بوزرا تاخته‌است. این تصنیف در **ابوعطا** است:

ای شکسته دل، عاشقی ز سر بدر کن
خون شدی ازین رهگذر، بیا حذر کن
لب ببند و زین یك فسانه مختصر کن
زانکه دلفریبان ری، وفاندارند، صفاندارند
خوشگلند و زیبا، ولی حیا ندارند
چارهٔ خود ای دل تو از ره دگر کن
گلرخان ری، بیشمارند چون وزیرانش، کهنه کارند
جزخیانت، کاری ندارند همه زیر بارنــد
این جفاکشی مردم آزاری کشته مارا (جانم) کشته ما را
(ببم) کشته ما را
کی شود باری کین سیه کاری حال ما را کند آشکارا

در دورهٔ بعد وقتی خواستند این تصنیف را در صفحه ضبط کنند چون اشعارش مناسب اوضاع روز نبود، شعرهای آنرا ملك عوض کرد که توسط خواننده‌ای بنام ج .ص. در صفحه خوانده شده است وکلمات آن چنین است:

ای کبوتر ازآشیان کناره کردی بی‌سبب‌چرا ترك آشیانه کردی؟
یادی ازرفیقان آشنا نکردی!
زین مکان که باعاشقان‌در آن چمیدی از آن چه دیدی؟

ناگهان چرا سوی دیگران پریدی؟ ترك یار نالان و ترك خانه کردی !
بد گمان گشتم بر تو باری بی وفا نبودی بیاری
در کف بازان شکاری بصد زخم کاری همانا دوچاری
ازفراقت من میکنم شیون دلبر من نگارین پر من نگارین پر من
کی بود جانا کزوفا گردی همسر من نشینی بر من!

☆☆☆

تصنیف دیگر در **شوشتری** است که این بارملك اشعار را بسبك غزل سروده وکلمات را طوری انتخاب کرده است که ظاهراً به کسی بر نخورد:

باد صبا بر گل گذر کن از حال گل مارا خبر کن
ای نازنین ، ای مه جبین با مدعی کمتر نشین
بیچاره عاشق ناله تا کی یادل مده یاترك سر کن ترك سر کن
شد خون فشان چشم تر من پرخون دل شد ساغر من
ای یار عزیز مطبوع وتمیز در فصل بهار با ما مستیز
آخر گذشت آب از سرمن بین چشم تر من

☆☆☆

گل چاك غم بر پیرهن زد از غیرت آتش بر چمن زد
بلبل چومن شد در چمن دستان سرا بهر وطن
دیدی که ظالم تیشه اش را آخر بپای خویشتن زدخویشتن زد

☆☆☆

ازحسام پرسیدم ساز و آواز کدام موسیقی دان دراو تأثیرفوق العاده داشته است؟ گفت آواز طاهرزاده وسید عزیز ملك و تار درویش . از

کمانچه کشیدن جوادخان قزوینی هم خیلی تحسین کرد ، چنانکه گفت او کمانچهٔ کوچکی داشت که روی زانو میگذاشت و مینواخت و غزلیات حافظ وسعدی را باصدای دودانگ ملیح خود میخواند ولطفش دراین بود که نغمهٔ ساز، درهمان موقع بگوش میرسید که الفاظ شعر از دهان خواننده خارج میشد .



(شمارهٔ ۱۰۵) حسام‌السلطنه

این مطلب بسیار مهمی است زیرا معمولا در جواب دادن ساز ، همیشه نوازنده چند لحظه از خواننده عقب‌تراست وعلتش اینست که نوازنده نمی‌داند خواننده چه خواهدخواند . درصورتی که اگر آهنگی برای خواننده ساخته‌شده و به‌نوت درآمده باشد ، این‌عیب مرتفع می‌شود چنانکه بعدها دراین موضوع شرحی خواهم نگاشت .

موقعی که حسام‌السلطنه ویولن میزد ؛ دوسه نوازندهٔ دیگر بیشتر درتهران نبودند که بااین‌ساز آشنائی داشتند ، بهمین جهت وی شهرت بسزائی یافت . البته‌امروز برخی مسلط‌ترند ولی بادر نظر گرفتن زمان ، باید اورا در ردیف بهترین نوازندگان عصرخود بشمار آورد . قوهٔ‌تشخیص ضربش خوب‌است وسوت‌هم بسیار خوش‌میزند . به پیانو ، عود ، سه‌تار نیز آشناست . مخصوصاً عودی دارد که از لحاظ زیبائی ساختمان شایستهٔ اینست که درموزه باشد زیرا کاسه‌اش خاتم‌نگاری ودسته‌اش صدفکاری است.

علاوه برموسیقی ذوق نقاشی و گل کاری نیز دارد وازین دوجهت مخصوصاً ازلحاظ عشق به‌پرورش گل ، معروفیت بسیار دارد . مردیست که همواره روزگار را بخوشی گذرانده وهنوز کـه بیش از هفتادسال دارد قیافه اش پراز لطف‌وذوق است. درجلسه‌ای که راجع باین کتاب بااو گفتگومیکردم همینکه صحبت‌موسیقی بمیان آمد ، ویولنش را برداشت ، تصنیفهایش را نواخت واشعارش راخواند واز گذشتهٔ شیرینش که پر از داستانهای شور انگیز عاشقی بود حکایت‌ها گفت . کلامش بانمك وهنوز دلش پراز عشق‌و شور وذوق ومحبت است . نه‌تنها درجوانی بحسن‌صورت شهرهٔ آفاق‌بود امروزهم نیکی سیرتش‌شایستهٔ تذکار است .

☆☆☆

برمکی ـ شهباز برمکی فرزند ناصرهمایون‌درسال ۱۲۷۵تولد شد . ذوق موسیقی‌را ازپدر خود ارث‌برد وازسن۱۵سالگی نزد ابراهیم آژنك بفرا گرفتن موسیقی آغازکرد . پس‌از آشنائی با خـط موسیقی برای فراگرفتن ردیف‌موسیقی ایرانی بکلاس حسین‌خان اسمعیل زاده رفت ودستگاهها را آموخت . بعدها با پدر خود بتبریز عزیمت نمود و پیشخدمت مخصوص محمدحسن میرزای ولیعهد شد . درهمین موقع بود که‌برای تکمیل اطلاعات موسیقی، شاگرد لئون گریگوریان(پدر روبیك گریگوریان) شد و نواختن متدهای اروپائی رانزد او آغاز کرد . درین هنگام بنابخواهش اهالی تبریز در کنسرتی بااقبـال آذر (اقبال السلطان) شرکت‌نمود . وقتی‌احمدشاه قصدمسافرت اروپا کرد و ولیعهدراپایتخت خواست ، اقبال‌السلطان و برمکی در خـدمت محمدحسن میرزا بتهران آمدند .

در کنسرتی که زمان ریاست وزرائی محمد ولیخان سپهدار رشتی (سپهسالاراعظم) ازطرف عارف باسم شرکت در امور خیریه برای تاسیس مدرسهٔ احمدیه درپارك ظل السلطان داده‌شد و محمود مفخم و ابراهیم اژنك هم شرکت‌داشتند ، شهبازخان نیز جزء نوازندگان بود وبقراری که عارف دردیوانش نوشته وبرمکی هم موضوع‌را تأییدمی کند، چون‌درغزلی که مطلع آن چنین‌است:



زخواب‌غفلت،هر آن‌دیده‌ای که‌بیداراست
بدین گناه، اگر کورشد ، سزاواراست

عارف‌شعری‌در ذم سپهدار گفته است :

بگو به‌عقل ، منه پابر آستانهٔ عشق
که‌عشق‌درصف‌دیوانگان،سپهداراست

(شمارهٔ ۱۰٦) شهباز برمکی

نوکران سپهسالار بعداز کنسرت ، عارف را کتك زدند چنانکه مینویسددراثر این‌ضربات مدت‌دوماه در رختخواب خوابیدم. خوانندگان می‌دانندکه محمدولیخان سپهدار در دورهٔ انقلاب مشروطیت‌وفتح‌تهران خدمات شایانی کرد . گویند وقتی سپهسالار ازواقعه خبر دار شد ، ازین پیش‌آمد اظهار تأثر نمود و گفت که گماشتگانش از روی تعصب و نادانی باین‌عمل زشت مبادرت کرده‌اند و هر گز وی چنین دستوری نداده بود چنانکه حاضرشد همه گونه جبران خسارت نماید که‌عارف‌راضی‌وخشنود

شود . (١)

باری شهبازخان که تاحدود سی‌سالگی در نواختن ویولن شهرت داشت بعدهابواسطهٔ مشاغل اداری ازصف نوازندگان کناره گرفت و ساز را فقط مونس خود دانست و برای نواختن آن در اجتماع تظاهر نکرد چنانکه جوانان امروز ، اورا نمی‌شناسند ولی‌هنوز هم تنها بخاطر خود نه‌برای دیگران ویولن میزند .

☆☆☆

نوازندگان فلوت ـ در میان سازهای بادی چوبی ، فلوت از همه خوش‌صداتر وصوت‌آن بطبیعت نزدیکتر وبواسطهٔ شباهتی‌که به نی داشته بیشترطرف توجه واقع‌شده است . اجرای نغمه‌های ایرانی‌نیز باآن عملی‌تر است وهرچند ، پرده‌های مخصوص موسیقی مارا ندارد ولی‌باکمی تغییرلب وفوت، میتوان بخوبی آهنگهای ایرانی‌را در آن نواخت .

ازکسانی که بااین‌ساز آشنا شده ودراجرای الحان ایرانی با این آلت موسیقی‌هنرنمائی کرده‌اند می‌توان **اکبر فلوتی** را نام برد . وی‌از شاگردان شعبهٔ‌موزیك دارالفنون بود که درآن مدرسه بفلوت آشناشدو چون ذوق‌موسیقی ملی‌داشت ودر خانواده‌ای‌پرورش یافته‌بودکه موسیقی ایرانی طرف‌توجه بود ، زیراپدرش **عبدالله خان** درتار وبرادرش حسین هنك‌آفرین درسه‌تار ، ازشاگردان میرزاعبدالله بود ، درنواختن‌نغمه‌های ایرانی بافلوت ،کار کرد وکاملا از عهدهٔ آن بر آمد . نامبرده بعدها از خدمت‌ارتش استعفاداد وبرشت رفت‌ومقیم آن شهر گردید. ازوی‌صفحاتی

---

(١) مراجعه‌شود بدیوان عارف چاپ تهران ١٣٢٧ صفحه‌های ٢٢٥ ـ٢٢٤ـ٢٢٣ واین داستان مربوط بسال ١٢٩٣ (١٣٣٣ ه.ق.) میباشد .

باقیست که نمونهٔ کاملی ازهنرمندی او میباشد .

اکبرخان شاگردی داشته‌است بنام **یعقوب‌خان رشتی** که‌وی نیز فلوت میزده وچندصفحه‌هم دارد .

☆☆☆

نوازندگان قرنی ـ ازمیان نوازندگـان دسته‌های موزیك ، آنهاکه بااین‌ساز آشناشده‌اند ، کمتر بنواختن آهنگهای ایرانی آشنائی کامل یافته‌اند ، تنها یك‌تن‌بنام **شاه‌یدی** بوده‌است که بعد ها بجای قرنی شروع بنواختن‌نی هفت‌بند کرده‌و در نی‌زدن‌ذوقی‌بخرج‌داده‌است. عکس وی درصفحه ۸۸ این کتاب (شماره۲۲) بنظرمیرسد (۱)

دیگرقلی‌خان یاور است که افسر موزیك بوده وچند صفحه ازاو یادگار مانده‌است که ازجمله آوازهمایون‌را بتنهائی باقرنی‌نواخته‌وخوب ازعهده بر آمده است .

---

(۱) نامش یدالله میرزا بوده که دوستانش «شاهزاده یدی » گفته‌اند وبتدریج مخفف شده «شاه یدی» گردیده است .

بازگشت

منزل بمنزل ـ دردوفصل گذشته مطالب دیگری مرا از ادامهٔ سرگذشت بازداشت. اینك داستان خودرا دنبال میکنم:

دراواخر تابستان سال ۱۲۹۹ بدنبال والی معزول بتهران حرکت کردیم. بعداز یك ماه که مقدمات این سفر فراهم گردید بخارج شهر منتقل شدیم. این بار، اردوئی که باصفهان برمیگشت جاه و جلال بسیاری داشت. شرح حرکت ما، هرچندبا موسیقی بی ارتباط است اما خود قصه ایست که شنیدنش بی‌مزه نیست و از لحاظ اطلاع باوضاع اجتماعی آن زمان هم چندان بی‌فائده نخواهد بود.

درهرمنزل قریب دویست چادر زده میشد. همراهان حاکم عبارت بودند ازدویست سوار کرد و لر ومراغه‌ای وعراقی (۱) باللباسهای محلی خودشان که پیش سینه و کمرشان پراز قطار های فشنك بود و هر کدام تفنگی از انواع مختلف مانند پنج‌تیر روسی وده‌تیر انگلیسی وغیره حمایل می‌کردند. دوعرادهٔ توپ هم باتمام لوازم آن، روی چرخ گذارده بودند که بااسب کشیده میشد. عدهٔ زیادی شتر وقاطر، لوازم مسافرت را حمل می‌کرد. چندین کالسکه ودرشکه نیز مخصوص خانمها بود. یك اتومبیل

---

(۱) اهل اراك را در آنزمان عراقی و شهر اراك را سلطان آباد میگفتند. ناحیهٔ مرکزی ایران، عراق عجم و بین‌النهرین، عراق عرب نامیده میشد.

مشگی‌رنك هم بدون اینکه کسی سوارش باشد طی‌طریق مینمود . مردها حتی بچه‌هائی که بده‌سال رسیده‌بودند سوار اسب حرکت میکردند .

قبل‌از طلوع آفتاب فراشها چادرهارا پائین میاوردند و بار قاطرها می‌نمودند و پیشاپیش اردوحرکت میکردند . بعد لوازم مسافرت‌ازقبیل تخت‌های‌سفری و رختخوابهارا توی کیسه‌های بزرك که مفرش مینامیدند میگذاردند ودور آنهارا باتسمهٔ چرمی می‌بستند وقاطرهای باروبنه براه میافتادند. سپس‌علیق چارپایان‌را بار شترها میکردند و روانه‌میشدند. اسلحه و مهمات این قشون که شخصی بود و افرادآن از دهات فرمانفرما آمده‌بودند ، همواره در گاریها جای‌داشت . اسباب ولوازم‌بسیاردیگری هم ، مخصوص «حضرت والا» بود که بیشتر آنها پیشکشی های مسافرت . یا چیزهائی بود که با پول حلال مداخل حکومتی تهیه شده بود ! از قبیل قالیچه های کار قشقائی و لوازم غذا خوری طلا و نقرهٔ کار دست صنعتگران هنرمند شیرازی و بقچه های ترمه و پارچه های زربفت و طاق شالهای نفیس که روزی در صندوقخانهٔ مخصوص حکومتی دیده بودم و صندوقدار باشی آنها را در جعبه های محکم گذارده و بسته بود . چند صندوق آهنی هم آنجا بود که میگفتند از طرف‌طائفهٔ از ما بهتران که‌یك وقتی باکلاههای لگنی از راههای دور بسروقت حاکم آمده بودند، بپاس خدمات وطن پرستانه بوالی فارس جائزه داده بودند !

میگفتند که این حضرت والی از طرف رئیس الوزرائی که عاقد قرارداد معروف بوده (۱) پشتیبانی میشد و این ایام مصادف همان زمانی

(۱) مقصودقراردادیست که درسال۱۹۱۹میلادی(۱۲۹۷)انگلیسها بکمك وثوق‌الدوله‌رئیس‌الوزراءمیخواستند بایران‌تحمیل کنندوخوشبختانه سرنگرفت .

بود که قشون‌جنوب(۱) درفارس و کرمان نفوذ کامل داشت. نصرت‌الدوله پسر والی هم که وزیر خارجه بود همراه شاه بلندن رفته بود ولی کارها بمراد آنها سر نگرفت و احمد شاه زیر بار قرارداد نرفت و با تجلیل تمام بتهران وارد شد. وثوق‌الدوله استعفا داد، مشیرالدوله رئیس‌الوزرا شد ، قرارداد را رد کرد و فرمانفرما هم معزول گردید .

هر چادری مستخدم مخصوص داشت که صبحانه را حاضر میکرد و قاطر آبداری را بار مینمود . روی این قاطر ، خُرجینی میانداخت و لوازمی را که درتمام روزمورد حاجت‌بود در آن میگذاشت. این اشیاء عبارت‌بود از یك‌فرش نازك ، جعبه‌ای‌بنام‌هزار بیشه که محتویات آن استکان و نعلبکی و قوری و قندان و چای دان و قاشق و چنگال بود ؛ سماور که در جعبهٔ مخصوص چوبی قرار داشت ، با آتش گردان و دودکش و کیسهٔ جای زغال ؛ قابلمه های نهار که معمولا یك رنگ پلو بود که ازشب قبل پخته و حاضر میشد؛ چند بشقاب نشکن که ازالومینیوم یا مس بود و زیر دستی نامیده میشد ؛ چند بالش کوچك برای خواب بعد از ظهر با دو سه پتوی نازك و شمد ؛ کوزه قلیان و میانه و نی و سرقلیان و تنباکو. بعد نوکری که نامش آبدار بود روی قاطر می نشست و آمادهٔ حرکت میشد .

همینکه حضرت والا سوار اسب میشد طبالی که بر اسب سوار بود و دو نقارهٔ کوچك در طرفین قاچ زین مرکوبش داشت ، طبل ها را بصدا

---

(۱) S.P.R نام قشونی بود که انگلیسها در کرمان وفارس‌تشکیل دادندودر ۱۲۹۹ باصفهان آمد که بطرف تهران‌حرکت کند ولی در همان‌جا منحل‌شد .

میآورد واین کار، علامت کوچ بود که‌دیگران سوار میشدند واز اردو گاه بطرف منزل بعد رهسپار میگردیدند.

خانمهای اندرون هم که در چادر های مخصوص خود بودند که با تجیر از اردو گاه فاصله داشت وجلوی در این دیوار چادری، همواره یکی دوخواجهٔ سیاه لب‌کلفت کشیك میدادند، سوار کالسگه‌ها میشدند وبا مقداری فاصله ازاردوحرکت میکردند که چشم نامحرم بآنها نیفتد.

نزدیك ظهر همینکه بآبادی میرسیدیم، پیاده میشدیم و آبدارها نهار راگرم میکردند و در سفره می‌چیدند. بعد ازصرف غذا کمی‌چرت میزدیم و بزرگترها هم قلیان میکشیدند و چای میخوردند ودو باره حرکت میکردیم تا غروب باقامتگاه برسیم. چادر ها را با نظم و ترتیب میزدند و چراغها را روشن میکردند ودر چادر میگذاردند. آن عده‌ای که با هم الفت بیشتری داشتند دورهم جمع میشدند وصحبت میکردند ولی متاسفانه از موسیقی خبری نبود. پس شرح این مسافرت برای چیست؟ خواستم آنهاکه‌امروز باوسائل تندرو سفرمیکنند، این دو نوع مسافرت را باهم مقایسه نمایند و ببینند گذشتگان چه میکشیدند! البته از لحاظ زود بمقصد رسیدن، مسافرتهای امروز بهتراست ولی مثل‌اینکه سفرهای منزل بمنزل‌هم برای مردم بیکار، بی‌تفریح نبود!

چیزی که درآن مسافرت، جلب توجه میکرد، آشنائی وتخصص هرکس درکارش بود: مثلا سیورساتچی که مأمور خرید وسائل خوراك بود بمحض رسیدن بمنزل، بده میرفت و چند گوسفند میخرید ومیآورد و بآشپز خانه میداد. آشپزها فوراً چند اجاق با سنگ و گل می‌بستند و دیگها را آب میکردند و گوسفندها را میکشتند و گوشت غذا را در

دیگ میریختند؛ یکی مشغول شستن برنج بود، دیگری سبزی پاك میکرد و طولی نمی کشید که غذای شب و نهار فردا برای لااقل دویست نفر آماده میشد. موقع تقسیم شام، آبدارها با سینی هایشان میآمدند وبرای هرچادری، یك قابلمهٔ پلو برای نهارفردا ویك قاب چلو با دوظرف خورش برای شام میگرفتند. نانوا باشی هم قبلا آرد بده برده و در تنور دهاتیان، نان پخته بود. نان ها را هم توی سینی های غذا میگذاشتند. همچنین چادر دار باشی با چند فراش که باختیار داشت بقدری بسرعت چادر ها را میزدند و جمع میکردند که بخوبی معلوم میشد، سالیان دراز درین کار تجربه آموخته بودند. همینطور میراخور با عده‌ای مهتر که جزء ارباب جمعیش بود، فوراً یك سرطویلهٔ موقتی باطناب، برای چهار- پایان آماده میکرد وکاه و جو را تقسیم مینمود و در توبرهٔ اسب ها و قاطرها میریخت.

قصهٔ کوتاه- از ذکر نام فراش، مطلبی بیادم آمد که مربوط بایام اقامت شیراز است و درینجا حکایت میکنم: دفتر پدرم در ارگ دولتی سرراه مدرسه بود. بعضی روزها عصر قبل ازرفتن بخانه، بآنجا میرفتم و از پدرم سرمشق میگرفتم وخط مینوشتم. آن ساعت، اغلب مصادف بود با وقتی که فرمانفرما والی مقتدر فارس درباغ حکومتی قدم میزد و اشخاصی بدیدن او میآمدند. کسانی هم که شکایتی داشتند اجازهٔ شرفیابی میخواستند. حوض بزرگی درین باغ بودکه همیشه چند دسته ترکهٔ انار درکنار پاشویهٔ آن جای داشت. یك گلیم کهنه هم با فلك در کنارحوض دیده میشد. فراشهاکه چماق بلند سفید نقره‌ای رنگ داشتند گوش تا گوش دریك طرف حوض ایستاده بودند. فراش باشی که چماقش

بزرگتر و لباسش قشنگتر و یك کمر بند نقره ای هم روی سرداری یقه بسته‌اش بود ، بدیوار تکیه میداد . رئیس نظمیه هم که پیرمرد کوتاه قد عبا بدوشی بود و سوار الاغ میشد و تنها نشانهٔ سربازیش این بود که جلودارش بلباس متحد الشکل پاسبانان ملبس بود ، اغلب روز ها برای زیارت حضرت والا درباغ ایالتی پیاده‌میشد و باطمأنینه ووقار پیش‌میامد. رئیس مالیه ، رئیس عدلیه، رئیس تلگراف ،کارگزار(۱) و رئیس‌قشون همه تحت امر شخص والی بودند و مستقیماً از او دستور میگرفتند و در حقیقت ، مثل این بود که همه نوکر او هستند زیرا وقتی شاهزاده را میدیدند تاکمر خم میشدند و تعظیم میکردند اما البته رئیس قشون که درجهٔ « سرداری » داشت (مثل سپهبد امروز) و فقط دویست سیصد سرباز در تحت امر داشت که لباسشان پاره ووصله خورده بود ، خبردار میایستاد وسلام نظامی میداد .

مکرر دیدم که والی در حضور رئیس عدلیه و رئیس نظمیه که اجراکنندهٔ قانون بودند دستورمیداد چوب میآوردند. فراشها چند بار، بله قربان میگفتند و میدویدند وگلیم را پهن میکردند. یك روز فراشباشی ، بی نوائی را که تقصیری داشت ، آورد و روی گلیم پاره خوابانید و پایش را در فلك گذارد و فراشها با همان ترکه های آب خورده ، مشغول زدن شدند . مقصر فریاد میزد : غلط کردم ، بسرحضرت والا دیگر ازین کار ها نمی‌کنم ، بسر بریدهٔ حضرت امام حسین قسم که

---

(۱) درآن موقع‌چون «کاپیتولاسیون» لغو نشده بود وزارتخارجه مأمورینی بنام«کارگزار»درولایات‌داشت که اموراتباع بیگانه رارسیدگی می کرد .

نفهمیدم ، ترا بخدا بگودیگر نزنند ، ترا به پیر ، ترا به پیغمبر بس‌است ، آخ ُمردم ، امـاحضرت والادر باغ قدم میزد و اعتنا نمیکرد . فراشهاهم چوبها را بپای آن بیچاره ، خرد میکردند و دو باره با چوبهای تازه میزدند . کم کم صدای مقصر ، ضعیف شد مثل‌اینکه غش کرد . اما آنقدر چوب خورد که دوباره بحال آمد و فریادش بهوا رفت و صدای التماسش دل سنگ را آب کرد .

از پدرم پرسیدم : تاکی میزنند ، آخ بیچاره راستی مثل اینکه ُمرد ، دیگر نفس ندارد ، ترا بخدا شفاعت کنید ـ گفت برو خودت را بیانداز روی پای حضرت اقدس ـ گفتم میترسم بگوید مراهم بزنند ـ گفت : تو بچه ای شاید دلش بسوزد و از تقصیرش بگذرد ـ دویـدم و خود را روی پای شاهزاده انداختم . ـ نگاهی بزمین کرد و گفت : روح‌الله چه میخواهی ؟ـ گفتم قربان این بیچاره را ببخشید ـ مرا بلند کرد و گفت : کی بتو گفت ازین فضولی ها بکنی ؟ ـ گفتم دلم سوخت ، پدرم گفت راه چاره همین است . ـ صدا زد ، میرزا عبدالله خان ، باین مرد که بگو قول میدهد دیگراز این کارها نکند ؟ پدرم‌هم‌دوید و گفت بله قربان قول میدهد. بعد فرمانفرما، بادی در گلو انداخت و با صدای کلفتی که داشت فریاد زد : آهای بچه‌ها، بس‌است ! من‌هم عقب‌عقب‌رفتم و نزدیك بود توی‌حوض بیفتم که یکی از فراشها دستم راگرفت و گفت آقا پسر چرا پشت‌سرت را نگاه نمیکنی ؟ گفتم حواسم برای این بیچاره پرت بود . گفت می‌خواست تقصیر نکندتا چوب‌نخورد ، امابنازم غیرتت را ، اگر شفاعت نکرده بودی آنقدر چوب می‌خورد تامیمرد. گفتم خدا کند که زنده باشد. گفت آدمیزاد پوستش‌خیلی کلفت‌است ، این که‌چیزی

نبود ، از اول تاآخر فقط بیست‌تر که بپایش خردشد . ـ پرسیدم مگر بیشترهم می‌توان چوب خورد ؟گفت مایك روز یکی را آنقدر زدیم که دیگر ترکه‌های دور حوض تمام‌شد و باز هم زنده بود !

درین ضمن فراشها مقصر چوب خورده را بزندانی که آن طرف حوض بود میبردند . وقتی بمن رسیدند فراش‌باشی رو باو کرد و گفت : اگر این آقاکوچولو شفاعت نمی‌کرد آنقدر زده بودم که میمردی ؛ برو دعاباو وپدرش بکن که مردمان‌خوش قلبی‌هستند. زندانی دامن مرابوسید و بایك نگاه تأثرآوری همینطور که‌اشك میریخت گفت : جوان‌خیر ببینی خدا پیرت کند ، قربان زبانت بروم که بادو کلمه حرف، بدادم‌رسیدی . ولی فراشها نگذاردند حرفش‌را تمام کند و او را کشان‌کشان بردند و بمحبس افکندند...

ممکن است شما امروز بگوئید درآن زمان که حاکم ، مقصر را چوب میزد ، دوازده سال از آغاز مشروطیت می گذشت و مملکت قانون داشت ؛ باید مقصررا محاکمه می‌کردند و اگر تقصیرش ثابت میشد ، جزا میدادند . ولی آن‌روزها کسی ازین صحبت‌هانمی کرد چنانکه‌رئیس عدلیه و رئیس نظمیه هم اغلب در موقع کتك خوردن مقصرین حضور داشتند .

بعضی‌ها میگویند هنوز هم ، همان آش است و همان کاسه ، منتها نوع آش وشکل کاسه عوض شده است . امیدوارم چنین‌نباشد !

☆☆☆

در اصفهانـ مسافرت درحدود بیست‌روز بطول انجامید. باصفهان رسیدیم و در باغ نو که از ساختمانهای ظل‌السلطانی بود وعمارتهای متعدد

داشت منزل کردیم . می گفتند صاحب این باغ در دورهٔ اقتدار خودعمارت هفت‌دست و نمکدان را که در کنار زاینده رود بوده و بدست سلاطین صفوی بنیاد شده خراب کرده و از مصالح آن ، باغ نو را ساخته است . نمیدانم چرا آنقدر بی‌سلیقه بود که‌ساختمانهایش اسلوب‌صحیحی نداشت، اگر ذوق و سلیقه‌ای داشت که آثار تاریخی‌را خراب نمیکرد . این‌قبیل اشخاص یك زمانی سرنوشت‌ملتی‌را تعیین‌می کردند ! بازهم باید ازبخت خود راضی باشیم که در آن دوره نبوده‌ایم . گر چه اگرهم بودیم ، یا نمی‌فهمیدیم که‌بدبختیم یاا گرمی‌فهمیدیم، چون‌نمی‌توانستیم بزبان بیاوریم، سکوت میکردیم .

بعد از رسیدن باصفهان چند روزی برسیدگی امور پرداختند : سواران را مرخص کردند و آنهاهم بولایت خود رفتند . اعضای حکومتی و دفتری نیز بتدریج عازم تهران شدند . شاهزاده‌هم بامستخدم مخصوص خود با همان اتومبیلی که از شیراز برای روز مبادا آورده بود ، بسوی تهران حرکت کرد و پدرم را سرپرست خانوادهٔ خود نمود . اسباب و اثاثه و لوازم را هم در انبارها گذاردند و مهروموم کردند وصندوقدار باشی دراصفهان ماند که از آنها مراقبت کند .

قرار براین‌بود که بعداز دوهفته ماهم بپایتخت برگردیم ولی چون دستوری نرسید ، ما بچه ها را بمدرسه فرستادند و مشغول ادامهٔ تحصیل شدیم .

فرمانفرما در تهران بود و بعد از کابینهٔ مشیرالدوله میخواست رئیس‌الوزرا شود ولی سپهدار رشتی روی کار آمد تا از ساده لوحی او استفاده نمایند وحالا که قرار داد ازبین رفت ، نقش‌دیگری بازی کنند و

قدرت را بدست گیرند و با نمایش تازه‌ای بر اسب مـراد سوار شوند چنانکه کردند و به نتیجه هم رسیدند. هنوزهم ریسمان این خیمه شب بازی بدست آنهاست وما خوابیم، تاکی بیدار شویم، خداآگاهست!

چندماهی که از اقامت‌ما گذشت‌شبی زنگ تلفن صدا کرد. پدرم گفت ببین کیست؟ جواب زنگ را دادم و گـوشی را برداشتم و گفتم: آقا چه خبر است، این‌وقت شب‌چه می‌خواهید؟ جواب آمد که‌میخواهم با پدرت صحبت کنم. گفتم شماکیستید؟ گفت‌بگوعشقی باشما کارلازمی دارد. من ازاین‌اسم تعجب کردم‌زیرا تاکنون‌بگوشم نخورده بود. بپدرم گفتم عشقی‌است. خندید و گفت عشقی‌شاعر معروف است، لابدمیخواهد بامن شوخی ومزاح کند. خوب، هرچه‌باشد رفیقمان است، ببینم چـه می گوید، اگر جوابش را ندهم، فردا یك هجو نامه هم میسازد. این بگفت و گـوشی را برداشت و مشغول صحبت شد. اما مذاکره بطول انجامید و گاهی این کلمات، جسته جسته بگوش میرسید: سیدضیاء ــ کودتا ــ فرمانفرما ــ حبس ــ توقیف ــ ...

همینکه پدرم گوشی را زمین گذاشت، گفتم راستی پدرجان کودتا یعنی چه؟ پدرم ناراحت بنظر میرسید و گفت چه می‌دانم، حالا فردا، ماهم باآتش اعمال فرمانفرما بایدبسوزیم.

شب‌چهارم اسفند ۱۲۹۹ بود. یك‌روز از کودتامیگذشت. رجال واعیان واز جمله فرمانفرما توی زندان‌بعاقبت خودمیاندیشیدند. عشقی وعارف هم با دمشان گردو می شکستند که دیگر کارها بسامان رسید! بیچاره ها خبر نداشتند، اینها همه صورت سازیست وچیزی که درحساب نیاید مائیم.

این تغییر اوضاع ، درزندگانی ما بی‌تأثیر نبود زیرا رئیس ژاندارمری بایك امریه وارد شد . گاریهای قشونی هم یکی پس از دیگری رسیدند انبارها را باز کردند و هرچه بود ، بار کردند و با خود بردند ویك رسید هم بدست پدرم دادند .

از پدرم پرسیدم چه خبر است ؟ گفت سیدضیاء مدیر روزنامهٔ رعد را وقتی در سفر کرمانشاهان بودم و از بغداد آمد که بتهران برود ، خوب می‌شناسم ! سیدلجوج یك دنده‌ای بود و ازهمان وقت حرفهای گنده‌ای میزد مثلا میگفت : تاکی باید این شاهزاده ها سر کار باشند ومردم‌را چوب بزنند و مالشانرا غارت کنند . بعضی از رفقا مـی خندیدند و میگفتند ، سید در عراق زیاد آفتاب خورده است. معلوم میشود که حالا همه کـاره شده و آنهارا که تاکنون همه کاره بوده‌اند ، گـرفته وبحبس انداخته و مالشان را هم توقیف کرده است . مگر ندیدی که گاری ها از صبح تـا غروب ، چندین بار آمدند و انبارها راخالی کردند ، فرداهم میآیند .

راست می گفت نه‌تنها فردا ، بلکه تا یك هفته می آمدند و یکی یکی ، در انبارهارا باز میکردند و محتویات آنهارا میبردند . روز آخر هم بطویله رفتند وتمام اسبها و کالسکه‌هارا تصرف کردند . اسب کوچك من‌هم جزء اموال متصرفی شد . گفتم اسب مراچرا میبرند ؟ گفت تقصیر اسبت اینست که بطویلهٔ فرمانفرما رفت . حالا دیگـر چیزی باقی نیست فردا بناست باداره‌ٔ ژاندارمری بروم ، توهم بیا ، شاید بتوانم‌اسبت را پس بگیرم . آن شب از این غصه که اسب نازنین را از دست داده‌ام ، بسختی گریستم تا فردا صبح که من را صدا کرد و با خود باداره‌ٔ ژاندارمری برد وبماژور عبدالعلی‌خان اظهار کرد که این بچه ، ازینکه اسبش را هم جزء

غنائم برده‌اند شکایت دارد . جناب‌ماژور دستور داد مرا بطویلهٔ بزرگی که درآن نزدیکی بود بردند . من اسب خودرا شناختم . اسب پدرم را هم پس‌داد و دوتائی سوار شده بباغ نو مراجعت کردیم .

آیا واقعاً این کودتا به‌نتیجه رسید؟ شاید می‌خواست ثمری بدهد؛ شایدهم سید راستی قصد اصلاح داشت ؛ ولی نهالی‌که بدست‌ملت کاشته نشود ثمرش عاید مملکت نمیشود .

درموقع اقامت اصفهان چون پدرم فراغتی داشت مجدداً مشق تار را شروع کرد و شب‌ها تصنیف‌های جدید عارف را که‌باصفهان رسیده‌بود با تار می‌نواخت و من‌هم اشعار آنرا حفظ کرده میخواندم . تصنیف شور:

چه شورها که من بپا، زشاهناز میکنم
در شکایت از جهان، بشاه باز میکنم
جهان ُپراز غم‌دل از زبان سازمیکنم

و تصنیف سه گاه :

بماندیم ما، مستقل شد ارمنستان   زبردست شد زیردست زیردستان
اگر ملك‌جم شدخراب، گوبه‌ساقی   توباش باقی
صبوحی بده زان‌شراب شب بمستان

از تصنیفهای بسیار متداول آن دوره بود که عارف از اسلامبول بارمغان‌فرستاده بود. بزرگترها اشعار را تفسیر وتوجیه کرده نکات‌سیاسی واجتماعی آنرا شرح می‌دادند ودراطراف آن بحث‌هامیکردند (۱)

---

(۱) تصنیف چه شورها را عارف درحوالی سال ۱۲۹۷ در نتیجهٔ معلوم شدن خیالاتی که ترکها نسبت بآذربایجان ایران داشتند ، ساخته‌و تصنیف ارمنستان را دوسال بعد وقتی که گفتگوی استقلال ارمنستان‌در میان بوده است ، سروده است .

نمایش رستاخیز

یکی از خاطرات فراموش نشدنی ایام اقامت اصفهان، شبی بود که پدرم مرا بنمایش برد. **میرزادهٔ عشقی** شاعر آزادی خواه، جزء دستگاه حکومتی بود و نمایشنامهٔ **رستاخیز شهریاران ایران** را در آنجا نمایش داد. این نمایشنامه، بسیار مؤثر و دلنشین و تمام اشعار آن با آهنگ موسیقی توأم بود.

ارکستر کوچکی نغمات را مینواخت و چندتن که صوتی خوش داشتند اشعار را می‌سرائیدند. موضوع نمایشنامه تجسم خوابی بود که عشقی در عبور از خرابه‌های مدائن و ایوان کسری دیده بود. همان اثری که چند قرن پیش، از مشاهدهٔ این بارگاه، در خاقانی پیدا شده و گفته بود:

هان ای دل عبرت بین، از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را، آئینهٔ عبرت دان

در عشقی نیز پدید آمده و این اثر ادبی را بصورت نمایشنامه ای جلوه گر ساخته بود.

دکور، منظرهٔ خرابه های آثار باستانی را نشان میداد و عشقی بلباس درویشی در سن ظاهر شد و با تأسف و حیرتی که از دیدن این آثار خراب باو دست داده بود چندبیت خواند که آغاز آن چنین بود:

این درو دیوار دربار خراب   چیست یارب وین ستون بی حساب
زین سفر گرجان بدر بردم دگر   شرط کردم ناورم نام سفر

تاآنجاکه میگوید :

ای‌مدائن،ازتو ای قصرخراب   باید ایرانی ز خجلت گردد آب

سپس باآهنگی سوزناك ، غزل معروف خود را خواند که سرا پا ناله و اندوه بود :



(شمارهٔ ۱۰۷) میرزادهٔ عشقی

ز دلم دست بدارید ، که خون میریزد
قطره قطره ، دلم از دیده برون میریزد
آبروی و شرف و عزت ایـران قدیم
نکبت و ذلت ایران کنون میریزد

تخت جمشید ، ز بی‌حسی ما ، برسرجم

خشت، باسرزنش ازسقف وستون میریزد

در موقع خواندن این غزل که چند بیت دیگرهم دارد ، رهگذر را خواب در گرفت و در حال رؤیا شروع بخواندن اشعاری کرد که از عراق ماهور شروع میشد :

اکنون که مرا وضع وطن در نظر آمد

بینم که زنی باکفن از قبر در آمد .

سپس آهنگ تغییر کرد و محزون شد ودر گوشهٔ شکسته وافشاری چنین خواند :

سر از خاك بدر کرد　　بر اطراف نظر کرد

ناگهان چه گویم که چون شد

شیون از درونش برون شد

درین حال دختری سر از قبر بیرون کرد و با حیرت گفت :

این خرابه قبرستان ، نه ایران ماست

این خرابه ایران نیست ، ایران کجاست؟

و درین جا بند اول آهنگ ، با فرود ماهور تمام شد .

این دختر ، شهزادهٔ ایران و دُخت خسرو بود که در چندین دور دیگر اشعاری بهمان آهنگ نخست سرود و اظهار تألم کرد و خود را چنین معرفی نمود :

ای مردم چون مُردهٔ استادهٔ ایران

من دختر کسرایم و شهزادهٔ ایران

ملك زادهٔ دیرین　　جگر گوشهٔ شیرین

غصهٔ شما قوم رنجور مرده‌ام برون کرده از گور
این خرابه قبرستان ، نه ایران ماست . . . .

سپس چندتن از شهریاران هخامنشی و ساسانی مانند کوروش و داریوش و انوشیروان و خسرو پرویز بنوبت نمودار شدند و با همان آهنگ ، هر کدام یك بند شعر سرائیدند و از افتخاراتی که برای ایران فراهم کرده و از ویرانی آن که بدست اولاد نا خلف پدید آمده سخن ها گفتند . بعد شیرین بالباس سیاه بحال عزاداران ظاهر شد و با آهنگی سوزان، ابیاتی سرائید که یك بند آن چنین است :

ای خاك پاك ایران زمین ایران، ای حجاه گاه شیرین
کو تاج وتخت و کونگین ! در بارگه شوهر من
ایران ای خاك عالمی بر سر من

شاید محتاج بتذکر باشد که در آن زمان زنها در حجاب بودند و مردان نقش آنها را بازی میکردند ، چنانکه پسری که صوتی بسیار حزین و مطلوب داشت و نامش را بیاد ندارم نقش شیرین را بقدری خوب بازی کرد که سالن نمایش بعزاخانه تبدیل شد و همه بسختی گریستند .

هنگامی که زاری و فغان شیرین بسر رسید ، همهٔ پادشاهان سوگواری را پایان دادند و درودی بروان زرتشت فرستادند . سپس روح زردشت تجلی کرد و با بیرق سه رنگ ایران ، زندگانی نوینی را بشارت داد و گفت :

من ابر اهریمن ایرانیان ، غالب شدم
حافظ ایران بود یزدان و من غائب شدم

آنگاه عشقی از خواب بر خاست و گفت :

آنچه من دیدم درین قصر خراب بُد به بیداری خدایا یا بخواب ؟
پادشاهان را همه اندوهگین دیدم اندر ماتم ایران زمین !



(شمارهٔ ۱۰۸) با مادرم در اصفهان

ننگ خود دانندمان ، اجدادمان ای خدا دیگر برس بر دادمان
وعدهٔ زرتشت را تقدیر کن دید عشقی خواب وتو تعبیر کن(۱)

(۱) اشعار کامل این نمایشنامه ودیگر آثار عشقی در دیوانش بچاپ رسیده . اگرمیخواهید این شاعر را بخوبی بشناسید بکتابش مراجعه کنید

شاعر ناکام:

شاید اینجا مقام مناسبی برای شرح وتوصیف افکارشاعرشوریده‌ای چون‌عشقی نباشد زیرا او گوینده‌ایست که بیشتر گفته‌هایش جنبه‌های سیاسی و اجتماعی دارد و اهل موسیقی نبوده است که موضوع گفتار من باشدولی چون نمایشنامه‌اش باآهنك خوانده میشد و چیزی شبیه‌به «اپرا» بود و شایدهم اولین اثری است که درین زمینه در ادبیات فارسی ظهور کرده است ، با موضوع این کتاب بی ارتباط نیست . ازین گذشته اشعار این نمایشنامه مدتها در زبان مردم بود ، زیراآهنك داشت و مرا باآن انس و الفتی تمام بود .

معلم تار پدرم که در ارکستر رستاخیز شرکت داشت آهنگها را بوی‌آموخت و من بهمراه تار او، مکرر آنهارا میخواندم. مادرم میگفت این‌نمایشنامه یك‌درس بزرك وطن پرستی است ، برماست که وطن خود را دوست‌بداریم ودر راه ترقی آن ازهیچ کوششی نهراسیم‌وازهیچ مانعی سست‌نشویم. آری‌اندرز مادر ، چنان درلوح سینه‌ام نقش‌بست که هرگز فراموشم نمیشود .

عشقی در راه آزادی بسی‌کوشید . او مردی بود وطن دوست و برای راهنمائی افکار هم‌میهنان خود زبانی سرخ داشت که معمولا سر را بباد میدهد . عشقی شاعر دورهٔ بیداری‌ایرانست و در سالهای‌آخرعمرش که مقدمات از دست رفتن آزادی فراهم میشد و تظاهراتی جمهوری خواهانه بظهور میرسید ، بخوبی میدانست که این ظاهر سازیها مقـدمهٔ سیاستهای دیگریست ولی‌چون جوان احساساتی کم‌تجربه‌ای بود ناگفتنی ها راآنچنان تند وبی پروا گفت که دست نا سازگار زمانه ، زبانش را

بست و حیاتش را پایان داد .

عشقی درآغاز تجدد ادبی ایران دست بسرودن اشعار نوی زد. اگر فرصت مییافت ودر کارشاعری ورزیده ترمیشد، شاید یکی از برگزیدگان ادب جدید ایران جلوه می نمود ؛ با وجود این صرف نظر از بعضی لغزشهای ادبی ، او شاعریست که مخصوصاً افکار آزادی خواهانه اش هـوا خواه زیاد دارد . هرچند روزگارش بناکامی رسید ودر سن جوانی بسرنوشتی شوم دوچار شد که در دفتر تاریخ ایام ثبت است ؛ ولی گفته هایش بر دل آیندگان نوشته شد . برجائی که هرگز محو ونابود نمیشود .

☆☆☆

نتیجهـ حالا ببینیم چه پیش آمد هائی شد : کودتای سه ماهه بپایان رسید . سید بفرنگستان رفت . رجال و اعیان از حبس درآمدند . دورهٔ آقائی امثال فرمانفرما بسر رسید و دستهٔ دیگری علمدار معرکه شدند . هر کسی چندروزه نوبت اوست .

داستان نی زن

طاق نصرت ـ خاطرهٔ دیگر سفر اصفهان ، عروسی معتمدالدوله است . عروس ، دختر یکی از رجال تهران بود که با جاه و جلال بسیار باصفهان وارد شد . من‌هم بـا پدرم همراه داماد و جمعی دیگـر تا یك فرسخی به استقبال رفتیم . در بین راه ، طاق نصرت بپا کرده بودند. نمی دانم داماد چه فتحی کرده و چه گلی‌بسر مردم زده بود که بالباس‌سورمه ای غرق در نشانها و شمشیر مرصع سوار اسب شده بود و از زیر طاق نصرت میگذشت ! هرچه فکر میکنم در آن موقع معتمدالدوله شغلی نداشت ، نه حاکم بود نه رئیس‌قشون زیرا معمولا مردم برای‌این‌اشخاص احترام قائلند . اما او پسر ظل‌السلطان بود . پدرش فرزند ناصرالدین شاه بود که‌یك‌عمر جنایت کرد و مال ملت‌را غارت‌نمود . شاید این‌پسرهم نشانهای پدرش را که در اثر خدمات صادقانه بدست آورده بسینه زده‌بود یااینکه چون از خانوادهٔ سلطنت بود بدریافت ایـن نشانها که علامت خدمتگزاریست نائل شده بود . بهرحال پول داشت ، عمارات‌متعدد در بـاغ نو داشت ، دهات بسیار در اطراف شهر اصفهان داشت و همه را بی‌زحمت بدست آورده بود . مردم هم بندهٔ کسی هستندکه صاحب‌مال و جاه و مقامست . تازه میگفتند باو چیزی نرسیده ، برادر بزرگتر بعد از فوت پدرش تمام اموال‌را خود برداشته وبهریك ازبرادران‌هم چیزکی داده بود .

در هر صورت ، داماد جوان و زیبا بود ، لباسش هم که قشنگ و قیمتی بود ؛ طاق نصرت هم که برایش بسته بودند ، البته مورد پسند عروس که اوهم ازیکی از همین خانواده‌های خوشبخت بود واقع میشد. من هم که آنوقت مثل حالا فکر نمی کردم ؛ هم ازلباس زیبای غرق در نشان هم ازخبر عروسی، هم از تماشای طاق نصرت که باچراغهای رنگارنگ تزئین شده بود ، هم از گردش و اسب سواری خوشم میامد ؛ وقتی میدیدم همه بداماد تعظیم می کنند ، من‌هم سر فرودمیاوردم، ولی آنچه یادم هست ، داماد مرد متواضعی بود چنانکه جواب سلام مرا هم که بچه‌ای بودم باکمال خوشروئی میداد و همه می گفتند واقعاً او آقای بتمام معنی‌است ، تکبر و خودفروشی امثال واقران خود را ندارد .

باری عروس را به کالسکهٔ مزینی نشاندند که چهاراسب قوی‌هیکل آنرا می کشید . داماد و تمام همراهان هم سوار اسب بدنبال کالسکه براه افتادند . میگفتند عروس‌هم مثل داماد ، خیلی خوشگل و زیباست ولی چون چادر ابریشمی بسر داشت وتور سفیدی بسر و صورت افکنده بود ،آن همه لطف وملاحت را درپردهٔ مستوری پوشانیده بود .

جشن‌عروسی ـ شب ، مجلس جشن بزرگی در باغ نو بپاکردند چندین دسته نوازنده و خواننده و رقاص و مقلد در گوشه های باغ ، میهمانان را سر گرم میکردند . همه‌جا میزها پر از شیرینی و میوه بود ، چیزی که درین قبیل شبها موجبات خوشی همه بخصوص‌بچه‌ها را فراهم میکند . میز بزرگی‌هم در کنار حوض که آبی زلال در آن جریان داشت ، گذارده بودند و مملو از انواع مختلف خوراکی بود . از یك گوشهٔ باغ دودی بهوا میرفت و چندین آشپز ،گوشت های بره را روی زغالهای

سرخ ، کباب میکردند و دسته دسته پیشخدمتها ، سینی‌های کباب را دور میگردانند . اطراف حوض ، صدها تنگ‌های زیبا پراز مایعات رنگارنك بود که هنوز خالی نشده از کپ‌های بزرگی که در همان نزدیکی بود پر میشد . در طرف دیگر ، شیشه‌های دربسته‌ای بود که با کاغذ چاپ شده بخطوط فرنگی چیزهائی رویش نوشته شده بود و میگفتند ازعهدشاه بابا بیادگار مانده‌است . یکی از بچه‌ها گفت این شربتها چه خوشرنگ‌است! آن یکی گفت نقش سه‌ستاره دارد ، معلوم‌میشود سلطان بطریهاست ، دیگری گفت برنگش نگاه نکنید ، تلخ است ، نمی‌بینید وقتی بعضی میآشامند گره برابرو میآورند . پیشخدمتی که نزدیك ما ایستاده بود با یك سینی پراز لیوانهای شربت به لیمو نزد ما آمد و گفت: بچه ها شربت واقعی اینهاست ، بخورید و ببینید چقدر شیرین است ، آن شربت‌های دورحوض بدردشما نمیخورد ، اگر بخورید خوابتان می گیرد . ـ ما همگی گفتیم امشب وخواب ! مگر باین‌زودی چنین شبها دیده میشود ! ـ

درین گفتگو بودیم که خمپاره‌ای شروع آتش‌بازی را اعلام کرد. تیرهای رنگارنگ بهوا میرفت ، میترکید وپخش میشد و فرود میآمد ووقتی بنزدیك‌زمین میرسید محومیشد . گاهی بتماشای حرکات رقاصها ، ساعتی بشنیدن آهنگهای نشاط انگیز موزیك و زمانی بگوش دادن ساز وضرب نوازندگان مشغول بودیم .

آهنگ نی ـ در زیریك‌چادر پوش بزرگی‌جمعی نشسته بودند، پدرم هم آنجابود . بسوی‌او رفتم ؛ پیرمردی‌نی‌میزد وهمه خاموش‌بودند مثل اینکه آهنگ سازش جذبه‌ای داشت که همه را ساکت کرده بود . انگشت‌های او روی سوراخهای نی بتندی درحرکت بود ونوائی آسمانی

بگوش میرسید . وقتی آهنگ را تمام کرد همه باحترام کف‌زدندو تبسمی ملیح بر گوشهٔ لب پیرمرد نقش بست . آهسته ازپدرم‌پرسیدم : این‌پیرمرد کیست ؟ گفت : **نایب اسدالله** خداوند نی .

من همانجا نشستم ، مثل اینکه مرا هم مجذوب کرده بود و تا مجلس بهم خورد از او دور نشدم . سازش در دل زیبا پسند من‌چنان‌اثر کرد که دیگر زیبائیها را قدر و قیمتی نبود .

نایب اسدالله - نی‌زن بسیار ماهری بود . با آن ساز ساده که تنها چند سوراخ بیشتر نداشت و مانند آلات بادی امروز دارای‌ساختمان منظم و کلیدهای متعدد نبود ، تمام اصواتی راکه اراده میکرد از نی بیرون میآورد . آنچه یادم هست علاوه بر دستگاهها و نغمات موسیقی خودمان، بعضی آهنگهای فرنگی‌را هم که آنوقت معمول‌بود واز موزیك نظامی شنیده میشد، با نی مینواخت .

از کسانیکه هم‌عصر او بوده‌اند و نظرشان در موسیقی کاملامورد اعتماد است مکرر شنیده‌ام که اورا در فن خود با استادان بزرگی چون سماع حضور و آقا حسینقلی در یك ردیف گذارده‌اند و میگویند در کار خود بسیار مهارت داشته است. در اهمیت مقام نایب‌اسداله همین بس که گفته‌بود : من نی‌را از آغل گوسفندان بدربار پادشاه بردم .

یکی‌از دوستان که نی‌اورا زیاد شنیده است‌میگفت : بعکس‌بعضی نوازندگان‌که برای نواختن یك آهنگ باید از آنها خواهشهاکرد، نایب وقتی در مجلسی حضورداشت ، انتظار درخواست وتمنی ازکسی‌نداشت و بی‌ریا ساز میزد و همه را مستفیض میکرد . پیرمردی بود بر خلاف بعضی‌امثال و اقران خود ، بسیار متواضع و بی تکبر و درویش و خوش

طینت که همه را فریفتهٔ اخلاق خویش میکرد . در آخر های شب که جلسه‌های دوستانه از رونق میافتاد و هر کس بفکر خواب بود ، او در گوشه‌ای می‌نشست و برای خود ساعتها نی میزد وهمه با نوای آرام و مطبوع نای او بخواب میرفتند . همین روش و خصلت پسندیده است که هنوز همه از او به‌نیکی یاد میکنند .



(شمارهٔ ۱۰۹) نایب‌اسداله نی‌زن

براستی هنر هم باید همین‌اثرات را داشته باشد . هنر مندی را میتوان بتمام معنی‌شایستهٔ این‌مقام دانست که خود از مزایای اخلاقی بهرمند باشد زیرا اگر هنر نتواند صاحب هنــر را اصلاح کند و بکمال معنوی رساند ، چگونه میتوان انتظار داشت که در دلهای دیگران اثــر کند و کینه هارا بزداید و روح را صفا بخشد .

نایب اسداله مظهر پاکی و خلوص نیت بود و هرچــه میدانست برایگان در دسترس همه کس میگذارد . حالا اگر کسی حوصله وپشتکار و دقت او را نداشت و بمقام او نرسید ، تقصیر از استاد نبود زیــرا نی ، هرچند ساز بسیار ساده‌ای بنظر میآید و تصور میشود که نواختنش آسان است ولی اهل‌فن دانند ، کسی که بتواند حق آنرا درست ادا کند ، باید استعداد فوق‌العاده داشته باشد و مخصوصاً از لحاظ قوهٔ شنوائی بسیار

حساس باشد که بتواند با همین چند سوراخ ، تمام اصوات را بوسیلهٔ کم و زیاد کردن صدا ، با فوت بدرستی ادا نماید .

درین جا نمیتوان از گفتن این حقیقت خود داری کرد که بسیاری از استادان قدیم موسیقی ما در مقام تربیت شاگرد ، از حسادت و بخل دور نبوده‌اند و بآسانی هنر خود را بکسی نمیآموختند و درین باب ، داستانها شنیده‌ام اما بهتر است چیزی را که شایستهٔ مقام استادی هنر نیست باز گو نکنم و تا جائی که بتوانم از نیکی ها یاد نمایم ، چه بدیها میگذرند و همان به ،که فراموش شوند . آنچه باید سرمشق قرار گیرد ، فضایل اخلاقی و خوبیهاست . نام هنرمندان را باذکر عیوبی که داشته‌اند نباید در اذهان ببدی جلوه گر ساخت . من نیکی‌ها را مینویسم وستایش میکنم و آرزومندم که استادان هنرهم جز خوبی نداشته باشند . اما حقیقتی‌شنیده‌ام که باید نگاشت تا سرمشق جوانان هنر دوست قرار گیرد : در میان موسیقی دانهای دوره‌ای که سر گذشتش را مینویسم ، در حسن خلق و سرشت پاك و عاری بودن ازحسادت ، **میرزاعبدالله** که‌قبلا وصفش را نوشتم و **نایب‌اسدالله** که درین جا داستانش را شنیدید ، ضرب المثلند .

☆☆☆

چند نی‌زن - بقراری که شنیده‌ام قبل‌از نایب‌اسداله **شخصی** بنام **سلیمان‌اصفهانی** در نواختن نی بسیار مهارت داشته است و حتی برخی او را بر نایب هم ترجیح داده‌اند .

دیگر از نی‌زنها **ابراهیم‌آقاباشی** است که استاد نایب‌اسداله و خوانندهٔ زبردستی بوده است .

یداله میرزا معروف به شاه یدی که از شاگردان «لومر» وصاحب‌ـ
منصب موزیك نظام بود ، در نواختن نی مهارت داشت و گویند علاوه
بر نغمات ایرانی ، آهنگهای اروپائی را هم در نی بخوبی مینواخته‌است.

قلی خان تعزیه خوان که بعد بذکرش خواهم پرداخت همچنین
علی خان معروف به نایب‌السلطنه که خوانندهٔ معروفی بوده وشرح‌حالش
در جای‌خود گفته خواهد شد ، هردو ، نی هم میزده‌اند .

ازقراری که میگویند سرهنگ عراقی که‌درنواختن ضرب‌وخواندن
تصنیف دست داشته ، نی‌زن بوده است .

نایب‌اسداله دو شاگرد داشته‌است : یکی **عبدالخالق اصفهانی**
که از سر گذشتش بی‌خبرم و دیگر نوائی که‌سازش‌را چندبار شنیده‌ام
وبا اینکه مقیم اصفهان بود ، گاهی بتهران میآمد و حتی چند بار هم
نوای سازش از رادیو تهران بگوش دوستداران موسیقی رسید .

شنیده‌ام از نوائی شاگرد خوبی بیادگار مانده است و با اینکه
هنوز جوانست ، نی را خوش میزند . امید وارم توفیقی دست دهد که
سازش را بشنوم و در موقع خود اورا نیز بخوانندگان عزیز معرفی کنم.

☆☆☆

نی چیست ؟ ـ نی قدیمترین آلت موسیقی است که از قرنها قبل ،
در ممالك مختلف روی زمین ، باشکال مختلف ساخته شده است و در
ایران نیز سابقهٔ تاریخی کهن دارد . اعراب ساز بادی شبیه به نی داشتند
که‌آنرا **قصابه** مینامیدند و آلت ناقصی بود ولی بعد از آمیزش عربها
با ایرانیان ، جای خود را به‌نی داد . نی طبیعی ترین ساز بشر است که
آنرا ساز چوپانان نیز گویند . آهنگ نی بسی مطلوب وشیرین ودلپذیر

و پخته و گرم است . نی ، یادگار خاطرات گذشته است چنانکه مـولوی بزرگترین اثر عرفانی خود ، مثنوی را با حکایت آن ، آغاز میکند :

بشنو از نی چون حکایت میکند وز جدائیها شکایت میکند



نوازندگان در بوشهر (از کتاب Perse تالیف Louis Dubeaux ۱۸٤۱ میلادی)

کامل ترین نوع نی را در ایران نی **هفت بند** گویند که در عین سادگی ، عالمی از لطف و زیبائیست .

اروپائیها این ساز را کامل کرده بصورت دیگری در آورده‌اند که فلوت مینامند و در میان آلات بادی چوبی ، ازهمه خوش آهنگتر است . با فلوت میتوان بسهولت ، صداهای مختلف را اجرا کرد ولی چون فاقد پرده های مخصوص موسیقی ماست ، برای نواختن نغمات ملی در روی

این ساز، باشکال بر میخوریم اما اگر نوازنده ، با ذوق و ماهــر باشد ، میتواند باکم و زیاد کردن صدا و تغییر لب وفوت ، اصوات مورد نظر را اجرا کند .

نوع دیگری از نی در قدیم بوده که آلت دمیدن داشته و نی انبان نامیده شده است . چنانکه ذکر آن در کتابهای قدیم موسیقی ما نیز بمیان آمده و از جمله دررسالهٔ موسیقی اخوان الصفا هم بآن اشاره شده است . شاید هنوز هم اثری از آن پیدا شود ودر نقاط دورافتاده وجود داشته باشد .

حکایت نی زن را با چند بیت از مثنوی مولوی پایان میدهم :

مـن بهر جمعیتی نـالان شدم	جفت بدحالان و خوش حالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من	وز درون من نجست اسرار من
سرّ من از نـالهٔ مـن دور نیست	لیک چشم و گوش را آن نور نیست
آتش است این بانگ نای و نیست باد	هر که این آتش ندارد ، نیست باد!

یا پیر جان

هنوز تابستان ۱۳۰۰ بپایان نرسیده بود که بتهران برگشتیم واز دیدار نزدیکان و دوستان شادیها کردیم. اماافسوس که میرزا غلامرضای شیرازی ، آن هنرمند نیك سیرت با ذوق و یار دیرین ما ، یك سال قبل دیده از جهان بربسته و ما را در فراق ابدی خود بسی اندوهگین کرده بود . خاطرات آن روزگاران خوشی که با اوداشتیم هرگز ازیاد نمیرود! آری مردم نیك سرشت ، هیچگاه از خاطر دوستان دور نمی‌مانند ، چنانکه حالا هم که ۳۵ سال از آخرین دیدار آن هنرمند میگذرد ، همواره محبتش دردل من وتمام کسانی که با او آشنائی‌داشته‌اند بیادگار مانده است .

هنر اکنون ز دل خاك طلب باید کرد
زانکه اندر دل خاکند همه پرهنران

اما اگر دوستی مانند او را از دست دادیم بـا هنرمندی بزرگ و موسیقی دانی آشنا شدیم که دست زمانه کمتر این همه ذوق و هنر و خوی وخلق پسندیده را دریك تن جمع میکند .

او که بود که مرا این چنین فریفتهٔ خود ساخت ؟ـ صبر کنید ، شما هم بزودی ویرا خواهید شناخت :

پدرم از هنرمندی و مکارم اخلاقی او که چندی هم از تعلیماتش برخوردار شده بود ، حکایت ها میکرد . من آرزو داشتم ویرا ببینم و

سازش را از نزدیك بشنوم، تا اینکه برحسب دعوت پدرم شبی بباغ ما آمد. محفل آراسته ای بپاس احترام او ترتیب دادند و حضار که اهل ذوق و دوستدار موسیقی بودند، مقدم استاد را گرامی داشتند. اطراف حوض دائره شکلی‌را که درحاشیه‌اش شمعدانیهای گل قرمز کاشته بودند، فرش انداختند و همه با محبت و بی‌ریا چهار زانو دور هم نشستند. ماه از پشت درختان، دلربائی میکرد و با شکوهی تمام ببالا میخرامید. نسیم ملایم شهریور میوزید و حرکت شاخه ها، زمین را سایه روشن میکرد. نوای لطیف سرانگشت گهربار درویش خان هم رونق خاصی بمحفل انس داده بود.

مضراب ریز صاف بی‌درپی و نرمی و پختگی پنجه وحالت خوش سازش، همه را ساکت وخاموش کرد.

دفعهٔ دیگر، استاد تار را زمین گذارد و سه تار را دست گرفت و شور بالا دسته را باکوك مخصوص خود نواخت که آیتی از لطف وزیبائی بود و هرگز اثرش با اینکه سالها ازین داستان میگذرد از خاطرم محو نشده است.

درویش خان باآن قیافهٔ مهربان، بهمه یا پیرجان میگفت. تکیه کلام عجیبی بود. هنگامی که این سه کلمه را ادا میکرد، یك بار شکر از دهانش میریخت.

وقتی مجلس تمام شد، پدرم بمیرزا رحیم خان گفت: روح‌الله خیلی بموسیقی علاقه دارد، خوب است حالا دیگر درس سازرا نزد شما آغاز کند. مجلس درویش خان که بشارت نواختن ساز را بمن داد، خاطره‌ای بس دل انگیز در نگارنده گذارد.

فردا بمنزل دختر عمه رفتم و با ویولنی که میرزا رحیم برایم تهیه کرد مشق ساز را سینه بسینه شروع نمودم . او با کمانچه مینواخت ومن با ویولن تقلید میکردم . استاد میگفت اساس موسیقی ایرانی ردیف است ، باید آنرا خوب آموخت و در نواختن آواز ها مهارت یافت . خودش وقتی یك دستگاه را آغاز میکرد تمام گوشه ها را مینواخت و تا همهٔ تکه ها بپایان نمیرسید کمانچه‌اش را زمین نمیگذارد .

حکایت او را قبلا نوشته‌ام ، حال وقت آنست که داستان درویش را آغاز کنم .

کودکی درویش - در سال ۱۲۵۱ در یکی از خانواده های متوسط تهران ، پسری بدنیا آمد که نامش را غلامحسین نهادند . پدرش موسوم به‌حاجی بشیر اهل طالقان بود که بموسیقی‌هم کمی آشنائی داشت و اندکی سه‌تارمینواخت. چون باین هنرعلاقمندبود، فرزندش‌را بموزیك دارالفنون سپرد . غلامحسین بفرا گرفتن خط موسیقی و نواختن شیپور و طبل کوچك مشغول شد (۱) .

---

(۱) راجع بدرویش خان اولین‌بار درروزنامهٔ ناهید (سال۱۳۰۵) شرحی نگاشته شد . سپس در مجلهٔ یادگار مطالبی نوشته شدکه احمد خواص آنرا درشمارهٔ سوم مجلهٔ‌چنك (مهر ۱۳۲۵) اقتباس کرد و مجدداً در شمارهٔ ۱۳ روزنامهٔ زنك (مرداد ۱۳۳۱) نقل گردید. سپس‌حسینعلی ملاح در ۳۱ فروردین ۱۳۳۳ درسالن‌انجمن فرهنگی ایران وشوروی در همین‌زمینه سخنرانی نمود که عین گفته‌های ایشان درشمارهٔ اول دورهٔهفتم مجلهٔ پیام‌نو(خرداد همان‌سال) منتشرشد. این‌سخنرانی‌جامعتر از نوشته‌های سابق است زیرا ازاطلاعات دو استاد فن ، موسی معروفی و ابوالحسن صبا که هردوشاگرد درویش بوده و باحوالات او آگاهی بیشتری داشته‌اند استفاده شده است. نگارنده در نوشتن این فصل ازتمام نوشته های سابق استفاده کرده ومطالبی راکه‌سایر دوستان وشاگردان درویش خان‌داشته وبحقیقت نزدیك دانسته یادآور شده‌است .

تکیه کلام حاجی بشیر درموقع اسم بردن دوستان ،کلمهٔ **درویش** بود ؛ چنانکه هروقت پسرش راهم میخواست صدا کند میگفت: درویش. غلامحسین نمیدانست که این کلمه روزی ضمیمهٔ نام او خواهد شد . بارها از دوستانش خواست که او را بنام خود بخوانند ولی کلمهٔ درویش، چنان برزبانها افتاد که مکمل اسم او و حتی بعد ها هم نام خانوادگیش شد و به **درویش خان** یا **غلامحسین خان درویش** معروف گردید .

موزیك ملیجك ـ تعجب نکنید چرا میخواهم شمه‌ای ازداستان ملیجك را بنویسم . چنانکه خواهید دید با حکایت درویش بی ارتباط نیست .

در دربار ناصرالدین‌شاه، مردی بود بنام میرزا محمد خان (برادر امینه اقدس زن شاه) که بعدها لقب امین خاقان گرفت ومعروف به‌ملیجك شد . هرچند طبیعت از لحاظ ظاهر با او سر لطف نداشت زیرا کوتاه قد و بد ترکیب بود ولی طرف مهر و عنایت شاه گردید .گویند وقتی طفل بود، گنجشگی دید و آنرا بزبان کردی «ملوچ» یا « ملوچك » خواند و بهمان نام موسوم شد .

ازملیجك بعدها پسری بدنیا آمد که هرچند مانند پدر از تناسب اندام و زیبائی صورت بهره ای نداشت ولی بخت باو روی خوش نشان داد و پادشاه چنان خاطر او را عزیز داشت که این طفل که در آغاز، ملیجك ثانی خوانده میشد ، لقب عزیزالسلطان گرفت .

یکی از روزها که ملیجك، موزیکچی ها را دید ، علاقه‌ای بساز پیدا کرد . یکی ازندیمان شاه، شیپور بچگانه‌ای بدستش‌داد . ملیجك‌هم ببارگاه پادشاه وارد شد ، مثل سرباز ها راه رفت و شیپور زد . شاه را

این حالت خوش آمد و دستور داد که یك دستهٔ موزیك مخصوص برای او ترتیب‌دهند . مراتب باطلاع رئیس موزیك رسید و از میان بچهائی که‌درموزیك و اندرون بودند دستهٔ مخصوصی بنام عزیزالسلطان تشکیل شد . درین جا بود که اقبال غلامحسین هم یـاری کرد و طبال این دستهٔ موزیك شد .

در یاد داشتهای اعتماد السلطنه مکرر ازعلاقهٔ فوق‌العادهٔ پادشاه به ملیجك ثانی اشاره شده‌است ، مرا کاری با علت این مهر و التفات‌شاهانه نیست زیراموضوع خواست و تمنای دل است اما چند جمله‌ای که مربوط به تشکیل این دستهٔ موزیك است از کتاب مزبور مینگارم :

صبح درب خانه رفتم . شاه سوار شدند . در سر ناهار روزنامه خواندم . تا عصر ما را نگاهداشتند که درس بخوانند . امروز دو سه مرتبه پسر ملیجك بیرون‌آمد. موزیك زد. قرار شد یکدستهٔ موزیکچی باسم او بگیرند (۱)

در جای دیگر مینویسد : تفصیلی از پولتیك دول عرض میشد که شنیدنی و خالی از اهمیت نبود . اول فرمودند که یك جعبهٔ سازفرنگی که تازه ابتیاع فرموده‌اندآوردندکوك کردند . مدتی خلط مبحث شد . من ساکت شدم . بعد ملیجك پیدا شد با یك عدد دایره و یك تنبـك و یك دستگاه سنتور و چهار پنج غلام بچه . مدتی ملیجك ثانی با غلام بچه‌ها ساز زدند و شاه محظوظ بودند که ملیجك از ساز ، خوش دارد . حکیم الممالك هم تملقات میکرد و ماشاءالله میگفت . یك وقت ملتفت شدم‌که در اطاق همایون چهل پنجاه نفر بچه و فراش خلوت چهارده

۱ـ کتاب وقایع دربار ناصرالدین‌شاه صفحه ۱۱۲

پانزده‌ساله که سابق غلام بچه بوده‌اند بتماشای بازی ملیجك آمده‌اند(۱)

در چند صفحهٔ دیگر مینگارد: امروز عصر شاه بمدرسهٔ دارالفنون تشریف برده بودند. از قرار گفتهٔ « پروسکی » زیاد خوششان آمده بود از آواز خواندن و ساز زدن خانه شاگردها که برای ملیجك مشق میکنند. این کارمخبرالدوله وزیر علوم پسندیده‌تر شد از تمام اعمالش(۲)

بعد مینویسد: آنچه معلوم شد بندگان همایونی بواسطهٔ ذات پاك وقلب خوش که دارند، روزها سوار میشوند که‌ملیجك آسوده‌بتواند در دیوانخانه مشغول بازی وساز زنی شود (۳)

معیر الممالك چنین مینگارد: عزیزالسلطان‌دو خواجه مخصوص، دو پرستار زن، ۳۰ غلام بچه، ۱۲ فراش قرمز پوش از سن ۹ الی ۱۲ سال‌داشت و یکدسته‌موزیك که نوازندگان آن از ۱۰الی ۱۴سال داشتند و ۲۰ لله ونوکر خدمتش میکردند (٤)

این بود داستان جاه و جلال این « عزیز بی‌جهت » که داماد شاه هم شد و در سفر سوم فرنگ نیز همراه پادشاه بود و دز سفر نامه، اسم او همواره بعد از نام امین السلطان صدر اعظم آمده است اما پس از کشته شدن ناصر الدین شاه، زنش را رها کرد و خانه و ده و اموالی را هم که باو داده شده بود ازدست داد و در اواخرعمر بتنگدستی‌افتاد! آیا از حکومتی که غیراز خود پرستی سودی ببار نیاورد، جز این‌افراط وتفریطها می‌توان انتظار داشت؟همان‌است که گوبینوی‌فرانسوی‌مینویسد:

۱ـ کتاب نامبرده صفحه ۱۲٤

۲ـ وقایع دربار ناصری صفحه ۱٤۷

۳ـ همان کتاب صفحه ۱۹۲

٤ـ یادداشتهائی اززندگانی ناصرالدین‌شاه صفحه ۱٦۱

وزارت و امپراطوری و فرمانروائی با ناشایستگان و ستمکاران است و راستی اگر تیری بر سر یا سینهٔ آنان زده شود ، کاری بس نیکو و بجا خواهد بود ولی چه سودی دارد ؟ هر یك را از اسب خودخواهی و مردم آزاری بزیر آوریم ، دیوی سیاهکارتر و درنده خو تر جایش را میگیرد . گوئیا خداوند توانا بسببی که ما نمی‌دانیم ، میخواهد ستمکاران بر کرسی فرمانروائی دنیا بنشینند و نادانی و دیو منشی و تباهی همه‌جا را دربر گیرد (۱)

پیش بینی گوبینو درست بود و تیرهم ازطپانچهٔ میرزارضای کرمانی بیرون جست و بهدف هم خورد ولی آیا براستی همهٔ کارها اصلاح شد ؟

بهر جهت بگفتهٔ بعضی ، غلامحسین درویش در موزیك ملیجك بود و بگفتهٔ برخی دیگر در موزیك دیگری که در همان زمان بتقلید موزیك ملیجك ، برای کامران میرزا نایب السلطنه تشکیل شده بود ، نوازندگی طبل کوچك را برعهده داشت و آشنائی او با مقدمات موسیقی از همین جا شروع شد .

شاگردی آقا حسینقلی- چنانکه میدانیم نوازندگان معروف زمان ، در دربار رفت و آمد داشتند . غلامحسین خان هم البته ساز و آواز عملهٔ طرب خاصهٔ همایونی را شنید و نظر بسابقهٔ آشنائی ، بموسیقی و مخصوصاً تار علاقمند شد . وقتی موضوع را باپدرش در میان گذارد ، پدرش سه تاری برای او تهیه کرد و مقدمات را شخصاً بوی آموخت .

درویش خان پس از کمی آشنائی باین ساز، بمجلس درس **آقاحسینقلی**

۱ - کتاب لیلا خانم (جنك ترکمن‌ها) تألیف گوبینو ترجمهٔ ناصر ایراندوست صفحه ۱۵

راه یافت و سمت شاگردی آن استاد را پذیرفت و مشغول نواختن تار شد و بعد از سالها تمرین و ممارست ، در نواختن این ساز مهارت یافت و بهترین شاگرد او بشمار آمد.

درویش و شعاع السلطنه. درویش با کمال السلطنه (پدر ابوالحسن صبا) دوستی داشت . این مرد از نزدیکان شعاع السلطنه پسر مظفرالدین شاه بود و دوست خود درویش را بفرزند شاه معرفی کرد . شبی آقا حسینقلی درحضور شاهزاده نوازندگی میکرد واز او رخصت طلبید تاشاگردش غلامحسین خان هم که در مجلس حاضر بود بقیهٔ دستگاهی را که استاد شروع کرده و نا تمام گذارده بود ، بنوازد. درویش بخوبی ازعهده بر آمد ومورد توجه واقع شد. ازین پس غلام حسین خان جزء نوازندگان مخصوص شعاع السلطنه شد و هنگامیکه شاهزاده بایالت فارس منصوب گردید ، درویشخان هم جزء همراهان والی بشیراز رفت . غلامحسین خان دراین سفر با یك خانوادهٔ شیرازی ازدواج کرد وحاصل این پیوند ، دختری است که بنام قمر موسوم شد .


(شمارهٔ ۱۱۱) غلامحسین درویش

مستمری دستگاه شعاع السلطنه کفاف مخارج درویش را نمیداد . او هم دعوت بزرگان را پذیرفت تا ازین راه درآمد بیشتری تهیه کند .

شعاع السلطنه برآشفت که چرا نوازندهٔ خاص او در مجالس بزم اشخاص دیگر ، حضور یافته است . درویش را احضار کرد و امر داد انگشتان او را ببرند ولی کمال السلطنه شفاعت کرد و درویش از بدبختی هولناکی رهائی یافت !

پس از مراجعت بتهران درویش خان کلاس موسیقی در منزل خود دایر کرد و موجبات استفادهٔ هنرجویانی که به تار و سه تار علاقه داشتند فراهم شد . درویش ازین قید که همواره در پناه دستگاه شعاع السلطنه باشد ناراحت بود و طبع آزاده‌اش خلاصی ازین بند را آرزو داشت . چند تن ازدوستان ارباب‌خود را برانگیخت که برات آزادیش رابگیرند ولی شاهزاده خشمگین شد و فراشی را فرستاد که ویرا بحضور بطلبد . هنگامیکه درویش در کلاس‌خود مشغول بود، فراش وارد شد ومأموریت خودرا باو رسانید. درویش بفراست دریافت که موضوع از چه قراراست خوش و بشی با مأمور کرد و گفت :

یاپیرجان شما چند دقیقه اینجا بنشینید تا من لباس بپوشم . از دری که میان اطاق درس بود باندرون رفت و از پلکانی که اندرون را به بیرونی وصل میکرد خارج شد و در حیات را از بیرون چفت کرد و بطرف منزل یکی از دوستانش عباس قلی خان که سرایدار باشی سفارت انگلیس بود، روان شد و شرح حال‌رابوی گفت و در سفارت‌مأوا گزید. در بین‌راه‌هم یکی ازشاگردانش را دید و مطلب‌را باوبیان کرد و گفت: یاپیرجان برو چفت را بازکن و بشاگردان بگو چند روز کلاس تعطیل است ، به مردی سبیل کلفت هم که آنجا در انتظار من نشسته است بگو اگرمرا میخواهد ، بسفارت بیاید .

عباس قلیخان موافقت کرد که درویش چندروزی آنجا بماند تا در موقع مناسب بسفیر معرفیش کند. بعدها خود درویش حکایت میکرد که فراش باشی شعاع السلطنه هر روز میآمد دم در سفارت و از دور موج میکشید، خیال میکرد من گنجشگم. بعد از چندی سفیر، پناهنده را به حضور طلبید.

درویش بسفیر گفت: درست است که من سیاه چرده هستم ولی برده نیستم، ازین گذشته مدتیست که برده فروشی ممنوع شده‌است. خانم سفیر از درویش خواهش کرد که برایش ساز بزند. نوازنده که به چند نغمهٔ اروپائی هم آشنائی داشت، یکی از آنها را نواخت و بطوری مورد پسند واقع شد که خانم سفیر پشت پیانو نشست تااورا همراهی کند(۱) بعد قرارشد منشی سفارت، نامه‌ای بشعاع السلطنه بنویسد که درویش را آزاد کند. با این ترتیب درویشخان از ملازمت و مزاحمت شاهزاده خلاصی یافت.

در همین اوقات است که برای اولین بار شبی عارف و درویش یکدیگر را در **گلندوك** ملك ییلاقی نظام السلطان ملاقات میکنند که داستان آن‌شب را عارف بقلم خود در دیوانش نوشته و خواندنیست (۲)

۱ـ نغمه‌های اروپائی معمول آنزمان عبارت ازچندقطعه والس بود که دسته‌های موزیك نظامی مینواختند ودرویش هم‌قبلا درمدرسه موزیك بااین آهنگها آشناشده بود. معروفترین این‌قطعات والس‌افسوس Regret و امواج دانوب (Flot du Danube) و قطعهٔ دیگری بنام ماچیش (Matchiche) بود.

۲ـ دیوان عارف چاپ اخیر تهران صفحه ۱۳۰

درویشخان ازین پس با علاقهٔ بیشتری بکار تدریس پرداخت و چون‌نامی با مسمی داشت، در سلك اخوان‌صفائی در آمد و بظهیرالدوله سر سپرد . چنانکه قبلا گفته شد در کنسرتهای آن زمان که در انجمن اخوت داده میشد شرکت میکرد و همواره سمت ریاست ارکستر را داشت .

موسیقی ضربی زمان درویش - موسیقی معمول آن دوره در درجهٔ اول اهمیت ، ردیف آوازها بود که نوازنده‌ای مینواخت و آواز خوان ، همانرا میسرائید و از ساز ، جواب میشنید . این قسمتی بود که بتنهائی نواخته میشد زیرا درهمه جا ، وزن مرتب منظم نداشت که چند نوازنده بتوانند با هم بزنند .

بعضی از خوانندگان یعنی آنها که ضرب میگرفتند و باهنگهای ضربی آشنائی داشتند ، یك نوع آوازی میخواندند که وزن داشت و آنرا آوازضربی مینامیدند باین ترتیب که وزن معینی‌را در نظر میگرفتند وغزلی‌را در یك دستگاه میخواندند وگوشه‌های مهم ردیف را نشان میدادند . وزن آواز ضربی چنانکه حالا هم معمول است شش هشتم $\frac{6}{8}$ بود . در موقع تحریر و غلت دادن‌و کشیدن اصوات هم ، گرچه خواننده، خود را ازقیدوزن آزاد میکرد ولی چون تمبك میزد ، درضمن خواندن، وزن $\frac{6}{8}$ را از دست نمیداد ، تا اینکه بالاخره آواز را دوباره با آن موزون میکرد .

قسمت‌های‌ضربی که چندنوازنده میتوانستند باهم بنوازند، تصنیف‌و رنگ بود . تصنیف‌های معمول‌آن وقت از **شیدا** بود که بیشتر لطف و معنی‌داشت زیرا آنچه قبل از او متداول بود از لحاظ شعر و مفهوم

و معنی و آهنگ کمتر در خور توجه بشمار میامد و حتی اشعارش دارای کلمات مبتذل و رکیك بود.

اما رنگ‌ها هم محدود بود و هر دستگاه ، رنگ خاصی داشت مانند **ضرب اصول** (۱)شور، حربی ماهور، رنگ **دلگشا** (در سه گاه) **لزگی وحاشیه** (در چهارگاه) رنگ **فرح** (در همایون) **فرح انگیز** (در اصفهان) رنگ **شهرآشوب** (در چهارگاه وشور)

بنا بر این آنچه بنظر میاید ، ساختن آهنگ ، کمتر معمول بود و نوازندگان ، به تمرین وتکرار آهنگهائی که از قدیم مانده بود، وقت میگذراندند و چون زیاد ممارست داشتند و عمر خود را بر عکس نوازندگان امروزی ، بی جهت بنغمه سازی و ترکیب کردن آهنگهای بی سرو ته تلف نمیکردند ، سازشان مطلوب و دست وپنجه و مضرابشان راه بود و صدائی که از ساز بیرون میآوردند شنیدن داشت . درصورتی که در چند سالهٔ اخیر ، مطلب بکلی بعکس سابق شده است ، چه ساز نوازنده‌ها در اثر آهنگ سازی ، پس رفته و چون بروش نغمه پردازی هم وارد نیستند، اکثر ترکیباتی که میکنند ، بی معنی و تکرارمکررات وخالی از لطف و زیبائیست

قبلا گفتم که آوازها مانند امروز از قید وزن آزاد بود ولی تصور

---

(۱) ضرب اصول ، وزن خاصی بوده که سابقهٔ بسیار قدیمی دارد چنانکه سعدی گوید :

بدوستی که ز دست تو ضربت شمشیر
چنان موافق طبع آیدم که ضرب اصول

وحافظ گوید :

مغنی نوای طرب ، ساز کن — بقول و غزل ، قصه آغاز کن
که بار غمم، برزمین دوخت پای — بضرب اصولم، برآور ز جای

نشود که در آوازهائی که نواخته میشد هیچوقت قطعات ضربی وجود نداشت . البته بعضی گوشه‌ها چنانکه اکنون هم معمولست ضربی بود . چنانکه با یك مراجعهٔ مختصر بردیف ، نغمه‌های ضربی هم دیده میشود مانند : **کراوغلی** که در مقدمهٔ ماهور نواخته میشود و $\frac{6}{8}$ تند است . **ساقی نامهٔ** ماهور و **صوفی نامهٔ** اصفهان (دو ضرب سنگین) آهنگ **نستوری** نواکه سه‌ضرب‌سنگین است . **گریلی** در شور(دوضرب‌متوسط) **کرشمه** که یك قطعهٔ کوچك سه‌ضربی است و در اغلب آوازها بکار میرود . **زنگوله** و **نغمهٔ** راست‌پنجگاه‌و **چهار پارهٔ** حجاز که‌درماهور هم نواخته میشود .

گذشته از نغمات فوق ، قطعات دیگری هم بنام **چهار مضراب** معمول بوده که زمینهٔ آن از یك **برداشت** کوچك بنام **پایه** شروع‌میشده و در پرده‌های مختلف آواز پرورش میبافته و بزیر و بم میرفته است . با این ترتیب غیر از تصنیف ها و رنگها ، این گـونه قطعات ضربی آوازها هم در مورد لزوم بوسیلهٔ چند ساز باهم قابل اجرا بوده است . منتها این نغمات، کوچك بوده و زیاد طول نمیکشیده است، تنها ساقینامه و گریلی چون با شعر توأم بوده در صورت حضور آواز خوان ، گاه طولانی میشده وجای یکقطعهٔ موسیقی را میگرفته است .

پس از ذکر مقدمات فوق باین نتیجه میرسیم که وقتی ارکستر از چند نوازنده تشکیل میشد و میخواستند نواختن دسته جمعی را با یك مقدمهٔ مفصل تری آغاز نمایند ، آهنگ های کمی در دسترس داشتند . بهمین مناسبت موسیقی یك ارکستر چند نفری هم ، از آواز شروع میشد که نوازنده ، چهار مضراب یا درآمدی میزد و خواننده ، غزل را آغاز

میکرد . این نکته را هم باید گفت که موسیقی ، مخصوص مجالس بزم بود و ارکستر از پنج شش نوازنده تجاوز نمیکرد واین عده هم نه باسم ارکستر بلکه بنام **رامشگر** ، **خنیاگر** ، **اهل طرب** ، **نوازندگان** ، **عملهٔ طرب** و غیره در یك اطاق بنواختن مشغول میشدند و شنوندگان هم عدهٔ زیادی نبودند .

داستان پیش در آمد - پس از مشروطیت و آزاد شدن اجتماعات وتشکیل انجمن ها چنانکه قبلا اشاره شد ارکستر با عدهٔ بیشتری تشکیل گردید و اولین کنسرتها بتشویق ظهیر الدوله در مجالس بزرگی که عدهٔ بیشتری شنونده داشت بگوش مردم رسید، بنا براین برای شروع کنسرت ، آهنگهای دیگری لازم بود که مفصل تر باشد وچند دقیقه ای بطول انجامد تا مردم را برای شنیدن سازو آواز تنها ، آماده کند . پس احتیاج ، موجب بوجود آمدن **پیش در آمد** شد.

ممکن است پیش در آمد ، سابقهٔ قدیمتری داشته باشد منتها مختصر و خلاصه بوده و از حدود در آمد های اولیهٔ آواز تجاوز نمیکرده است. چنانکه در ردیف موسیقی که مخبر السلطنه از روی سه تار منتظم الحکما نوشته درقسمت همایون ، قطعه ایست بنام **پیش در آمد محمد صادقخانی** این قطعه سه ضربیست و بآواز بیشتر شباهت دارد و شاید از گوشه هائی است که محمد صادق خان میزده و امروز هم ، آهنگ آن در آوازها متداول است .

آقا حسینقلی هم بعد از محمد صادق خان پیش در آمدی بوزن $\frac{2}{4}$ در ماهور ساخته است ولی چنانکه نوشتم تا قبل از درویش خان این پیش در آمدها قطعات مستقلی نبوده وجزء ردیف بشمار میرفته. آنچه مسلم

است مبتکر پیش در آمد بسبك امروز، درویشخان است .

حال ببینیم پیش در آمدهای درویش و هم دوره‌های او چه بوده است ؟ تا قبل از وی پیش در آمد ، آهنگ کوچکی بوده که از درآمد



(شمارهٔ ۱۱۲) غلامحسین درویش (استاد تار و سه تار)

آواز تجاوز نمی کرده. درویش خان پیش درآمدرا توسعه داده ودر تمام گوشه‌های آواز، پرورانده و باین ترتیب، آنرا قطعهٔ مستقلی کرده است .

میگویند در موقعی که بناشد کنسرتی داده شود، در هنگام تمرین

رکن‌الدین خان پیشنهاد کرد خوب است اول ، قطعه‌ای را باهم بنوازیم و بعد از آن بآواز بپردازیم . سؤال شد کدام قطعه را ؟ پیشنهاد دهنده گفت من آهنگی باین سبك دارم . حضار میل بشنیدن آن پیدا کردند وسازندهٔ آهنگ ، آن قطعه را نواخت و مورد پسند واقع شد . بنا به پیشنهاد مشیرهمایون ، بمناسبت اینکه پیش‌از درآمد آواز زده‌میشود به پیش‌درآمد موسوم شد . این وجه تسمیه کاملا صحیح است ولـی اگر هم در آن موقع این نام‌گذاری به نظـر مشیر همایون رسیده است شاید سابقـهٔ قبلی داشتـه و ذهن نوازندگان باین کلمه ازپیش آشنا بوده‌است .

داستان دیگری ابوالحسن صبا از گفتهٔ پدرش نقل میکرد که آن هم یك موجب دیگری برای ظهور آهنگ‌های‌مستقلی بنام پیش در آمد شده‌است :

کمپانی « هیز ماسترز ویس » (۱) بخواجه ها مبارتسوم مأموریت میدهد که در تهران با موسیقی دانهای مشهـور برای پر کردن صفحـه مذاکره کند و عده‌ای را با خود بلندن بیاورد تا صفحاتی از موسیقـی ایشان تهیه شود . هامبارتسوم بملاقات آقا حسینقلی‌میرود و میگوید برای اینکه نام شما وموسیقی‌ایران از میان نرود خوبست باتفاق چند تن‌دیگر بانگلستان‌سفر کنیم وصفحاتی تهیه‌نمائیم، خرج سفر را هم، من‌میپردازم. استاد پیشنهاد را میپذیرد که باتفاق کسانی که قبلا نام و عکسشـان را در صفحات ۱۳۳ تا ۱۳۵ دیده‌اید ، حرکت کننـد . درویش با خبر شد و به ملاقات استاد رفت و گفت : شما با این کار ، اعتبار موسیقی و موسیقی‌دان

His master's voice (۱)

را در ایران پائین میآورید. وقتی شما که استاد مسلم هستید، هنر خود را بهیچ بفروش بگذارید، فردا شاگردان‌شما چه اعتباری خواهندداشت! میرزا این عقیده را می‌پسندد ولی نمایندهٔ کمپانی، ذهن استاد را مشوب و وانمود میکند که درویش از راه حسد و کارشکنی این مطالب را گفته‌است.

با این حال آقا حسینقلی در اثر سخنان درویش از نماینده، مطالبهٔ دستمزد میکند و بالاخره معامله با چند مترپارچهٔ ماهوت انگلیسی‌ختم میشود وهیئت نوازندگان بلندن‌مسافرت میکنند. درویش‌وقتی از شرط حقارت‌آمیز معامله آگاه میشود، تصمیم بمبارزه میگیرد و شروع بساختن قطعاتی بنام پیش‌درآمد میکند. استقبال عموم ازپیش درآمدهای‌درویش طوری بود که وقتی صفحات، بتهران رسید مواجه با شکست شد زیرا مردم،صفحهٔ پیش درآمد درویش را میخواستند و کمپانی جز آواز وبرخی تصانیف، چیزدیگر نداشت که عرضه‌بدارد.

اگر این داستان‌درست باشد پس‌چرا در سفرهائی که خود بلندن و تفلیس کرد، از پیش درآمدهایش صفحه‌ای ضبط نکرد؟ زیرا بیشتر این صفحات ساز و آواز وتصنیف است. شاید هم بوده و بدست‌مانرسیده چه صفحات زیادی پر کرده‌اند که بیش از چند تای آنها امروز موجود نیست.

آثار درویش - آثار درویش خان تا آنجاکه نوشته شده‌ومن دیده‌ام ازین قراراست:

پیش‌درآمد ها - پیش‌درآمد ماهوربوزن $\frac{3}{4}$ دوپیش در آمد در ابوعطاکه هر دو بوزن $\frac{3}{4}$ است - پیش درآمدسه گاه بوزن سنگین

$\frac{۲}{۴}$ - پیش‌در آمد شوشتری بوزن $\frac{۳}{۴}$ - پیش‌در آمد افشاری بوزن $\frac{۳}{۴}$ که در آخرین کنسرت درویش در سالن گراند هتل نواخته شد- پیش در- آمد راك که قسمتی $\frac{۳}{۴}$ و قسمت دیگر $\frac{۶}{۸}$ است.

رنگ‌ها. دو قطعه رنگ در ماهور یکی بنام **قهر و آشتی** و دیگری رنگ دوم ماهور که قسمت آخرش تند میشود - رنگ ابوعطا- رنگ سه گاه - رنگ شوشتری - رنگ همایون که قسمت آخرش سریع تر از قسمت اول اجرا میشود - رنگ افشاری که دارای سه قسمت است : ۱ - بوزن $\frac{۳}{۴}$ سنگین ۲- بوزن $\frac{۶}{۸}$ متوسط ۳ - بوزن $\frac{۶}{۸}$ تند. دو رنگ اصفهان : اولی بنام **پریچهر و پریزاد** که برای اپرتی بهمین نام ساخته شده و دومی موسوم است بهرنگ اصفهان **غنی** و **فقیر** که قسمت آخرش تند میشود.

تصنیف‌ها - ۱ - تصنیف ماهور، سه ضرب متوسط که آهنگی مطلوب و سنگین وبا وقار دارد :

دائم مه من، بر من دلریش کند ناز
چون خواجهٔ منعم که بدرویش کند ناز
عاشق طلبی بین که چو معشوق نبیند
در آینه بیند رخ و بر خویش کند ناز
مُردم بلب چشمهٔ حیوان دهانش
چون تشنگیم بیش شود، بیش کند ناز
ای کاش که از خویش آگه نشود یار
ترسم که باندازهٔ خویش کند ناز

دانست که من عاشق دیوانهٔ اویم

هر روز بمن بیشتر از پیش کند ناز

از پیش و پس طنطنهٔ حسن جمالش

از پشت کند غمزه و از پیش کند ناز

۲ ـ تصنیف ابوعطا : شش هشتم متوسط کـه دارای آهنگی شوخ ودلرباست .

بهار دلکش رسیدو دل بجـا نباشد

از آنکه دلبـر دمی بفکر ما نباشد

درین بهار ای صنم بیا آشتی کن

که جنگ و کین با من حزین روانباشد

صبحدم بلبل بر درخت گل بخنده میگفت

مه جبینانـرا نازنینانرا وفا نباشد

اگر که با این دل حزین تو عهد بستی

حبیب من با رقیب من چرا نشستی

چرا عزیزم دل مرا ز کینه خستی

بیا در برم از وفا یکشب

ای مه نخشب تازه کن عهدی که برشکستی

۳ ـ تصنیف دوم ماهور: شش هشتم سنگین که شامل نغماتی متنوع و دلکش است :

زمن نگارم خبر ندارد بحال زارم نظر ندارد

خبر ندارم ، من از دل خود دل من از من، خبر ندارد

کجا رود دل که دلبرش نیست کجا پرد مرغ که پر ندارد

فغان ازین عشق، امان ازین عشق   که غیر خون جگر ندارد
همه سیاهی همه تباهی   مگر شب ما، سحر ندارد
بهار مضطر، منال دیگر   که آه و زاری، اثر ندارد
جز انتظام و جز استقامت   وطن علاج دگر ندارد
ز هر دو سر برسرش بکوبند   کسی که تیغ دوسر ندارد (۱)

٤ـ تصنیف سه گاه شش ضرب:

صبحدم زمشرق طلوعی در جهان کن
بزم ما منور ز مویت گل فشان کن
ملك دل مسخر ز رویت ناگهان کن

صنم شاهی تو مرا جانم فدایت   تاجم ماهی تومرا مُردم برایت
حبیبم ملیحم صبیحم   شمع مجلسم سرو نورسم
مه رخشانم تو ئی تو   آرام جانم توئی تو

٥ـ تصنیف سه گاه، شش هشتم معمولی که برای رفع حجاب نسوان ساخته‌شده است:

عروس گل از باد صبا   شده در چمن چهره گشا
الا ای صنم بهر خدا   ز پرده تو رخ بدر کن
ندیده بود چهر پری   نهفته کند جلوه گری
تو چون از پری زیبا تری   هر آینه جلوه سر کن.

---

(۱) نت این تصنیف را سالار معزز برای پیانو نوشته ودرسال ۱۳۴۰ ه. ق (۱۳۰۱) در تهران بچاپ رسانیده که نسخه ای از آن در کتابخانهٔ هنرستان موسیقی موجود است.

دیده کسی هرگز بود پیچه زدن خوی گل
پرده برافکن تا شود پرده‌نشین روی گل
آه ! نهان چرا چهرهٔ دلجوی تو
یار ، گشاده به روی تو و موی تو

٦ - تصنیف افشاری : شش ضرب است و آهنك آن بسیار جذاب و مؤثر میباشد .

باد خزان وزان شد — چهرهٔ گل نهان شد
طلایهٔ لشگر خزان — از دوطرف عیان شد
چوابر بهمن زچشم‌من — چشمهٔ خون روان شد
ناله ها مرغ سحر ازغم آشیان‌زد — آشیان‌سوخته‌بین‌مشعله درجهان‌زد
درین زمستان ، بهر شبستان — توانگران راحت وشادوخندان
فتاده گریان ، فقیر و عریان — گرسنه در بستر برف و بوران
کشور خراب ، فغان و زاری — ظلم بی حساب ، سیاهکاری
وه چه کنم ازغم بیقراری — تا بکی کشیم ذلت و بیماری
بیا مه من ، رویم ازین ورطهٔ جانسپاری (۱)

---

(۱) از ساخته‌های درویشخان آنچه تاکنون بچاپ رسیده از این قرار است :

مارش‌درویش‌و رنگ‌اصفهان(صفحهٔ ۲۲و۳۱ کتاب‌دوم‌تار وسه‌تار) رنگ شوشتری و رنگ‌پریچهر وپریزاد (شمارهٔاول‌وچهارم‌مجله چنگ‌درسال ۱۳۲۵) رنگ‌قهروآشتی وپیش درآمد افشاری (صفحه۳٦ و٤۰ کتاب دوم ویولن) پیش درآمد ابوعطا وتصنیف« بادخزان» ورنگ افشاری (صفحه ۱٦و۲٦و۲۷ کتاب سوم‌ویولن) پیش‌درآمد سه‌گاه‌ورنك ماهور (صفحه۱۳و۲۲ کتاب چهارم ویولن)

تمام تصنیفهای درویش خان را نوشتم زیرا نمونه های بسیارخوبی ازین نوع موسیقی زمان وی میباشد که هم در ساختن آهنگ و هم در سرودن شعر آنها کمال ذوق بکار رفته است .

اشعار تصانیف فوق از **ملك الشعرای بهار** است ، باستثنای تصنیف سه گاه (صبحدم زمشرق) که گویا از حاجب میباشد.

قطعات متفرقه ـ ازین نوع تاکنون دو قطعه از درویش دیده‌ام :

اول سرودی است که بنام مارش جمهوری ساخته است .

دوم آهنگی است در مایهٔ فای بزرگ بنام **پولکای درویش** بوزن سریع $\frac{۲}{۴}$ خوشحال و بشاش که به چهار گاه میرود و چنین تغییر مقامی در آن زمان معمول نبوده است . این آهنگ اثر پرمایه‌ای از ذوق و ابتکار درویش بشمار میرود .

پُر کردن صفحه ـ درویش خان دو سفر برای پر کردن صفحه بخارج از ایران مسافرت کرده است . همراهان سفر اول ازین قرارند :

حبیب‌الله شهردار ، سید حسین طاهر زاده ، رضا قلی‌خان ، حسین هنگ آفرین ، باقرخان رامشگر و اسدالله خان .

وقتی این عده برشت رسیدند **اکبر خان فلوتی** برادر حسین هنگ آفرین هم که در آنجا اقامت داشت با آنها همسفر شد و همه از راه روسیه بلندن رفتند و در موقعی که کارخانهٔ « هیزماسترزویس » جشنی گرفته بود و از ممالك دیگر نیز نوازندگانی برای پر کردن صفحه بآن شهر آمده بودند ، مقداری صفحات مختلف پر کردند که بعضی از آنها هنوز موجود است . از جمله صفحهٔ تار سولوی درویش

که بیداد همایون را نواخته است ، بسیار خوب و معرف پنجهٔ شیرین و مضراب روان آن استاد میباشد

در سفر دیگر ، همراهان درویش خان ، چهار نوازنده وخواننده



(شمارهٔ ۱۱۳) ازراست نفراول باقرلبو- نفردوم باقرخان رامشگر

بودند: باقر خان ، طاهر زاده ، اقبال السلطان وعبدالله دوامی (معروف بدو دانك) . عکسی راکه یادگارسفر مزبوراست، در صفحهٔ بعد ملاحظه مینمائید . این دفعه به تفلیس رفتند و صفحه هائی ضبط کردند که بعداً به برلن فرستاده شد و چند نمونه از آنها بتهران رسید ولی بمناسبت پیش آمدن جنگ بین‌الملل اول (۱۹۱٤ م) بقیهٔ صفحات بتهران نرسید . این عده بهنگام اقامت تفلیس ، دو شب سالن تأتر گرجی ها را اجاره

کردند و کنسرتهائی دادند و ایرانیانی که در آنجا بودند از نوازندگان، تشویق بسیار نمودند.

کنسرتها ـ گذشته از کنسرتهای انجمن اخوت که در آنها همواره درویش سمت ریاست ارکستر را داشته، وی چند کنسرت هم درسالن گراند هتل داده است. همچنین بموجب نامهٔ شماره ۴۵۴ مورخ دوم برج ثور (اردی بهشت ۱۳۰۱) وزارت جنگ که جزء نامه های درویش



(شمارهٔ ۱۱۴) ازراست نفراول: طاهرزاده ۲ـ باقرخان ۳ـ درویش خان ۴ـ عبدالله خان دوامی ۵ـ اقبال السلطان

خان بدست آمده، کمیسیونی برای جمع آوری اعانه بمنفعت قحطی زدگان روسیه تشکیل شده و از نامبرده خواهش کرده اند که باین منظور کنسرتی در سفارت روس بدهد و او هم این کار را پذیرفته و ازین راه درآمدی بنفع آسیب دیدگان جمع آوری شده است(۱).

نامهٔ دیگریست بشماره ۷۶۷۸ از وزارت معارف بتاریخ نهم برج ثور ئیلان ئیل که سنهٔ آن پاك شده است (شاید ۱۳۰۰ باشد) در این نامه

---

(۱) بموجب قانون ۱۱ فروردین ۱۳۰۴ که ازمجلس گذشت، تقویم اصلاح شد و کلمات حمل، ثور، جوزا وغیره بفروردین، اردی بهشت، خرداد ... تبدیل گردید.

از درویش قدردانی کرده اند که پنجاه تومان از عایدات شب دوم و سوم هیئت ارکستر ایرانی را برسم اعانه برای ایتام بی بضاعت مدارس ملی



(شمارهٔ ۱۱۵) ردیف نشسته ازراست: ۱ـ باقرخان (کمانچه) ۲ـ طاهرزاده (آواز) ۳ـ درویش خان (تار) ردیف ایستاده ازراست: ۱ـ عبدالله دوامی (تصنیف وضرب) ۲ـ اقبال السلطان (آواز)

تخصیص داده و مبلغ مزبور برای خریداری هجده دست لباس بجهت اطفال یتیم، اختصاص یافته است.

خصوصیات هنری ـ درویش تار وسه‌تار هردورا نیکومینواخت. مضراب و ناخنش، ریز مسلسل نرم خوش آهنگ داشت و پنجه اش لطیف و تند و مخصوصاً ذوق وسلیقه‌اش بسیار خوب و نوای سازش گرم

و پخته بود . قبل از او ، تار پنج سیم داشت : دو سیم سفید ، دوسیم زرد و یك سیم بم . درویش یك سیم سفید هم بین زرد وبم اضافه کرد و آنرا **سیم شش** نامید و این کار را از سه تار که دارای آن سیم بود تقلید کرد و با این ترتیب برصداداری تار ، بسی افزود و ازلحاظ کوك های مختلف ایجاد تنوع جدیدی نمود .

ساخته های درویش از لحاظ ملودی ، بسیار روان و سلیس و از جهت سازندگی و علم ترکیب کردن اصوات موسیقی ، مطابق قواعد و اصول میباشد و با اینکه از ین علم سررشته نداشته ، بیاری ذوق سلیم بخوبی از عهدهٔ این کار برآمده است . او مثل آهنگ سازان این دوره نبوده است که بنشینند و روزی چند آهنگ بسازند . تمام ساخته های او از ۲۲ شماره تجاوز نمیکند و پیداست که باکمال دقت میساخته و مکرر مینواخته و بکمك ذوق لطیف ، بتدریج حشو و زوائد را حذف میکرده و باصطلاح اهل فن ، آهنگهارا شسته و رفته ازکار درمیآورده است .

پیش درآمد هایش اغلب بوزن $\frac{3}{4}$ نوشته شده ولی درحقیقت شش ضرب است که پایهٔ آنها را از یکی از اوزان معروف ضرب گیرها اقتباس کرده (۱) و بهترین نمونهٔ پیش درآمدمیباشدکه بوسیلهٔ دیگران تقلید شده است .

تصنیفهای درویش که اشعارش قبلا نوشته شد از لحاظ نغمه کاملا شیرین و جذاب میباشد .

---

(۱) درین پیش درآمدها که بوزن سه چهارم نوشته شده اگرخط میان دومیزان سه‌چهارم‌را برداریم ، تبدیل به‌شش‌چهارم میشود که باوزن معروف تنبك که اشاره شد بهتر تطبیق میکند .

رنگهای درویش بهترین ساخته های اوست، مخصوصاً ازین نظر که با مخلوط کردن وزنهای $\frac{6}{8}$ و $\frac{3}{4}$ زمینه های خوبی بدست داده و اغلب آنها بسیار متنوع است چنانکه از ابتدا سنگین شروع میشود و بتدریج در قسمت های بعد، سریع میگردد. مخصوصاً رنگ افشاری و رنگ دوم ماهور و رنگهای اصفهانش بی نهایت زیبا و دلچسب جلوه میکند که هنوزهم بهترین نمونهٔ رنگهای ایرانیست.

خواص اخلاقی ـ درویش طبعی لطیف وحساس و ذوقی سرشار داشت. هنرمندی متجدد و بی‌تکلف، بسیار متواضع و فروتن، بی آزار و بردبار، انسان دوست وزیردست نواز، خوش معاشرت ورفیق‌دوست بود. از هیچکس بدگوئی نمیکرد یعنی عارف بتمام معنی که فقط نیکی‌میدید و همه را خوب میپنداشت.

مردی بودنکته‌سنج و بانمك وخوش بیان وظریف و رند و شوخ چنانکه وقتی کلام‌گوشه‌داری میشنید، بوضعی دلپسند ومؤدب، جواب مناسب میداد، اما نه آن‌طور که خاطری را آزرده سازد. هنر را بسیار محترم می‌داشت و وضع رفتارش چنان‌بود که مورد احترام‌وتکریم همه واقع میشد. نسبت باستادان خود، حق شناس و سپاسگزار بود و با شاگردانش بکمال ملاطفت و مهربانی رفتار مینمود و آنها را مانند برادر و فرزند خود دوست‌میداشت. تکیه کلامش **یاپیرویاپیرجان** بود بهمین جهت باین نام معروف شد و همه‌او را یا پیرجان خطاب‌میکردند.

شعار کلاس موسیقیش مدالی بود ازطلا بشکل تبرزین که علامت درویشی‌است و بشاگردانی‌که فارغ التحصیل میشدند مدال مزبور را

هدیه میکرد . رویهمرفته باید گفت نامی بامسمی داشت ودرویش و عارف و پیر طریقتی بتمام معنی بود .

مرگ درویش ـ این استاد درشب چهار شنبه دوم آذر ماه سال ۱۳۰۵ موقعی که از منزل یکی از دوستان بخانه میرفت ، درشکه اش باتومبیلی تصادف کرد و براثرضربتی که بسر او وارد آمد ، چنان بسختی صدمه دیدکه جان سپرد . چند روز بعد مدیر ناهید ، مقالهٔ شیوانی بیاد او نوشت واظهار تأسف کرد . محمد هاشم میرزای متخلص به افسر ، در مدح استاد و درویش دیگری که مبتکر خط شکستهٔ فارسی بوده این دوبیت را سروده است :

درویش زمان ما ودرویش نخست — هریك برهی ، رسم تجدد می‌جست
آن یك، خط راست راشکسته بنوشت — وین، موسیقی شکسته‌را، کرد درست

استاد را در جوار مزار ظهیرالدوله که قبرستان درویشان صفائی است بخاك سپردند. او در زمان حیات ، شیفتهٔ گل بود و درصحن خانه‌اش گلهای رنگارنك داشت که همه‌را بدست خود پرورش میداد و اوقات فراغت‌را با نباتات خوش رنك و بو قرین و همدم بود . اکنون نیز اگر راهگذری از تجریش به دربند برود و در نیمهٔ راه، بدست راست بپیچد و سری بمقبرهٔ ظهیرالدوله بزند ، قبری کوچك می بیند که شاخه های نسترن کوهی بر آن سایه افکنده است . اگر شاخه ها را پس زنید این اشعار را روی سنك مزار او میخوانید .

درویش ، اگر ازین جهان رفت — مشنو که فقیر ناتوان رفت
درویش ، هنر ور زمان بود — استاد هنر ور . زمان رفت

فریاد ، ز بوستان بر آمد — کان بلبل‌خوش، ز بوستان رفت
چون دید چنین مدیر ناهید — کان چشم‌چراغ دوستان رفت
تاریخ وفات او زمن خواست — تا سر کنم آنچه داستان رفت
من نیز بگفتم ای شکوهی — **درویش یگانهٔ جهان رفت**
(۱۳٤٥ قمری)

بیاد درویش ـ بپاس خدمات درویش خان بعالم موسیقی ایران چند شب بعد (دوشنبه هفتم آذر ۱۳۰٥) کلنل علینقی خان وزیری در مدرسهٔ عالی موسیقی جلسهٔ یادبودی تشکیل داد که جمعی از اهل هنر و ذوق و موسیقی در آن شرکت کردند . عکس بزرگ درویش و تار دست ویرا درگوشهٔ سالن گذاردند و نواری سیاه بدور آن افکندند و باگل که مورد علاقهٔ او بود زینتش دادند . کلنل راجع بدرویش صحبت کردو خدمات او را ستود . سپس برای اولین مرتبه در تاریخ موسیقی ایران، جلسهٔ تذکر با نوای موسیقی آغاز شد . پیش درآمد افشاری و تصنیف « باد خزان وزان شد » از ساخته های درویش توسط ارکستر که خود وزیری هم در نواختن شرکت میکرد بیـاد استاد درگذشته نواخته شد . سپس وزیری تارزد و احساسات خود را با نوای ساز ابراز داشت و چنان مؤثر و جذاب جلوه نمود که اشك تأثر ازدیـدهٔ یـاران درویش جاری شد . حسین گل گلاب کاغذی بدست گرفت و این شعر را با خط خوش خود در بالای آن نوشت :

چون اشك شمع تا مژه بر یکدگر زدیم
داغ تو از سر آمد و از پای ما گذشت

حضار، ذیل ورقه را بیاد آن‌شب امضا کردند. این بود داستان یا-
پیرجان استاد معروف آن زمان که قلوب دوستانش همواره ازمهر و محبت
وی سرشار و لبریز است. همان استادی که ایرج میرزا شاعر همزمان و
دوست مهربانش در بارهٔ او در منظومهٔ زهره و منوچهر چنین سروده‌است:

تار دهم در کف درویش خان　　　تا بدمد بر بدن مرده جان

گفتگوئی
دربارهٔ یک آهنگساز

چنانکه قبلا اشاره شد نوازندگان قدیم توجهی بآهنگ سازی نداشتند و بنواختن آنچه پیشینیان‌در دسترس آنها گذارده‌بودند، اکتفا میکردند. البته هر نوازنده‌ای در طرز اجـرای نغمات ردیف، سبکی خاص داشت و هر که هنر و ذوقش بیشتر بود، سازش هم بیشتر جلوه مینمود و اگر ابتکاری میکرد مطلوبتر واقع میشد. در حقیقت میتوان گفت که کار اساسی استادانی مانند محمدصادقخان و میرزا عبداله وآقا حسینقلی و امثال آنها، منظم کردن ردیف وسپردن آن، بدست‌شاگردان بود. ولی هنگامی که این الحان تثبیت و مرتب شد و شاگردان‌بسبك نواختن آنها بخوبی واقف شدند، بتدریج‌احساس شد که اجرای آهنگ های آوازی ممکن است ایجاد خستگی کند. بخصوص که نشاط‌جوانی همواره انسان‌را بنغمه‌های ضربی‌مایل مینماید و شنیدن گوشه‌های‌طولانی و شاید یکنواخت ردیف، برای ناآشنایان خالی از دشواری نیست. از طرف‌دیگر ایجاد ارکستر و پیدایش کنسرت، موجب لزوم آهنگهای ضربی شد و بطوری که سابقاً اشاره نمودم، درویش‌خان‌را بفکرساختن پیش درآمد انداخت و چون او خود کلاس تعلیم موسیقی داشت و این آهنگها را بشاگردانش یاد میداد، بزودی باعث رواج آنها شد.

اولین کسی که در همان هنگام بساختن این قبیل آهنگها آغاز کرد ، یك نوازندهٔ معروف ویولن بود که درین روش با درویش خان همکاری بسیار نزدیك داشت و پیش در آمدهای اورا هم نه‌تنها درویش‌خان شخصاً مینواخت بلکه بشاگردان خود نیز تعلیم میداد و همین کار وسیلهٔ انتشار و رواج آنها گردید . گرچه در همین اوان معاصرین آنها نیز شروع بساختن این نوع قطعات کردند ولی چون در آن موقع هنوز شاگرد نداشتند ، پیش‌درآمدهایشان منتشر نگردید .

☆☆☆

اکنون موقع آن رسیده است که از آن دوست نزدیك درویش که با او همواره در ساختن آهنگ های جدید موسیقی همکاری داشته و کسیست که روش درویش را در ترکیب قطعات تازه تعقیب کرده است ، نام برم . مرا بجهاتی بزندگانی خصوصی و اجتماعی وی کاری نیست زیرا باید وارد جزئیاتی شوم که از حوصلهٔ این کتاب خارج و قضاوت در بارهٔ آنها کاری بس مشکل است .

پس تنها از این نظر که در ساختن آهنگ های نو ، مخصوصاً پیش درآمدهای عالی ، روش بسیار پسندیده و ذوقی سرشار داشته است گفتگو میکنم :

وی یکی از بهترین شاگردان حسین‌خان اسمعیل‌زادهٔ کمانچه کش بود که نزد آن استاد ویولن زد و بردیف موسیقی ایرانی بخوبی آشنا و مسلط شد و در زمان خود همیشه بعنوان بهترین ویولن‌زن شهرت‌داشت و بنظر نگارنده پیش‌درآمدهایش در نوع خود بی‌نظیر است. با اینکه بموسیقی اروپائی آشنائی نداشت وحتی بخط موسیقی‌هم آشنا نبود ولی

در ساختن این قسم آهنك، ذوق و سلیقه و ابتکار مخصوص بکار برد، چنانکه هنوز هم پیش‌درآمدهای قدیمش با این که بسیار مورد تقلید موسیقی دانهای دیگر واقع شده‌است، بر ساخته های دیگران ترجیح و مزیت دارد.

از جملهٔ بهترین آهنك‌هایش یکی **پیش‌در آمد ماهور** است که نخست با وزن $\frac{3}{4}$ بسیار سنگین که بوضعی خاص شبیه‌درآمد ماهوراست شروع میشود. بعد این مقدمهٔ کوتاه‌بوزن $\frac{2}{4}$ متوسط تبدیل میابد وملودی بسیار زیبائی که‌چهارمیزان‌است‌بوضع مطلوبی پرورش میکند وبایك فرود خیلی قشنك به پردهٔ ماهور فرود میاید. سپس کرشمهٔ ماهور در میزان $\frac{2}{4}$ تند، جلوه گر میشود و پس‌از فرود، مجدداً وزن‌تغییر کرده، ملودی دیگری باوزن $\frac{3}{4}$ سنگین‌تر، خود نمائی میکند و روی پردهٔ دوم ماهور توقف مینماید. این نغمه در میزانهای بعد بطرز مطلوبی پرورش یافته گوشهٔ دلکش را هم نشان میدهد و بعد از گردش در قسمت‌های‌مختلف آواز، فرود میاید. برای خاتمهٔ آهنك نیز وزن $\frac{2}{4}$ تند انتخاب شده است که عراق را با حالتی سریع و بشاش نشان میدهد و با فرود کاملا دلپسندی‌خاتمه میبابد. در حقیقت میتوان گفت که‌اولین پیش‌درآمدیست که با وزنهای مختلف ساخته‌شده که نه‌تنها سی‌سال‌قبل کاملا تازگی داشت بلکه امروز هم بسیار تازه و نو جلوه‌میکند این‌همان‌پیش درآمدیست که در مدرسهٔ موزیك بارکستر گذارده شده بود و قبلا بآن اشاره‌کردم (صفحهٔ ۲۳۶) حتی دستجات موزیك ارتش هم مدتها آنرا مینواختند.

پیش درآمدهای دیگر او همه سرشار از ملودیهای زیباست که اغلب گوشه‌های آواز را بوضع زیبائی نشان میدهد و بهترین آنها ازین

قرار است :

پیش درآمد همایون ـ شور ـ اصفهان ـ ترك ـ دشتی وسه گاه که همه سه ضربی وشش ضربیست و با همان وضعی که پیش درآمدهای درویشخان شروع میشود ، آغازمیگردد . در میان آنهاپیش درآمدهای همایون و شور بسیار مفصل وبقیه کوتاهتر است . پیش درآمدهمایونش بقدری نغمه‌های زیبا دارد که زمانی اشعاری برای آن ساخته بودنـد و قسمتی از آن ، مانند تصنیف خوانده میشد و بخشی از آن هم توسـط **قمرالملوك** در صفحه ضبط شد و نام آن را **عاشقم من** گذارده بودند زیرا مصراع اول، با این دو کلمه شروع میشد .

دو پیش درآمد دو ضربی هم یکی در سه گاه ودیگری درچهارـ گاه دارد که قطعهٔ دوم را **چهارگاه** ضربی مینامیدند ویکی اززیباترین ساخته‌های او بشمار میرود . از رنگهای خوبی که ساخته است بایدرنگ همایون و شور و ترك و سه گاه را نام برد که همه بوزن $\frac{6}{8}$ است وقطعهٔ اخیر در قسمت آخر تندتر میشود . (۱)

ازین هنرمند تصنیفی بیادگار مانده است که آهنگش را اوساخته و اشعارش را ملك الشعرای بهار سروده و درمایهٔ بیات ترك است :

گر رقیب آید ، بر دلبر من

جوشد از غیرت ، دل اندر بر من

---

(۱) ازآهنگهای اوآنچه تاکنون بچاپ رسیده ازین قرار است : رنك همایون (کتاب دوم ویولن صفحه ٤٤) ـ پیش درآمد دشتی (کتاب سوم ویولن‌صفحه۸) ـ پیش‌درآمد اصفهان وپیش درآمدچهارگاه (صفحه ۸ و۱۷ کتاب چهارم ویولن)

مکر و شیادی ، بود لشگر او
عشق و آزادی ، بود لشگر من
من بی پروا را ، چه هراس از دشمن
خدا خدا ، دهد بر دشمن ، ظفری مارا
یا که من از خون او، رنگ کنم بستر او (جانم)
یا که او از خون من ، رنگ کند بستر من
دست از ین قبضهٔ شمشیر که در دست من است (جانم)
نکشم تا نکشد دست ، رقیب از سر من
ای جوانان وطن ، بکجا بکجا خانهٔ ماست
اندکی دورترك ، که نه این که نه این جای شماست
بر چین بر چین دام ، که دامن ندهیم
برو ای ابله ، که ما تن ندهیم

ساخته‌های او بقدری مورد توجه بود که همه فرا میگرفتند و تا سی سال قبل ، نظیر ساخته‌های درویش خان همواره در ارکسترها نواخته میشد . همچنین بهترین آهنگهائی بود که در مجالس انس اهل موسیقی و هنر ، طالب بسیار داشت . در اوائل تأسیس رادیو هم گاهی بگوش میرسید ولی متأسفانه بتدریج از مد افتاد و حالا نغماتی که جانشین آنها شده است هیچگاه بپای آن آهنگهای زیبا نمیرسد .

جای آنست گفته شود که موسیقی دانهای امروزی ما ، در آهنگ سازی بسیار تنزل کرده‌اند و چقدر مناسب بود که دست ازین خودنمائی بردارند و بجای آهنگهای بی سر و ته مبتذل ، امثال همان نغمه های قدیم را بنوازند که بمراتب بهتر و قشنگتر و درساختن آنها ذوق ومهارت

و ابتکار بخرج رفته است و اطمینان داشته باشند که چون مدتی است به‌گوش نرسیده ، اکنون هم کاملا نو و تازه است و مشتاق زیادی پیدا خواهد کرد .

اما راجع بمعرفی این هنرمند : اوهمان کسی‌است که دراین کتاب در فصل **ویولن همسایه** (صفحه ٥٦) در دوران طفولیت شبها با نغمهٔ سازش بخواب میرفتم و در چند جای دیگر بنام **رکن‌الدین خان** ازاو یاد شده است . ای‌کاش همواره چون آغاز عمرش ، وقت خود را صرف موسیقی نموده بود تا مشاغل دیگرش برای پایان زندگانی ، ثمراتی‌تلخ ببار نمیآورد .

در هر حال من‌هم‌از آن‌آهنگسازی گفتگو کردم که‌تاسی‌سال قبل مشهور ترین ویولن زن و نغمه پرداز بود و بنظر نگارنده ، درویشخان و رکن الدین خان گوی سبقت را از نظر ابتکار و سلیقهٔ آهنگ سازی از همگنان خود ، در آن دوره ربوده‌اند . بهمین جهت است که ازین‌پس از روش این دو هنرمند بنام **سبك درویش و رکنی** نام خواهم برد : همان سبکی که بعد ها مورد تقلید و اقتباس نغمه پردازان دیگر واقع شده است .

موسیقی مذهبی

هنگام کودکی در ایام عزاداری ماههای محرم و صفر گاهی مـرا ببعضی تکیه ها که تعزیه میخواندند ، برده بودند . همچنین دسته هائی که با جلال وشکوه تمام ، در خیابانها راه می‌افتاد و در آن نغماتی بنـام نوحه خوانده میشد ، دیده بودم . اشخاص سالخورده از تعزیه‌های تکیه دولت تهران و ابهت و عظمت آن ، داستانها میگفتندوازعلاقهٔمخصوصی که ناصرالدین شاه به این رسم عزاداری داشت صحبت میکردند ولـی من تعزیه خوانی را بوضعی ساده‌تر در بعضی تکایای کوچك دیده بودم . وقتی دقت میکردم ، بخوبی درمییافتم که دراین نمایشهای مذهبی،موسیقی اهمیت شایانی داشت وچون باین فن علاقمندبودم ، هروقت فرصتی دست می‌داد ، در ایام عزا بمجالس تعزیه و روضه میرفتم و از تماشای دسته های سینه زن و زنجیر زن و سنك زن غفلت نمیکردم . آنچـه مردم را متأثر میکرد و اشك از دیدگانشان جـاری میساخت ، شنیدن نغمات حزن انگیزی بود که خوانندگان خـوش صوت ادا مینمودند . هرچند این نمایشها سالها تقریباً موقوف شد ولی دوباره مدتیست جلوه گری آغاز کرده منتها معنی و حقیقت خود را از دست داده و ظاهر سازی و خود نمائی شده است . بعبارت دیگر وسیله ایست که مـردم را مشغول کند و افکار خرافی را قوت دهد و از نتائج آن ، کسانی را کـه میخواهند ملت ایران همواره پای‌بند موهومات باشد ، بهرمند سازد . البته حالا

دیگر کمتر از لحاظ موسیقی شایستهٔ ذکر است ولی در گذشته این نوع عزاداری بخصوص تعزیه ، یکی از بزرگترین موجبات حفظ آهنگهای ملی ما بوده است و جای آن دارد که درین سرگذشت ، فصلی بآن اختصاص داده شود .

مذهب و موسیقی - من نام این فصل را موسیقی مذهبی گذاردم . تعجب نکنید که مذهب ، با موسیقی مخالف بوده است . تصور میکنم علاقمندان بموسیقی ، چون فهمیده‌اند بااین هنر بهتر میتوانند مردم را تحت تأثیر قراردهند ، کم کم آنرا درعزاداری وارد کرده واهل مذهب هم وقتی باین وسیله نتیجهٔ بهتری گرفته‌اند ، ممانعت نکرده اند . بطور کلی صدای خوشی که ازحنجرهٔ آدمی بیرون بیاید در نظر علمای شرع هم پسندیده است . آنها ساز نمیشنوند ولی آواز خوش را گوش میدهند و لذت میبرند . پس خواندن آواز مانعی نداشته است ولی کم کم نقاره خانه هم وارد این دستگاه شد و بتدریج کار بجائی رسید که چندین دسته موزیك نظامی هم جزء لوازم کار گردید تا رونق و جلال تعزیه‌راتکمیل کند ودر دسته‌ها هم آلاتی ازقبیل قرنی و شیپور و طبل کوچك و بزرك بکار برده شد وموسیقی که در جای دیگر مقامی نداشت درین معرکه راهی برای جلوه گری باز کرد .

موسیقی مذهبی یکی از قدیمترین انواع این هنر است که درهمهٔ ممالك کم و بیش بکار میرفته و مخصوصاً در اروپا مقامی بزرك یافته‌است چنانکه بزرگترین موسیقی‌دانهای قدیم مانند باخ و هندل از کلیسابیرون آمدند. کلیسای عیسویان مهمترین مشوق و بهترین وسیلهٔ ترقی و پیشرفت موسیقی اروپائیست . صنعت نواختن اُرك وخواندن آوازجمعی و پیدایش موسیقی

چند صوتی‌مانند کنتر پوان (۱) وفوك(۲) و هم آهنگی (۳) ازکلیساست ولی تنها نمونه‌ای که مسجد اسلامی از موسیقی انتخاب کرده است ، **اذان** و **مناجات** میباشد که البته اگر باصوتی خوش گفته شود ، در دل اهل ایمان تأثیری بسزا دارد . اگر موسیقی‌اروپائی بآن عظمت‌شگرف‌رسیده است ، پشتیبانی بس قوی چون کلیسا داشته است و موسیقی ما که ترقی نکرده ، ازین مشوق بزرك بی‌نصیب بوده سهل است اهل مذهب ، باآن از در مخالفت بیرون آمده‌اند . پس باید شکر گزار تعزیه و نوحه بود که بعضی نغمات موسیقی ملی را نگاهداری نموده و در ضمن ردیف دستگاهها بما تحویل داده است .

ایرانیان قبل از اسلام از موسیقی مذهبی بی‌بهره نبودند .«گاتها» یاسرودهای مذهبی زرتشت باآهنك موسیقی در موقع عبادت خوانده میشده است . موسیقی ایران بود که بعربستان‌رفت و حتی باندلس‌رسید ودر موسیقی اسپانی و اروپا اثراتی از خود گذارد . ولی چون‌دربکار ـ بردن آن ، رعایت اعتدال نشد و شاید انواع مبتذلی هم پیدا کرد ، اهل مذهب‌را بمخالفت وا داشت و غنا تحریم گردید . تااینکه اهل موسیقی از گوشه و کنار در انتظار فرصت بودند وهمینکه موقع‌را مناسب دیدند نخست بعنوان اذان و مناجات و بعد درلباس نوحه و در این اواخر برای مؤثر کردن اشعارتعزیه ، نوعی ازین موسیقی‌را دربعضی ازتشریفات مذهبی بکار بردند : همان که آنراموسیقی مذهبی نام نهاده‌اموميخواهم از آن گفتگو کنم .

شروع عزاداری ـ غیراز اذان و مناجات که در مساجد اسلامی

---

(۱) Contrepoint (۲) Fugue (۳) Harmonie

اعم از شیعه و سنی بکارمیرود ، نوع دیگر موسیقی مذهبی یعنی نوحه و تعزیه ، مخصوص شیعیان است و این کار از وقتی رواج یافته است که ایرانیان برای خاندان پیغمبر شروع بعزا داری کرده‌اند . اولین مقدمات این سوگواری از نیمهٔ قرن چهارم هجری در زمان سلطنت آل بویه است اینك چندسطر از کتاب ادوارد براون راکه مؤید مطلب است مینگارم :

گویند معزالدوله احمدبن بویه در دههٔ اول محرم امر کرد تمامی بازارهای بغداد را ببندند و مردم لباس عزا بپوشند و بتعزیهٔ سیدالشهدا بپردازند .چون این قاعده در بغداد رسم نبود علمای اهل سنت آنرا بدعتی بزرك دانستند و چون بر معزالدوله دستی نداشتند ، چاره جز تسلیم نتوانستند . بعد از آن ، هرساله تا انقراض دولت دیالمه ، شیعیان در دههٔ اول محرم در جمیع بلاد ، رسم تعزیه بجا میآوردند و در بغداد تااوائل سلطنت طغرل سلجوقی برقرار بود (۱)

دورهٔ صفویه ـ این نوع عزاداری مرسوم شد ولی چون سلاطین سلسله‌های دیگر توجهی بآن نداشتند کم و بیش بکار میرفت تا اینکه از دورهٔ صفویه رونق بیشتری یافت اما تعزیه هنوز رسم نشده بود . چنانکه ادوارد براون در دنبالهٔ همان مطلب مینویسد :

نمایش صحنه‌ها و مجالس هیجان انگیزی که به تعزیه خوانی موسوم است در اوائل دورهٔ صفویه معمول نبوده و در ازمنهٔ بعد مرسوم شده . چنانکه یکی از مورخین اروپائی بنام «اولیاریوس» که در زمان سلطنت شاه‌صفی ، در اردبیل و جوار مرقد شیخ‌صفی‌الدین بسر برده‌است شرح مبسوطی از مشهودات خود داده و ترتیب عزاداری ، شیون و نوحه‌ـ

---

(۱) تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد چهارم ترجمه یاسمی صفحه ۴۰

گری و تیغ‌زنی ایام عاشورا یا روز قتل‌را ذکر نموده است‌ولی‌هیچ‌اشاره بنمایش وتعزیه نمیکند.

دورهٔ‌قاجاریه ـ بنا برین آنچه مسلم است تعزیه در دوره‌های بعد مرسوم شده و مخصوصاً در سلطنت قاجاریه رونق بیشتری‌یافته‌است. اوژن فلاندن در موقع اقامت تهران همراه یکی از برادران محمدشاه با سایر هیئت فرانسویان بیک مجلس تعزیه رفته که شرحش را چنین مینویسد :

این تعزیه ها نوعی از همان نمایشات مذهبی قرون‌وسطی است که در اروپا داده میشد. بزیر چادرهائی که در مقابر عمومی، حیاط‌مساجد یا درون قصور بزرك برپا میسازند، دایر میشود. دروسط چادر، تختی میگذارند‌که اعمال در آنجا بجا آورده میشود. برروی تخت منبریست که پیش از هرنمایش، ملائی بالای آن رفته مردمرا وعظ میکندوبرای درام حزن انگیز بعد، حاضرشان میسازد. این تعزیه ها بشعر نوشته شده‌که بازیگران، با ملاحت و آهنك و زشتی مخصوص میخوانند ودر مردم ایجاد شوری مینمایند. از پرتو فرنگی که بحمایت اولاد پیغمبر در آمده در مدت عزاداری، فرنگی‌هامحترم‌هستند. بعکس ترکها و سنیان که در اثر کوچکترین پیش آمدی، آنها را بمرك خواهند رسانید. بیاد وفات حسن و حسین، شیعیان همه چیز را فراموش میکنند و تنها علاقه دارند‌که از اهل سنت انتقام بکشند. اگرچه تعزیه‌ها با ایمان و خلوص انجام میپذیرد معهذا ایرانیان بمن گفتند، بیشتر ملاها بااین رویه‌مخالفند و بد میدانند‌که امام هایشان‌را بر روی تخت نمایش ببینند. شاید در اثر حسادت باشد‌که این اعمال بیش‌از مواعظ آنها تأثیر میبخشد. تقریباً

باید این طور باشد زیرا زبردستی بازیگران و رقابتهای آنها، بر خطابه برتری دارد (۱)

تعزیه هنر میشود ــ نمایش تعزیه‌در زمان ناصرالدین شاه اهمیت بسیار پیدا کرد. عبدالله مستوفی مینویسد: ناصرالدین شاه که ازهمه‌چیز وسیلهٔ‌تفریح‌میتراشید، دراین کارهم‌سعی فراوانی بخرج‌داد وشبیه خوانی را وسیلهٔ اظهار تجمل ونمایش شکوه وجلال سلطنش کرد و آنرا بمقام صنعت رسانید. در استبداد، رفتار پادشاه برای رجال، سر مشق است. شاهزاده‌ها ورجال هم بشاه تأسی میکردند وآنها هم تعزیه خوانی راه میانداختند. کم‌کم تکیه‌های سرمحل که سابقاً تعزیه های عامیانهٔ قدیمی خود را میخواندند، ازحیث‌نسخه وتجمل، ببزرگان تأسی جسته‌هریك بفراخور توانائی اهل محل، بیش وکم تجمل وشکوه را دراین‌عزاداری وارد کردند. دراواخر ناصرالدین شاه، تعزیه خوانی تجمل و تفریحش بیش از عزاداری‌شد وهرجا تعزیه‌ای برپا میشد، جمعیت زیادی‌بخصوص زنها درآن حاضر میشدند بطوری که صاحب مجلس مجبور بود همینکه مجلس پرمیشد درخانه را به‌بندد که از ازدحام، مجلس برهم نخورد. همینکه اعیانیت در تعزیه وارد شد نسخه های تعزیه هم اصلاح شد و پاره‌ای چیزهاکه هیچ مربوط بعزاداری نبود مانند تعزیهٔ درةالصدف و تعزیهٔ امیرتیمور وتعزیهٔ حضرت یوسف وعروسی دختر قریش‌نیزدرآن واردگردید وبرای اینکه جنبهٔ عزاداری‌آنهم، بالمره ازبین نرود، در مقدمه، یکی ازین حکایات نیمه تفریحی ونیمه اخلاقی ودرآخریکی‌از واقعات یوم‌الطف بنمایش گذارده میشد. در وقعه‌ها هم خیلی پابی صحت

---

(۱) سفرنامهٔ اوژن فلاندن صفحه ۱۰۲

مطالب نبودند وبیشتر، جنبه‌های حزن‌آور قضیه‌را رعایت کرده ودر آنها صنعت‌شعری وبدیعی بکار می‌بستند . بازیگرها نقش خودرا کـه با شعر نوشته شده بود ازروی نسخه‌ای که در دست داشتند بآواز میخواندند و هرنقشی آواز خود را داشت: حضرت عباس باید **چهارگاه** بخواند ؛ حُر، **عراق** میخواند؛ شبیه‌عبدالله‌بن‌حسن که دردامن حضرت شاه‌شهیدان بدرجهٔ‌شهادت رسیده‌دست‌قطع‌شدهٔ خود را بدست دیگر گرفته، گوشه‌ای از آواز **راك** رامیخواند که‌بهمین‌جهت، آن گوشه‌به‌**راك عبدالله** معروف است . زینب ، **گبری** ، میخواند. اگر درضمن تعزیه ، اذانی‌بایدبگویند، حکماً بآواز **کردی** بود . در سئوال وجواب هاهم رعایت تناسب آوازها بایکدیگر شده : مثلا اگر امام باعباس سؤال وجوابی داشت ، امام **شور** میخواند ، عباس هم باید جواب خود را در زمینهٔ شور بدهد . فقـط **مخالف خوانها** (مقصود قوم دشمن است) اعم از سرلشگران وافراد و اُمراء واتباع باصدای بلند وبدون‌تحریر ، شعرهای خودرا باآهنگ‌ُاشتلم وپرخاش ادا میکردند . در جواب وسئوال بامظلومین هم همین رویه را داشتند وبا وجود این ، اشعار مخالف خوان **ومظلوم خوان**، در سؤال وجواب باید ازحیث بحر وقافیه ، جورباشد ولی تمام قافیه وبحر اشعار یك تعزیه ، غیراز موارد سئوال وجواب، یکی نبود . (۱)

شبیه ها متناسب بودند ـ راجع‌بآرایش سروصورت تعزیه‌خوانها عبدالله مستوفی مینویسد : چون شبیه‌ها چهره‌آرائی نداشتند ، ناگـزیر بایستی شمایل آنها بانقشی که بازی میکردند متناسب باشد : مثلا شبیه امام باید خوش صورت بوده و ریشی بقدریك قبضه داشته ازحیث قامت

(۱) شرح زندگانی من بقلم عبدالله مستوفی جلداول صفحه ۳۹۰ـ۳۸۹

متوسط وحضرت عباس.... بلند قامت وشانه پهن وسینه فراخ‌ومیان‌باریك وشبیه علی اکبر، جوان هیجده نوزده سالهٔ خوش قیافه وخوش قد وقامت و شبیه قاسم از حیث صورت مثل علی اکبر و ازحیث سن‌ازاو کوچکتر باشد. گذشته از شمایل، باید آواز هم داشته وبتوانند نقش خودرا چه در هنگام مبارزهٔ جنگی وچه در محاوره وخواندن اشعار، خوب عهده کنند. دختربچه‌هـا وپسربچه‌ها هم باید باصوت بوده وبقدری هـوش داشته باشندکه بتوانند ازعهدهٔ انجام نقش خود بر آیند وبهمین جهت‌هر آوازه خوانی تعزیه خوان نمیشد وتعزیه خوان خوب، خیلی کم‌وطرف توجه بود وباز بهمین جهت بود که گاهی که قافیه تنگ میشد کسی که‌در تعزیه نقش حضرت عباس را بازی میکرد، میتوانست حر شده وقاسم هم در موقع لزوم، یوسف میشد یاامام ممکن بود نقش پیغمبر را هم بازی کند. درمخالف‌خوانهاهم، همان کس که شمر میشد ... حارث‌هم‌میتوانست بشود. آنکه‌یزید میشد نقش ابن زیاد وابن سعد راهم بازی میکرد ولی گاهی اتفاق میافتاد که وجود هردودسته شبیه، دریك تعزیه لازم بود، در این صورت باید برای‌هریك، یکنفر خاص را داشته‌باشند زیراچنانکه گفتیم، چهره آرائی (گریماژ) درکار نبوده ونمیشد یك نفرکه مثلانقش ابن زیاد را بازی کرده، نقش ابن‌سعد را هم درهمان تعزیه بازی کند(۱)

تعزیه‌گردان ـ در قسمت ادارهٔ این دستگاه و نقش بزرگ **تعزیه‌گردان** (معین‌البکا) عبدالله مستوفی مینویسد: این ایرای تراژیك رژیسوری هم داشت که کار رئیس ارکستر را هم میکرد. لباس اشخاص را برای نقش های مختلف اوتعیین میکرد. ترتیبات مقدماتی یا بعبارت

(۱) ایضاً صفحه ۳۹۲-۳۹۱

اروپائی « میزان سن » هم از مشاغل او بود . درین وقت این کار ها را شربت دار باشی که یکی از اعضای دارالنظاره (خوانسالاری) و بلقب **معین البکاء** هم سرافراز بود ، اداره مینمود . سلف او که گویا پدرش هم بوده ، **میرزا محمد تقی تعزیه گردان** بوده و نمایشنامه ها را او ترتیب داده و بوسیلهٔ شاخ و برگ دادن بوقایع ، تعزیه را از حالت عوامانهٔ قبل، بیرون آورده وجنبهٔ اعیانیت بآن داده است . تربیت کردن تعزیه‌خوانها و آموختن رویهٔ (ژست) مناسب هریك از آنها تابحدی که درحضورشاه ... بتوانند نقش خود را ایفا کنند ، نیز از کارهای مشکل میرزا محمد تقی بوده است . درهرجای کشور شخص بااستعدادی سراغ میکرده، سروقت اومیرفته و بوعده ووعید وتطمیع و تهدید او را برای کار حاضر میکرده است . مثلا **حاجی ملاحسین** اهل زرند ساوه چون نقش زنانه راخوب عهده میکرده است هرسال قبل ازمحرم ، خانه وزراعت خود را باید سر داده بتهران بیاید ودردستهٔ تکیه دولتی شبیه خوانی کند . یا مثلا فلان شخص همدانی نقش مخالف مسلح مانند شمر و حارث را خوب ایفا میکرده است وفلان جوان خراسانی برای شبیه علی اکبر مناسب بوده‌و همینطور برای سایر نقشهاکه هریك ، اهل محلی بوده وهمگی قبل از محرم میامده ودوماههٔ ایام عزاداری را در تهران میمانده و بعد هر کس بمحل خود بازمیگشته وبعضی از آنها شاه شناس هم بوده و مستمری و مقرری دیوانی هم برای آنها برقرار میشده یا مالیات آب و ملك آنها بتخفیف مقرر میگشته است . اهالی کاشان واصفهان چوناکثر ، صوت را که اساس کار است دارا هستند ، بیشتر از اهالی سایر بلاد ایران طرف

توجه بوده‌اند. (۱)

تشریفات تعزیه- اینك تشریفات مخصوص شروع تعزیهٔ تکیه دولت را بنابر آنچه عبدالله مستوفی ومعیرالممالك نوشته اند بطور خلاصه عیناً نقل مینماید: (۲) تعزیه خوانها که بالغ بریکصد تن بودند در یکی از دالانهای وسیع تکیه دولت، گرد میآمدند وجوانان نابالغ خوش آوازی که بچه خوان نامیده میشدند، اندکی جلوتر از آنها ایستاده بصوت رسا ومؤثری چند بیت ازبندهای معروف محتشم را میخواندند (۳)سپس

(۱) کتاب مستوفی جلد اول صفحه ۳۹۲-۳۹۱

(۲) نقل از کتاب عبدالله مستوفی جلداول ازصفحه ۳۹۷ تا۴۰۱ و کتاب یادداشتهائی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه تالیف معیرالممالك ازصفحه ۱۰۲ تا۱۰۷

(۳)محتشم کاشانی معاصرشاه طهماسب صفوی اشعارمرثیه‌اش معروف ومخصوصاً ترکیب بند اومشهور است و این ابیات، مترجم احساسات صادقانهٔ مذهبی وی میباشد. در شرح حال محتشم مینویسند که اومطابق رسمی که از قدیم، معمول شاعران مدیحه سرا بود، قصیده ای در مدح شاه طهماسب سرود وبنظر شاه رسانید. شاه صفوی باوگفت: من از بندگان خدایم وقابل ستایش نیستم، اگرمیخواهی اجر اخروی یابی، باید شعر خود را بوصف ائمهٔ اطهار اختصاص دهی. شاعر که از شعر خود نتیجه‌ای نگرفت و صله‌ای دریافت نداشت، رسم دیرین را ترك کرد وترکیب بند معروف خود راساخت وبشاه عرضه داشت وپاداش نیك گرفت. این بود که سایر شعرای دورهٔ صفوی، کار اورا تقلید کردند وسرودن اشعار در وصف اولاد پیغمبر وامامها رواج یافت. اهل ادب معتقدند که شعر در دورهٔ صفویه از رونق افتاد زیرا مشوقی نبود ولی اشعاری بسبك نوحه ومرثیه بسیار گفته شد که در شبیه وتعزیه بکار آمد. اینك چند شعر از دوازده‌بند معروف محتشم را برای نمونه مینگارد:

بازاین‌چه شورش‌است که‌درخلق عالمست

باز این‌چه نوحه وچه عزا و چه ماتمست ←

نوحهٔ اجتماعی را سرداده آهسته براه میافتادند و یکدور ، دور تخت گردیده بر آن برمیشدند و بردیف میایستادند ، معین البکا تعزیه گردان با کلاهی ازپوست بخارای گل درشت و جُبهٔ سیاهی در بر و شالی عریض بر کمر ، میان عصای بلندی راکه جای چوب رئیس ارکستر هم کار میکرد ، گرفته مقدم برهمه میایستاد و معاون او که ناظم البکاء نامیده میشد ، پشت سرش قرار میگرفت . تعزیه گردان نسخه های نقش تمام شبیه خوانها را همراه داشت که بشکل یك دسته کاغذ لوله کرده با ترتیب صحیح جلوی شال خود جا داده بود . این کار محض احتیاط بود که اگر یکی ازشبیه خوانها نسخهٔ خودرا گم کند ، عوضش حاضر باشد . این مرد شغل خود را بسیار خوب اداره میکرد . اوامر او نسبت بتمام شبیه خوانها ودستهٔ موزیك بی‌چون وچرا و بی اندك وقفه‌ای اجرا میشد و

→ باز این چه رستخیزعظیم است کز زمین
بی نفخ صور ، خاسته تا عرش اعظمست
این صبح تیره ، باز دمید از کجا کزو
کار جهان و خلق جهان ، جمله درهمست
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب
کاشوب ، در تمامی ذرات عالمست
گر خوانمش قیامت دنیی ، بعید نیست
این رستخیز عام ، که نامش محرمست
در بارگاه قدس ، که جای ملال نیست
سرهای قدسیان ، همه برزانوی غمست
جن وملك ، بر آدمیان نوحه میکنند
گویا عزای اشرف اولاد آدمست
خورشید آسمان و زمین ، نور مشرقین
پروردهٔ کنار رسول خدا ، حسین

معاونش هم در فرماندهی باو کمك میکرد. فرمانهای بتعزیه خوانها با اشارهٔ دست و نسبت بدسته موزیك، برای نواختن یا ساکت کردن آن، بابلند کردن عصا بود که بدون هیچ دست پاچگی با متانت و وقارخاصی تمام کارها را اداره میکرد حتی باحرکات تند وملایم عصا، بدسته‌موزیك نشان میداد که چه نوع آهنگی نواخته شود: حزن انگیز یا هیجان آور.

علاوه بردسته های موزیك ونقاره چیان که درحین اجرای تعزیه وظیفهٔ نوازندگی را داشتند ودر تمام مدت تعزیه در تکیه باقی‌میماندند دسته های دیگری هم بشرح زیر وارد تکیه میشدند که وظائف‌مقدماتی خودرا انجام داده بیرون بروند وکار اصلی نمایش را بتعزیه‌گردانها واگذار کنند:

۱ــ فراشان قرمز پوش شاهی که هریك صندلی مطلائی در دست داشتند وصندلیها را روی تخت برای تعزیه‌خوانها می‌چیدند.

۲ــ فراشباشی بهمراهی نایب های فراشخانه بالباس سیاه که بعد از این‌که دوری میزدند، یك آهنك «یاحسین» کشیده سینه زنان ازتکیه خارج میشدند.

۳ــ دستهٔ زنبورکچیان که هریك بر یك شتر سوار وزنبورك اودر جلو نصب بود. اینها هریك دو تختهٔ گرد وپهن بردست داشتند و هنگام نوحه خوانی تخته‌ها را بترتیب خاصی برهم زده بهوا میبردند.

٤ ــ دستهٔ سواران نیزه دار، بانی‌های دسته قرمز که بر بهترین اسبهای شاهی سوار بودند.

ه ــ سواران یساول با فراشهای سوار که چماق‌های طلا بر دوش داشتند.

۶ ـ یخدانهای مخمل و مفرشهای قالیچه‌ای ، بار قاطرهای شاهی همراه با آبداریهای خرجین مخمل زر دوزی و قبل منقل ، با یراق‌های نقره‌ای .

۷ـ جلوداران شاهی با یدکهای زیاد که زین و یراق آنها مرصع و زین پوشها گلدوزی و زر دوزی بود. مخصوصاً اسب سواری شاه که دُم آنرا ارغوانی کرده بودند با زین و قاب طپانچهٔ مرصع و یراق طلای دانه نشان از همه جالبتر بنظر میرسید .

۸ ـ کالسکهٔ لاکی شبکه‌مطلای شاه که هشت اسب سفید بسیار زیبا آنرا میکشید در حالی که عدهٔ زیادی سواران زرین کمر و غلامان کشیکخانه جلو و عقب آن بودند .

این تجملات سلطنتی هر یك بنوبت خود دور تخت تکیه گشته خارج میشدند .

سپس چند دستهٔ موزیك نظامی واردتکیه میشد . دستهٔ اول‌حامل موزیك مخصوص نقره‌ای رنگ بود که در یکی از سفرهای ناصرالدین شاه از طرف ملکهٔ انگلستان هدیه شده بود و میرزا علی اکبرخان نقاش باشی که در دورهٔ بعد مزین‌الدوله لقب گرفت پیشا پیش آن در حرکت بود . دستهٔ دوم موزیك قزاق که غلامرضاخان سالار معزز (مین باشیان) رئیس کل موزیك جلوی آن حرکت میکرد . چند دستهٔ موزیك دیگر هم دنبال آنها میامدند و همه در جاهای خود میایستادند . دسته‌های موزیك ، با نواختن مارش وارد میشدندو تا قبل از شروع تعزیه بنوبت ، نوازندگی میکردند .

آخر همه‌شترهای نقاره خانهٔشاهی قدم‌درتکیه‌میگذاردند. گور گه‌های

بزرگ ، بر حیوانها بسته و سرناچیان با لباسهای قرمز با سرنا و کرنا و طبل و دهل بنوازندگی مشغول بودند. گاهی هم بنا باقتضای مجلس ، کرناچیان از طبقه‌های بالا زیر طاق چادر تکیه، باد در کرناها مینمودند.

پس از سان این دسته‌ها اندکی سکوت میشد و باشارهٔ تعزیه گردان ، تعزیه‌ای که مخصوص روز، قبلا آماده شده‌بود شروع میگردید. لباس‌شبیه‌ها نیز با کمال‌دقت تهیه شده‌بود و در موارد لزوم ، بجواهرهای سلطنتی نیز مزین بود .

این بود بساط تعزیهٔ روز که مجدداً پاسی ازشب شروع میشد ، با این تفاوت که چندین هزار چراغ و شمع افروخته میشد و بمراتب بجلال و شکوه مجلس افزوده میگشت .

علم شاه ـ روز سوم محرم‌هم علم شاه‌را که‌پنجهٔ بزرگی‌از زرناب بر سرش نصب بود باندرون میبردند . انیس الدوله زن سوگلی شاه متصدی بستن و زینت دادن آن بود . پس از اینکه علم را بانواع جواهر و پارچه‌های گرانبها میآراست آنرا کنار حوض بزرگ قرار میداد . زنهای شاه و تمام اهل اندرون که بالغ بر سه هزار نفر میشدند(!) بدور علم حلقه میزدند و انیس الدوله شربت میداد . سپس یکی از دخترهای فتحعلیشاه نوحه سرائی آغاز مینمود و حضار بسینه زنی مشغول میشدند. بعد نایب السلطنه پسرشاه باندرون آمده علم‌را جرکت میداد . اعتماد ـ الحرم رئیس خواجه سرایان و دیگر خواجه‌ها بدنبالش میافتادند و علم را بااین تشریفات بتکیه برده درجای مخصوص قرار میدادند . خانمهاهم از اندرون بتکیه رفته در طاق نماهای خود مینشستند و برای تماشای تعزیه آماده میشدند .

خلعت و پیشکش - روز هفتم محرم خلعت‌های شاهانه که در حدود دویست طاق شال بود، بین سران تعزیه تقسیم میشد. در همین شب، شاه طاق نماگردشی مینمود: وقتی تعزیه تمام میشد و همه میرفتند از طاق نمای خود پائین میامد و در مقابل طاق نماها بتماشا می‌ایستاد و صاحبان هر طاق نما که از اعیان و اشراف و رجال و درباریها بودند، بفراخور حال، پیشکشهائی تقدیم مینمودند(این بود نوشته‌های مستوفی و معیر.)

☆☆☆

نقش تعزیه در موسیقی ما - چنانکه قبلا نوشتم با اینکه مذهب ما بزرگترین سد و مانع پیشرفت موسیقی بوده است، اهمیت یافتن مقام تعزیه، یکی از موجبات حفظ نغمات ملی بشمار آمده و مخصوصاً نقش بزرگی‌رادرتربیت آوازخوانهابعهده گرفته‌است‌چنانکه بهترین‌خوانندگان ما، در مکتب تعزیه پرورش یافته اند. اینکه گفتم مذهب ما و ننوشتم مذهب اسلام، ازین جهت است که در ایران، دین محمدی هم بجهات تاریخی بوضع خاص تغییر شکل یافته است. در میان مسلمانان، این ما هستیم که موسیقی را حرام دانسته‌ایم. ترکها هم مسلمانند ولی دین آنها با گریه و روضه و عزا توأم نیست. عربها هم مسلمانند ولی علمای‌تسنن، موسیقی را حرام نمیدانند بهمین جهت در بین آنها بخصوص در نزد مصریان، راه پیشرفت موسیقی باز شده است. کنگره‌ای که در سال ۱۹۳۲م. ازموسیقی دانهای بزرگ و نمایندگان ملل اروپائی در قاهره تشکیل شد و تکلیف وزارت معارف مصر را برای طرز ترقی موسیقی تعیین کرد، نمونهٔ آنست که هنوز ما بچنین فکرها نیفتاده‌ایم. متأسفانه

در بین ما خرافات و اوهام جای حقایق را گرفته و هنوز هم موسیقی، از نظر علمای شیعه ، حرام بشمار میآید و رادیوی ما در ایام عزا که بیش از جشن وشادی داریم درسکوت و خاموشی است . «جیمز موریه» در کتاب حاجی بابا در مقایسهٔ دو کشور اسلامی یعنی ایران و عثمانی مینویسد:

اینجا دارالصفا، آنجا دارالعزا ؛ اینجا تماشاخانه ، آنجا تکیه خانه؛ اینجا بازی ، آنجا شبیه ، اینجا عیش ، آنجا تعزیه ؛ اینجا آوازه ، آنجا روضه ! (۱)

خوب توجه کنید این کتاب در دورهٔ فتحعلی‌شاه در حدود یکصد وسی‌سال قبل نوشته شده و این مقایسه از ایران و عثمانی آن‌روز، بعمل آمده و ما خود می‌دانیم که ترکیهٔ امروز چقدر از آن ایام جلوتر رفته است ولی ماهنوز سالی چندماه بر سر وسینهٔ خود میزنیم .

آیا نمیدانیم که مردم متمدن بما میخندند ؟ اگر خود را بنادانی بزنیم بسیار عجیب است ! رضاشاه پهلوی این‌رسم را برانداخت و ما در دورهٔ دموکراسی دو باره آنرا تجدید کردیم و سال بسال بر رونق این بازار می‌افزائیم . علمای بزرك اسلام با این نوع عزاداری مخالفند . مـن درین باره نظر چند روحانی دانارا پرسیدم . گفتند دینی که برای‌ماساخته اند بسیار از حقیقت خود بدور افتاده است .

آری ما فروع را چسبیده‌واصول را کنار گذارده‌ایم . ایمان‌حقیقی که هادی افکار مردمست ، سالیان دراز است که ازمیان ما رخت‌بربسته وما تنها خود را بظواهر پوچ که مایهٔ تیره بختی است مشغول می‌داریم .

---

(۱) کتاب حاجی بابای اصفهانی تألیف جیمزموریه انگلیسی ترجمهٔ فارسی‌چاپ تهران (۱۳۳۰) صفحه ۱۹۸

آیا تصور نمی‌کنید آنها که بکشور ما نظر دارند و بهرهٔ خود را طالبند، ما را در حفظ این روش ناستوده تشویق میکنند؟ آیا دولت‌های ما بیدار نیستند که این رسم را موقوف دارند و براندازند و روحانیون حقیقی را وادار کنند که مردم جاهل را از حقیقت دین آگاه سازند؟ تعزیه را که جنبهٔ هنری داشت ازبین بردند ولی دسته بندی و سینه‌زنی دوباره رواج یافته است!

از مطلب کمی دور افتادم مقصود اینست که تعزیه یکی از بهترین وسائلی بود که موجب حمایت و حفظ قسمتی از نغمات ملی ما گردید. درین‌جا موسیقی از راه آواز، نقش بزرگی برعهده داشت زیرا خوانندهٔ خوش آواز، بهتر میتوانست در دل تماشاچیان و عزاداران رخنه کند. بنابرین جوانهائی که صدای گرم خوش آهنك داشتند، برای نقش های تعزیه انتخاب میشدند و مدتی نزد تعزیه خوانهای استاد که دستگاه دان بودند و از ردیف و گوشه‌های آوازها بخوبی اطلاع داشتند، طرز خواندن صحیح را مشق و تمرین میکردند تا بتوانند اشعار را بترتیب درست و با غلت‌های مناسب ادا کنند، بهمین جهت خوانندگانی از مکتب تعزیه درآمدند که در فن آواز خوانی بمقام هنرمندی رسیدند.

تعزیه‌خوانهای خوش آواز که شهرت یافته‌اند ـ اگر کسی در گذشته باین فکر بود که نام کسانی را که درین فن شهرت داشتند جمع آوری کند، شاید امروز نام اشخاص بسیاری بنظر خوانندگان میرسید. درین قسمت نباید تنها بکسانی که در تهران تعزیه خوانده و تربیت شده اند توجه داشت زیرا در تمام شهرها و دهات ایران تعزیه میخواندند و همه‌جا تعزیه خوان خوش آواز داشتند. نگارنده برای نمونه نام چندتن

از مشهورترین آنها را که از موسیقی نیز اطلاع کافی داشته و اسامی آنانرا از کسانی که صوتشان را شنیده‌اند بدست آورده‌ام درینجا می‌نویسم تا نامشان درین دفتر باقی بماند و مثل بسی دیگر که از خاطرها رفته‌اند فراموش نشود :

سیدزین‌العابدین قراب کاشی و **رضا قلی تجریشی** که جزء خوانندگان درباری بوده و عکس آنها (صفحه ٦٥) قبلا بنظر خوانندگان رسیده است .

سید عبدالباقی بختیاری که معین‌البکای اصفهان و بختیاری و شیراز بوده و دستهٔ تعزیهٔ مفصلی داشته و تعزیه خوانهارا تربیت‌میکرده ومجالس تعزیهٔ اصفهان و بختیاری را میگردانیده حتی با دستهٔ تعزیهٔ خود بشیراز هم میرفته و خودش هم شبیه حضرت عباس میشده است . وی شاگردی داشته است بنام **سید حسن شبیه** (اصفهانی) که بقول طاهر زاده استاد آواز ، مثل کتاب موسیقی بود واز ردیف‌اطلاع کامل داشت‌وتحریر صدایش بسیار متنوع بود .

ملاحسین امام خوان و **میرزا غلامحسین** عباس‌خوان و**جهانگیر** مسلم‌خوان که مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) از آنها نام برده است(۱)

سیداحمدخان که در تعزیه نقش حر وعباس را مخصوصاً خوب‌از عهده بر میآمده است . نامبرده اولین خواننده‌ایست که صفحات‌موسیقی او بیادگار مانده و تصویر وی در صفحه ۱۳۵ بنظر میرسد .

میرزا رحیم (کمانچه‌کش) که در فصول قبل وصفش گذشت و اولین استاد نگارنده بوده است .

---

(۱) کتاب خاطرات وخطرات صفحهٔ ۱۱۹

قلی‌خان شاهی که صدای نازکی داشت و خیلی مؤثر میخواند، مخصوصاً آواز دشتی را در نقش زینب خوب از عهده بر میامد. ازین گذشته خوانندهٔ مجلسی هم بود و آهنگهای ضربی و تصنیف‌هم میخواند و چند صفحهٔ موسیقی ازاو بیادگار مانده است.



(شمارهٔ ۱۱۶) ایستاده‌ها ازراست: ۱- احمدتفرشی ۲ ـ حاج بارك‌الله ۳- سیداحمد خان ۵- شیخ‌حسن قاجار ۷- میرزا رحیم (کمانچه کش) ۸ - محمد سولقانی

حاج‌بارك الله که صدای پرطنین وبلندی داشت ودر نقش‌عباس و حر هنرنمائی میکرد.

حبیب الله اسب بمردی (۱) و ملا داداش طالقانی و بلال

---

۱ ـ اسب بمرد دهی‌است نزدیك رودبار الموت قزوین

صمغ آبادی (۱) و میرزا حسینعلی شهریاری که موسیقی شناس و خوانندهٔ کنونی ابراهیم بوذری آنها را دیده و صدایشان را شنیده و هنرشان را ستوده است .

حاجی ملا رجبعلی که نقش امام خوانی را بسیار خوب در عهده داشته و چون مرد باایمان بااخلاص پاکی بوده ، آوازش هم درین نقش تأثیر بسزا میکرده است .

ابوالحسن اقبال آذر (اقبال السلطان)

پدرش ملاموسی با اینکه اهل علم بود، نمیخواست سربار جامعه باشد . بیل بدست میگرفت و در دهی نزدیك قزوین زراعت میکرد و از دسترنج خود زندگانی خانواده‌اش را تامین مینمود . هنوز هفت سال از تولد **ابوالحسن** نگذشته بود که پدرش مرد و فرزند را تنها گذارد وخانوادهٔ ملا موسی بقزوین منتقل شدند . ابوالحسن چون صوتی خوش داشت بدنبال استادی میگشت تا بدرك محضر **حاجی ملا کریم جناب قزوینی** استاد معروف آواز نائل آمد. جناب قزوینی باستعداد ابوالحسن‌خان پی‌برد و در تربیت او همت گماشت . **اقبال آذر** در جوانی راه تبریز پیش گرفت و در مدتی کم ، شهرت یافت و بدربار محمد علی میرزا (ولیعهد) معرفی شد . **اقبال** پس از فوت مظفرالدین شاه بهمراهی ولیعهد بتهران آمد و در تعزیه تکیه دولتی خوانندهٔ معروفی شد . وی پس از عزل محمد علی‌میرزا بدستور ستار خان سردار ملی دوباره بتبریز بر گشت . بعد در دورهٔ احمد شاه بلقب **اقبال السلطان** نائل شد و مجدداً بتهران

۱- صمغ آباد دهکده‌ایست درنزدیکی آب‌یك قزوین

آمد . سپس خوانندهٔ مخصوص محمد حسن میرزای قاجار (ولیعهد) شد و با وی مجددا به تبریز رفت و بعدها در همان شهر مشغول خدمات دولتی شد.

وی را تنها تعزیه خوان نباید دانست زیرا خوانندهٔ مجلسی هم بود و پس از آشنائی با درویش خان وسایر نوازندگان مشهور یك سفر هم برای پر کردن صفحه همراه آنها بتفلیس رفت. درسالهای بعد با علی اکبر شهنازی دوستی یافت و با او نیز صفحاتی ضبط کرد .نگارنده یك بار در سال ۱۳۱۷ از محضر او در تبریز استفاده کرد. در سال ۱۳۲٤ هم که هیئت ارکستر انجمن موسیقی ملی به تبریز رفت ، وی شهردار بود



(شمارهٔ ۱۱۷) ابوالحسن اقبال آذر
(اقبال السلطان)

و برای پیشرفت کنسرتهای انجمن کمکهای شایسته نمود. آخرین بارهم در سال ۱۳۲٦ که برای بازدید مرکز پخش صدای تبریز مأموریتی در آنشهر داشتم ، صدایش را شنیدم که هنوز هم خوب میخواند.

روش اقبال در خواندن آواز از سبك تعزیه بهره داشت یعنی بلند میخواند و با تحریر و مانند تعزیه خوانها توجه زیادی بکیفیت ادای شعر نداشت . از آهنگ های ضربی به تصنیف چه شور های عارف و تصنیف

قدیمی دیگری در اصفهان (۳) علاقهٔ فوق العاده داشت وجز این دو آهنگ نغمهٔ ضربی دیگری نمیخواند.

رضاقلی میرزای ظلی و ابراهیم بوذری هردو ازشاگردان اقبال هستند که از تعلیمات او بهرمند شده اند.

شهریار شاعر معاصر غزلی در وصف اقبال ساخته است که چند شعر آن درین جا نگاشته میشود:

گرفت رونق از اقبال، کار موسیقی
شکفت از گل رویش، بهار موسیقی
نه صوت اوست بگوشم که گیسو افشاند
بکوهسار هنر، آبشار موسیقی
درین خزان فضیلت، هزار دستانیست
فکنده غلغله بر شاخسار موسیقی
صفای سینهٔ او جلوه داده آینه وار
جمال شاهد لاله عذار موسیقی
بشوق زمزمهٔ چشمه سار سینهٔ اوست
که لاله بشکفد از لاله زار موسیقی
بس افتخار کنم زین غزل که بسرودم
بافتخار تو، ای افتخار موسیقی

۳- تصنیفی است که بااین شعر آغاز میشود:

ایران، هنگام کاراست — برخیز و بین ایران
وقت بوس و کنار است — هشیار نشین ایران

گویندهٔ شعررا نمی‌شناسم ولی همینقدر میتوانم بگویم که هنگام کار، وقت بوس و کنار نیست!

روضه‌خوانی ـ ذکر مصائب وارادهٔ بر امام حسین علیه السلام موجب پیدایش آثاری از نظم و نثر فارسی شده است که صرف نظر از مرائی عامیانه، برخی از آنها مانند ترکیب بند محتشم کاشانی که قبلا ذکرشد از لحاظ ادبی نیز خالی از اهمیت نیست. همچنین گذشته از تعزیه یا نمایشهای مذهبی که شرحش گذشت، موضـوع روضه خوانی یعنی ذکر وقایع حزن انگیز کربلا هم خالی ازاهمیت نمیباشد زیرا درین قسمت نیز موسیقی نقش مهمی داشته است.

ادوارد براون مینویسد: وجه‌تسمیهٔ روضه‌خوانی آنست که قدیمترین ومعروفترین کتابی ازین سنخ، روضة الشهداء نام داشته و تألیف حسین واعظی کاشفی (متوفی اوائل قرن دهم هجری) است. سابقاً قرائت این کتابرا **روضه‌خوانی** میگفته‌اند. بعدها این اصطلاح، برخواندن کتب دیگر از قبیل «طوفان البکاء» یا «اسرار الشهاده» نیز اطلاق شده است.(۱)

روضه خوانی یاقرائت کتاب روضة‌الشهداء وسایر کتابهـای متشابه ازبالای منبر، از دورهٔ صفویه شروع شد وچنانکه قبلا اشاره نمود بـر تعزیه خوانی مقدم است. چون این نوع عزاداری اکنون هم‌معمول‌است ضرورتی نیست که درباب آن سخنی گفته شود، همینقدر اشاره میکنم که معمولا اهل منبر دو طبقه بودند: یکی واعظیـن که بعد از خطبهٔ افتتاحیه وطرح کردن یکی از آیات قران، وارد تحقیق در اطراف آیه میشدند وباذکر امثال وحکم، مطالب عالی اخلاقی ومذهبی را تشریح وتوضیح مینمودندو باخواندن‌اشعار مناسب، موضوع‌را دلنشین میساختند ودر آخر هم بذکر مصیبت میپرداختند. دستهٔ دوم **روضه خوان** بمعنی

۱ـ تاریخ ادبیات ایران (جلدچهارم) صفحه ۱۶۱

اخص که منبررا بسلام برسید الشهداء شروع میکردند و بی فاصله وارد ذکر مصیبت میشدند. برای این دسته که آنها را **ذاکرین** میگفتند، آواز خوش واطلاع از موسیقی جزء لوازم کار بود زیرا هر کدام بهتر میتوانستند اشعار را بکمك نغمات، بهتر جلوه دهند، منبرشان مستمع زیادتری پیدا میکرد. حتی اغلب ذاکرین، مردمان باسوادی بودند واز عهدهٔ موعظه هم که اطلاعات بیشتری لازم داشت، بخوبی برمیامدند.

روضه خوانهای خوش آواز

درمیان اهل منبر کسانی بودند که ازلحاظ اطلاعات موسیقی وآگاهی از ردیف و آواز بمقام استادی رسیدند. حتی برخی از آنها در مجالس انس نیز بخوبی از عهدهٔ خواندن آواز برمیآمدند. از جمله میتوان اشخاص زیر راکه استادان معمر امروز محضرشان را درك کرده واستادیشان را قبول دارند، ذکر کرد. هرچند قبل از آنها هم بسیاری بوده‌اند که چون نامشان ثبت نشده است ازیاد رفته‌اند.

سه تن ازبرگزیدگان این طبقه **حاج تاج نیشابوری** (تاج الواعظین) و **حاج میرزا لطف الله اصفهانی** (معروف بدسته بنفشه) و **شیخ علی زرگر** هستند. مخصوصاً اهل موسیقی حاج تاج را هنرمند بزرگی میدانندواز تأثیر مجلس روضهٔ او، داستانها نقل میکنند. ازجمله شنیده‌اموی روزی در تکیه سادات اخوی، همه را مجذوب صوت غراء و دلنشین ومؤثر خود کرده است. شرح حکایت ازین قرار است که حاج میرزا لطف الله بالای منبر بوده است وبا صدای دلکش خود بقدری خوب مجلس را اداره نموده که همه تصور کرده‌اند بعد از او دیگر کسی از عهدهٔ جلب توجه حضار برنخواهد آمد. بهمین جهت صاحب مجلس دستور چای و قلیان

میدهد. درین موقع حاج تاج وارد مجلس روضه میشود وشیخ‌علی‌زر گر که‌او‌هم استادماهری بوده است‌مطلب رابااطلاع او‌میرساند و بوی‌میگوید: تصور نمیکنم بعد از هنر نمائی حاجی میرزا لطف الله، بتوانی شوری در دلها بر افکنی. حاج تاج فکری میکند و میگوید: من فقط سه شعر با آواز میخوانم و امیدوارم که از عهده بر آیم. پس ازصرف چای، در موقعی که مجلس روضه پر از همهمه بوده است، حاج تاج بمنبر میرود و اولین شعررا چنان با صوت جذاب دل انگیز خود میخواند که همهٔ‌اهل مجلس ساکت میشوند و پس از دو شعر دیگر که آنها را باکمال مهارت بسبك خوانندگان نامی با تحریرات و غلت‌های مناسب میسراید، ازمنبر پائین میآید و بشیخ علی زرگر میگوید: حرف حساب دوکلمه بیشتر نیست و او هم استادی تاج را ستایش میکند. گویند بقدری مردم، مجذوب‌آواز وی بودند که همینکه از منبر پائین میامد، اکثرحضار بپا میخاستند تا خود را بمجلس دیگری که او بنا بود بخواند برسانند و از صوت دلنشین وی استفاده کنند.

شنیده‌ام که حاج تاج مرد سخندان موقع شناسی بوده‌است، حتی یك بار گفته‌بود: اکثر شنوندگان نادانند و نمیدانند واعظ چه میگوید زیرا اهل منبر بزبان آنها سخن‌نمیگویند وفضل فروشی میکنند. آنگاه شرط بسته بود که در سر منبر اباطیلی ببافد و چنان کلمات مهمل را با آواز خوش بسراید که کسی ملتفت نشود و همین کار راکرده و شرط را برده است. بایـد گفت درین جا هـم آواز خوش موجب موفقیت او شده است.

دیگری میگفت : جمعی از دوستان تاج در باغ سالاریهٔ رشت مجلس بزمی داشتند ، اتفاقاً اوهم میرسد و بی‌خبر وارد میشود . ضرب را بدست میگیرد و باوضعی چنان مطلوب و دلنشین شعر مصیبت می‌خواند که همه را مجذوب میکند سپس باآهنگی‌مناسب و اشعاری جان گداز ، وضع بردن اهل بیت پیغمبر را از کربلا بشام بطوری دلفریب ادا میکند که همه بگریه‌میافتند ومجلس سرور وشادی بمحفل عزاداران شبیه میشود . این حکایات ذکر شمه‌ای از تأثیر صوت دل‌انگیز حاج‌تاج بود . شاید بسیاری دیگر ازاهل‌منبردرفن‌خود ازاومهارت بیشتری‌داشتند ولی تأثیر صوت‌تاج و اطلاعات وسیعی که درموسیقی داشت ویرا درزمان خود ، سرآمد دیگر وعاظ و اهل منبر قرار داده بود .

گویندحاج تاج در اواخر عمر جنون پیدا کرد و بلباس اهل فقر درآمد و بسیدی وحدی نام که کیمیاگر بود واز علم اعداد اطلاع‌داشت دلبسته شد و مرید او گردید ولی بعدازچندی حالش‌منقلب شد وازکردهٔ خود پشیمان گردید .

☆☆☆

از خانوادهٔ ملك تفرشی‌نیز چهارتن بخوش‌صوتی‌شهرت داشته‌اند :

۱ ـ سید حبیب‌الله تفرشی (ملك الواعظین) که پدر این خاندانست .

۲ ـ سید عزیزالله (ملك الذاکرین) که از قضات تمیز بود و اطلاعات موسیقی و صدای دلپذیر او را کسانیکه شنیده‌اند بسیارتحسین نموده‌اند . نامبرده درحدود سال ۱۲۹۳ فوت کرد .

۳ ـ فرزند دیگر سید حبیب‌الله ، سید محمد (سراج الذاکرین)

نیز اهل منبر و خوش آواز بود (تاریخ وفات ۱۲۸۹)

٤ ـ ازهمین خانواده، شخص دیگریست بنام «سیدعباس معاون» ولی در مقام هنری ، از سید عزیز ملك پائین تر است .

ازخانوادهٔ سیف نیز سه تن را نام میبرند :

سیف الذاکرین تبریزی و دو فرزندش مجد سیف و ناصر سیف.

دیگر از اهل منبر که اهل موسیقی بوده‌اند شیخ حبیب‌الله شمس‌الذاکرین کاشی است که استاد ابراهیم بوذری بوده و شیخ عبدالحسین تبریزی که شاگرد اقبال السلطان است .

سید محمود واعظی و لسان طالقانی و اعتماد شیرازی و شیخ اسدالله (امین الواعظین) نیز شایستهٔ ذکر میباشند.

خانوادهٔ **رسائی** نیز همه اهل منبر و خوش آواز بوده‌اند چنانکه میرزا طاهر ضیاء رسائی (ضیاء الذاکرین) در خواندن آواز و تصنیف و گرفتن ضرب نیز مهارت داشته است و تصنیفهای قدیمی معروف به **کارعمل** را نیز بسیار خوب میخوانده و عمر دراز هم یافته است . غلامحسین بنان خوانندهٔ امروز ، از شاگردان اوست .

☆☆☆

دیگر ازکسانیکه اهل منبر بوده و صوتی خوب داشته **سید محمد رضای بدیع** معروف ببدیع‌المتکلمین کاشی است که درحدود سن بیست سالگی با پدرش سید حسن سلطان‌الواعظین بتهران آمد و با خانوادهٔ سید علی اکبر شمس‌الواعظین کاشی که از اساتید منبر بود و صدائی خوش داشت وصلت کرد . سید علی اکبر فرزندی داشت بنام سید یحیی (سعید الواعظین) که بهترین صدا را داشت و مردی ملا و

دانشمند بود ودر انتخاب اشعار ومضامین مناسب هنگام منبر رفتن شهرتی بسزا داشت ، صدایش رسا و برموز موسیقی کاملا واقف بود ودر حدود ده سال پیش فوت کرد .

سید محمد رضای بدیع دستگاه دان کاملیست و هنوز حیات دارد. سید جواد بدیع زاده که از وی بعدها سخن گفته خواهد شد فرزند اوست . محمد رضا که از جوانی خوش آواز بود ، سبك درست خواندن را ازمنسوبین خود مانند شمس الواعظین و سعیدالواعظین همچنین حسین حاج غفار کاشی که خواننده و استاد شیخ حبیب الله شمس الذاکرین بود ، فرا گرفت و در زمرهٔ ملاهای متجدد و آزادیخواه بود که دراوائل دورهٔ مشروطه با حُسن صوت و گفتار گرم خود هواخواهانی یافت و مخصوصاً در استبدادصغیر بموجب نامه‌ای که‌از آیت‌الله وقت یعنی آخوند ملا محمدکاظم خراسانی (پدر کفائی‌ها) از نجف دریافت کرد ، علم مخالفت با محمد علیشاه برافراشت و ازطرف انجمن فاطمیه که درتهران برای اعادهٔ مشروطیت اقدام میکرد، مأموریت یافت که بهر طریقی بتواند در تحریك احساسات مردم پیشقدم شود . وی بعدهادردورهٔ ناصرالملك نایب‌السلطنه‌فکری‌عجیب بخاطرش‌رسید: انار بارالاغ کردودرخیابانها اشعار مناسبی‌راکه‌پسرعمویش‌سیداحمدخاوری‌دربن موضوع ساخته بودباآواز بخواند : بهمین جهت‌به سید اناری معروف شد :

ای زبودت، قدرت یزدان پدیدار، ای انار
ای ز جودت ، برنهال فیض حق بار، ای‌انار

ای‌درونت، چون دل‌مشروطه خواهان غیور
هست ازفضل خدا ، پُردُر شهوار ، ای انار

گر که الکاسب حبیب الله بود ، قول رسول

مفتخوار ، از کسب دارد پس چرا عار ای انار

مردم بدور او گرد آمدند و تأثیر موسیقی چنان آنها را مجذوب کرد که همه یاران او شدند و حامی مشروطه خواهان گردیدند. در دفعهٔ دیگر هم که از طرف دولت وقت « نمك » بانحصار در آمده بود که برخلاف میل مردم بود، قصیدهٔ دیگری را بهمین شیوه خواند که یك بیت آن چنین است :

گشت تا از دفتر مالیه نامش حك، نمك

بر فقیران کرد عیش افزون وغم اندك، نمك

شعر فوق نیز از خاوری است که در آن زمان روزنامه مینوشت و نامه هایش در اثر مخالفت دولت وقت توقیف میشد . در حقیقت میتوان گفت تنها دفعه‌ایست که شعر و موسیقی و آواز خوش از لحاظ تبلیغات بکاربرده شده و حسن تأثیرداشته است. متأسفانه ما از اثرشگرف این دو هنر مخصوصاً از جنبهٔ ارشاد وتبلیغ غافلیم ، در صورتیکه میبینیم ملل دیگر چه استفاده‌های شایانی ازین راه میکنند و ما انتظار داریم با تبلیغاتی که جز تظاهر و حرف بی عمل چیزی نیست ، همان اثررا بدست آوریم و توفیق نمییابیم . تبلیغ صحیح چیز دیگریست و آنچه ما بر آن نام ارشاد گذارده‌ایم بگزافه سرائی و ظاهر سازی بیشتر شباهت دارد ، بهمین جهت اثرمطلوب و نتیجهٔ مفیدی هم از آن مشهود نمیگردد .

☆☆☆

نوحه خوانی -دسته‌های عزاداران حسینی که سابقاً در خیابانها راه میافتاد وچندی متروك شد ودوباره مدتیست این رسم عزاداری تجدید

شده است ، ازلحاظ نوحه خوانی با موسیقی ارتباط دارد منتها در گذشته نوحه خوانهای خوب پیدا میشدند که بنغمات موسیقی هم آشنائی داشتند وآهنگهای نوحه را بسینه زنها و پا منبری خوانها میاموختند ولی حالا نوحه‌ها بازاری شده وکمتر نغمهٔ دلفریبی دارد .

عبدالله مستوفی درتاریخ این شیوهٔ عزاداری مینویسد :

این عزاداری ازعرب باسلام و ایران آمده است . پادشاهان شیعی مذهب ، تظاهر بشعارهای این‌مذهب را برای پیشرفت مقاصد سیاسی‌خود که ازبین بردن راه ورسم خلافت بود ، وسیله قرار داده بودند . ازجمله دسته گردانی روز عاشورا بودکه از زمان عضدالدولهٔ دیلمی شیوع یافته است . بعد از دیالمه ، هر وقت تشیع در ایران رواجی میگرفت ، دسته گردانی هم براه میافتاد تا بالاخره از مراسم عزا داری محسوب شد . شاید در زمان دیلمیها بجهت نمایش عدهٔ شیعه‌ها در مقابل اهل سنـت و جماعت ، این کار ، لازم و ممکن بود یکی از شعائر مذهب‌شیعه بشمـار بیاید ولی در دوره‌های بعدکه اکثریت و بالاخره تمام مردم ایران شیعه شده بودند ، پیروی این شعائر البته‌کار لازمی نبود ولی چون عادت شده بود و ضرری هم‌بجائی نمیرساندیکی از ارکان عزاداری محسوب گردید... بالاخره در دورهٔ مظفرالدینشاه ، کار بالا گرفت و شبیه‌های وقعهٔ طف را از مخالف و مؤالف ، ساخته بر اسب و شتر سوار میکردند و همراه این دسته ها میگرداندند و حتی در دورهٔ مشروطه ، این دسته گردانی برای انتشار اسم وکیل و وزیر ، سهل است برای نیل بمقام سلطنت هم وسیله گردید . البته همینکه‌کار باینجاها رسید ، حشو و زوائد ، بیشتر ازاصل مقصود، خود نمائی میکند وموضوع رقابت اهل این محله بامحلهٔ

دیگر هم در کار آمده است (۱)

اشعار نوحه ـ گذشته از اشعار بازاری که معمولا در نوحه خوانی بکار میرود، بعضی از شعرای معروف، اشعار خاصی هم برای نوحه سرائی گفته‌اند که از جملهٔ بهترین آنها باید مرثیه های مذهبی یغمای جندقی شاعر معروف را ذکر کرد. وی ظاهراً مبتکر سبکی است در مرثیه سازی که آنرا **نوحهٔ سینه‌زنی** میگویند و بواسطهٔ کوتاهی و بلندی مصراعها، برای آهنگ موسیقی متناسب میباشد و به همین جهت بطور نوحه با نغمه‌های مخصوص خوانده شده است. اینك برای نمونه چند بیت از گفته های یغما را ذکر میکنند و بطوری که ملاحظه میشود، این اشعار، بمنظور نوحه خوانی در نوع خود بی نظیر است:

میرسد خشك لب از شط فرات اکبر من
نوجوان اکبر من
سیلانی بکن ای چشمهٔ چشم تر من
نوجوان اکبر من
تا ابد داغ تو ای زادهٔ آزاده نهاد
نتوان برد ز یاد
از ازل کاش نمیزاد مرا مادر من
نوجوان اکبر من

☆☆☆

شکوه از چرخ ستمگر چکنم گر نکنم
چکنم گر نکنم
گله از گردش اختر چکنم گر نکنم
چکنم گر نکنم
غم عباس بلا کش چه کشم گر نکشم
چه کشم گر نکشم
ناله بر حسرت اکبر چکنم گر نکنم
چکنم گر نکنم

۱ـ شرح زندگانی من بقلم عبداله مستوفی (جلداول صفحه ۳۷۷ـ ۳۷٦)

کوه وصحرا خصم وشاه کم سپه تنهادریغ — وادریغ ، نصرت‌اعدادریغ
قلب ایمان را شکست ونصرت‌اعدادریغ — وادریغ ، نصرت‌اعدادریغ
آه کز بی دولتان دین بدنیا باخته — تاخته، گشت کارش‌ساخته
پادشاه کشور دین خسرو دنیا دریغ — وادریغ ، نصرت‌اعدادریغ

☆☆☆

محشری بینم عیان درهفت کشور، آسمان — آسمان شرمی آخر آسمان
شام‌عاشوراست این‌یاصبح‌محشر، آسمان — آسمان شرمی آخر آسمان
آفتابی شد ز دورت تیره اختر ،آسمان — » » »
باچنین‌دوران‌نگردی کاش‌دیگر، آسمان — » » »

☆☆☆

از جمله کسانیکه معلم این‌فن بوده‌اند از میرزا محمد مکتب‌دار اصفهانی نام میبرند . در زمان او پامنبریها که قبل از واعظ در پائین‌منبر نوحه میخواندند همچنین اشخاصی که میخواستند آهنگهای نوحهٔ سینه زنی را خوب فرا گیرند ، نزد او میرفتند و طرز صحیح خواندن اشعار نوحه را فرا میگرفتند. چنانکه‌ملاحظه میشودبااین‌ترتیب، خواندن‌نوحه، فنی بشمار میامده است وبایداین کار را از اشخاصی که‌اهل اطلاع بودند یاد بگیرند والبته نوحه‌هائی که بااین روش.خوانده میشد ، اثرمطوبتری داشت .

☆☆☆

اذان ومناجاتـ چون اذان مقدمهٔ‌نماز است،بنا بر این ازصدر اسلام ، گفتن‌آن معمول بوده است و برای‌اینکه در دل اهل ایمان‌تأثیر بیشتری داشته باشد و مؤمنین را برای اجرای‌فریضهٔ دینی باخبر کند ،

از قدیم رسم چنین بود که اذان گو ، خوش آواز باشد و از جای مرتفعی مثل گلدستهٔ مساجد با صدائی بلند و صوتی خوش اذان بگوید اذان اغلب درآواز ترك و شور و شهناز گفته‌میشود و اذان گوی‌ماهر اگر به موسیقی آشنا باشد ، البته شنوندگان بیشتری خواهد داشت و کلامش مؤثرتر خواهد بود . دردوره‌های اخیر حاج قربان خان تعزیه‌خوان، اذان گوی دربار بوده است معروفست که سید حبیب الله چاله حصاری برای انیس الدوله زن سوگلی ناصرالدینشاه اذان میگفته . شاه‌صدایش را شنیده و پسندیده‌و باو گفته است که از عهدهٔ خواندن آواز هم برمیاید؟ سید حبیب الله جواب داده است که اهل موسیقی هستم ولی نمیتوانم زیاد بلند بخوانم . بعد بدستور پادشاه ، شروع بخواندن آواز میکنـد و شاه او را « ملایم حضور » خطاب میکند و بعد ها هم لقب ضیـاء خلوت میگیرد .

اما مناجات که یك نوع اظهار عبودیت و شکرگزاری بدرگاه پروردگار است ، راز ونیازیست که مردم خدا شناس درخلوت با کردگارخودمیکنند وبهترین نمونهٔ آن مناجاتهای خواجـه عبدالله انصاری است که به نثر فصیح فارسی نوشته شده و در نوع خود بی نظیراست . ولی مناجات خوانها وقتی در نیمه های شب از نقاط مرتفع وبالای گلدسته های مساجد اسلامی میخوانند معمولا اشعاری در خدا شناسـی و اندرز ونصیحت را میسرایند و آنها که صدای‌خوش‌دارند ، آهنگ و الفاظشان در دل شنوندگان تأثیر بسزا دارد . براستی وقتی کسی با



(شمارهٔ ۱۱۸)
سید حسین عندلیب اصفهانی

سبك مطلوب دلپذیری مناجات میکند و صوتش آدمی را از خواب‌غفلت بهوش میآورد ، بهترین وسیلهٔ تزکیهٔ نفس وبیداری روانست . بخصوص مناجات‌کننده‌ای که برموز موسیقی واقف باشدو اشعار را درگوشه‌های مختلف ومتنوع دستگاهها بخواند : مانند **سید حسین‌عندلیب اصفهانی** که درین فن مهارتی‌بسزا داشت وهنگامیکه درگلدستهٔ مسجدسپهسالار تهران درشبهای ماه رمضان مناجات میکرد، همهٔ خفتگانرا بهوش میاورد و مجذوب میکرد .

آواز خوانی

شعر و موسیقیـ موسیقی و شعر از دیر باز با یکدیگر توأم بوده‌اند. هر چه فن موسیقی ترقی کند، احتیاجش بشعر کمتر میشود تا وقتی که بتواند بی کمك آن از عهدهٔ بیان منظوری بر آید ولی هیچگاه از آن بی نیاز نخواهد بود، بخصوص در کشور ما که هنـوز هم شعر جزء لاینفك موسیقی است و همواره کلمهٔ ساز و آواز با هم بکار برده میشود. درینکه کدام از دو هنر شعر و موسیقی بهم محتاج‌تر میباشند، قدما زیاد بحث کرده و باین نتیجه رسیده‌اند که شعر بی آهنگ، کامل ولی موسیقی بدون شعر از بیان مطلب عاجز است، چنانکه امیر خسرو دهلـوی شعر را بعروس تشبیه کرده و نغمه را زیور آن دانسته است:

نظم را حاصل عروسی دان و نغمه زیورش
نیست بی‌عیب ار عروس خوب، بی‌زیور بود(۱)

---

(۱) گویند نوازنده‌ای باامیرخسرو دهلوی بحث میکرد که مقام شعر ازموسیقی پائین‌تر است. امیرخسرو که ازعلم موسیقی‌هم آگاه بود، این قطعه راسرود.

مطربی میگفت خسرو راکه‌ای گنج کمال
علم موسیقی ز جنس نظم نیکوتـر بود
زانکه این علمیست کز دفتر بیاید در قلم
و آن بدشواریست کاندر کاغذ و دفتر بود
پاسخش دادم که من در هردو معنی کاملم
هردورا سنجیده بر وزنی که آن‌درخور بود
نظم را کردم سه دفتر، ور بتحریر آمدی
علم موسیقی سه دفتر بودی ار باور بود ←

این طرز تفکر برای آنست که موسیقی ما یك صدائی بوده و کاملا از عهدهٔ بیان مقصود بر نمیامده است . باینجهت شعر را بکمك گرفته است تا در پرتو آن بهتر بتواند جلوه گری کند . اما چنانکه نوشتم هرچه فن موسیقی ترقی کند این نیازمندی کمتر میشود چنانکه موسیقی سنفنیك اروپائی هیچ احتیاج بشعر ندارد و کسانیکه این نوع موسیقی را خوب درك میکنند ، میتوانند ساعتها خاموش بنشینند و تنها بنواهای ارکستر گوش دهند و هزاران مناظر زیبا و حکایات شیرین از خلال زیرو بمهای آن بشنوند و ببینند . اما موسیقی وقتی فقط از یك نغمه تشکیل شود وهنر نوازندگی هم در اثر کمی جنبه‌های علمی ، محدود باشد ، زود تر شنونده را خسته میکند و تنها شعر ، میتواند جبران این نقص را بنماید بخصوص اشعار غزل که رابطهٔ بسیار نزدیك با نغمات ملی ما دارد واوزان آن را باضربهای موسیقی‌ما، بستگی و الفت قدیم میباشد. بهمین‌مناسبت مهمترین رکن‌موسیقی‌ایرانی‌را باید آواز دانست که هنوزهم‌این‌پیوستگی دیرین برقرار است.

آواز ـ شنوندگان موسیقی‌ایرانی وقتی آوازرا میشنوند ، توجه

→ فرق، من گویم میان هردو معقول ودرست
گردهد انصاف ، آن کزهردو دانشور بود
نظم را علمی تصور کن به نفس خود تمام
کو ، نه‌محتاج اصول وصوت خنیاگر بود
گر کسی بی‌زیروبم، نظمی‌فرو خواند رواست
نی بمعنی هیچ نقصان ، نی بنظم اندر بود
ور کند مطرب بسی هوهو وهاها درسرود
از بـرای شعر ، محتاج سخن گستر بود
نظم راحاصل‌عروسی دان ونغمه زیورش
نیست بی‌عیب ازعروس خوب بی‌زیور بود

کامل بشعر دارند که معنی و مفهوم آنرا درست درك کنند و گوئی این تفاهم وقتی شعر با نغمهٔ موسیقی خوانده میشود ، بحد کمال میرسد ولی تعجب‌میکنم با اینحال‌چرا اکثر خوانندگان قدیم ، آنقدر که‌توجه‌بچهچه و غلت و تحریر داشتند ، متوجه صحیح اداکردن الفاظ نبودند چنانکه صفحاتی که از آواز آنها در دسترس میباشد بهترین شاهد این‌مطلب‌است. شاید بی سوادی اغلب خوانندگان که خود بدرستی معنی شعر را نمی - فهمیدند؛ یا هنر بلندخواندن که رسم زمانه بود و خواننده کمترمیتواند دراوج،کلمات را درست ادا کند ، یکی از موجبات این سبك شده‌است. بر عکس در میان آواز خوانهای گذشته هر کدام سواد بیشتر داشتـه و مقصود شعر را بهتر درك کرده و کمتر فریاد کشیده‌اند ، آوازشـان هم مطلوبتر است . بطور کلی میتوان گفت : آنها که در مکتب تعزیه‌تربیت شده‌اند ، بیشتر علاقه ببلند خواندن داشته اند و سبك خواندنشان هـم امروز مطلوب ما نمی‌باشد . بهمین سبب تعزیه خوانها را هرچند بسیاری از آنها کاملا بموسیقی وارد بوده و جزء آواز خوانها بشمار میآیند ، در فصل گذشته نام بردم و درین جا میخواهم از آواز خوانهائی گفتگو کنـم که پیرو سبك شبیه خوانی نبوده و غزل‌ها را در مجالس انس ، همراه با ساز خوانده‌اند.

خوانندگان قدیم - موسیقی دانها و مخصوصاً خوانندگان مسن امروز، نام بسیاری از آواز خوانهای قدیم را میبرند که درموسیقی استاد بوده‌اند. یاآنها را دیده و صدایشان را شنیده و یا چون در دورهٔجوانی آنها نمیزیسته‌اند . وصف آنها را از استادان خود شنیده‌اند . بهـر حال نگارنده نام آن عده‌ای را ذکر میکند که موسیقی شناسان طرف‌اطمینان،

اسم آنها را بخاطر داشته و برایم نقل کرده‌اند .

از خوانندگانی که قدیمتر بوده و موسیقی دانهای معمر امروز نیز آنها را ندیده اند اشخاص زیر را نام میبرند که در آواز مهارت‌داشته‌اند:

ازاصفهانیها درویش حسن که شاید گوشهٔ حاجی حسنی که‌دراغلب دستگاهها نواخته میشود ازاو باشد . همچنین میرزا حسن خاکی بزرگ و میرزا ابراهیم خاکی کوچك و رحیم زری باف که خواجهٔ سفید بوده و رحیم خواجوئی که در آواخر عمر گوشش سنگین شده است . همچنین ابراهیم آقاباشی که سید رحیم و نایب اسدالله نی زن و علیخان‌دهکی (پسرحسین دهکی بازیگر) شاگرد او بوده‌اند .

از شهرهای دیگر خدا مراد که میگویند همایون را کسی به آن خوبی نخوانده و مولا موسی مرد رشتی و حسین درشکه چی رشتی و حسن خان فکلی که عکس او در صفحهٔ ٦۵ قبلا بنظر رسیده است و آقاجان‌ساوه‌ای استادحاجی ملا کریم جناب قزوینی وحاجی‌حکیم تهرانی و صادقخان نواب که نخست از غلام بچه‌های عزیز السلطان بوده است .

متأخرین - ازین طبقه سید عسگر کردستانی و شهاب اصفهانی را نام میبرند . دیگر میرزاحسین ساعت ساز اصفهانی (۱) و اسدالله خان خازن الممالکی که با منتظم الحکما (نوازندهٔ سه تار) مأنوس بوده و صدای بم گیرنده‌ای داشته ومیرزا شکراله‌خمسه‌ای خوانندهٔ میرزاغلام-

---

(۱) معروف به خضوعی که شغل موسیقی داشته وکار ساعت سازی وسیلهٔ تفریحش بوده است . وی درحدود ۲۵ سال درتهران وبقیهٔ عمر را دراصفهان بسر برده ودرسال ۱۳۲۳ درسن هفتادسالگی در مولدش فوت کرده است.

رضای شیرازی (نوازندهٔ تار) که‌عکس‌اودرصفحه ۱۳۸ بنظر میرسد.

همچنین سید رحیم دیگر معاصر سید عبدالرحیم اصفهانی‌و **زمان** برادر عیسی‌آقاباشی و **میرزا حبیب اصفهانی** (معروف بحبیب شاطـر حاجی) که در جوانی بیمار و صدایش خراب شد، ولی قبلا صـوت



(شمارهٔ ۱۱۹) زمان (برادر عیسی‌آقاباشی)

دلنشینی داشته است . وی باعارف نیز مأنوس بوده و استادعلینقی وزیری او را پنجاه سال‌قبل در اصفهان دیده واز حسن سلیقه‌اش تحسین میکند همچنین جناب‌دماوندی که چند صفحه ازاو بیادگارمانده و**حسن قصاب**

لحنی که عکسش‌را درصفحات آتی مشاهده خواهید کرد و **حسینعلی نکیسا** که تعزیه‌خوان بود ودر آواز خوانی بسبك بزم‌نیز مهارت‌دارد وچندصفحه از او موجود است. از استادان معروف آواز سه تن را ذکر میکنند که اینك جدا گانه از هر یك نام میبرم :

۱ ـ **شیخ محمودخزانه** که طاهر زاده اورا در منزل عمادالکتاب در حدود ٤٥ سال قبل دیده است . عماد سنتورمیزد و شیخ محمودبااین که پیر مرد بود با صدای پست، افشاری خوانده و بسیار خوب از عهده بر آمده است . گویند مردی بود مستغنی و دارای عفت نفس . موسی معروفی از قول مقبل‌دیوان چنین حکایت میکند که ناصرالدینشاه وصف شیخ محمود خزانه را شنیدو باستماع آواز او اظهار اشتیاق کـرد و به حاجب الدوله گفت موجبات این کار را فراهم آورد . حاجـب الدولـه ، نامبرده را دعوت کرد . ایام ماه رمضان بود و ازاو خواهش شدکه چند شعری بسبك مناجات بخواند . شیخ محمود نخواند .آواز خوانی‌ازاهل کاشان حضور داشت و گفت : معلوم میشود ایشان از عهـدۀ خواندن بر نمیایند زیرا اگر میتوانستند ، اینهمـه اکراه نداشتند و خودشروع به خواندن‌کرد . پس از اتمام اشعار ، شیخ محمود نتوانست ساکت بماند و درمایۀ بلند ، شروع بخواندن کرد که همه را مفتون و مجذوب‌ساخت شاه که در آن نزدیکی بود ، آوازش را شنید و یك نعلبکی پر از پـول زرد برای او هدیه فرستاد .شیخ محمود که مرد متعین بی نیازی بود ، یکی برداشت و گفت : همین یك اشرفی بعنوان دست لاف ، کافیست و به باقی آن ، مرا احتیاجی نیست . اگر این داستان درست باشد ، باید گفت این مرد، هنرمند واقعی بوده و قصد هنر فروشی نداشته است . میگویند

بعدها ناصرالدینشاه باو گفته بود، در ایام ماه رمضان در یکی ازمساجد مناجات کند واین پیشنهاد، موجب آزردگی خاطر او شدچنانکه شهرت دارد دندانهای خود را کشید تا مجبور بانجام تقاضای پادشاه نشود. در هرحال نامبرده بنام یکی از بزرگترین استادان فن آواز شهرت یافت واز احاطهٔ او در علم موسیقی نیز گفته‌های بسیار شنیده‌ام.

۲- سید عبدالرحیم اصفهانی- که شرحی ازداستان او رابعدخواهم نوشت. طاهر زاده میگوید: او سواد حسابی نداشت ولی بنان الملک که اهل ذوق و شعر شناس بود، غزلهای خوب را نخبه کرده باو داده بود و او هم بخوبی آنها را از حفظ داشت و این خود برایش مزیتی بشمار میرفت. وی تنها خواننده‌ایست که طاهرزاده روش اورا قابل اقتباس دانسته است.

۳ - **علیخان** معروف به نایب السلطنه که او را علیخان عضدالملکی یا علیخان حنجر دریده هم میگویند. وسعت صدایش زیاد بود واز بم تا زیر را پر طنین و خوب میخواند. بدستگاههای موسیقی کاملا احاطه داشت. میگویند آقا حسینقلی بسیار باو احترام میگذارد و او را استاد کامل میدانست. در میان خوانندگان گذشته، تنوع تحریرش ازهمه بیشتر بود. آهنگهای ضربی میخواند و در آواز ضربی خواندن هم خوش سلیقه بود. کمی نی میزد ولی سواد شعری نداشت. چند صفحه‌از او باقیست و عکسش را با معاصرین خود، بعد خواهید دید. فرزندش موسوم به **اصغر تجلی** نیز خوش آواز بود.

ازین سه تن که بگذریم استادی که در سبک خواندن بسیارسلیقه

بخرج داده و ابتکاراتی کرده سیدحسین طاهر زادهٔ اصفهانیست که اینک داستان او را مینگارم :

☆☆☆

طاهرزاده ـ در سال ۱۲٦۱ (۱۳۰۰ ه . ق .) دراصفهان متولد شد . اینکه میگویند صدا ارثیست در مورد او این طور نبوده زیرا پدرش صوت نداشته و خواننده نبوده است . سید حسین میدانست که صدا دارد . روزهای جمعه باهمدرسان خود بکنار زاینده رود میرفت . مردم اهل ذوق در گوشه و کنار ساز وآواز داشتند . وی آهنگها را از خوانندگان اقتباس کرده میخواند و چون صوتی ملیح داشت و هنوز بحد بلوغ نرسیده بود ، زنها بدورش گرد میامدند و او را بخواندن تشویق میکردند و این خود وسیله‌ای بود که او درك کند حنجره‌اش گرم و آوازش در شنوندگان مؤثراست .

آمدن بتهران ـ در سن هفده سالگی بتهران آمد . در آن موقع اهل طهران روزهای جمعه بشهر ری (حضرت عبدالعظیم) میرفتند که هم زیارت کنند و هم در مزارع اطراف که در فصل بهار با صفا وطربناك بود گردش نمایند . درآنزمان چندباغ درآنجا بود که همه کس میتوانست بتفریح خاطر بپردازد . مردم دسته دسته در چمن زارها و باغها و کنار نهرها و حوالی چشمه علی ، بساط خود را پهن میکردند و مینشستند و اگر باخود غذائی از شهر نبرده بودند از نان و ماست و کباب شاهزاده عبدالعظیم که شهرت بسزا داشت و در بازارآنجا بوفور دردسترس همه بود استفاده میکردند .

من خود بخوبی بیاد دارم که هر کس شب بخانه میامد کوزه‌ای

ماست هم همراه داشت و گردش در حومهٔ شهر ری بخصوص در فصل بهار و پائیز و سوار شدن ماشین دودی یکی از تفریحات آن ایام مردم تهران بود . بهر حال آن روز که سید جسین بگردش رفته بود تنها مانـد . از اطراف ، آوازهائی شنید و بر سر ذوق آمد و بخواندن شروع کرد همینکه یکی دوشعر خواند چند تن کم کم باو نزدیك شدند و یکی از آنها جلو آمده سلام کرد . درضمن صحبت معلوم شد اوهم اصفهانیست وخود را از خانوادهٔ صدری معرفی کرد . سید حسین با او آشنا شد و یکی دو مرتبه هم بمنزلش رفت .

یکی ازروزها که بخانهٔ اورفت جوان برازندهٔ خوش چهره‌ای آنجا بود که معلوم شد **حسام السلطنه** استوویولن هم میزند. این دوجوان که هردوسری پرشور داشتند بزودی باهم مأنوس شدند واوقات فراغت رابا هم میگذراندند . طاهر زاده در آن موقع آوازها را میخوانـد ولی به دستگاهها درست وارد نبود . حسام السلطنه که ردیف را مشق کرده بود، ویولن میزد وسید حسین فرامیگرفت. در آن زمان یك نوع دستگاه بایران آمده بود که آنرا «فونوگراف» مینامیدند. صدا را روی لوله‌های آن ضبط میکردند وهمان را میتوانستند دوباره بشنوند. حسام السلطنه یکی ازین دستگاهها هم داشت . روزها دو بدو می‌نشستند ، میزدند و میخواندند و لوله میگرفتند . طاهر زاده میگوید : این دستگاه بهترین معلم من بود زیرا صدای خود را می‌شنیدم وهرجا نقصی بنظرم میرسید اصلاح میکردم . درحقیقت موفقیت او در مصاحبت حسام السلطنه و لوله پر کردن بوده زیرا کمتر برای سایر خوانندگان چنین پیش آمدی شده است یااگر هم شده ، حس تشخیص خوب از بد را نداشته‌اند زیرا آدمی

اصولا خودپسند وخود خواهست . معلوم میشود این صفت در او نبوده و قوهٔ استنباط هم داشته که بتدریج خودش منقد وممیز خود شده است . پس تااین جامیتوان حسام السلطنه ومخصوصاً دستگاه فونوگراف را استادان اولیهٔ سید حسین طاهر زاده دانست .

حسام‌السلطنه از شاهزادگان باذوق خوش گذران ثروتمند بود . هر چند جزء اطرافیان مظفرالدین‌شاه بشمار میامد ولی بطوری که‌خود میگوید علاقه‌ای برفتن دربار نداشت یعنی اگر بخواهم حقیقت را بگویم گردش وتفریح وشب زنده داری و مجالس انس اهل ذوق و دوستان مجالی باو نمیداد . وی رفقای صاحب ذوق بسیار داشت که همه گرد شمع محبتش



(شماره ۱۲۰) سید حسین طاهر زاده

پروانه وار میسوختند. شب ها دورهم جمع میشدند وبا ساز وآواز و شعرو رقص ، دل خوش میداشتند چنانکه گاه این مجالس شبانه ازاطاق بگلخانه‌یا فضای باغ و گلزار وچمن و کنار رودخانه کشیده‌میشد ویاران یکدل ویك زبان ، آنقدر در نورماه می‌نشستند تا روشنی صبح در آید. پس پیداست که روز را باید بخوابند تا خمار دوشین را ازسر بدر کنند.

طاهر زاده درین جلسات با مردم صاحب هنری چون میرزا عبدالله وسماع حضور ومجلل الدوله و ناصرهمایون آشنا شد و از هر خرمنی خوشه ای چید تا در کار خود ورزیده وماهر گردید .

نام **مجلل الدوله** را بردم . باید این نکته را نیز بگویم که اومرد درویش صاحب ذوقی بود که همواره منزلش محل اجتماع بر گزیدگان هنر بشمار میرفت . چه خود مرد آداب دان خوش معاشرت دست ودل بازی بود وبقول حسام السلطنه پیانورا بانمك میزد وضرب هم خوب میگرفت. طاهر زاده بابیشتر موسیقی دانهای معاصر خود در خانهٔ او آشنا شد واز آنها کسب فیض کرد .

داستان سید رحیم ـ اما داستان خواننده ای که معروفست استاد طاهر زاده بوده است وقبلا وعده کردم که درین باره نیز شرحی بنگارم:

دوستان طاهرزاده گفتند **سیدعبدالرحیم اصفهانی** استادقابلیست و شایسته است که طاهر زاده مجلس او را درك کند . خطیب الممالك موجب آشنائی آنها شد و شبی آندو را با هم رو برو کرد . سید رحیم خواند وطاهر زاده دریافت که اوتنها کسیست که میتواند استادش باشد . طاهر زاده میگوید : در آن شب میرزا غلامرضای شیرازی تارمیزد. باشارهٔ دوستان، من هم خواندم وسید رحیم خاموش شد . نه اینکه تصور کنید آواز طاهر زاده اورا از خواندن بازداشت . سید رحیم مضایقه کرد زیرا فهمید که این خواننده بسیار بااستعداد است ونخواست اورا بفیض رساند. این همان حس حسادت دیرین اهل هنر است که میخواهند هنرشان با رفتن خودشان خاك شود ودیگری را نوائی نرسد . من از این خُلـق ناشایست حکایتها شنیده ام که تاممکن شده از بازگوئی آن احترازجسته ام

ولی در چند مورد نتوانسته‌ام سکوت کنم چنانکه درین جا نیز مهار قلم از دستم رها شد . باری آن شب گذشت ولی طاهرزاده از پای ننشست و بدوستانش گفت من نمیتوانم از سید رحیم بگذرم زیرااوتنها کسیست که مرا بمقصود میرساند . عاقبت راهی پیدا شد که سید رحیم را بدفعات دعوت کنند واو را برسر ذوق آورند که بخواند وطاهر زاده هم دراطاق مجاور پشت پرده بنشیند و کسب فیض کند. این کارعملی شد واین مجلسها مکرر اتفاق افتاد تا طاهرزاده برموز کار واقف شد واز هنر استاد بطور غیرمستقیم برخوردار گردید .

حال مشاهده کنید که هنرمندان قدیم با چه نیرنگها از استادان حسود زمانه کسب کمال میکردند . متأسفانه امروز این شوقها دیـده نمیشود وهنرجویان همینکه چند بهبه و آفرین شنیدند قانع میشوند و مایهٔ کافی نمی‌اندوزند وتصور میکنند استاد باید بدنبال شاگرد بیاید . حتی در مدرسه هم که موجبات کسب هنر فراهم است ،اشتیاق هنرجو بآن پایه نمیرسد که استاد را بر سرشوق آورد . نتیجه همین‌است که از رادیوی تهران صدا ها میشنویم که این حالت را سعدی هم قرنها پیش بمضمونی خوش سروده است :

زیبقم در گوش کن تا نشنوم   یادرم بگشای تا بیرون‌روم

در صفحه ۹۷ اشاره کردم که بقصد اصلاح وضع بی سر و سامان موسیقی رادیو از اهل هنر مشورت کردند . آنها هم نظر دادند که این کاریست فنی وباید از سیاست دورباشد . باری نزدیك بود که مطلب به جائی برسدولی‌نمیدانم چه شد که ورق‌بر گشت‌وموضوع بسکوت گذشت. میگویند : تا پریشان نشودکار بسامان نرسد ؛ آیا باید بیش ازین‌انتظار

پریشانی داشت ؟

مسافرتها ـ درین هنگام دورهٔ مشروطه در رسید و طاهرزاده که بانجمن اخوت پیوسته بود اولین بار در خانهٔ ظهیرالدوله بفیض دیدار درویش خان نائل شد وبا اودوست صمیمی گردید. چنانکه باوی‌همسفر شد وبرای پر کردن صفحه بلندن رفت . این مسافرت در زمان استبداد صغیر (دورهٔ سلطنت محمد علیشاه) بود . درین موقع مجاهدین دررشت بودند . بخواهش آنها این هیئت سه شب در آن‌شهر کنسرت‌دادند . در مراجعت وقتی بکرج رسیدند علینقی خان وزیری که آن موقع افسر قزاق ومأمور کرج بود آنهارا بچادر خود دعوت کرد و روزی رابخوشی گذراندند . وقتی طاهر زاده و یارانش بتهران رسیدند مقدمات فتح تهران‌فراهم شده بود وچند هفته بیشتر طول نکشید که مجاهدین‌بتهران رسیدند و دوران استبداد صغیر بسر رسید .

طاهر زاده در تمام کنسرت های انجمن اخوت شرکت داشت همچنین در کنسرتهائی که بنفع امور خیریه بر پا میشد و در کنسرتی که بمنفعت درویش‌خان داده شدحضور یافت وبا آواز دلنشین خودموجب لطف ورونق کنسرتهارا فراهم کرد وهیچگاه منظورش ازموسیقی‌وشرکت درکنسرت ، جلب نفع مادی نبود .

قبل از شروع جنگ بین‌الملل اول مجدداً همراه درویش وسه‌تن دیگر برای پر کردن صفحه مسافرتی به تفلیس کرد . این هیئت بتشویق ایرانیانی که در تفلیس بودند کنسرتی هم دادند که بسیار جلب‌توجه‌نمود.

صفحات‌سفر لندن‌را کمپانی «هیزمسترزویس» وسفر دوم‌را کمپانی «داویداوف» پر کرد . بعداً این صفحه ها به برلن فرستاده شد که چاپ

شود ولی بواسطه پیش آمد جنگ، مقدار کمی از آنها رسید. طاهرزاده معتقد است که این صفحه ها بهتر از صفحات سفر اول است زیرامیگوید هوای لندن ومخصوصاً دود زغال که همواره سینهٔ مرا ناراحت میداشت موجب شد که صفحات آن سفر خوب نشود .

سبك طاهر زاده ـ تنها کسیست که در میان خوانندگان قدیم سبك ممتازی دارد . تحریرهایش متنوع وتوجه کامل بدرست ادا کردن شعر بکار برده است . شخصاً ذوق وقریحه داشته وچون مرد باسوادی بوده در انتخاب اشعار وبیان آن دقت نموده است . هرگز بتکرار نغمات علاقه نداشته چنانکه وقتی يك مصراع را دوبار خوانده ، هردفعه آنرا بطرزی دیگر ادا کرده است که مستمع راکاملا مجذوب میکند .کلمات زائد بی معنی مانند «خدادلم» و«هارا دلی دلی» و ازین قبیل که شیوهٔ دیرین آواز خوانها بوده در شیوهٔ اومترود گردیده است . از همهٔ اینها گذشته حنجره اش هم گرمی ولطف خاصی داشته است . اکنون که بیش از هفتاد سال دارد و صوتی برایش باقی نمانده است که بخواند ولی وقتی با همان صدای گرفته ، زمزمه میکند در ادای الفاظ و کلمات و اشعار وسبك خواندن کاملا ممتاز است ، بهترین آواز خوانهای معاصر ، اورا باستادی قبول دارند وحتی سعی میکنند از روش او تقلید نمایند . صفحاتی از او در دسترس است که هرچند کهنه شده ولی هنوزهم بخوبی معرف سبك اومیباشد بخصوص که با تار خوش آهنگ درویش و کمانچهٔ با حالت باقرخان همراه میباشد .

از طاهرزاده پرسیدم که این سبك را از کجا بدست آورد ؟ فکری کرد ودرین چندجمله، پرسش مرا پاسخ داد :

گذشتگان دوتحریر بیشتر نداشتند ، من سعی کردم تنوع تحریر پیدا کنم . بعد گفت پند لقمان حکیم را که سعدی از زبانش گفته است : «ادب را از که آموختی ،از بی ادبان» بکاربستم وهرچه دیگران بدخوانده بودند، تشخیص دادم که بد است وتقلید نکردم . همچنین سعی کردم جنبهٔ خبری واستفهامی اشعار درموقع خواندن مراعات شود واز همه مهمتر چون بافونوگراف سروکارداشتم وصدای خودرا می‌شنیدم ، در صدد اصلاح نواقص آن برآمدم .



(شماره ۱۲۱) طاهرزاده

متأسفانه این استاد شاگردی نداشته است . میگفت بدختری دستگاه‌شور را تعلیم دادم که مثل خودم میخواند ولی ادامه نداد وبرای کسی هم نخواند . **ابراهیم بوذری** چندی ازمن تعلیم گرفت ولی نتوانست سبك استاد اولش اقبال آذر را ترك گوید . بعقیدهٔ خودش **قمرالملوك** با این که شاگرد اونبوده ولی مثل اینکه غیر مستقیم از روش اوتقلید کرده است چنانکه میگفت وقتی صفحه‌اش را شنیدم خیال کردم خودم میخوانم . همین تعریف استاد برای درك اهمیت مقام هنری قمر کافیست تا در موقع خود بداستان اوبرسم : زنی که درمیان تمام زنهای معاصر خود وحتی خوانندگان امروز از همه برتر و والاتراست .

بهترین خاطره ــ خاطرات گذشتهٔ یك پیرمرد هنرمندشنیدنیست بخصوص از زبان گویا و گرم طاهر زاده که مطالب را با آب و تاب مخصوص حکایت میکند .

در ضمـن صحبت چنین گفت : وقتی دوازده ساله بودم روزی باتفاق یکی از منسوبین با چند تن از طلبه‌های مدرسه بخـارج شهـر اصفهان رفتیم وخواستیم بباغ « کلادون » وارد شویم ولی‌چون پسران ظل‌السلطان آنجا بودند میسر نشد. باری تا عصر درمزارع اطراف بگشت و تفرج مشغول‌بودیم. وقتی شاهزاده‌ها رفتند، وارد باغ شدیم و بعمارتی که رو بفضای زیبای باغ نگاه میکرد وارد شدیم و نشستیم . یکی از همراهان ما شیخ احمد نامی بود که صدای ملیح بسیار گرمی داشت . ما بخلاف کسانی که چند لحظه پیش دراطاق بودند وانواع وسائل‌زندگانی برایشان آماده بود ، هیچ نوع تفریح خاطری نداشتیم ، نه خوردنی ، نه نوشیدنی، نه‌بزم و عیش و طرب ، اما همراهان، جرگهٔ بامحبت بی ریائی داشتند و تنها بدوستی‌و هم نشینی و صحبت یکدیگر خاطرشان راخوش میکردند . **شیخ احمد** کنار ارسی بزرگـی که بطرف‌باغ‌بود نشست و ابوعطا خواند: آوازی که هیچگاه کیف ولذت آن ازخاطرم محو نمیشود.

☆☆☆

دوستی دارم بسیار با ذوق که عاشق موسیقی ایرانیست و همواره اوقات خود را بااهل ساز و آواز میگذراند . محفلی دارد گرم و بی‌ریا و دلی پر شور و با صفا که هنرمندان را بجانب خود میکشاند. نوای سنتور و آهنگ سه تار و صدای ضربش شیفتگان بیشمار دارد . هرگاه بخانه‌اش رفته‌ام ، نوازندگانی با ذوق و خوانندگانی خوش صوت دورش نشسته بودند . میزدند و میخواندند وسخن ازشعر وموسیقی میگفتند. نام او را در صفحات قبل باشاره برده‌ام و از او بعدها بتفصیل بیشتـری سخن بمیان خواهم‌آورد . نامش نور علی برومند است که برای گرد-

آوردن اطلاعات لازم، جهت نگارش این کتاب، مرا کمکهای بسیار نمود و با هریك از اهل فن که با آنها شناسائی نداشتم، آشنایم کرد. اکنون هم مقصود معرفی او نیست تا موقع آن فرا رسد.

یکی از روزها که بخانه‌اش رفتم چند تن از نخبهٔ موسیقی دانان اطرافش نشسته بودند که همه را میشناختم ولی با یکی از آنها سابقهٔ آشنائی نداشتم. دوستی دیگر عکس ویرا قبلا بمن داده بود. خوب که درچهره‌اش دقت کردم، شناختمش.



(شماره ۱۲۲) سلیمان امیر قاسمی

از برومند پرسیدم این مرد همان موسیقی‌شناسی نیست که عکسش را دارم؟ گفت چرا، سلیمان امیر قاسمی است.

باری مرا با او آشنا کرد. نزد یکدیگر نشستیم واندکی باهم سخن گفتیم. میگفت درسال ۱۲۶۳ بدنیا آمده وازجوانی آوازی‌خوش داشته وبا خوانندگان معاصر خود چون علیخان نایب‌السلطنه وطاهر‌زاده ومیرزا حسین ساعت ساز آشنا بوده و **عیسی آقا باشی** را باستادی انتخاب کرده ومدتها از وی تعلیم گرفته است. با میرزا غلامرضای شیرازی هم مأنوس بوده وشوقی وافر بشنیدن تارش داشته است.

آهسته از برومند پرسیدم، آیا این مرد هفتاد ساله هنوزهم‌شوق خواندن دارد؟ ـ گفت جایت خالی بود، پیش ازینکه باینجا بیائی یك

دستگاه ماهور خواند و بسیار خوب از عهده بر آمد . سه تار را دست نورعلی دادم و او هم درآمد سه‌گاه را در پردهٔ چپ کوك آغاز کرد . ــ بیرومند گفتم آیا این‌مایه برای‌اوزیادنیست؟ ــ گفت کمی صبر کن و با گوشهٔ چشم با میرقاسمی اشاره کرد . وی نخست در بم و سپس در اوج غزلی‌از سعدی را با این شعر شروع کرد :

دیده از دیدار خوبان بر گرفتن مشکل است

وقتی به مخالف رسید و فرود آمد ، گفت خواندم ولی این‌مایهٔ جوانی من بود . ــ الحق خوب از عهده بر آمد ، جای جوانان پرادعای امروز خالی بود که ببینند پیرمردی هفتاد ساله چگونه میخواند !

طاهرزاده در مجلس حضور داشت ومایهٔ مخالف را دربم ، دنبال کرد وآنرا تبدیل باصفهان نمود وچند بیت ازین غزل سعدی بخواند:

آسوده خاطرم که تو در خاطر منی

گر تاج میفرستی و گر تیغ میزنی

این عشق را زوال نباشد، بحکم آنك

ما پاك دیده‌ایم و تو پاکیزه دامنی

استاد با سبکی ماهرانه از مایهٔ اصفهان دوباره فرودی مناسب بسه گاه داد و گفت : امیر قاسمی مرا بر سر شوق آورد ولی افسوس که صدایم دیگر یاری نمیکند ! شوق خواندن هست ولی سینه‌ام توانائی ندارد . سعدی هم در پایان همین غزل ، چنین وصف حال میکند :

با مدعی بگوی ، که ما خود شکسته‌ایم

محتاج پنجه نیست که با ما در افکنی

باری اگر صدای کنونی طاهر زاده از عهدهٔ ابراز احساسات درونی

او بر نمیاید ، صفحه‌هایش که با تار درویش همراهست و خوشبختانه‌چند نمونه ازآنها هنوز موجود میباشد ، بهترین شاهد حسن سلیقه و سبك شیوای اوست. شاید برخی بگویند این صفحه‌ها کجاست و چرا ازرادیو شنیده نمیشود ؟ مگرآن دستگاه جویندهٔ این آثار نیست؟ ـ جوابش با من نیست ، از خودشان بپرسید. یکی میگفت درآنجا بمصداق اینشعر حافظ عمل میکنند :

هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو
گیرو دار وحاجب ودربان درین درگاه نیست

سخنی از تصنیف ها

تا اینجا چند بار بمناسبت صحبت از تصنیف شده است . اکنون سابقهٔ این ترانه ها را یادآور میشوم :

کلمات تألیف و تصنیف ، علاوه برمعنای خاصی که در جمع آوری مطالب و نگارش کتب داشته ، در مورد ترکیب کردن و ساختن آهنگها نیز بکار رفته است . درموسیقی ، تصنیف عبارت از آهنگهای کوتاهیست که همواره با شعر توام بوده و کلمات آن روی مضامین خاصی ساخته شده و گاهی هم از حوادث و اتفاقات زمانه بحثی مختصر کرده و جنبهٔ انتقادی داشته است .

آهنگ های محلی نیز نوعی از همین تصنیف های ابتدائیست که اروپائیها ریشهٔ موسیقی ما را در آن جستجو میکنند و موسیقی دانهای تحصیل کردهٔ اروپا رفته هم تصور مینمایند این نواها طبیعی‌ترین ودست نخورده ترین نغمات موسیقی ایران را تشکیل میدهد . اگر در ممالك اروپا چنین باشد ، در ایران این فکر چندان صحیح بنظر نمیرسد زیرا ما علاوه براین نغمه های عامیانه ، ردیفی داریم که اساس موسیقی ماست و وقتی خوب دقت کنیم می‌بینیم که این ترانه ها فقط در بعضی پرده‌های ردیف ما ساخته شده که ساده تر یا باصطلاح دیگر عوامانه و بازاری بوده است . چنانکه اغلب آهنگهای‌محلی‌درپردهٔ «دشتی» است ؛ بعضی از آنها هم در پردهٔ ابوعطا و ترك و افشاری میباشد و اهل فن میدانند

که تمام این آوازها در مایهٔ شور است . ما وقتی ردیف دستگاه شور و متعلقات آنرا مینوازیم ، همهٔ این نواها را در بردارد .

شك نیست که آهنگهای محلی چون نوا های سادهٔ ضربیست ، بسیار زود رائج و متداول میشود و زود هم از رونق میافتد و نوای دیگری جانشین آنها میشود . تصنیف هاهم همین حال‌را دارد ، همانطور که بسرعت انتشار مییابد و دهان بدهان میگردد و در کوچه و بازار خوانده میشود ، زودهم از بین میرود .

ماکتابی نداریم که کلمات و آهنك‌های این تصنیف‌ها را ازقدیم‌ضبط کرده باشد تا در اطراف این منبع طبیعی موسیقی خودمان بحث و گفتگو کنم .

اولین دفعه ، نگارنده قسمتی از آهنگ های محلی ساحل دریای مازندران را در جزوه‌ای انتشار داد واز آن ببعد نیز چند جزوهٔ دیگر بسعی دیگران منتشر شد (۱) اکنون میخواهم نمونه‌ای از قدیمترین تصنیف های ایرانی راکه بدست آمده بنگارم .

برخی از موسیقی دانها مشغول جمع آوری این تصانیف میباشند و امیدوارم هنگامی که مطالعاتشان کامل شد ، موضوعات قابل توجهی

---

(۱) کتاب این جانب در سال ۱۳۲۳ بکمك وزارت‌فرهنك انتشار یافت بنام «آهنگهای محلی ساحل‌دریای مازندران» که‌شامل‌مقدمه‌ایست وقسمتی ازترانه‌های محلی گیلان ومازندران وتنکابن و گرگان باآهنك‌و شعردرآن بچاپ‌رسیده‌است. روبیك گریگوریان نیزچندسال‌قبل‌جزوه‌هائی شامل برخی آهنك‌های محلی برای‌آواز جمعی‌انتشارداد. منوچهر محمودی هم‌جزوهٔ کوچکی بنام‌آهنك‌های محلی «دشت‌باوی» بسعی‌وهمت لطف‌الله مفخم‌پایان بچاپ رسانیده است.

در دسترس اهل ذوق بگذارند.

درین جا فقط اشعار را مینگارم زیرا نمیخواهم این کتاب جنبهٔ فنی پیدا کند وخطوط نت داشته باشد. آهنك تصنیف ها را باید در کتابی جداگانه نوشت که مورد استفادهٔ اهل فن قرار گیرد. اینك چند تصنیف را بطور نمونه ذکر میکنم و متذکر میشوم که اینها مربوط به هشتاد سالهٔ اخیر است وچیزی قبل ازآن هنوز در کتابها نیافته‌ام.

ادوارد براون مینویسد: ایرانیها فقط اشعار سعدی و حافظ و قاآنی را با سه تار و زیر سایهٔ درختها نمیخوانند، بلکه هنگامی که در باغها بتفریح مشغول میباشند اشعار دیگری را هم میخوانند.... غیر از اشعار بزرك و بلند و فصیح و محکم، ایرانیها اشعاری سبك دارند که وزن آن نیز غیر از اوزان شعری معمولیست که در کتابها دیده میشود و این اشعار همانا تصنیف است که در جاده‌ها و باغها و گاهی با آهنك سه‌تار میخوانند وتا آنجا که من تحقیق کرده ام، سرایندگان آنهاهم معلوم نیست و کسانی که تصنیف میسرایند ترجیح میدهند که گمنام باشند....

نمونهٔ تصنیفهائی که آهنگشان‌را نمیدانم

در موقعی که ادوارد براون در شیراز بوده است یکی از این تصنیف هاراکه مردم در سرزنش «صاحب دیوان» ساخته بودند بشرح زیر میخوانده اند:

دلگشا را ساخت، زیر سُرسرك | دلگشا را ساخت، باچوب وفلك

حیف ای دلگشا | حیف ای دلگشا

صاحب دیوان حاکم شیراز بوده که با مردم خوب رفتار نکرده و همین که معزول شده و بتهران عزیمت نموده است، این شعر انتقادی را

دربارهٔ او گفتند و با آهنك مخصوص در کوی و برزن خواندند وازعزل او شادی کردند (۱) .

درکتابی که عبدالله مستوفی راجع باوضاع سیاسی و اداری دورهٔ قاجاریه نوشته و از هر دری سخن گفته است ، چند شعری از این نوع تصنیف ها را با واقعه ای که موجب ساختن آنهـا شده در ضمن سایر مطالب نگاشته است و درین مورد باید ذوق او را تحسین کرد زیرا تا آنجا که اطلاع دارم تنها نویسندهٔ ایرانیست که وارد این بحث شده و علاقمندان باین موضوع را رهین‌منت خود ساخته است .

اینك اشعاری که او ازین تصنیف ها ثبت کرده است :

بطوری که مینویسد ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۷ هـ . ق . بـا اردوی مفصلی بقصد زیارت ، عازم عتبات شد و درین موقع که بواسطهٔ کمی بارندگی قحطی‌شده بود ، مردم پایتخت این اشعار را ساخته بطور تصنیف میخواندند :

شاه کج کلا   رفته کربلا   گشته بی بلا
نان شده گران   یکمن یك قران   یکمن یك قران (۲)
ماشدیم اسیر   از دست وزیر   از دست وزیر (۳)

در سال ۱۲۹۹ هـ . ق . آفتاب گرفته و کسوف کلی شده و در وسط

---

(۱) کتاب یك‌سال‌درمیان ایرانیان تألیف ادوارد براون صفحه۲۵٦

(۲) قبل‌ازقحطی ، نان یکمن هفت شاهی بوده ودرینموقع بیکمن پنجقران هم ترقی کرده ولی سال بعد که غله فراوان شده دو باره به نرخ اول رسیده است .

(۳) مقصود ازوزیر، میرزا عیسی‌وزیراست که وزیر تهران‌وپیشکار نایب‌السلطنه بوده است .

ظهر بقدری تاریك بوده که ستارگان درآسمان دیده شده و این اشعار عامیانه مدتی درزبان مردم بوده است :

خورشیدا دیدی؟ واخ واخ! نترسیدی ؟ واخ واخ !
عالم سیا شد ، واخ واخ ! کوکب پیدا شد، واخ واخ!

در سال ۱۳۰٤ ه . ق . حکومتهای فارس ، خوزستان ، کردستان کرمانشاهان ، یزد ، عراق ، بروجرد ، نهاوند ملایررا که جزء ابوالجمعی ظل‌السلطان پسر شاه بود ، از او منتزع کردند و فقط اصفهان را برایش باقی گذاردند و در موقعی که شاهزاده بتهران آمده در عمارت مسعودیه متوقف بود ، دستخط شاه باو رسید . مردم این اشعار راساختند و به آهنگ خواندند :

ستاره کوره ماه نمیشه شاهزاده لوچه شاه نمیشه
تو بودی که پارك میساختی؟ سر در و لاك میساختی؟
پشتتا دادی به پشتی صارم‌الدوله‌راتو کشتی(۱)
کفشاتا گیوه کردی خواهرتا بیوه کردی !

این اشعار را مردم زمانه دروصف دختری بنام « ربابه » ساخته‌اند که شاه او را ندیده صیغه کرده و چون نپسندیده طلاقش داده‌و بخانهٔ پدر فرستاده است :

یل زری نداشتی ؟ تنبان مرواری نداشتی ؟
شوهر شاه میخواستی ؟
رو رو رو ربابه دلم واست کبابه

---

(۱) معروف بود که ظل‌السلطان ، بصارم‌الدوله شوهر خواهر خود بانوی عظمی قهوهٔ مسموم خورانده است.

این تصنیف موقعی ساخته شد که عبدالعلی میرزا حاکم خمسه دراثر توهینی که از طرف جهانشاه خان افشار خمسه‌ای باو شد، مجبور گردید مقر حکومت خود را ترک کرده بتهران بیاید :

عبدی جان خوب کردی رفتی   قاش زینا بگیر ، نیفتی

شاید دلیل اینکه مستوفی باین موضوع توجه داشته و این چند شعر بخاطرش مانده ، این بوده است که بموسیقی آشنائی داشته زیرا مینویسد :

یکی دو نفر از رفقای شب ما ، مشق تار میکنند . شب‌هائی که بمنزل آنها میرویم مشق‌های روز خود را باذکر اسم گوشه‌های هر آواز، تحویل ما میدهند و این وسیلهٔ آشنائی گوش من بموسیقی ایرانیست . ازین گذشته چنانکه قبلا ذکر شد برادرش میرزا محمود وزیر و برادر زاده‌اش محمد علی خان مستوفی هر دو بنواختن تار آشنا بوده‌اند . (۱)

عارف در شرح تصنیف سازی خود مینویسد :

آنچه عارف ذکر میکند

نه تنها فراموشم نخواهد شد بلکه معاصرین دورهٔ انقلاب نیز هیچوقت ازخاطر دور نخواهند داشت که وقتی من شروع به تصنیف ساختن و سرودهای ملی و وطنی کردم ، مردم خیال میکردند که باید تصنیف برای « ببری خان » گربهٔ شاه شهید ساخته شود :

گربه دارم الجه   میرود بالای باجه   میارد کله پاچه

گربهٔ مرا پیشتش مکن   بدش میاد

---

(۱) مراجعه شود به کتاب شرح زندگانی من تألیف عبدالله مستوفی صفحات ۱۵۱-۲۱۳-۵۰۶-۵۰۹-۵۸۴-۵۸۶-۶۹۳ جلداول.

یا تصنیفی از زبان گناهکاری ، بگناهکاری درمضمون :

شه زاده ظل‌السلطانم   چشم و چراغ ایرانم
شاه بابا گناه من چه بود ؟

همچنین تصنیفهای معمولی دیگر مانند :

ای خانم فرانسوی   رونق دین عیسوی

و تصنیف :

لیلا را بردند چال سیلابی ، لیلا
براش آوردند سیب و گلابی ، لیلا
لیلا گل است ، لیلا
خیلی خوشگل است لیلا

☆☆☆

ما شیخ و زاهد هلالی زمزمه
کمتر شناسیم دلا ، هلالی زمزمه

☆☆☆

آسمان پر ستاره نیزه بازی میکند
پسرعمودخترعمو، نامزد بازی میکند

☆☆☆

قافله از شیر و شکر بارش است
خانم منور ، جلو دارش است (۱)

---

(۱) دوستعلی معیری مصراع اولرا چنین نقل‌میکرد : «غافله‌شیراز نمك بارشه » و میگفت وقتی خانم منور از شیراز بتهران آمد چهار نوازندهٔ مرد همراه داشت بعدها که شهرت یافت و بمجالس درباری راه یافت ، چندنوازندهٔ زن پیدا کرد که باخود بمجالس عیش وسرور میبرد. نامبرده چنانکه بعدگفته خواهدشد ، دررقص ماهر بوده است.

نمونهٔ تصنیفهای قدیمی که آهنگش رامیدانم

هر چند قلم عارف بسیار تند و بی پرواست وکلمات مبتذل و قبیح این تصانیف راهم ذکر کرده که من حذف نمودم ولی مقصود اوشرح این نکته است که تصنیفهای آن زمان ازلحاظ شعر ، انواع بسیار پستی بوده که نمایندهٔ اوضاع اجتماعی آن دوره است. اما بنظر نگارنده چنین میرسد که عارف برای اینکه ارزش سخن خودرا بیشتر کند به تصنیفهای مبتذل اشاره کرده است در صورتیکه قبل از او، بسی آهنگهای دلنشین ، بنام تصنیف معمول بوده است که کلمات آنها هم چندان سست و بی رویه نیست . پس او خواسته است بدینوسیله خودرا یکه تاز این میدان و از همه برتر و والا تر جلوه دهد ، در صورتیکه مطلب چنین نیست. اینك برای نمونه ، اشعار چند تصنیف زمان ویرا که دارای آهنگهای بسیار زیبائی هم میباشد ، مینگارم که موضوع بهتر روشن شود . ضمناً این نکته را هم تذکر میدهم که گویندهٔ شعر و سازندهٔ آهنگ این تصنیفها معلوم نیست .

۱ ـ تصنیف در پردهٔ بیداد بوزن سه‌ضربی سنگین :

عقرب زلف کجت ، با قمر قرین است
تا قمر در عقربه ، کار ما چنین است
کیه کیه در میزنه ، من دلم میشنگه
در را با لنگر میزنه ، من دلم میشنگه
آی میترسم ، های میلرزم کرکه
مست است وبا خنجر میزنه ، من دلم میشنگه

۲ ـ تصنیف درمایهٔ اصفهان بوزن سه ضربی سنگین:

امشب ببر من است ، آن مایهٔ ناز
یا رب تو کلیدصبح ، در چاه انداز
امشب شب مهتابه ، حبیبم را میخام
حبیبم اگر خوابه ، طبیبم را میخام
خوابست و بیدارش کنید
مست است و هشیارش کنید
گوئید فلانی آمده
آن یار جانی آمده
آمده حال تو ، احوال تو ، سیه خال تو ، ببیند برود
امشب شب مهتابه ....

۳ ـ تصنیف ماهور بوزن $\frac{۶}{۸}$ سنگین:

نرگس مستی برویت همچوماه، چشم بدت دور
ابروپیوستی، دوچشمانت سیاه، رشک رخ‌حور
آفت جانی خبر دارت کنم
باشد تا روزی گرفتارت کنم (دو مرتبه)

درین جاوزن تندتر میشود:

بلبل زار خسته ، دل بکسی نبسته
مرغ قفس شکسته ، ازکمند خلق جسته
ای دو صد بنده گرفتار کمند مویت
عاشق آنست که‌پامی نکشداز کویت(دومرتبه)

بلبل زار خسته ....

٤ ـ تصنیف بسیار زیبای با وقار ذیل بوزن سه ضربی سنگین درچهار گاه :

ای آیتی ز رویت (حبیبم ز رویت)
تاراج دین و آئین (حبیبم باز آئین)
تاری ز تار مویت خراج‌چین و ماچین
تا برتو بر گشودم، جانا دوچشم حق بین
یکسر گذشتم‌ای‌دوست، ازحق‌پرستی‌ودین
شوخ دلبر ، یار مه لقا
دل ربودی ، مبر دین خدا را
حیرتم جانا ، کاین دل سختت
آهن است این و یا سنگ خارا
ای لعبت تتاری ، تا چند بیقراری
عمریست کز دوچشمم، باشدسرشك‌جاری

این بود نمونه‌ای از تصنیفهای آنزمان

☆☆☆

علی اکبر شیدا ـ تنها شاعر تصنیف سازیست که قبل از عارف میشناسیم و عارف هم او را بر خود مقدم دانسته و به نیکی‌ذکر خیرش گفته است. شیدا مردی درویش و وارسته بود . مختصر سه تاری‌میزد و خط نستعلیق را هم خوش مینوشت .آهنگها و اشعارش بسیار مطلوب و دلنشین است . بیچاره روئی داشت نازیبا و قلبی پر از مهر و وفا که همواره بکمند عشق‌مهرویان گرفتار بود و این نغمه‌ها آثار رازونیاز دل

شیدائی اوست که شبها در عالم تنهائی با خود زمزمه میکرد . با اینکه اکنون درحدود پنجاه‌سال از تاریخ سرودن این آهنگها میگذرد ، لطف و زیبائی آنها هنوز چنان پابرجاست که هر کس بشنود ، بی اختیار مجذوب و مفتون میشود . اینست نمونهٔ شعر و نغمه‌ای که ازدل برآید .



(شماره ۱۲۳) علی‌اکبر شیدا (شاعر تصنیف ساز

برخی‌ازین ترانه‌ها داستانی دارد ودروصف معشوقی ساخته شده‌چنانکه این‌تصنیف‌را برای مرضیهٔ زیبای خوش‌آوازسروده است که وزن شاد نشاط آور شوخ و شنگی دارد و گوئی آهنگ‌آن از رنگ‌شهراشوب شور اقتباس شده است :

بدو بدو بدو بدو بدو بدو — ای‌بت‌رعنا بقلب‌شیدا بده‌تسلا

دلم را بردی مرضیه — غمم نخوردی مرضیه

ز مهوشان ملك ری — دل من از توراضیه

مرضیه‌قشنگه، چه‌شوخ‌وشنگه — مست‌وملنگه، دستهاش‌قشنگه

بدو بدو بدو بدو بدو بدو

نازت‌کنم من، ای‌شوخ‌ارمن، دلم‌تومشکن

بامن‌بجنگی‌مرضیه ، چقدر قشنگی مرضیه ، مست وملنگی‌مرضیه

تصنیف ابوعطا را در وصف **اسمعیل** فرزند داود شیرازی سروده است. اسمعیل را **ساقی** مینامیدند و تار را بس شیرین و دلچسب میزد و همواره با شیدا مأنوس و همدم بود. او بخرید و فروش اجناس عتیقه اشتغال داشت و کوزهٔ گلی پرارزشی بدست آورد و آنرا برای فروش بارو پابرد و ببهای کمی ازدست داد. وقتی خبر یافت که چیز نفیسی را از کف داده که بقیمت گران از دست دوم خریده شده است از شدت تأثر خودکشی کرد. اینك اشعار تصنیف :

الا ساقیا زراه وفا   بشیدای خود جفا کم نما

که سلطان زلطف، ترحم کند بحال گدا

چو اردی بهشت جهان گشت باز

تو ای سرو ناز ببستان خرام بصدعز و ناز

که شد چهره‌ات چمن را طراز

ای که به پیش قامتت   سرو چمن خجل شده (ای جانم ای ببم)

سوسن و گل به پیش تو   غنچهٔ منفعل‌شده (ای جانم ای ببم)

تا بکی از غمت گدازم   سوزم وسازم وبسازم

حبیبم طبیبم میسوزم ومیسازم   از عشقت درگدازم

قسمت اول تصنیف فوق سه ضربی است و در نیمهٔ دوم بوزن $\frac{6}{8}$ تبدیل میشود.

تصنیف شور باوزن سنگین سه‌ضربی :

چشم بی سرمه (آی بی سرمه)

سیاهش نگرید (سیاهش نگرید)

روی نا شسته (آی نا شسته)

چو ماهش نگرید (چو ماهش نگرید)

گفتم که‌غمخوارم‌شوی(شوی)درروزجدائی

شمع شب تارم‌شوی(شوی)ترسم که‌نیائی



(شمارهٔ ۱۲٤) علی اکبر شیدا (در ایوان انجمن اخوت)

نه دلم بردی تو نه غمم خوردی تو دلم آزردی

نا دیدن رویت میکشدم آن سنبل مویت میکشدم

☆☆☆

تصنیف افشاری بوزن $\frac{6}{8}$:

دوش دوش دوش ، که‌آن مه لقا ، باوفا ، خوش ادا ، با صفا

از درم آمد و بنشست   برده دین و دلم از دست
آتش اندردلم سر زد (جانم سر زد بیم سر زد)
زآن رخ همچو آذر زد (جانم سر زد بیم سر زد)
سوخت همه خرمنم   یکسره جان وتنم   کشتهٔ عشقت منم
ای صنم بد مکن   بیش از این ظلم بی‌حد مکن

☆☆☆

مقصود نگارنده ذکر نمونه‌ای از تصنیفهای شیدا بود. زیرا چنان که اشاره شد تمام آنها را باید جداگانه بانت آهنگهایش نوشت و بچاپ رسانید که خود موضوع تألیف علیحده ایست.

خوانندگان تصنیف

در موسیقی ایرانی چنان معمول بوده است که آنهائیکه صدایشان بلند بوده و تحریر داشته است ، آواز میخوانده و خوانندگان نامی تصنیف‌خواندن و اجرای آهنگهای ضربی را امری ساده تصور کرده و دون مقام خود دانسته‌اند ولی گاه اتفاق افتاده است که نغمه‌ای ضربی هم خوانده‌اند چنانکه صفحاتی ازین قبیل دیده‌ام که آواز خوانی معروف، در یك روی صفحه آواز و در روی دیگر آن تصنیف خوانده وشایدبرای این بوده است که نگویند فلان آواز خوان ، از عهدهٔ اجرای تصنیف بر نمیاید . ولی نگارنده تصور میکند آهنگ ضربی و تصنیف خواندن هم، مثل آواز خوانی تخصص و مهارت میخواهد و از همه مهمتر باید تصنیف خوان ، قوهٔ تشخیص ضرب داشته باشد که در موقع خواندن ، وزن را از دست ندهد و باصطلاح معروف، از ضرب خارج نشود .

بهمین جهت خوانندگانی که استعداد این کار را داشته‌اند اول به نواختن **تمبك** آشنا شده‌اند که درموسیقی ما پایهٔ وزن است و آهنگهای ضربی را با کمك این آلت موسیقی تمرین کرده‌اند تا بتدریج به‌وزنهای مختلف آشنا شده و از عهدهٔ خواندن نغمه‌های وزن دار ، ضمن نواختن تمبك برآمده اند . برخی از آنهاهم درین کار مهارت یافته ، استادفن ضرب وتصنیف شده‌اند.

آواز خوانها که صوت خدا داد داشته ، نخواسته‌اند برای این کار که در مقام خود اهمیت بسیار دارد ، ارزش مخصوص قائل شوند ، در صورتیکه این خود فن بخصوصی است و اگر آواز خوانی توانست هم خوب آواز بخواند وهم بدرستی از عهدهٔ اجرای آهنگهای ضربی بر آید باید مقام مهمتری برای او در نظر گرفت .

هر چند در میان صفحاتی که از قدما شنیده‌ام ازین نظر چیز قابل اهمیتی در نظر ندارم ولی میگویند برخی از خوانندگان قدیم مانند علی خان نایب السلطنه وضیاء رسائی که قبلا نامشان گذشت این تخصص را در هر دو قسمت داشته‌اند ولی درمیان خوانندگان سی سالهٔ اخیر که سر گذشت واقعی هنر آنها مربوط بجلد دوم این کتاب خواهد بود ازین قبیل خوانندگان داریم که بموقع خود از هنر آنها سخن خواهد رفت.

معلوم‌شدکه اولین وظیفهٔ تصنیف خوان ، تشخیص دادن ضرب و نواختن تمبك است . اما هر کس ضرب را بدامان گذارد و دستی روی آن کشید ، ضرب گیر نیست چنانکه هنوز هم برخی آنرا جزء آلات موسیقی بشمار نمیاورند و وقتی نام تمبك بمیان میاید نه برای خود آلت و نه برای نوازندهٔ آن ، قدر و ارزشی قائل نیستند حتی بعضی نواختن آنرا سبك میشمارند و چیزی را که در بغل لوطیان سر گذر و مطربان بی هنر دیده‌اند شایستهٔ مقام هنری نمیدانند . از ملتی که برای آداب و رسوم و فرهنگ ملی خود ارزشی قائل نیست نباید جز این انتظاری داشت اما اگر ما خود برای آن اهمیتی نمیشناسیم اروپائیانیکه بایران آمده‌اند قدر آنرا بخوبی شناخته‌اند.

اهمیت تمبك ـ فردریك روزن مینویسد : **همیشه با سه تارشان**

یك اسباب که از نظر صنعتی خیلی مهم است همراه میباشد و این همان تنبك است و وزنهائی که با این آلت نواخته میشود بسیار متنوع ومختلف است و یك اروپائی باید خیلی دقت کند تا آنرا درك نماید و تقلید آن هم کار مشکلی است (۱)

وقتی در سال ۱۳۲۱ معاون ادارهٔ موسیقی کشور بودم و آهنگ‌ساز نامی شوروی « لئون کنیپر » (۲) بتهران آمد و با شرکت استادان و هنرجویان هنرستان موسیقی کنسرتی داد، اظهار علاقهٔ بسیار بشنیدن سازهای ایرانی کرد ولی چون فرصت نداشت توفیق زیادی درین باره نیافت اما در سفر دوم که مجدداً بتهران آمد (اردی بهشت ۱۳۲۳) ارکستر موسیقی ملی که پیش آهنگ انجمن موسیقی ملی بود برای اولین بار کنسرتی داد که کنیپر هم حضور داشت . درین کنسرت، علینقی وزیری سولوی تار و حبیب سماعی سولوی سنتور زد . روز بعد که کنیپر باداره‌ٔ موسیقی آمد مجذوب هنر این دو استاد بود ودر بارهٔ آنها ازهیچ تحسین و آفرین مضایقه نکرد . بعد گفت در ارکستر شما یك نوع آلت ضربی هست که نوازندهٔ آن توجه مرا بسیار جلب کرد و میل نمود آنرا بتنهائی بشنود . روز دیگر حسین تهرانی حضور یافت و وزنهای مختلف را بتنهائی نواخت که آهنگساز معروف شوروی، سرا پا گوش بود . سپس گفت : شما بی‌جهت نام این آلت را ضرب گذارده‌اید، من آنرا سازمیدانم چه درعین سادگی کاملترین آلت ضربیست که تا کنون ساخته

---

(۱) کتاب ایران در کلمه و عکس تألیف فردریك روزن آلمانی صفحه ۷۸

Léon Knipper (۲)

شده است ؛ میدانید چرا نام آنرا ساز گذاردم ؛ علتش اینست که سایر آلات ضربی را با چوب مینوازند و این یکی، با دو دست و انگشتان نواخته میشود بهمین جهت احساسات نوازنده بوسیلهٔ سر انگشت و کف دست ، در آهنگ آن تأثیر میکند. ضمناً گفت من در مقام خود، هنر حسین تهرانی را با مقام هنری بزرگترین استادان شما برابر میدانم.

اکنون موقع آن نیست که از منظور مسافرت کنیپر و کارهای او چیزی بنویسم و در جای خود وارد بحث این مطلب نیز خواهم شد همین قدر خواستم ارزشی را که یك استاد بزرگ موسیقی روس برای تمبك قائل بود وما ایرانیان عادت داریم که برای اظهار نظرهای اروپائیان قدر و ارج بیشتری میشناسیم ، شاهد مثال آورم . آیا هر کس تار و سنتور و ضرب زده بود همین اثر را دریك موسیقی دان خارجی داشت؟ شك نیست که جواب منفی است ! هنر این استادان فن بود که او را مجذوب کرد و با زبانی‌ساده و بی ریا تحسین نمود و آفرین گفت . آری هر سازی را هرچه هم ساده باشد وقتی خوب نواختند این اثر را دارد . در میان نوازندگان تهران کسان دیگری هم بودند که آن استاد روسی فرصت دیدار یا مشاهدهٔ کار آنها را نداشت ؛ از ایران رفت واین سه نام را در دفتر خاطرات خود با تکریم بسیار یاد داشت کرد :

وزیری - سماعی - تهرانی .

اکنون که این داستان را مینویسم سماعی سالهاست دیده از دنیا بسته است ! آیا ما قدر اورا دانستیم وآیا قدر وزیری و تهرانی را که خوشبختانه در قید حیاتند میدانیم ؟ با کمال تأسف باید اعتراف کرد که هرگز ! شاید تنها باین بوسیله بتوان نام این هنرمندان را که از هنر

هر یك بموقع خود سخن خواهم گفت پایدار ساخت و لا اقل شرح و وصفشان را در کتاب باقی گذارد تا آیندگان بدانند چه نوابغی داشته‌و داریم و مردم هنرناشناس ایران هنوز غافلند که قدر آنها را بدانند وازین برگزیدگان هنر تجلیل و احترام کنند!

سلیقهٔ تمبك زن– باری مقصود، اهمیت مقام تمبك و ارزشی است که وزن در موسیقی دارد. در عالم موسیقی اهمیت بسیار برای وزن درنظر میگیرند حتی‌مورخین‌باین نتیجه رسیده‌اند که وزن، اولین موسیقی‌بشر است. در ارکسترهای کلاسیك نوازندهٔ تمبال یا تیمپانی(۱) نقش‌مهمی‌دارد. در ارکستر جاز، مهمترین عضو ارکستر کسیست که‌جاز میزند، ولی ماوقتی میگوئیم «دنبك زن» مثل اینست که ناسزا گفته‌ایم و غافلیم که‌تمبك چه‌اثر شگرف وچه اهمیت شایانی در ارکسترهای معمولی ما که فاقد هم آهنگیست، داشته است زیرا تنها آن بوده که قرنها جای اصوات فرعی‌را حفظ کرده و بنغمات ما جان بخشیده است. وقتی‌یك نوازنده، آهنگی ضربی مینوازد اگر هماهنگی در کارنباشد، هماناهمراهی‌تنبك‌است که ویرا برسر شوق میاورد و درك وزن را برای شنونده واضحتر وخوبتر میسازد و نغمهٔ ساز را خوش‌آهنگ و باطنین‌جلوه‌گر میکند. درین جا نیز ذوق و سلیقهٔ ضرب‌گیر دخالت تام دارد. بعضی نوازندگان ضرب غافلند که ساز را پشتیبانی میکنند و

---

(۱) Timbale یا Timpani آلت‌ضربیست که در ارکسترسنفنیك بکار میرود وبوسیلهٔ پیچهائی که دارد آنرا کوك میکنند و چون معمولا یك جفت ازین آلت در ارکستر بکار میرود یکی را همصدای تنیك (درجهٔ اول) ودیگری را همصدای نمایان (درجهٔ پنجم) مقامی میکنند که آهنگ موسیقی درآن پرده نواخته میشود.

خود نمائی بی مورد آنها نغمهٔ ساز را خراب میکند، چنانکه برخی از صفحه‌های قدیم را که میشنوم بسیار ناراحت میشوم زیرا میخواهم آهنگ ساز را گوش دهم و صدای ضرب، مخصوصاً تلنگرهای زیادی که ضرب‌گیر بلبهٔ تمبك زده است یا مواردی که خواسته است نغمه را بی کم و کاست تقلید کند، بسیار زننده است و تعجب میکنم چرا نوازندگان، این روش را ملامت نکرده و ضرب گیر را بوظیفهٔ خود آشنا نساخته‌اند که مقصود شنونده، درك نغمه و کار ضرب، پشتیبانی ساز است نه پوشانیدن صدای آن. شاید مهندسین ضبط صوت نیز بی تقصیر نباشند که ضرب گیر را دور تر ننشانده‌اند و در نتیجه، این عیب پیدا شده است. خلاصه اینکه ضرب گرفتن و خوب از عهده بر آمدن و خود نمائی نکردن و صدای ساز را نپوشاندن، هنریست که از همه کس بر نمیاید و وقتی تمام این جهات، مراعات شد و هر چیز بجای خویش نیکو افتاد، اثری بزرگ خواهد داشت.

ضرب و تصنیف. چنانکه قبلا اشاره شد کسانی که خوب تصنیف میخواندند و آهنگهای ضربی را بشیوه‌ای خوش اجرا میکردند از عهدهٔ نواختن ضرب نیز بخوبی بر میامدند و در میان نوازندگان ضرب، استاد این فن را **حبیب سماع حضور** گفته‌اند که سالها ضرب گیر محمد‌صادقخان بوده و پای ساز استاد، ضرب گرفته و بعدها در نواختن سنتور هم استادی و مهارت یافته است. نوازندگان قابل ضرب، کسانی بوده‌اند که از فیض تعلیمات آن استاد بمقامی رسیده‌اند. از شاگردان او سه تن را نام میبرند:

۱ـ آقاجان که در ضرب گرفتن و خواندن آهنگهای ضربی،

تسلط داشته است و برای این که با آقاجان دیگر اشتباه نشود، او را **آقاجان اول** نامیدم.

۲ ـ **تقی خان** که چون همواره بانسقچی باشی بوده، بنام تقی نسقچی-



(شمارهٔ ۱۲۵) نشسته سماع حضور استادضرب وسنتور. ایستاده ازراست: ۱-حاجی خان عین‌الدوله‌ای ۲- تقی‌خان ۳- حسن سنتوری ٤-آقاجان (این عکس در بغداد گرفته شده است)

باشی شهرت یافته است .

۳ ـ **حاجی خان** که چون پیشخدمت مخصوص عین‌الدوله بوده، بحاجی‌خان عین الدوله‌ای معروف شده‌است .



(شمارهٔ ۱۲۶) عیسی آقاباشی

داود شیرازی نوازندهٔ معروف تار که قبلا در بارهٔ او شرحی نوشته‌ام، پسری داشته‌است بنام آقاجان که او هم درضرب مهارت داشته است. ویرا **آقاجان دوم** میگویم .

بالا خان پدر مرتضی نی داود نیز ضرب گیر خوبیست که همواره

با ساز فرزندش ضرب میگرفت وهنوزهم حیات دارد، وی شاگرد آقاجان دوم است .

ازکسان دیگرکه در خواندن تصنیف و نواختن ضرب شهرت



(شمارهٔ ۱۲۷) عیسی آقاباشی

داشته‌اند سید حسن نوازندهٔ سه تار که قبلا نامش گذشت همچنین« رضا قلیخان » و « رضا روان بخش » فرزند آقاجان دوم و « اسمعیل غدیری»

و «اصغر آکمپانیمان» قابل ذکر میباشند . از آواز رضا قلی خان چند صفحه باقیست که چیز فوق العاده‌ای بنظر نمیرسد . رضا روان بخش و اصغر اکمپانیمان را هم دیده بودم که بد نبودند . اما بطوری که شنیده‌ام **عیسی آقاباشی** که یکی دو مرتبه هم قبلا ازاو گفتگو بمیان آمده‌است درین فن از دیگران برتر بوده است مخصوصاً میگویند دستگاه دان بوده و بتمام گوشه‌ها حتی خواندن آواز نیز تسلط داشته است .

حاجی خان ـ گویند درویشخان اورا «مترونم» ارکستر میگفته است و چون در ذوق و سلیقهٔ آن استاد تردیدی نیست معلوم میشود حاجی خان به مقام هنر مندی رسیده است . حسام السلطنه میگفت شبی با دوستان بباغ رفتیم و چون ساز همراه نداشتیم ، حاجی خان ما را ساعتها با خواندن آهنگهای ضربی و نواختن تمبك مشغول کرد وبقدری در کار خود مهارت داشت که از نبودن ساز نقصی بنظر نرسید . قوام‌السلطان اظهار میداشت با اینکه حاجی‌خان سواد حسابی نداشت ولی دوستان با ذوقش غزلیات معروف سعدی و حافظ را خوب بوی آموخته بودند واو آنها را بمناسبت میخواند . شبی در خواندن شعری اشتباه کرد وکلمه‌ای را صحیح ادا نکرد . پدرم گفت :

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی برد

حاجی گفت چون اشعار را در بزرگی فراگرفته‌ام ، شاید بغلط خوانده‌ام و بیش ازین نباید انتظار داشت . بهر حال آنچه معروف است و همهٔ اهل فن تصدیق دارند او را در زمان خود بهترین تصنیف خوان و ضرب گیر دانسته‌اند .

عبدالله دوامی ـ علاقهٔ بسیاری بحاجی‌خان ضرب گیر پیدا کرد

و سالیان دراز با او مأنوس بود و موسیقی را از وی آموخت . عبدالله خان مرد با ذوق خوشه چینی بود و هر آهنگ و نغمهٔ خوشی میشنید ، فرا میگرفت و آنقدر تکرار و تمرین میکرد تا ازعهدهٔ اجرای آن بخوبی بر میامد و باین ترتیب در خواندن نواهای ضربی و تصنیف‌ها مهارت یافت چنانکه هم اکنون استاد برگزیدهٔ این فن بشمار میرود . نامبرده استعداد خاصی در پروراندن گوشه‌های آواز دارد چنانکه برخی تکه‌ها را هم که خواندنش مرسوم نیست و تنها در موقع نواختن ردیف بکار میرود ، بوضع خوشی میسراید . از جمله گوشه‌ایست در ماهور بنام نیشابورك که همواره متعلق به‌ساز بوده است ولی او، این نغمه را بسبکی دلپسند میخواند .



(شمارهٔ ۱۲۸) عبدالله دوامی

دوامی درسفر دوم درویش به تفلیس همراه چهار نوازنده و خوانندهٔ دیگر که شرحش قبلا گذشت ، درین مسافرت شرکت کرده ونمونه‌ای از صفحه‌های وی موجود میباشد . در خواندن آواز ضربی و نواختن ضرب سلیقه و سبکی خوش دارد و تمام تصنیفهای قدیم را بخوبی میداند و درحقیقت لوح محفوظ نغمه های وزن دار قدیم است . استادان موسیقی و علاقمندان بآهنگهای ضربی سابق ، هر وقت در اجرای یکی ازین

الحان باشکالی برخورند باو مراجعه میکنند و اظهار نظر ویرا شایسته و قطعی میدانند.

عبدالله خان مردیست گوشه گیر وکم معاشرت و جز در محضر دوستان با ذوق بسیار معدودش آنهم گاه بگاه ، دست سایرین از دامنش کوتاه است و حتی بقدری از تظاهر بدانستن موسیقی هم ابا دارد که شاید میل نداشته باشد این چند سطر هم درین جا ازاو یادگار بماند درصورتیکه همهٔ اهل فن او را در ضربی خواندن ، بی مانند میدانند. باید اقرار و اعتراف کرد که این بد بینی او زائیدهٔ فکر مردمیست که هنر واقعی را در کشور خود بی اعتبار می دانند و ارزش حقیقی آن را نمیشناسند.

تصنیف های وطنی

من عارف را ندیده بودم‌ولی تصنیف هایش را که‌وقتی میساخت، دهان بدهان میگشت ، در مجالس دوستانه شنیده‌بودم. اشعارش را از روی کتابچهٔ پدرم استنساخ کرده و از طفولیت خوانده و با این آهنگها انس فراوان داشتم . میگفتند درسالهائی که درشیراز میزیستم کنسرتهائی داده واولین کنسرتش‌را هم در زمان طفولیت من داده و پدرم در تهران نبوده است که برود ومن را هم باخود ببرد . ولی آنچه میدانستم عارف تنها کسی بود که در آن موقع تصنیف میساخت و آهنگ وشعرش راخود میسرود ودر مجالسی که بادوستانش داشت باصدای دودانگ ملیح‌خود میخواند . حتی غزلهائی‌روی موضوعات سیاسی‌میساخت که بسیارمعروف بود واز دهان آواز خوانها میشنیدم. از وقتی‌بتهران برگشته بودم‌بسیار میل داشتم اورا به بینم‌ولی تصادفی نشده بود. وقتی موضوع را با پدرم درمیان گذاردم ، گفت من‌بااو آشنائی دارم ودربعضی محافل دوستانه ، بسیاری از تصنیفهایش را هم از دهان خودش شنیده‌ام ولی رویهمرفته زندگی ومعاشرت بااوکار آسانی نیست: آدمی است زود رنج‌واحساسی اما گویا در صدد دادن کنسرتیست ،اگر مجالی شد خواهیم رفت .

این وعده تحقق یافت ودرسال ۱۳۰۱ بود که برای اولین دفعه عارف را درصحنهٔ سالن گراندهتل که محل فعلی تماشاخانهٔ تهران‌است

دیدم در حالی که چند سبد گل اطرافش گذارده و نوازندگان ، مانند نیم دایره دورش نشسته بودند .



(شمارهٔ ۱۲۹) عارف قزوینی (شاعر تصنیف ساز)

این تالار را چندسال قبل که طفل بودم ومرا بیک نمایشی بردند، دیده بودم وخوب بخاطر دارم که چون در آن ایام زنها حق حضور درین

مجالس را نداشتند ، مادر وخواهرم که خیلی آرزوی دیدن نمـایش را داشتند، آن شب بدون چادر باتفاق چند خانم ارمنی در بالکن ظاهـر شدند ودل ما دائماً درتشویش بود مبادا شناخته شوند وموجبات زحمت فراهم گرددولی خوشبختانه حادثه‌ای رخ نداد . بهرحال این سالن تنها محلی بود که در تهران بهمت «باقراوف» ساخته شده بود و گاهگـاهی در آن نمایشی میدادند . کنسرتهای عارف هم درین محل برگذارمیشدو بعد از کنسرهای انجمن اخوت که جنبهٔ اختصاصی داشت ، این کنسرتها مخصوص طبقهٔ خاصی نبود و ورود بکنسرت باخرید بلیط بـرای عمـوم آزاد بود .

کنسرت عارف ـ پرده عقب رفت و کنسرت با پیش در آمدی شروع شد . بعد نوبت آواز رسید . **شکری** که تارزن مورد علاقهٔ عارف بود وساز را بسیار دلچسب وشیرین مینواخت ، درآمد دشتی را آغاز کرد وعارف غزلی را که با این بیت شروع میشد با آواز جانسوزی بسرائید :

دل هیچگه زجور تو ، دل ناگران نبود

بار گران عشق تو بردل گران نبود

نوبت به تصنیف رسید وعارف ترانهٔ معروفی راکه بیـاد دوست ناکامش کلنل محمدتقی‌خان پسیان ساخته بود بهمراهی ارکستر بخواند(۱)

---

(۱) کلنل محمد تقی خان افسر ژاندارمری مرد وطن دوست شرافتمند با ایمانی بود که از بی ترتیبی اوضاع زمان خود ، دل نگرانی داشت . چون سابقاً درکابینهٔ سید ضیاء بدستور دولت ،قوام‌السلطنه والی خراسان‌را دستگیر کرد و بتهران‌فرستاد، وقتی بعدازسید،قوام‌السلطنه ←

این تصنیف که بهترین نمونهٔ ساخته های عارف است با تأثری بی‌پایان خوانده شد که در دلها اثری عمیق داشت :

گریه کن که گر سیل خون گری ثمر ندارد
ناله ای که ناید ز نای دل اثر ندارد
هر کسی که نیست اهل دل ز دل خبر ندارد
دل ز دست غم مفر ندارد
دیده غیر اشك تر ندارد
این محرم و صفر ندارد
گر زنیم چاك ، جیب جان چه باك
مرد جز هلاك، هیچ چارهٔ دگر ندارد
زندگی دگر ثمر ندارد (۱)

صوت مؤثر عارف وناله های جانکاه آهنگ ، از داستان ملتی

← رئیس‌الوزرا شد، محمد تقی‌خان بخیال اینکه‌شاید بتواندخدمتی‌انجام دهد ، زیربار حکومت وی نرفت وسر بشورش برداشت . دولت وقت هم برای بهم زدن این نقشه ، قوائی تهیه دید و بخراسان فرستاد و بایلات شمال شرق نیز دستورهائی داد . هنوز قشون مرکز بمشهد نرسیده بود که از طرف کردهای قوچانی بدستور سردار معزز بجنوردی‌حملاتی صورت گرفت . کلنل برای رفع این غائله بطرف او رفت ولی در آن جا کشته شد و خیالاتش نقش برآب گردید . عارف و عشقی هردو نسبت به محمد تقی‌خان اظهار علاقه کرده‌و اورا تنهامرد از جان گذشتهٔ فدائی‌وطن دانسته‌اند. غزل و تصنیفی که بآن اشاره کردم‌خلاصه‌ای ازاحساسات عارف نسبت بکلنل محمد تقیخان پسیان بوده‌است .

(۱) کسانی که بخواهند بقیهٔ اشعار این تصنیف و دیگر ترانه‌ها وآثار عارف را بخوانند، بدیوان او که بچاپ رسیده است‌مراجعه نمایند.

غمزده که در راه آزادی کوششها کرده و به نتیجه نرسیده بود، حکـایتها میکرد. آنهاکه ازین حکایت باخبر وشریك این داستان بودند، بیشتر متأثر شدند چنانکه دامان شکیبائی از دست دادند و اشکی ازدیده فشاندند، ولی آنان که‌از فداکاری دیگران استفاده کرده وبنا حق بمقامی که درخور آن نبودند رسیده بودند، بمثل معروف، بریش ناکامان خندیدند. عارف نیز مانند‌دوستی که بیادش تصنیف ساخته بود ناکام‌بود، با این تفاوت که یارش، مردهٔ در زیر خاك خفته وشاعر، زنـده ای دل مرده ودوست از کف داده

من در آن زمان، هنوز فکرم بآنجا نمیرسید که عـلت واقعـی تأثرات تصنیف ساز را دریابم، ولی همینقدر متوجه بـودم که بیشـتر تماشاچیان، رازی نهفته در دل داشتند که بی‌آنکه فاش کنند، وقتی به دوستان همداستان خود میرسیدند، تنهابا نگاهی، از آن راز، حکایتها میگفتند. همان‌رازی که در مقابل اغیار برزبان‌نمیآمد، ولی‌درسینه‌های سوزان، آتشی فروزان برافروخته بود.

من نیزمانند دیگران با خاطری اندوهناك، تالار کنسرت را ترك کردم ودنبال پدر براه افتادم. در راه چون پدرم را خاموش و غمگـین دیدم، دم فروبستم ولی اوخود بزبان آمد وگفت: اینهم عارفی که از کودکی تصنیف هایش را میخواندی وشوق دیدارش را داشتی. گفتم چه تصنیف زیبائی خواند؛ بایدآنرا فراگرفت. گفت با شکری آشنایم وازاو خواهم‌آموخت؛ بتوهم‌یاد میدهم. سپس آهی کشید وگفت: ولی‌افسوس!

بچهره‌اش نگاه کردم اما چون خیابان تاریك بود، تنها شبهـی از صورتش دیدم که آثار اندوهش هویدا نبود ولی آنقدر باو نگریستم تا

دیدگانم بتاریکی‌خو گرفت‌واثریك‌غم‌پنهانی که از گذشته‌های‌اندوهناکی حکایت میکرد از قیافه‌اش خوانده میشد. گفتم چرا افسوس خوردید؟ گفت تصنیفهای عارف را فراموش نکن؛ شاید دیگر مانند آنهانشنوی!- گفتم عارف جوان است؛ از آوازش هم پیداست که دلی پرغوغا وذوقی پرشور دارد. - گفت آری اما خاطری افسرده زیرا ازین پس آنچه بر دلش بگذرد برزبانش جاری نخواهد شد؟- گفتم چرا؟ - تأملی کرد و گفت: شاید زبانش بسته شود! تعجبم بیشتر شد که چگونه چنین زبانی بسته میشود! با شگفتی گفتم: پدرجان چرا بامن بزبانی سخن میگوئید که‌نفهمم؟- گفت‌همه‌چیز رانمیتوان گفت؛اگربعدهاخواستی بفهمی،تجسس میکنی وعلت را در میبابی واگر هم نخواستی درك کنی، مانند بسیاری از مردم که عمری بنادانی میگذرانند بجستجو نخـواهی رفت. - گفتم چرا حالا نفهمم؟ - گفت برای فهم این مطلب مقدمـاتی لازم است که توهنوز آنها را نخوانده‌ای.-

باحترام گفتهٔ پدر سکوت کردم، اما سکوتی که حاکی از عـدم رضایت بود. دنبالهٔ این گفت وشنید هم مانند تمام داستانهای زود گـذر دورهٔ طفولیت‌فراموش شد. جلسات دوستانهٔ‌شبانه باز گاهی تشکیل‌میشد ساز و آوازهم بهترین مونس مابود. چون بموسیقی آشنا شده بـودم، برخی از تصنیفهای گذشتهٔ او را میخواندم و با ساز میزدم، اما دیگر تصنیفی از آن قبیل نسرود. پدرم درست گفته بود زیرا عـارف دم فروبست.

ازین پس فقط دوخاطره از اوباقیست: یکی کنسرتی که بمناسبت پیش آمد حوادث‌جمهوری در تهران داد واین تصنیف را درماهورخواند:

روی دلکش موی دیجور　　　روی اندر موی منشور
دست کزین غرفه این حور　　　کو کشد بنز دست جمهور

ودیگر چند کنسرت که در اسفند ۱۳۰۳ در تبریز داد و تصنیفی راکه چند سال قبل برای آذربایجان ساخته بود وبا این شعر آغاز میشد، در اولین کنسرت بخواند.

جان برخی آذربایجان باد
این مهد زردشت ، امن وامان باد

تصنیف دیگری هم بیاد سران آزادیخواه آذربایجان سرود که دریکی از همان کنسرتها بخواند :

باد خزانی ، زد ناگهانی ،کرد آنچه دانی
بر همزد ایام نشاطو روزگار کامرانی
ظلم‌خزان کرد،باگلستان کرد،دانی‌چسان کرد؟
آنسان که من کردم،بدور زندگی بازندگانی

☆☆☆

تصنیفهای عارف ـ هرچند در این زمینه سالها قبل درکتابی بحث کرده‌ام (۱) واشعار تصانیف نیز در دیوانش بچاپ رسیده استولی درین جا نیز نمیتوان ناگفته گذارد که عارف در حدود بیست تصنیف ساخته است که اشعارش شامل یك دورهٔ تاریخ گویای چهارده سالهٔ اول مشروطیت ایران است . با تصنیف شور که بمناسبت ورود فاتحین ملت بتهران ، گفته است آغاز میگردد :

---

(۱) بخش دوم کتاب نظری بموسیقی ازصفحه ۲۶۹ تا ۲۷۳ ـ

ای امان از فراغت　　　مردم از اشتیاقت
از که گیرم سراغت

مژده ای دل که جانان آمد　　　یوسف از چه بکنعان آمد
دور مشروطه خواهان آمد

وباتصنیف دیگری که بدرقهٔ کابینهٔ سیاه شده است انجام میپذیرد:

ای دست حق پشت و پناهت بازا
چشم آرزومند نگاهت بازا
وی تودهٔ ملت سپاهت بازا
قربان کابینهٔ سیاهت بازا (۱)

آنچه معلوم میشود عارف که خاطرات تلخی از دورهٔ استبداد داشت، همینکه نسیم جان بخش آزادی وزید، با دلی پرامید و قدمی استوار، به پیش آهنگان مشروطیت ایران پیوست و با آنها درین راه همقدم شد، ولی طولی نکشید که از بسیاری از آنها ناامید گردید، چه تمام بدبختیهای هموطنان خود را ازچشم آنها دید. باین جهت تیغ زبان کشید ودر لباس شعر و آهنگ باآنها سخت بمبارزه پرداخت.

گفته های اوهرچند بسیارمؤثر بود وهمینکه عارف تصنیفی راجع بوضع اجتماعی روز میساخت ودریکی دو محل میخواند، دهان بدهان میگشت وبهمه جا میرسید حتی شهر بشهر هم میرفت، ولی درآنها که باید اثر کند، تأثیر نمی‌بخشید: گروهی مست بادهٔ خود کامی بودند و

(۱) این تصنیف را عارف بعدازکابینهٔ سید ضیاءالدین طباطبائی در سال ۱۳۰۰ سرود.

دسته‌ای درپی جبران ایام ناکامی.

در همین موقع بود که جنگ بین الملل اول آغاز شد و عارف نیز مانند بعضی هم مسلکان خود، مهاجرت کرد ولی در خارج ازمیهن نیز بیکار ننشست وچندتصنیف بیادگار فرستاد مانند تصنیف چه‌شورها و ارمنستان که‌قبلا ذکرش گذشت وتصنیف دیگری که بااین ابیات آغاز میشود:

شانه بر زلف پریشان زده ای، به به به
دست بر منظرهٔ جان زده‌ای ، به به به
آفتاب‌ازچه طرف سر زده‌امروز ،که سر
بمن بی سر و سامان زده ای ، به به به

بالاخره بعد از چند سال دوری از وطن بایران بر گشت و دنبالهٔ کار خود را گرفت ولی روز بروز ناامید تر شد ، چنانکه درموقع‌رفتن باصفهان در تصنیف بیات ترك برای ابناء بشر از خداوند طلب مرگ کرد:

رحم‌ای‌خدای‌دادگر، کردی‌نکردی   ابقا بفرزند بشر، کردی نکردی

سپس‌وقتی گفتگوی جمهوری بمیان آمد، شاعر افسرده دو باره نشاطی یافت، درمان درد مملکت را انقلاب دانست وسرود جمهوری ساخت ولی چون درین آخرین سرود ، جمله ای گفت که کمال مطلوب آن روزش بود ودر روزهای بعد اوضاع دگر گون شد وبصورت‌دیگری جلوه نمود ، اوهم‌خاموشی گزید وباقی عمر را در درهٔ مراد بك همدان بانزوا ونامرادی گذرانید.

تصنیف های عارف مانند دل غمگینش پرسوز بوده و شاید بهمین

جهت مقام دشتی وافشاری راکه یازده تصنیف درین دو پرده ساخته، برای ابراز احساسات خود مناسبتر دیده است . اودریکی از تصانیفش که در طوالش در پردهٔ سه گاه ساخته ، آرزو کرده است که دردش بدرمان برسد :

اگر درد من بدرمان رسد ، چه میشه
شب هجر اگر بپایان رسد ، چه میشه
اگر بار دل بمنزل رسد ، چه میشه
سر من اگر بسامان رسد ، چه میشه

ولی درد اوهم مانند بسی صاحبان درد ، درمانی نیافت چنانکه خودش هم مدتها فراموش شد . اما اگر روزی حسابی در کار باشد ، ملت ایران باید بداشتن تصنیف سازی چون عارف که شعر و آهنگش در بیداری مردم تأثیر بسزا داشته است ، بسی افتخار نماید نه اینکه هنوز هم پس از اینکه بیست و یك سال از مرگش میگذرد سنگی بر روی قبرش نباشد و کسی که بآرامگاه ابن سینا میرود بی توجه پا برمزار او گذارد و نداند آنجا کسی خفته است که گفت :

بغیر عشق ، نشان ازجهان ، نخواهد ماند
بماند عشق ، ولیکن جهان نخواهد ماند

بی‌جهت نبود که وقتی نالهٔ جانسوز عارف را شنیدم که گفت :

صدای نالهٔ عارف بگوش هر که رسید
چو دف بسر زدو چون چنگ درخروش آمد

خاموش نماندم ودرین سر گذشت که قسمتی از آن مصادف با ایام اوست نامی از عارف شوریده بردم .

مقام عارف ـ هرچند دیوان عارف با سر گذشتی بقلم خودش و

مقدمهٔ دلچسبی بخامهٔ دکتر رضازادهٔ شفق چاپ شده است ودر دسترس همه میباشد ولی باید از اهمیت این شاعر تصنیف ساز درین جانیز سخن گفته شود : عارف اولین تصنیف سازیست که مضامین اجتماعی وافکار سیاسی وانتقاد از اوضاع زمان خود را در لباس شعر و آهنگ مجسم کرده و موسیقی را وسیلهٔ نشر و تبلیغ عقاید انقلابی و افکار آزادی خواهی خود نموده است . اودرین مقام صاحب سلیقه وابتکار مخصوص است ودر حقیقت میتوان ویرا در ایران مخترع این سبك دانست (۱).

(۱) گرچه عارف را همه موجد این سبك میدانند و نگارنده هم وی را نظر بلطف و زیبائی نغمه و کلامش مخترع تصنیف‌های وطنی شمرده‌ام ولی باید توجه داشت که وزش نسیم جان بخش آزادی و طلوع بامداد مشروطیت ایران ، این‌فکر را در اغلب گویندگان آنزمان بیدار کرد که اشعار و ترانه‌های وطنی بسرایند چنانکه گویندهٔ استاد ، ملك‌ـ الشعرای بهار نیز بسرودن این نوع اشعار آغاز کرد ولی‌چون موسیقی‌دان نبود آهنگ ها را دیگران میساختند. ضمناً سه تصنیف هم موجود میباشد که در زمینهٔ همین موضوع ساخته شده وحتی دوتای آنها قبل‌ازاینکه‌اولین آهنگ وطنی عارف شهرت پیدا کند خوانده میشده است وکسانی که‌در آن دوره اهل فن بوده‌اند این‌نغمات‌را درهمان وقت شنیده وسرائیده‌اند.

یکی تصنیفی است در مایهٔ افشاری با این‌اشعار:

گفتم اردو مزن، بشهر تبریز — شاه من ، بشهر تبریز
اهل آنجاهمه‌شجاعند وخونریز — شاه من ، شجاعند و خونریز
میکنندت‌شاه‌من،هرگونه‌جفائی — مه من ، بس‌که بی وفائی
این ملت مشروطه خواه — ایـن مـردمـان بی‌گنـاه
میکشی، تا بکی با خنجر تیز — شاه من ، بـا خنجر تیز

دل ما مشکن، باز مشکن ، قربان سرت
دستخط فرما ، امضا کن . بمثل پدرت
بده‌آزادی وآزادی ، بر ملت خویش
خائنان‌را کن‌ای‌شاه‌دور، ازخدمت خویش ـــ←

عارف زادهٔ انقلاب مشروطیت است ودورهٔ اوبرای نشر این مرام کاملا مناسب بود ولی همینکه اوضاع سیاسی تغییر کرد و دوران کوتـاه

← که نخواهند ترا ، نشناسند ترا
که تو شاه مائی، مه‌من ، بس که بیوفائی

چنانکه ملاحظه میشود این تصنیف در زمانی سروده شده است که اردوی دولتی بدستور محمدعلیشاه بآذربایجان رفته واز عهدهٔ دفع آزادی خواهان برنیامده است .

دیگر تصنیفی است که مقارن فتح قشون ملی آذربایجان بسرپرستی سردار ملی ستارخان وسالارملی باقرخان سروده شده است بشرح زیر :

حضرت ستار خان فتح برازنده کـرد
مردهٔ مشروطه راتا به ابد زنده کرد
جان فدای وطن میکنیم خاك وخون را کفن میکنیم
ای خفتگان ایران ای حامیان ایمان
ای عالمیان بی جان
میرند میبرند ، زاطراف وجوانب همه‌ملك وطن را
که کشتند بتبریز همه‌پیر و جوانرا
که تبعید نمودند همه‌مجلسیانرا

یکی هم تصنیفی است که مصادف با شروع جنگ بین الملل اول سروده شده است :

اشرار ایران بی خبر آخ بروطن وای برما
افتاده ایران در خطر آخ بروطن وای برما
دشمن بخانه جاگزین آخ بروطن وای برما
دشمنـان درون خانه ما بفکر آب و دانه
کوحال‌عیش‌ونوش‌وبوس آخ بروطن وای برما
قزوین شده مأوای روس آخ بروطن وای برما
ارامنه کـردند جلوس آخ بروطن وای برما
دیدی چه بروزم آمد قوز بالا قوزم آمد
ناز وزیران ما را کشت آخ بروطن وای برما
کبر وکیلان مارا کشت آخ بروطن وای برما
پارتی تهران مارا کشت آخ بروطن وای برما
اعتـدال علیلم کـردی انقلاب ذلیلـم کردی

مشروطهٔ ما تنها ظاهرش ماند و معنایش ازدست رفت ومقدمات دیکتاتوری فراهم شد ، اوچون مرد این میدان نبود ، دفتر شعر وشاعری را پیچید و کنار گذارد .

اهل ادب مایهٔ شاعری اورا کافی نمیدانند و براو نقادی میکنند، حق هم دارند ، زیرا نمی‌توان شاعر بزرگی نامید ولی تصنیف ساز ماهریست در کلام و آهنگ اوتأثیری بسزاست چنانکه بعضی از تصانیفش هرگز کهنه نخواهد شد . نغمه‌های زیبا وجمله هـای قشنگ و روش مطلوبی که در ساختمان این ترانه‌ها بکار برده ، تراوشی ازیك ذوق بسیارلطیف است .

یکی از خواص آهنگهای عارف ، غم واندوهیست کـه سراسر تصنیف های اورا فرا گرفته وبخوبی نشان میدهد که این نغمات ، آثار یك دل افسرده وروح پژمرده وفکر بدبین ناراضی است واین افکار را وضع روزگار در او ایجاد کرده بود . احساسات وطن پرستانهٔ عارف بسیار شدید واویکی از مخالفان سرسخت حکومت خود مختاری و طـالـب جمهوری بود . بهمین جهت تصنیف خاصی برای این موضوع ساخت .

تلفیق شعر وموسیقی

اصولا وقتی گویندهٔ شعر وسازندهٔ آهنك ، یکی باشد، باید تصنیف از لحاظ تلفیق شعر وموسیقی بسیار خوب از کار درآید درصورتیکه دربعضی موارد، تصنیفهای عارف ازین نظر ، بی نقص نیست چنانکه در موقـع خواندن، همانطورکه در تقطیع شعر مرسوم است ، احتیاج بافزودن ضمهٔ اضافی پیدا میشود ، یا در وسط کلمات ، آهنگ بریده میشود ، یا نصف یك کلمه که بخودی خود معنی ندارد تکرار میگردد . همچنین

کلماتی مانند امان ، جانم ، خدا، حبیبم ، طبیبم ، غزیزم زیاد بکار رفته است که ممدوح بنظر نمیرسد .

برای روشن‌شدن مطلب باشعار زیر که نمونه‌ای ازین نکته‌هاست مراجعه نمائید :

ای امان از فراقت ، امان مردم از اشتیاقت، امـان
از که گیرم سراغت ، امان (امان امان امان امان)

ملاحظه کنید دراین چهار مصراع ، هشت بار کلمهٔ «امان» تکرار شده یادرتصنیف ذیل چندبار کلمات «جانم» و «خدا» مکرر گشته است :

نمیدانم چه در پیمانه کردی (جانم)
تو لیلی وش مـرا دیوانه کردی
(جانم دیوانه کردی جانم
دیوانه کردی خدا دیوانه کـردی)
چه‌شد اندر دل من‌جا گرفتی(جانم)
مکان در خـانهٔ ویرانه کردی
(جانم ویـرانه کردی جانم
ویرانه کردی‌خداخدا ویرانه کردی

همچنین درین تصنیف علاوه بر کلمات خدا و جانم کلمه های گشت و زاغ و مرغ نیز تکرار شده است :

هنگام می وفصل گل‌و گشت(وجانم گشت وخدا گشت‌و)چمن‌شد
در بار بهاری تهی از زاغ و(جانم زاغ وخدا زاغ‌و) زغن شد .
دلتنگ چو من مرغ (جانم مرغ) قفس بهر وطن شد

یا درین تصنیف که زیباترین آهنگ های اوست چه انـدازه

مکررات زیاد است :

جهان پر از غم دل از (جهان پر از غم دل از) زبان ساز میکنم (میکنم) ...

ز اشك پرس که افشا نمود ، راز درونی (نمود راز درونی ، نمود راز درونی ، نمود راز درونی) .

درین تصنیف ، آهنگ طوری خوانده میشود که معنی شعر بکلی دگرگون میشود . یعنی بعوض اینکه بعد از کلمهٔ «ما» سکوت شود ، باین ترتیب :

بماندیم ما ، مستقل شد ارمنستان

بعد از کلمهٔ «مستقل» مکث میشود و باین صورت ادا میگردد :

بماندیم و ما مستقل ، شد ارمنستان ، منستان ، منستان ، شد ارمنستان

ملاحظه مینمائید که علاوه بر واو عطف که قبل از «ما» میاید قسمتی از کلمهٔ «ارمنستان» هم که بتنهائی بی معنی است چند بار تکرار میشود .

البته آنچه امروز بنظر ما نقص میآید، در آن زمان شاید عیب نداشت زیرا تصنیف هائی هم که قبل از عارف ساخته میشد ازین جهات خالی از نقص نبود وعارف هم سعی داشت که وزن عروضی شعر ازدست نرود ، چنانکه وقتی کلمات زائدرا که در پرانتز نوشته‌ام حذف کنید، نقصی بمعنی وارد نمیشود ولی در خواندن آهنگ ، این کلمات را باید تکرار کرد وگرنه نغمهٔ تصنیف خراب میشود .

صرف نظر ازین نکته‌ها ، ترانه‌های عارف درنوع خود بی نظیـر

است و بعد از او هم دیگر کسی پیدا نشد که کلام و آهنگش مانند او تأثیر داشته باشد، هرچند زمانه هم این اقتضا را نداشت که شاعر بذوق خود شعر بگوید و در گفتن، آزاد باشد. بهمین جهت بود که پس از عارف، شاعران دیگر، تصنیف وطنی نسرودند و از گل و می و عشق و معشوق که زبانی بجائی نمیرساند سخن گفتند چنانکه هنوز هم بازار این سبك رواج دارد.

بعد از میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، کار تصنیف سازی از لحاظ شعر و آهنك تقسیم شد باین ترتیب که نخست، موسیقی دانها آهنگ را ساختند و بعد گویندگانی مانند **ملك الشعرای بهار** و **وحید دستگردی** وچند شاعر دیگر، اشعار را سرودند که نمونه ای از آنها را قبلا نوشته ام بنابراین چون آهنگ‌سازان تنها متوجه ساختن نغمه بودند و باوزان شعری توجهی نداشتند وشاعران هم بتدریج از تکرار کلمات خسته شدند، موضوع وزن عروضی، در تصنیف سازی از بین رفت و این نوع اشعار از قید اوزان متداول آزاد شد وشاید همین کار سبب ایجاد اشعار هجائی (سیلابی) گردید. تنها شاعری که پس از عارف در سرودن تصنیف، شعر و آهنگ را خود گفت **محمدعلی امیر جاهد** است که بموقع خود از او نیز سخن بمیان خواهد آمد. بخصوص که دیوان او تازگی با نت آهنگهایش بوضع دلپسندی چاپ شده است ومیتوان پس از مطالعهٔ کافی دربارهٔ آن اظهار نظر نمود.



(شمارهٔ ۱۳۰) محمدعلی امیر جاهد

باقی ماند یك نکته که ارزش اخلاقی واجتماعی عارف را مطالعه

کنیم . خوانندهٔ محترم اجازه خواهد داد که ازین بابت چیزی ننویسم زیرا همه کس با خواندن سرگذشتش که در دیوانش بچاپ رسیده است مطلب را بخوبی درخواهد یافت . ازین گذشته بنا بنوشتهٔ دکتر شفق ، خود عارف آنچه دشمنی ممکن بود در حق خویش روا داشته و درین خصوص حقی برای دیگران باقی نگذاشته است . پس من هم درین باره سکوت میکنم وباشعری ازحافظ ، داستان عارف راپپایان میرسانم :

من اگر نیکم اگر بد تو برو خودراباش

هر کسی آن درود عاقبت کار کـه کشت

شاگردان درویش

درویشخان شاگردان بسیار داشت که از میان آنها برخی ترقی کرده و شهرت یافته اند و جای آنست که از چند تایشان سخنی گفته شود:

حسینقلی غفاری ـ از جمله بهترین شاگردان درویش بود که قبلا مکتب آقا حسینقلی‌را نیز دیده بود. وی را درسه تار از شاگردان‌دیگر درویش، برتر دانسته‌اند ومیگویند استاد، اورا جانشین خود میدانست حتی بعضی اورا **عصارهٔ درویش** گفته‌اند ولی متأسفانه پنج سال قبل از فوت درویش، درسن ۲۹ سالگی درسال ۱۲۹۹ رخت ازدنیابر بست.

شکری ـ نامش شکرالله است که دوستانش باختصار کوشیده‌او را شکری نامیده‌اند. وی از شاگردان شعبهٔ موزیك نظام بود و«هوبوا» مینواخت وتعلیمات موسیقی‌را از برادر بزرگتر خویش اسمعیل قهرمانی فراگرفت، سپس شاگردی درویش را پذیرفت.

این نوازنده را با عارف انس والفتی بسزا بود و شاعر مزبور در دیوانش از اوبه نیکی یاد میکند. معلوم میشود مردی درویش مسلك و برد بار بوده که تاب معاشرت آن شاعر را داشته است وعارفی که ازهمه بدگفته وبهنر هیچکس ایمان نداشته از وی تحسین کرده است. البته استادان دیگر که تحمل این رفتار ناستوده را نداشتند، کمتر با عارف میجوشیدند ولی شکری دم فروبسته وچیزی مخالف میل شاعر نگفته

وبهمین جهت عارف هم با اوسر ستیز نگرفته است .

شکری مردی با احساس بوده ودر نتیجهٔ سابقه‌ای که بام‌ـوزیك



(شمارهٔ ۱۳۱) نفراول ازراست، شکری نوازندهٔ تار، نفردوم حبیب اصفهانی (خواننده)

داشته آهنگهای ضربی را نیز خوب مینواخته است . پنجه اش در تار لطیف وشیرین ونرم بود و روشی دلنشین داشت . در حقیقت باید گفت

تابع ذوق بود نه دربند ردیف .

☆☆☆

علیمحمد صفائی – در سال ۱۲۷٦ بدنیا آمد . در خانواده اش کسی اهل ساز نبود . وی از نغمات موسیقی لذت میبرد ودر سن پانزده سالـگی پیش خـود بنواختن سه تارشروع کرد وپس از سه سال که برای تعلیم نزد درویش رفت تااندازه‌ای بنواختن آشنا بود . ضمناً بواسطهٔ علاقه‌ای کـه بسه تار داشت مشغول ساختن این ساز شد و بعد از چندی درین کارمهارت بسیار یافت . مخصوصاً در ساختن کاسهٔ سازظرافت



(شمارهٔ ۱۳۲) شکری درروزهای آخرزندگانی

وسلیقهٔ مخصوص بکار میبرد. سه‌تارهای ساخت او از لحاظ صنعتی دارای اهمیت بسیار است ولطف ذوق او را بخوبی نشان میدهد . نامبرده چند سه تار ترك نازك ساخته و آنها را با صدف واستخوان تزئین نموده‌است. یکی از آنها راکه برای نصرالدوله اعتمادی ساخته بود در روی صفحه ، دسته گل کوچکی از صدف بکاربرده بود ولای ترکهای آن نیز صدف‌ـ

کاری داشت و نام آنرا سه تار بر لیان گذارده بود که در نور چراغ میدرخشید. چند سه تار دیگر ترك پهن هم داشته است.

نمونه های بسیار خوبی از سه تار های وی هم اکنون در دست علاقمندان و هنرمندان موجود میباشد که هر یك در مقام خود زیبا و بهترین اثر یك صنعتگر باذوق بشمار میرود.

نامبرده وقتی ساختن سه تار را بانجام میرسانید ساعتها در گوشهٔ تنهائی بنواختن آن مشغول میشد و چنان سرگرم خیال خود بود که به کسی توجه نداشت و تنها قطرات اشکی که روی گونه هایش میغلتید بهترین تسلای او بود.



(شمارهٔ ۱۳۳) علیمحمد صفائی

صفائی اندامی داشت لاغر وچهره ای گندم گون ومردی بود بسیار حساس وعصبانی و گوشه نشین و مردم گریز. در حقیقت صفای باطن داشت وبفکر دنیا ومادیات نبود. برای خود سه تاری ساخت که کاسه‌اش کتابی بود. آنرا در زیر پالتو یا عبا میگرفت و با تنی چند از دوستان صمیمی در کنار سبزه زار درجائی خاموش وآرام ودور از جمعیت مینشست

ومینواخت . وقتی ساز میزد چشمانش بسته میشد وسرش روی کاسهٔ ساز خم بود . با معشوق بی آزارخود سه تار ، رازها میگفت واشکها میریخت سازش حالی داشت وبدل می‌نشست . سعی میکرد پنجه های استاد را تقلید کند .

درویش خان برای کارهای صنعتی وسه تار های زیبائی که‌ساخته بود، مدالی بوی‌داد . در اواخر عمر دوچار اختلال حواس شد و کارش بجنون کشید و در سن چهل و دو سالگی در ۱۳۱۸ بدرود حیات گفت .

☆☆☆

عبدالله دادور (قوام السلطان)

پدرش میرزا علی خان قوام السلطان اهل دانش وادب بود که با مردم دانشمند وبا ذوق معاشرت داشت مانند :

بنان الدوله (پدر غلامحسین بنان) کـه آوازی خوش داشت همچنین ناصر سیف وضیاء رسائی که واعظ وخوش صوت بودند ومهدی صلحی که علاوه براطلاعات موسیقی‌اهل فضل هم بود. یکی ازمنشی‌های پدرش فخیم دفتر کمانچه وسه تار میزد ، سید علی خان‌که فلوت میزد وبعدها رئیس موزیك‌خراسان شد ؛ میرزا عبدالله استاد سه‌تار نیز هفته‌ای يك شب بخانه اش میآمد وعزیز تار زن ومنشور ضرب گیر هم ماهـی یکی دو شب مجلس بزم پدر با ذوق دادور را با حضور خود رونقـی بسزا میدادند .

عبدالله در سال ۱۲۷۳ در چنین کانون ذوق و ادب بدنیا آمد و از کودکی با نواهای دلپذیر موسیقی مأنوس شد . وقتی بسن تحصیل رسید، بمدرسهٔ دارالفنون رفت وبعد زبان فرانسه را مخصوصاً درمدرسهٔ

سن لوئی بخوبی فرا گرفت . هنگامی که مشغول تحصیل بود علاقهٔ بسیاری بفرا گرفتن موسیقی داشت ولی پدرش بیشتر مایل بـود که فرزندش تحصیلات خود را دنبال نماید. وقتی شنید عبدالله از مغازهٔ «مارکار» سه تاری بقیمت سه تومان خریده ودر اوقات فراغت مینوازد، نخواست عشق هنری فرزندرا خاموش کند و ویرا باستاد زمانه درویش خان سپرد که با روش صحیح کار کند باین شرط که تحصیلات خود را ادامه دهد .

عبدالله نصیحت پدررا ازیادنبرد ، وقتی درسن ۱۷ سالگی تعلیمات صحیح موسیقی را نزد استاد شروع کرد کار درس و تحصیل را نیز کنار نگذارد . هم مدرسه میرفت وهم سه‌تارمیزد وشوقی بسیار داشت چنانکه پس از پنج سال که تحصیلاتش تمام شد و وارد خدمات دولتی گردید، دورهٔ موسیقی درویش را نیز باموفقیت باتمام رسانیده و نوازندهٔ زبر دستی شده بود . مدتی هم برای تکمیل هنر و فرا گرفتن آهنگهای ضربی باحاجی خان استاد ضرب کار کرد . هرچند پیانو داشت و گـاه بگاه مینواخت ولی عشقش بسه‌تار بود و بتمرین وممارست این ساز علاقهٔ بسیار داشت چندی هم نزد منتظم الحکما کار کرد و مایهٔ کافی از ردیف موسیقی ایرانی بدست آورد .

در آن موقع رسم جوانان باذوق چنین بود که جلسات دوستانه‌ـ ای تشکیل میدادند وباهم بتکرار و تمرین کارهای ذوقی خودمیپرداختند عبداللهخان هم با نصرالله نشاط و مجید خان جلسهٔ هفتگی داشتند که با حضور استاد خود درویش خان در منزل اسمعیل نشاط تشکیل مییافت . شاگردان ساز میزدند و استاد اظهار نظر میکرد . مخصوصاً دادور این نصیحت درویش خان را هرگز فراموش نکرده است :

اگر بنوانید ساز بزنید ولی از نواختن خودداری کنید، بخود و دوستانتان بد کرده‌اید، اما اگر نتوانید خوب بزنیـد یعنی استعداد این هنر را نداشته باشید و بازهم بزنید، برفقا و خلق خدا بد کـرده‌اید .
دادور از کسانی بود که استعداد داشت و پند درویش را هم بکار بست و سه‌تار را بجائی رسانید که درویش‌خان بعد از حسینقلی غفاری، ویـرا بهترین شاگرد خود دانست . امروز هم هنرمندان واقعـی هنر او را ستایش میکنند و ویرا استادسه‌تار میدانند.

دادور هیچگاه قصد استفادهٔ مـادی از موسیقی نداشته تنها آنرا بذوق طبیعی فراگرفته و بهترین مونس خود دانسته‌است . دوستان‌دورهٔ جوانیش که همه اهل ذوق و موسیقی هستند مانند رکن‌الدین خان و عبدالله اشرفی و علی مبشر و حاج آقا محمد ایرانی مجرد که آنها نیز هریك‌بنوبت خود ازعلاقمندان یا استادان معروف موسیقی هستند هنوز هم بایکدیگر جلسات دوستانه دارند. دور هم می‌نشینند و بـا نغمات موسیقی سرگرم ومحظوظ میشوند. البته این اشخاص‌قصد تظاهر ندارند و شایدهم نخواهند مردم آنها را آشنابااین هنر بدانند زیرا متأسفانـه هنوز درمملکت ما ارزش واقعی هنـر بخصوص موسیقی شناخته نشده است .

من میدانستم که قوام السلطان از سن بیست سالگی وارد مشاغل دولتی شده و چون خوب زبان خارجه میدانسته اولین ماموریتش در گمرك بوده و تا سال ۱۲۹۹ در وزارت دارائی کار کرده سپس در همین موقع که عمویش مهدی دادور (وثوق‌السلطنه) در کابینهٔ مشیرالدوله‌وزیر جنگ شده برادرزاده را هم بوزارت جنگ منتقل کرده و همواره شغل

های مهم اداری و نظامی داشته ودارد .

بااین مقدمات تصور میکردم شایدنخواهد از او درین سرگذشت ذکری بمیان آید ، چنانکه هستند کسانی که‌همین‌طورفکرمیکنند ولی دادور برخلاف آنها گفت : یکی از عللی که موسیقی ما عقب مانده‌است همین بوده که اشخاص بی‌شخصیت صاحب این هنر شده و نتوانسته اند مقام هنری خود را آنطورکه باید حفظ کنند و ذکر نام کسانی کـه در موسیقی ایرانی صاحب مقامی هستند هرچند مشاغل دیگری داشته و از موسیقی ارتزاق نکرده‌اند ، بـرای بالا بردن شئونات موسیقی کمك مؤثریست ، چه این افتخار باقی میماند و سایرمنصب‌ها فراموش میشود . اینست طرز تفکر صحیح که‌متاسفانه‌برخی محافظه‌کاران ، بخلاف قوام‌السلطان ، هنوزهم در وادی اندیشه‌ها و اوهام‌گذشته سرگردانند ولی او که تربیت و تحصیلات حسابی داشته و بکشورهای اروپا نیز چند بار مسافرت‌کرده و قدر و ارزشی راکه دیگران برای هنر خـود قائلند ، بچشم دیده است ، همانطور فکرمیکند که امروزه در ممالك متمدنه ، این نوع مطالب را موشکافی مینمایند .

دادور میگفت چند سال قبل کـه در اروپا بودم بـرای یکی از دوستانم که اهل ذوق و شعور بود سه‌تار زدم . مرد انگلیسی با دقت تمام ساز مرا شنید و گفت :

«اگر از جنبهٔ علمی که موسیقی اروپائی ازین‌جهت بکمال‌رسیده «است ، صرف نظر کنیم ، از لحاظ معنوی و روحـی ، موسیقی شرقی» «شایستهٔ اهمیت کافیست واگر بخواهیم درجه بندی‌کنیم باید بگوئیم :» «اول موسیقی‌ایرانی . دوم عربی ، سوم ترکی ، چهارم هندی و درمیان»

«ممالك مشرق زمين ،موسیقی ایرانی از همه بیشتر باین مقصودنزدیك»
«است. موسیقی ایرانی‌را میتوان بآبشارملایمی تشبیه‌کرد که شنونده با»
«آهنگ آن بخواب رفته‌باشد . این نواهای دلپذیر ، موجب راحت»



(شمارهٔ ١٣٤) موسی معروفی

«روان و آسایش جانست‌واعصاب‌خستگان را آرامش‌میدهد ومخصوصاً»
«آهنگهای محلی که‌کمتر تحت‌تأثیر احساسات مردم شهری بوده است
«این حالات را بیشتر جلوه‌گر میسازد .»

☆☆☆

موسی معروفی - فرزند محمد اسمعیل‌امین‌الملك(برادراتابك)
است‌که در سال ١٢٦٨ در تهران متولد شد . دوران کودکی و جوانی

او با تحصیل علوم قدیمهٔ معمول آن زمان گذشت . چون خانهٔ آنها محل آمد وشد هنرمندان معروف بود ، بزودی با آهنگهای موسیقی مانوس گردید و سه‌تار آقا یوسف صورتگر هم دراو بی تأثیر نبود .

پارك پدر موسی‌خان ، باغ‌زیبا و عمارت مجللی داشت و درسالن های آنجا دوعدد پیانوی خوب بود . موسی‌خان پیش‌خود بنواختن‌پیانو مشغول شد . استادان معروف آن دوره‌مانندسماع حضور وآقاحسینقلی بخانهٔ او زیاد میآمدند و موسی خان از مصاحبت آنها و نوای سازشان برخوردار میشد و بنواختن تار شروع کرد .

عمویش محمد حسن اتابکی استعداد او را دریافت و ویرا نزد درویش‌خان برد و معروفی از سال ۱۲۹۷ نزد آن‌استاد بفراگرفتن تار پرداخت و چون فرصت کافی داشت و تمرین زیاد میکرد ، بزودی در نواختن تار مهارت یافت . تمام ردیف موسیقی ایرانی را از استاد بخوبی فراگرفت و بدریافت مدال طلای تبرزین وتصدیق نامهٔ کتبی نائل آمد.

سپس علاقه بفراگرفتن نت پیدا کرد و نزد حسین خان هنگ‌آفرین شروع بآموختن مقدمات موسیقی علمی نمود و در ۱۳۰۲ که علینقی‌خان وزیری مدرسهٔ خود را تأسیس کرد جزء اولین شاگردانی بود که بآن‌مدرسه آمد و درآنجابود که برای نخستین بار بدیدار او نائل آمدم .

معروفی مردیست درویش ، با ایمان ، دانشمند ، با حقیقت ، جدی و پشت کاردار . چون خدماتی که بموسیقی ایرانی کرده و آهنگ های بسیاری که ساخته مربوط بسالهای آتیه است باید درین جا بهمین مختصر بمعرفی او اکتفاکنم و دنبالهٔ سرگذشت او را در جلد دوم این

کتاب‌مورد بحث قراردهم . همینقدر بطور اختصار در یك جمله‌مینویسم:
معروفی کسی است که تمام معلومات موسیقی خود را روی کاغذ آورده



(شمارهٔ ۱۳۵) موسی معروفی

و بهترین حافظ و نگهبان موسیقی ملی ما بوده است و نتیجهٔ زحمات‌او
همواره مورد استفادهٔ اهل این‌هنر خواهد بود .

☆☆☆

مرتضی نی‌داود - درسال ۱۲۸۰ در خانواده ای اهـل ذوق و
موسیقی بدنیاآمد . پدرش بالا خان نوازندهٔ ضرب ، و موسیقی شغل
خانوادگی آنها بود . مرتضی‌خان از کودکی با این هنر خو گرفت و
شنیدن ساز نوازندگان مختلف که با پدرش آشنائی‌داشتند ، ذوق‌موسیقی
او را تحریك و تربیت کرد . او اولین نغمات را بدون استاد پیش خود
با تار مینواخت و پدرش که استعداد او را دریافت ، فرزند را به رمضان

خان ذوالفقاری سپرد که از شاگردان آقا حسینقلی بود . پس از دوسال رمضان خان ویرا نزد استاد خود برد و مرتضی خان شاگردی آقا



(شمارهٔ ١٣٦) مرتضی نی داود

حسینقلی استاد تار را بجان و دل خریدار شد . بعد از آقا حسینقلی ، مرتضی خان بمکتب درویش خان روی آورد واز هنر آن استاد نیز فیض ها برد تا موفق بدریافت مدال مخصوص تبرزین گردید .

مرتضی خان نیز مانند پدر خود موسیقی را شغل خویش قرار داد و کلاس مشق تار دائر کرد و سالها بتعلیم این هنر مشغول بود . وی بسبك استاد خود درویش خان آهنگهای بسیاری مانند پیش درآمد و تصنیف

و رنگ بساخت و سالها در مجالس انس اهل ذوق بنوازندگی اشتغال داشت .

آهنگ تصنیف مرغ سحر که اشعار آنرا ملك الشعرای بهار سروده و در ماهور است از او میباشد :

مرغ سحر ناله سر کن — داغ مرا تازه تر کن
زآه شرربار این قفس را — بر شکن و زیرو زبر کن
بلبل پر بسته ز کنج قفس درا — نغمهٔ آزادی نوع بشرسرا
وز نفس عرصهٔ این خاك توده را — پرشرر کن
ظلم ظالم ، جور صیاد — آشیانم ، داده بر باد
ای خدا ای فلك ای طبیعت — شام تاریك ما را سحر کن
نو بهاراست ، گل ببار است — ابر چشمم ، ژاله بار است
این قفس چون دلم — تنگ و تار است
شعله فکن در قفس ای آه آتشین — دست طبیعت گل عمر مرا مچین
جانب عاشق نگر ای تازه گل ازین — بیشتر کن بیشتر کن بیشتر کن
مرغ بیدل ، شرح هجران ، مختصر کن

ضمناً با نوازندگانی مانند علی اکبر شهنازی و رضا محجوبی و ابراهیم منصوری و خوانندگانی چون قمرالملوك وملوك ضرابی مأنوس گردید و صفحات بسیاری ازخود بیادگار گذارد . نی‌داود مردیست خوش محضر و بااخلاق و منظم و مهربان که همواره همهٔ دوستداران موسیقی از مجالست او راضی و مجذوب صفای باطن او بوده‌اند . وی‌از اولین نوازندگانیست که‌در رادیو تهران شرکت کرد واکنون‌چندسالیست که ساز را فقط‌برای خود میزنند وبکارهای تجارتی‌مشغول است. برادران

و خواهران مرتضی همه بموسیقی آشنا بوده اند ولی شهرت بسزائی کسب نکرده‌اند .

☆☆☆

ابوالحسن صبا ـ پدرش کمال السلطنه مردی ادیب و با ذوق و همواره در مصاحبت هنرمندان زمانه بود وخود بموسیقی آشنائی داشت و سه‌تار میزد . ابوالحسن درسال ۱۲۸۱ بدنیا آمد و پدرش اولین مشوق فرزند بفراگرفتن موسیقی بود .

خانمی موسوم به ربابه که ندیم عمه‌اش و تصنیف خوان ماهر و ضرب گیر خوبی بود سبب شد که صبا بیشتر بموسیقی مأنوس گردد . نخستین استاد او میرزاعبداله است که چندی نواختن سه تار را بوی آموخت . صبا بعد ها زدن این ساز را در مکتب درویش خان تکمیل نمود .

پدرش علاقه داشت که صبا بهمهٔ ساز ها آشنا شود ، این بود که ابوالحسن هنر دوست از محضر بسیاری از استادان موسیقی استفاده کرد چنانکه سنتور را از علی‌اکبر شاهی ، ضرب را از حاجی‌خان، کمانچه را از حسین اسمعیل‌زاده و ویولن را از هنگ‌آفرین فرا گرفت .

وقتی قبل از ۱۲۹۷ بمدرسهٔ امریکائی میرفتم . صبا دو کلاس از من جلوتر و با برادر بزرگم همکلاس بود و از همان‌وقت در میان تمام شاگردان مدرسه شهرت داشت که ابوالحسن‌خان اغلب سازهارا بخوبی مینوازد . بعدها که بشیراز رفتم دیگر او را ندیدم تاسال ۱۳۰۲ که‌وارد مدرسهٔ موسیقی وزیری شدم و از مصاحبت آن دوست قدیم که در آن وقت بهترین شاگرد مدرسه بود بر خوردار شدم . صبا در آن موقع

ویولن را خوب مینواخت و دراثر تعلیمات استادانهٔ کلنل وزیری بزودی بمقام اولین سولیست ارکستر رسید .

ازین پس سر گذشت مادوتن تاچند سال توأم است زیرا هر دو از



(شمارهٔ ۱۳۷) ابوالحسن صبا

علاقمندان وپیروان سبك وزیری بودیم .

من دراین جاازصبائی صحبت کردم که بیش از بیست ویکسال نداشت وماأورا «گل سرسبدمدرسه» میگفتیم. وی امروز هنرمند بزرگیست .

درسالهای اخیر درمجله‌ها چیزهائی دربارهٔ اونوشته‌اند ولی هرگز نتوانسته‌اند حق مطلب را اداکنند . امیدوارم خداوند مرا توفیق دهد که شرح کارها وخدمات اوراچنانکه شایستهٔ مقام هنرمندی وی میباشد

دربخش دوم این کتاب بنگارم. پس باید خوانندگان عزیز را برای دنبالهٔ این داستان بآینده حوالت دهم، این زمان بگذار تاوقت دگر.

☆☆☆

حسین سنجری ـ از جوانی هنر موسیقی را دوست داشت. وقتی از مدرسهٔ امریکائی فارغ التحصیل شد نواختن تار را آغاز کرد و درویشخان راباستادی خود انتخاب کرد. مدتها نزد وی کار کرد. سپس چندی بکلاس مرتضی نی داود رفت ودوباره نزد استاد اول بر گشت. دوستانی داشت که اهل موسیقی و آشنا به نت بودند. اورا بفرا گرفتن قواعد موسیقی تشویق کردند. چندی نزد سلیمان خان افسر موزیك نت خواند وپیانو زد ولی آتش اشتیاقش شعله میکشید و جویای استادی بود که او را بهتر بمقصود برساند. تار وپیانو میزد، اما آرام نداشت و همواره در صدد تکمیل هنرخود بود.



(شمارهٔ ۱۳۷)حسین سنجری

وقتی از افتتاح مدرسهٔ عالی موسیقی اطلاع یافت، بی‌درنك نزد وزیری شتافت وازنخستین شاگردان او شد. اواخر سال ۱۳۰۲ بود که ویرا در آن مدرسه دیدم که با موسی معروفی وسلیمان سپانلو وچندتن دیگر در کلاس تاربکار مشغول بود.

دیری نگذشت که دوست صمیمی شدیم وبایکدیگر بتمرین سازو حاضر کردن دروس نظری موسیقی مشغول گشتیم. مادوتن راباهم مهر و الفتی بسیار بود وسالها خوشه چین خرمن هنراستادمان علینقی وزیری

بودیم. داستان زندگی هنری ما دویار مهربان بسی خاطرات شیرین دارد که هنوز هنگام شرح وبیان آن نرسیده است . اگر توفیق ، یار آمد و بخش دوم این سر گذشت بچاپ رسید، دین نگارنده هم نسبت بآن دوست قدیم که جمعیت یاران مهربانرا نابهنگام پریشان کرد وما را بفراق ابدی خود دوچار ساخت، ادا خواهدشد .

☆☆☆

ارسلان درگاهی - درسال ۱۲۸۱ درتهران متولدشد. از کودکی بساز علاقه داشت ونزدخود سه‌تار میزد. بمدرسهٔ کمال‌الملك هم‌میرفت‌و نقاشی‌میکرد. بیش از پانزده‌سال نداشت که بکلاس درویش‌خان رفت‌وشاگرد



(شمارهٔ ۱۳۹) ارسلان درگاهی

اوشد. سالها بعد که صفحات موسیقیش بنام‌مستعار در دسترس مردم قرار گرفت موجبات شهرت اورا فراهم کرد .

ارسلان خان بتدریج تار را کنار گذارد و بسه‌تار علاقمند شد . مخصوصاً بسه‌تارهای‌پوستی که‌صدای‌بیشتری‌دارد زیادتر دلبستگی‌یافت .

درگاهی امروز یکی ازنوازندگان باسلیقهٔ سه‌تار است که دست همه‌کس بدامانش نمیرسد امادوستان‌بسیار دارد که اهل‌ذوق ودوستدار هنر وشیفتهٔ سازش میباشند . از آن‌کسانیست کـه سعی دارد شخصیت اجتماعی خود را نگاهدارد و ذوق موسیقیش لطمه ای بشغل اداریش



(شمارهٔ ۱٤٠) ارسلان درگاهی

نزند. شاید حق بااوست چه نااهلان چنان مقام این‌هنررا خوار و پست و مبتذل کرده‌اند که اوهم میل‌ندارد بنام‌نوازنده شناخته شود.

هرچند درکشور ماهنوز هنر وهنرمند رامقامی نیست اماهنرمند واقعی‌بخصوص کسانی که مثل‌درگاهی تنهابرای دل‌خودسازمیزنندونوای سازشان هم‌مطلوب مردم صاحب ذوقست ، ارج و ارزش دیگری دارند. مشاغل عالیه که مردم بدنبال آن ازهمه‌چیز خود میگذرند ، دوام وثباتی ندارد. وزیر و امیر و وکیل فراوانست اماارسلان‌یکیست .

درگاهی مردیست باذوق، مؤدب، لطیفه‌گو، خوش محضر و دوست داشتنی. شور ونشاط .وذوق وعشق جوانیش پابرجاست.اهتزاز سیمهای سه‌تارش تارهای دل‌را میلرزاند ونغمه‌های طربناك سازش شنونده رابنشاط و رقص میآورد .

☆☆☆

اینها بودند یادگارهای درویش خان‌که برخی دیده از زندگانی بسته وبعضی باچشمی‌نگران بآثار موسیقی دوران‌که بسراشیبی انحطاط افتاده‌است مینگرند. جمعی‌می‌بینندوخون دل‌میخورند وبزبان‌نمیآورند، دو تن ازآنهاهم بکار خود مشغول ودرحفظ ونگاهداری آثار پیشینیان کوشا هستند. میدانیدآنهاکیستند ؟ موسی معروفی وابوالحسن صبا که دنبالهٔ سرگذشت آنهارا انشالله دربخش دوم خواهم نگاشت .

نوازندگان دیگر

بعد از درویش‌خان کسانی که ذوق آهنگسازی داشتند، دست به کار شدند و شروع بساختن نغماتی نمودند مـانند **حبیب‌الله شهردار** و**علینقی وزیری** ولی چون کلاس تعلیم موسیقی وشاگرد نداشتند، نغمات شهردار فقط درخاطر خودش ماند و آهنگهای وزیری چون نت میدانست دردفترش بثبت رسید وتوسط دیگران نواخته نشد وانتشار نیافت تااینکه بعدها در دسترس مردم گذارده شد.

نوازندگان دیگر که بعدهاذوق این کاررا پیدا کردند، هنوزجوان بودند ومایهٔ کافی نداشتند که بنغمه‌پردازی دست بزنند. بااین ترتیب در حدود ده‌سال تنها قطعاتی که‌شهرت‌داشت‌واهل‌موسیقی مینواختند، پیش - درآمدهاورنگهای‌درویش‌خان‌ورکن‌الدین‌خان‌بود. تااینکه‌بتدریج‌برخی دیگراز نوازندگان درسازهای خود تسلط یافتند وشروع بساختن قطعاتی نمودند که همهٔ آنها را مانند علی‌اکبر شهنازی، رضا محجوبی، مرتضی نی‌داود وابراهیم آژنگ میتوان‌ازلحاظ آهنگسازی پیروان «سبک‌درویش و رکنی» نامید واین‌اشخاص چون کلاس‌مشق‌ساز دایرنمودند، ساخته‌های خودرا بشاگردان آموختند ودستهٔ‌دوم پیش‌درآمدها و رنگها دراختیار نوازندگان قرار گرفت.

از ابراهیم آژنگ‌ومرتضی نی‌داود قبلا سخن گفته‌ام. درینجا فقط باید این نکته‌را اضافه کنم که درساخته‌های آژنگ، روش‌درویش و رکنی

حفظ گردید ومخصوصاً پیش‌درآمدها بیشتر بوزن سه ضرب ساخته شد ولی شهرت زیادی نیافت شاید باین جهت که شاگردان زیادی نداشت و کار اصلی او درموزیك نظام بود . اما آهنگهای نی داود که سهل‌وآسان و اکثر بوزن دوضربی بود واو خود، آنها را درمجالس مینواخت و به شاگردانش هم که زیاد بودند میآموخت، انتشار یافت ولی این آهنگها با نغمات درویش و رکنی قابل مقایسه نیست، هرچند ساده و دلپذیر است اما لطف ومعنای ساخته‌های قدیم را ندارد .

اکنون هنگام آنست از نوازندگان دیگری هم گفتگو کنم که شهرتشان از حوالی سال ۱۳۰۲ آغاز میشود وآنها را میتوان یادگار پیشینیان دانست .

☆☆☆

علی‌اکبر شهنازی ـ ازهمان خانوادهٔ مشهوریست که درین کتاب بنام **خاندان هنر** یاد شده است. خانواده‌ای که بیش‌از صد سال درایران بهنرمندی معروف بوده است . علی‌اکبر فرزند بزرك آقاحسینقلی استاد شهیر تار است که داستانش قبلا گذشت .

این پسر درسال ۱۲۷٦ در روز عیدقربان تولد شد وکلمهٔ حاجی ضمیمهٔ نامش گردید چنانکه اکنون هم‌دوستانش وی را حاجی علی‌اکبر خان یاحاجی‌مطلق میخوانند. درسن هفتسالگی بمدرسه رفت‌ولی‌چنانکه همکلاسانش میگویند، ذوق فطری موسیقی او بیش از شوق تحصیل و فراگرفتن دروس مدرسه بود .

درهمین اوقات گوش‌بساز پدرمیداد و از نوای موسیقی‌لذت‌میبرد. درخانه‌ای که او زندگانی میکرد، همواره نغمات موسیقی بلند بود زیرا

پدرش شاگردان بسیار داشت که هفته‌ای سه روز ، از استاد کسب هنر میکردند. از این گذشته سایر اهل خانواده مانند عمویش میرزا عبدالله استاد معروف وداماد هایشان باقرخان کمانچه کش و آقارضاخان تار زن



(شمارهٔ ١٤١) حسین خان ملندوق (دائره بدست) و علی اکبر شهنازی هنگام طفولیت

باین خانه زیاد آمد ورفت داشتند واز کودکی باسازهای مختلف انس و الفت گرفت . همچنین سایر اهل ذوق وموسیقی بخصوص آوازخوانهای نامی که همه بپدرش علاقهٔ بسیار داشتند بااین خانواده درآمد وشدبودند وحاجی آنچه می‌شنید اصوات خوش موسیقی بود که‌این نواهادر پرورش

ذوق او دخالت مؤثر داشت .

علیمحمد فخام بهزادی یکی از شاگردان آقـا حسینقلی میگفت روزی خدمت استاد رسیدم ، تاری کوچك بدست‌داشت و آنرا آزمایش میکرد - پرسیدم چه‌شده است که استاد با این تار کوچك مینوازد . - استاد گفت این ساز را برای علی‌اکبر آماده کرده‌ام که شروع بنواختن کند . آری پدرش بسیار علاقه داشت که فرزندش هرچـه زودتر تمرین تاررا آغاز کند ، بهمین جهت بود که وقتی حاجی در حدود دوازده سال داشت اولین درس تار را از پدر گرفت .

اسمعیل قهرمانی شاگرد میرزا عبدالله میـگفت روزی در خدمت آقا حسینقلی بودم . پسرش را صدا کرد کـه بیاید تار بزند . تـارها را برداشتیم و شروع بدورهٔ ردیف کردیم . دستگاه شور را نواختیم و تمام نمودیم ، قریب یکساعت طول کشید ، ولی استاد گفت دستگاه دیگری بزنیم . آنراهم نواختیم وساعتی دیگر گذشت . بازهم استاد آرام‌نگرفت ولی من‌دیدم علی‌اکبرخان خسته بنظر میرسد . بصدا درآمدم که هرسنی اقتضائی دارد ، اجازه دهید حاجی برود بازی کند . استاد خندید و گفت راست میگوئی. امروز دیگر برای او بس‌است ، باقی‌را خودمان میزنیم. قهرمانی‌میگفت‌درهمانوقت‌علی‌اکبرخان بهترین‌نمونهٔ تارپدربود. مضرابی تند و پنجه‌ای لطیف داشت .

باری این بود سبك کار کردن طفلی که منظماً از تعالیم پدر خود برخوردار شد و دورهٔ ردیف راتمام کرد ونوازندهٔ خوبی شد . هنگامی که پدر استادش درسال ١٢٩٤ رخت‌ازجهان فانی شست و صفای مجلس دوستان هنرشناس رابرهم زد ، حاج علی‌اکبرخان که نوازندهٔ ماهری‌بود

بیش از هجده سال نداشت .

بعدازفوت پدر ، عمویش میرزا عبدالله اغلب اورا نزدخودمیخواند و علاقهٔ بسیاری داشت که باهم ساز بزنند ؛ ساعتها دوبدو می‌نشستند و ردیف‌ها را دوره میکردند ولی عموی مهربان نیز بعد از چند سال





(شمارهٔ ۱۴۲) علی اکبر شهنازی (شمارهٔ ۱۴۳)

درگذشت وعلی‌اکبرخان که جانشین پدر وعمو بود، کلاس تعلیم‌موسیقی بازکرد وعلاقمندان را از هنرخود فیض رسانید وکم کم شهرت یافت به طوری که در حدود سالهای ۱۳۰۰ معروفترین نوازندهٔ تار بود که نامش درتمام محافل هنری باحترام برده میشد .

درهمین‌وقت بود که شروع بساختن آهنك کرد و چون ساخته‌های خود را بشاگردانش میاموخت ، نغماتش انتشار یافت . از جمله بهترین

پیش درآمدهائیکه یادگارهمان ایام‌شهنازی استیکی **پیش‌درآمد‌شور** است بوزن $\frac{2}{4}$ درشور «لا» که‌بسیار زیباست.دیگر **پیش‌درآمد سه‌گاه** که آنهم دوضربی است و مخصوصاً وقتی خود، آنرا بتندی مینواخت‌اثر مطلوبی داشت .

شهنازی درتمام دستگاهها پیش‌درآمد ورنك دارد که اکثر آنها زیبا و دلنشین است و بیشتر پیش‌درآمدهایش بوزن دوضربی میباشد . همچنین تصنیفهای خوبی ساخته‌است که ازجملهٔ بهترین آنها یکی آهنگی است درچهارگاه که اشعار آنرا وحید دستگردی سروده است :

زد لشکرگل خیمه بچمن　　　سنبل نسرین نرگس سوسن
ببستان صف کشیده　　　باجام‌می‌برطرف‌جوزجالاله‌دمید
دسته‌دسته گلرخان، رعنا، زیبا ، هرجا ، بگلشن چمیده
بیاد روی یار ، یار ، یاران بکجاست، دور ، ازدیده‌چراست
ای بت هرجائی　　　یار رقیب مائی　　　نخواهمت بازآئی
بارها دیدمت　　　دوست‌بااعدائی　　　چند، این رسوائی
دل از تو بیزار　　　جان از تو افکار
برو ای بی‌وفا　　　تو بدخواه منی　　　تو خصم وطنی
برو ای‌بی‌حیا　　　تو با رقیبان یاری　　　تو همدم اغیاری

شهنازی در همین اوقات کنسرتهائی‌درسالن گراند هتل دادکه آهنگها ومخصوصاً تار تنهایش بسیار مورد تحسین اهل‌ذوق قرارگرفت دریکی از کنسرتها ، وحید دستگردی درچند بیت ، مقام شهنازی را در عالم موسیقی بروی کاغذ آورد:

زنده شدباز ، آحسینقلی　　　گرچه هرکس که‌رفت نایدباز

خلف صدق او علی اکبر — شد ز نو سازکـرد در شهناز
میخرامدعروس‌موسیقیش — امشب اندر میان حجلهٔ نـاز
وز دمش‌مرده‌میشود زنده — بشتابید ، بنگرید اعجـاز

سی‌سال پیش،شهنازی درتارنوازندهٔ زبردستی‌بود. بعدهامدرسه‌ای دائر کرد وشاگردانی تربیت نمود. این آموزشگاه هنوز هم دائر است و آنهاکـه سبکش را طالبند از هنرش فیض میبرند . اکنون نیز شهنازی استاد برگزیده‌ایست .

☆☆☆☆

احمد عبادی- کانون گرم‌خانوادگی ومحفل‌بی‌شائبه‌هنری همچون سر چشمهٔ فیاضی است که کودکان استادان هنرمند را با ذوق و عشق بهنر سیراب میکند . خانهٔ میرزا عبداله استاد تار و سه‌تار که‌محل‌اجتماع مردم صاحب هنربود تاثیر بسزائی در پرورش ذوق فرزندانش داشت . پسر بزرگترش جوادعبادی ازکودکی نزد پدر بنواختن سه تار آغاز کرد چنانکه عکس وی را در حالی‌که سه‌تاری در دست دارد ودر بین شاگردان، نزداستاد نشسته است در صفحه ۱۱۷ ملاحظه‌کرده اید . اما متاسفانه نقصی‌که در حین بازی در دست او پیدا شد ویرا از ادامهٔ کار موسیقی باز داشت .

احمد عبادی در سال ۱۲۸۵تولد شدو هنگامی‌که بیش از هشت سال نداشت دراین محفل‌گرم خانوادگی با فراگرفتن ضرب ، بترانه‌های ضربی موسیقی آشنا گردید . احمد شروع بنواختن سه‌تارکرد که سایهٔ پدر ازسرش دور شد و میرزاعبداله بدرود حیات گفت و وی از تعلیمات استاد محروم گردید ولی چون آتش عشق موسیقی دردلش شعله‌ور بود

نزد خواهران خود مولود و ملوك که از تعلیمات پدر برخوردار شده بودند ، اصول نوازندگی را بیاموخت و بجائی رسید که در سن هیجده سالگی سازش شنیدنی شد .

درسال ۱۳۰۳ در کنسرتی که در گراند هتل داده شد شرکت کرد ملوك ضرابی که در همین اوان تازه پا بصحنهٔ تاتر گذارده بود با او در خواندن تصنیف شرکت کرد . متاسفانه احتیاج مادی ویرا بخدمت دولت





(شمارهٔ ۱٤٥) احمد عبادی (شمارهٔ ۱٤٤)

کشید و بکارمندی شهربانی که هیچ‌تناسبی با ذوقش نداشت در آمد و این خدمت‌اداری دست مردم‌صاحب ذوق‌را از دامان او کوتاه کرد . تنها عدهٔ معدودی که از دوستان او بودند از هنرش استفاده میکردند . تا اینکه در چند سالهٔ اخیر خود را ازین بند رها کرد و این مقارن همان اوقاتیست که نغمهٔ شورانگیز سه‌تارش ازبلند گوی رادیو تهران بگوش رسید .

احمد عبادی نه تنها از لحاظ موسیقی و ذوق و قریحهٔ نوازندگی جانشین پدر میباشد بلکه ازجهت حسن خلق و ادب و مهربانی بهترین یادگار میرزاعبداله است. خانهٔ دل‌یاران ازمهر ومحبت‌وی آگنده‌است هنگامی که انگشتانش روی پرده های سه تار بگردش میآید وناخن بر قوتش آهنگ ساز را بگوش میرساند، قلب آدمی‌در سینه‌میطپد ونغمه‌های دلپذیرش هزاران خاطرات شیرین را از جلوی‌دیدگان شنونده‌میگذراند که هیچ هنری را این‌همه تاثیر شگفت‌انگیز نمی‌باشد.

☆☆☆

علی‌اکبر شهنازی و احمد عبادی را میتوان بهترین یادگارخاندان هنر (یعنی آقا علی‌اکبر و فرزندانش میرزا عبداله و آقاحسینقلی)دانست اکنون شمه‌ای ازدوتن دیگر مینویسم که شاگرد حسین‌خان اسمعیل زاده یکی از استادان پیشین میباشند.

☆☆☆

رضامحجوبیـ درسال۱۲۷۷ تولدشد ومانند برادر خود مرتضی محجوبی از کودکی بفراگرفتن موسیقی علاقمند گردید. اولین استاد او حسین هنگ آفرین است. بعد چندی نزد ابراهیم آژنگ کار کرد ولی در فراگرفتن قواعد علمی موسیقی ونوت پشتکار بخرج نداد بهمین جهت آژنگ هم دیگر باو درس‌نداد.

رضاخان که بیشترمایل بود موسیقی را ازراه گوش بیاموزد بکلاس مشق حسین‌خان اسمعیل زاده شتافت و چند سالی از محضر آن استاد استفاده کرد بطوری که در ۱٦سالگی سازش کاملا شنیدنی‌شد. برادرش مرتضی میگوید: او پشتکار عجیبی در کارکردن داشت چنانکه سحر

بیدار میشد و لااقل چند ساعت ساز میزد . روز ها نیزخیلی تمرین‌می‌-کرد زیرا حس رقابتی داشت که ازمن عقب‌نماند .

رضا محجوبی تا سن ۲۵ سالگی که نگارنده نیز بکلاس او رفته شاگردش شدم جوان منظمی بود و ویولنش هم شنیدن داشت . درهمین موقع نیز آهنگهائی میساخت و یکی دو بار هم کنسرت هائی داد ولی بتدریج تغییر حالی برایش پیدا شد و به بیمارستان رفت و با اینکه مداوا شد ولی کم کم دراثر استعمال مکیفات‌وافراط در آنها دیوانه شد اما در حالت جنون نیز گاهی بمیل خود نزد دوستان نزدیکش ویولن میزد و نواهای خوش‌حالت غم‌انگیزی از زیر انگشتانش بیرون میآمد که‌شنونده را بحال او متأثرمیکرد . دوستان از وضع تأثر انگیز او بسیار افسرده بودند ولی کاری از دستشان ساخته نبود و اوهم بتدریج باآن زندگانی عادت کرده بود . روزی که درتیر ماه۱۳۳۳ بمجلس ختمش رفتم ، برادرش مرتضی از کسانی که مکرر از ساز رضا لذتها برده بودندگله میکرد که حتی بتسلیت برادرهم نیامدند . این‌خود درس عبرتیست برای جوانان هنرمند که متوجه باشند و بی تأمل خودرا بدامان اجتماع فاسد نیفکنند زیرا متاسفانه جامعهٔ ما نه تنها هنرپرور نیست بلکه‌وسائل بیشماری‌هم برای منحرف کردن هنرمندان در اختیار دارد .

ساخته‌های رضا بتقلید روش درویش ورکنی‌است ، منتها پیش‌-درآمدهایش کوتاهتر میباشد. پیش‌درآمددشتی او را رضا شهرزادپسندید و اشعاری برای آن سرود ولی درملودیها نیز تغییراتی داد که قسمت اول آن چنین‌است :

یك زمان چوپانی خواست از نادانی
دست از جان شوید از فراز کوهی
بر گردان ره جوید

تصنیف دیگری در ابوعطا دارد که اشعار آن‌چنین است :

بهار نورسید، گل‌ازبستان‌دمید ای گلعذار ، نه‌وقت خوابست
برویت صبح عید ، درین عید سعید
باده حلال ، بوسه صوابست
خرابم کن زمی ، ببانگ چنك ونی
که ملك جم ، یکسر خرابست
ما وعشق روی دوست قبلهٔ ما روی اوست
ما ندهیم‌دل خود جز بیار ما نکنیم اعتبار باغیار
مطرب مجلس بزن این‌نغمه را ازپرده بیرون
ساقی مهوش بده درکاس جم بادهٔ گلگون
پاینده بادا درفش‌کاویان تیغ فریدون

وزن تصنیف فوق سه‌ضربی متوسط است و در آخر $\frac{6}{8}$ تندمیشود.

بهترین شاگرد رضا محجوبی مجید وفادار است که پنجه ای شیرین و با نمك دارد و نوای ویولنش ازرادیو بگوش مشتاقان میرسد

شاعر معاصر امیری فیروزکوهی غزلی بنام نوای عشق‌دارد که در آن ازدوست‌خود رضا نیز یاد کرده است :

ساز رضا و شعر امیر و نوای عشق امشب کجاست‌سوختهٔ‌دلشکسته‌ای

سید عبداله خان اتابکی متخلص بامیر که از مردمان دانشمند عصر خود بشمار میرفت این رباعی را دروصف رضا سروده است :



(شمارهٔ ١٤٦) ردیف پائین ازراست: ١ ـ علی‌اکبر شهنازی ٢ـ رضامحجوبی ٣ـ علی‌خان (معروف بنایب‌السلطنه) ٤ـ مرتضی نی‌داود ٥ـ ابراهیم منصوری ٦ـ حسین یاحقی ٨ـ حسن قصاب‌لحنی

ماهی است رضا خان چو کند چهره پدید
سرویست چو سر فرازد ، آن قد رشید
در دست چو گیرد از پی ساز ، کمان
گوئی که به برج قوس باشد خورشید

حسین یاحقی- درسال۱۲۸۲در تهران متولدشد. خواهربزرگش **کشور خانم** ملقب به فرخ‌لقا زن هنرمندی بود و آوازی‌خوش داشت این زن درکمانچه شاگرد حسین‌خان اسمعیل زاده و در سنتور شاگرد سماع حضوربود ولی‌کمانچه را بهتر میزد. وی همواره درظل توجه‌خانم فروغ‌الدوله دختر ظهیرالدوله که بانوی باذوقی بود بسر میبرد وحسین در طفولیت باین خانه آمد ورفت داشت.

در قدیم معمول بود وقتی کودکی بدنیا میآمد، نذری برایش معین میکردند. مادر حسین که چند دخترداشت نذرکردکه اگرپسری بدنیا آورد او را ذاکر سیدالشهداءکند. اتفاقاً حسین تولد شد و بعداز چند سالی معلوم شد صدایش هم دلنشین است. قرار شد نذرش را در دههٔ اول ماه محرم باخواندن تعزیه بر آورد. او هم تا موقعی‌که ببلوغ نرسیده بود آهنگهای تعزیه را زیر نظر میرزا حسین تعزیه‌گردان فرا می‌گرفت و در تکیهٔ سیداسمعیل یا شاهزاده ابراهیم شبیه فاطمهٔ صغری و بلقیس و علی‌اکبر و قاسم میشد و چون نواختن کمانچه را هم نزد خواهرش شروع کرده و بموسیقی آشنا شده بود و صوتی خوش داشت نقش خود را بسیار خوب از عهده بر میآمد و مورد توجه قرارمیگرفت

پس از چندی خواهرش سفر کرد و حسین نزد استادکمانچه که همنام خودش بود یعنی حسین اسمعیل زاده بادامهٔ تعلیمات موسیقی مشغول شد. وی با اینکه یازده سال بیشتر نداشت ولی بقدری بموسیقی علاقه داشت که در تمام مدت کلاس در اطاق انتظار می‌نشست‌ومشقهائی که تمام شاگردان میگرفتند خوب گوش میداد و علاوه بر درس خود آنها را هم روی ساز مینواخت. بعد از دوسال که در محضر استاد بود

روزی شاعر معروف‌زمان «ایرج» بمنزل اسمعیل‌زاده آمد واستاد، شاگرد کوچکش را بوی معرفی کرد. حسین درین موقع با ساز خود گاه‌می‌خواند و گاه سوت میزد و در زدن سوت نیز سلیقه داشت. ایرج میرزا



(شمارهٔ ۱۴۷) حسین یاحقی

که‌مرد با ذوقی بود استعداد او را دریافت و ویرا بسیار تشویق کرد.
استاد هفته‌ای یك روز با جمعی از اهل ذوق و هنر مانند حاجی خان ضرب و عبداله دوامی بسلیمانیه و دولاب میرفت و روزی‌را بخوشی می گذرانیدند. درین ایام حسین شاگردش را هم میبرد و او از محضر آن استادان نیز استفاده می‌کرد.

یاحقی هنوز بیشتر از شانزده سال نداشت که کمانچه اش شنیدنی

بود و کلاس مشق دائر کرد و برای اینکه بتواند ویولن هم‌درس بدهد بنواختن این‌ساز نیز مشغول شد.

درین موقع با ابوالحسن صبا دوستی پیدا کرد وصبا اوراتشویق کرد که نوت یاد بگیرد و خود، تعلیم وی‌را برعهده گرفت و این کار در پیشرفت یاحقی تاثیر بسیار کرد. یاحقی می گفت حسین خان استادم سخت بانوت مخالف بود و من تحت تاثیر حرفهای او نصایح دوستم صبا را پشت گوش میانداختم ولی بتدریج فهمیدم که باید این خط را فرا گرفت و همواره از صبا که مشوق من درین کار بود سپاسگزارم.

یاحقی دردورهٔ جوانی سنتورهم میزد ومخصوصاً سماع‌حضور او را بسی تشویق می کرد که اگر روی این ساز کار کنی خیلی ترقی می کنی ولی احتیاجات زندگانی مادی که باید برای ادارهٔ خود بکلاسش بپردازد ویرا از ادامهٔ نواختن سنتور باز داشت.

وقتی قرار شد با شرکت سایر استادان صفحه پر کنند کمانچه را زمین گذارد وویولن را برداشت. او درچند صفحه بهمراهی آواز تاج اصفهانی و قمرالملوك وادیب خونساری ویولن زده است.

یاحقی تمام دورهٔ زندگانی خود را با موسیقی گذرانیده و اکنون هم کلاس دارد. پنجهٔ‌او ملیح است و مشتاقان زیاد دارد. در ردیف استاد بنا برذوق خود تصرفاتی کرده و نوت ردیف‌خویش‌را نیز نوشته به شاگردانش تدریس میکند.

وی بعدها چندکنسرت داده و آهنگهائی ساخته و تصنیفهائی ترکیب کرده که‌اشعار آنراشاعر باذوق «رهی معیری» سروده است‌وذکر این قسمت از سرگذشت او مربوط بجلد دوم‌این کتاب خواهد بود.

حسین یاحقی خواهر دیگری دارد که نخست نزد خواهر بزرگتر خود و سپس پیش مرتضی نی داود و موسی‌معروفی تار زده است ولی بعد ها موسیقی را کنار گذارد.



(شمارهٔ ۱٤۸) حسین یاحقی

منصور یاحقی که اکنون سنتور میزند پسر این خانم است.

سالها قبل بیاحقی گفتم چرا کمانچه را کنار گذاردی؟ ویولن زن بسیار است ولی کمانچه کشها یکی پس از دیگری پیر و ناتوان شدند. سعی کن دوباره این ساز ملی را حیاتی تازه بخشی. گفت شاگرد کمانچه پیدانمی‌شود، همهٔ مردم متجدد شده‌اند و ویولن میزنند. درهرحال از آن پس دوباره کمانچه را سیم انداخت و نواختن را آغاز کرد. حالا هم گاهی صدای کمانچه‌اش از رادیو شنیده میشود. امید وارم خودش متجدد نشود!

☆☆☆

سابقاً شرح مختصری از علی اکبر شاهی نوازندهٔ سنتور نوشتم (صفحهٔ ۱٦۲) اخیراً یکی از بازماندگانش اطلاعات دیگری با عکسش دراختیار نگارنده گذارد که برای تکمیل مطلب نگاشته میشود.

حسنعلی خان (ملقب بامیرخان) ازغلام بچه‌های محمدشاه‌قاجار

بود که آوازی خوش داشت و سنتور را از شخصی کـه اهل هندوستان بود و در دربار هم سمت نوازندگی داشت فرا گرفت و بعدها در دورهٔ



(شمارهٔ ۱٤۹) علی اکبر شاهی

ناصرالدین شاه جزء نوازندگان وی شد. (۱)

امیرخان عمر طولانی کـرد و بـه فرزندش علی اکبر نیز سنتور

(۱) غلامحسین حاتم صفت نوهٔ دختری علی اکبر شاهی اطلاعـاتی راجع بجد خود باین جانب دادند که بعضی از آنها چنانکه اشاره کردم نگاشته شده وخلاصه‌ای از نواقص آن درفوق تکمیل گردید . اکنون جای آنست از ایشان که این مطالبرا بنگارنده‌دادند تشکر کنم .

بیاموخت وخود درسن ۱۰۵ سالگی فوت نمود.

علی‌اکبر پس از فوت پدر، از تعلیمات استادانهٔ محمد صادقخان نیز استفاده کرد ونوازندهٔ دربازی شد وبعضی شبها ضمن حکایات شیرینی که نقیب‌الممالك برای شاه میگفت، علی‌اکبر هم بنواختن سنتورمشغول میشد وخوشی پادشاه را فراهم میکرد. وی درسن ٦٦ سالگی در سال ۱۳۰۲ بدرود حیات گفت و در دورهٔ زندگی شاگردانی هم داشت که ازجملهٔ آنها دکتر حسین معتمد بود که سالهاست درامریکا بسر میبرد.

گویند علی‌اکبر شاهی وصیت کرد که این رباعی روی‌سنك‌قبرش نوشته شود:

افسوس که روح در بدن نیست مرا
یك بلبل مست در چمن نیست مرا
یاران و برادران مرا یـاد کنید
رفتم سفری که آمدن نیست مـرا

این‌وصیت انجام شد و وی را درچهارده‌معصوم بخاك سپردند.

علی‌اکبر شاهی علاوه برسنتور در نواختن تار هم دست داشت.

سنتور معمولا دارای نه خرك است واو سه‌خرك اضافی هم بکار میبرد. اینکه‌امروزبعضی تصور میکنند سنتورهای یازده و دوازده خرکه‌ابتکار جدیدیست اشتباهست ولی بطورکلی استادان سنتور معتقدند که همان نه خرك اصلی کفایت میکند.

زن و هنر

میگویند زن مظهر زیبائیست و خداوند این موجـود لطیف را آفرید تا شوق دیدار او مرد را برسرذوق آورد و موجب پیدایش آثار بدیع هنری گردد . بی‌شك تا شوری درسر نباشدو عشقی پـدید نیاید، هنری بوجود نمیآید. این همه زیبائیهای مصنوع انسان‌که دنیای متمدن را جلوه و رونق بخشیده بدست‌هنرمندانی بوجود آمده است که دلی سرشار از ذوق و اشتیاق داشته‌اند . شعری که از دل برآید و آهنگی که در دل نشیند همانست که باسوزی گفته شود و ازشوری حکایت کند چنانکه وحشی گوید :

هرآن دل راکه سوزی نیست دل نیست
دل افسرده خود جـز آب و گل نیست

هنرمندترین نویسندگان و شاعران ، بهترین آثار هنری خود را در وصف زن نوشته وسروده‌اند: همان زنی‌که آتش عشقش در دل آنها زبانه‌کشیده و خرمن هستیشان‌را سوخته و از همین سوختگی چه بسیار گوهر آبدار در دفتر روزگار بیادگار گذارده است .

هنرمندان کوشیده‌اند که با آثار پربهای خود ، برقلب زن رخنه کنند و اورا برسر مهر ومحبت آورند و از شهد لبش‌کام دل برگیرند و آتش دل بنشانند وهرچه ایام هجران بیشتر و دوران‌حرمان بیشتربوده، آثاری نغزتر و شیواتر پدید آورده است زیرا همهٔ این بی‌تابیها برای

درك زمان وصل است ، وقتی کامروا شدند دیگر شوقی در کار نیست که جلوه‌ای داشته باسد .

اما خود زن که مظهر صنع پروردگار است ، آنقدر کـه بدنبال خود آرائی رفته تادلها را بکمند آرد ، کمتر بکسب هنرشتافته تاآثاری ازین قبیل باقی گذارد و شاید بهمین جهت است که کتاب روزگار ، پر از نام مردان هنرمند است . ازین گذشته در کشور ماکه همواره زن‌در حجاب میزیسته و از حقوق اجتماعی محروم بوده ، کمتر وسیلهٔ اظهار وجود داشته است. مثلااگر موجبات تحصیل برایش فراهم میشده‌وذوقی شاعرانه داشته ، بگفتن شعر همت گماشته و شاعـر شده است ولی کمتر دیده‌ایم که در هنرهای دیگر خاصه موسیقی بمقامی رسیده باشد . چـه فراگرفتن آن برای مردان هم‌خوش‌نما وعاقلانه‌نبود تاچه‌رسد بزنان که ازحیثیت اجتماعی آنها میکاست .

زنان هنرمند ـ هرچند تجسس کردم شاید بین‌زنان دوره‌ای که سرگذشتش را مینویسم کسانی را پیدا کنم که در موسیقی ارزشی داشته باشند کمتر به‌نتیجه رسیدم . شاید بعضی هم بوده‌اند که چون برای‌خود میزده ومیخوانده ودراجتماع وارد نشده وهنرنمائی نکرده‌اند، فراموش شده‌اند . اینست که بجز نام همان چندتن که مؤلف تاریخ عضدی از آنها ذکری بمیان آورده مانند مینا ، زهره ، شاهوردیخان و یارشاه که در دورهٔ فتحعلیشاه و محمد شاه بوده‌اند یا دلبر ، دلپسند، عالیه ، خـاور ، زینب وفاطمه معاصر دورهٔ ناصری که معیرالممالك در کتاب خودازایشان نام‌برده است‌وچنددختری که دراطراف‌تصویر آقاعلی‌اکبر (صفحه‌۱۰۷) ملاحظه میشوند و از جملهٔ آنها سلطان خانم سازندهٔ تصنیف «بتابتا» و

همچنین سکینه خانم شاگرد آقا علی اکبر کـه یکی از آموزگاران و مشوقین آقا حسینقلی بوده است ونام آنها هریك قبلا ذکر سد کمتر از



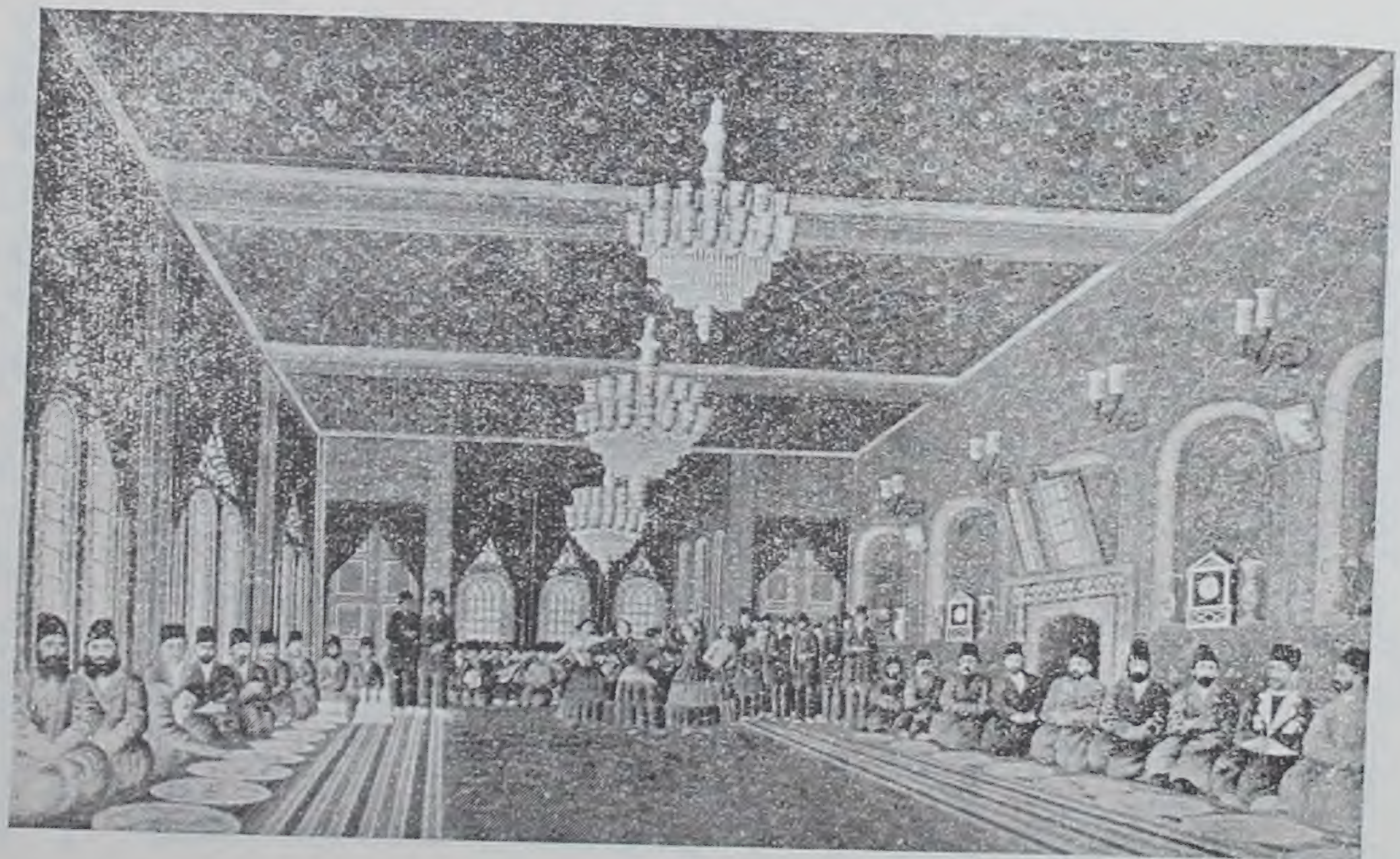
(شمارهٔ ۱۵۰) سازو رقص در اندرون (از کتاب فردریك روزن آلمانی

زن دیگری یاد شده‌است .

گویند اکرام السلطنه دختر صاحب دیوان شیرازی صوتی خوش داشته است . پروانهٔ آواز خوان که صدای گرفتهٔ غم‌انـگیزی داشت و چند صفحه ازاو باقیست دختر دایئم اکرام‌السلطنه بوده و ازسبك وی تقلید کرده است .

زنی دیگر بنام زینب ازمحمد صادقخان تعلیم گرفته وخوب‌سنتور میزده است .

زیور سلطان معروف به عندلیب السلطنه (خواهر سماع حضور)



(شمارهٔ ۱۵۱) مجلس عروسی درباری- تابلوی نقاشی کار محمود ملک الشعرا که اصل آن در موزهٔ گلستان است (۱۲۹۵ ه.ق)

درسنتور دست داشت وخوش میخواند.

دوستعلی معیری (معیرالممالك) میگفت جمیله و ملیحه کنیزان سبزه رو و گلعذار کنیز سفیدچهرهٔ مادرش ازموسیقی بهره‌ای بسزاداشتند جمیله درکمانچه شاگرد اسمعیل‌خان وملیحه درتار شاگرد آقاغلامحسین وگلعذار درسنتور از دست پرورد گان محمدصادقخان بوده‌است.

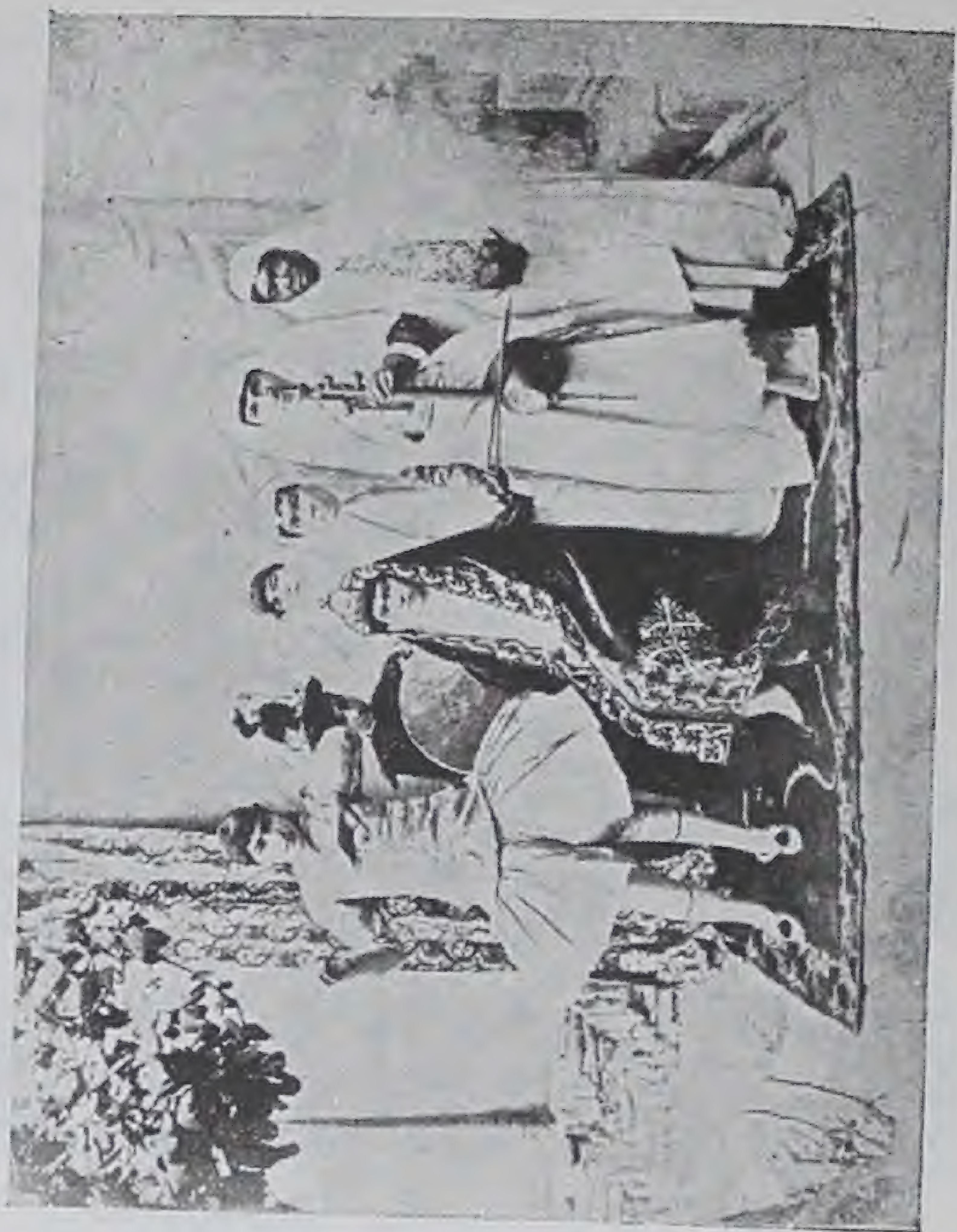
☆☆☆

اکنون بایدازطبقهٔدیگری‌سخن‌بمیان آورم که‌شایدبعقیدهٔدیگران این شایستگی‌را نداشته باشند که بذکر نامشان بپردازم ولی این‌نکته را نبایدازنظر دورداشت که‌سرو کارمن‌دراینجا باهنراست وبس. شاید درمیان کسانی که‌درفصول‌قبل‌ذکرشان‌رفت، عدهٔ کمتری احترام‌هنررا حفظ کرده وعلاوه‌برجنبهٔ‌هنری، مقام‌اخلاقی‌هم‌داشته‌اند. مگر نوازندگان مردی که داشته‌ایم همه از نواقص تربیتی واخلاقی برکنار ومنزه بوده‌اند؟ مرا با خصوصیات زندگانی اجتماعی آنهاکاری نیست و اصولا درقسمت زنها هیچگاه درموضوعات هنری باین نکته توجه نمیشود چنانکه امروز هم درمورد ستاره‌های معروف سینماکه هریك در هنر خـود بمقامات عالی رسیده ودرسلك هنرمندان شناخته شده‌اند هرگز کسی بنقطه‌های ضعف اخلاقی آنها، اگرخدای نکرده داشته باشند، توجـه نمیکند. از این گذشته وقتی زنی خوب آواز خواند یاخوب رقصید و درین فنون بمقام هنرمندی رسید، او متعلق باجتماع است وهمه حق‌دارند هنراورا ببینند و بشنوند و تحسین کنند. بکسی چه مربوط است که اخلاق خصوصی‌او چیست؟ مگرمن خود که این جملات رامینویسم یا شماکه این کتاب را میخوانید یابالاخره سایر مخلوق خدا همه بی‌عیب وپاك و منزهیم؟ شاید

درمیان مابسیاری سراپا نقصند وبی‌هنر! چه مانعی داردکه از جمعی هم گفتگو کنم که لااقل هنری داشته‌اند؟ اگرهم‌خدای نخواسته گناهی کرده باشند، آنراکه در روز حساب بنام ما نمینویسند. دنیای امروز پر است ازمثال کسانی که گناهکارند ولی‌باکمال شوکت برمسند عزت تکیه‌کرده و کسی‌راهم یارای گفتار نیست. اینها خطاکارند یاآنهائیکه من میخواهم ازایشان سخن گویم؟

زنهای نوازنده - اصولا بطوری که‌قبلا اشاره‌کردم درین‌قسمت کسی که‌شایسته‌باشدشناخته‌نشد. البته درمیان مطربها کسانی‌بوده‌اند که در نوازندگی کم وبیش مهارتی یافته ولی بمقامی که قابل توجه باشد نرسیده‌اند اما درفن آوازخوانی بخصوص تصنیف خواندن وضرب گرفتن و از همه مهمتر در رقص کسانی بوده‌اند که مهارت بسزا داشته وشایستهٔ ذکرند. ازچند نوازنده هم‌بنام قدسی که خوب ضرب میگرفته و شاگرد حاجی خان بوده و **محترم کلیه‌ی** تار زن (شاگرد درویش) و **نگار** ارگ زن که شهرتی داشته‌اند نام میبرند.

مطربان - درآنموقع مطربها دونوع بودند. دسته‌های مردانه‌که مخصوص مجالس مردان بود و تشکیل میشد از چند نوازنده (تار و کمانچه وسنتور وضرب) ویك خواننده ویکی دو رقاص وعده‌ای بازیگر که نمایش هم میدادند و رقاصان، پسران زیبا صورتی‌بودند که‌گاهی هم لباس دختران رامیپوشیدند. اما دسته‌های مطرب زنانه‌هم‌که تشکیلاتش همانطور بود، در مجالس زنانه و مردانه هردو شرکت میکردند و این دسته‌ها معمولا درمجالس عروسی وگاهی‌هم در میهمانیهای بزرك دعوت میشدند وبسته بنوع مجلس و تشخص صاحب خانه و حق‌الزحمه‌ای که



(شمارهٔ ۱۵۲) دستهٔ مطربها (دورهٔ مظفرالدین شاه)

بآنها داده میشد ، ممکن بود ازدسته‌های درجهٔ اول یادوم استفاده شود البته دسته های درجهٔ اول تشکیلات مفصل‌تـری داشتند و وقتی دعوت میشدند باچند صندوق‌محتوی لباسهای مختلف درمجالس حضورمییافتند مخصوصاً در دورهٔ مظفرالدین شاه دسته‌های مطرب زنانهٔ منور و گلین بسیار شهرت داشتند که‌علاوه بر نوازندگان و رقاصان خوش صورت ، انواع لباسهای کردی و بختیاری و چوپانی وعربی و غیره داشتند که بـا

پارچه‌های بسیار زیبا دوخته و بطرزی شایسته یراق دوزی کرده بودند و رقاصه‌ها آنها را میپوشیدند و خود را برسم زمان آرایش میکردند و زیور و جواهر میزدند تا بیشتر جلب توجه کنند و رقصهای آنها هم بسیار متنوع بود چنانکه بعد اشاره خواهد شد. این دسته‌ها بدربار هم دعوت میشدند و بهمین‌مناسبت، تجمل مخصوص داشت.



(شمارهٔ ۱۵۳) یکدسته از مطربهای تهران

دستهٔ دیگر معروف بدستهٔ خانم ارگی بود که رئیس آنها، ارگ دستی مینواخت‌ودستهٔ «عزیز عطا» که سرپرستشان‌خواننده و رقاص بود. عده‌ای دیگر هم‌بنام دستهٔ مطرب قزوینی نامیده میشدند.

خوانندگان ـ صوت خوب هدیهٔ خداداد است. صدائی که از بعضی حنجره‌ها بیرون میآید مطبوع و دلنواز است واگر تربیت شود مطلوبتر می گردد. چون خداوند این هدیه رابهمه نداده است کسانیکه



(شمارهٔ ۱۵٤) یکدسته ازمطربان زنانه

آواز دارند خواستاران زیاد پیدا میکنند واگر همت و پشتکار داشته باشند وصدای خود را نزد استاد قابل تربیت کنند و برموز خوانندگی واقف شوند بپایهٔ هنرمندی میرسند . دراین قسمت مردها بیشتر پشتکار

بخرج میدهند بهمین جهت باز هم خوانندگان خوب از میان آنها پیدا میشوند. زنهاهمین که چند بار تحسینشان کردند، تمرین و تحصیل را ادامه نمیدهند و اصولا چون هرچه باشدزنان در جامعه‌طرف احترام و محبت مردان‌هستندبخصوص اگر زیبا هم باشند حسن صورت آنها نواقص آوازشان را از نظر مردم غیر هنرشناس میپوشاند وکم کم کسی ازآنها انتقاد نمیکند درنتیجه مطاب بتدریج بخودشان مشتبه میشود وهمینکه خود را استاد دانستند، دیگر دنبال‌کار و تمرین و ممارست و تحصیل را نمیگیرند و ترقیشان هم محدود میشود.

در میان خوانندگان آن دوره کسانی که حسن صوت داشته و شهرت یافته‌اند و هنرمندانی که صدای آنها را شنیده و هنرشان را ستوده‌اند میتوان امیر زاده، زهرای تهرانی و مرضیه (همانکه شیدا برایش تصنیف ساخته) و آصیه، بلوچ، افتخار و انیس رانام برد. همچنین گوهر خماری‌که میخواند ودائره‌میزد. ولی‌در میان‌آنها‌کسی‌که ازهمه بهتر میخوانده **امیرزاده** است. شهنازی استاد تار حکایت میکرد که‌آواز رسا وصوت دل‌انگیز امیرزاده، ویرا ازجعفرآباد شمیران بقصر ملك‌کشانده وبرای اولین‌بار اورا درآنجا دیده وشبی‌رابالای‌ایوان قصر تاصبح بنواختن وخواندن گذرانده است و مجلس انس، آنقدر مطلوب و شیرین بوده که بامداد آن شب را کسی طلب نمیکرده است.

رقاصان ـ شاید برخی بگویند با اهمیتی‌که امروزه بفن رقص داده میشود، جای بحث آن درین‌کتاب که اختصاص بموسیقی دارد، نمی‌باشد. هرچند این نظر ازطرفی‌کاملا صحیح است ولی از جهتی‌چون

رقص و موسیقی را هیچوقت نمیتوان از هم بکلی جدا کرد ، درین جاهم میتوان ازین مقوله سخنی بمیان آورد .



(شمارهٔ ۱۵۵) امیرزاده (خواننده)

ما رقص های بسیار زیبا داشته ایم که حالا مثل همهٔ هنرهای ملی از مد افتاده است . خانمهای متجدد ، مشتاق رقصهای وحشیان افریقا و امریکای جنوبی شده اند که در صحنهٔ دانسینگ ها با وضع شهوت انگیز بسیار زننده‌ای بکار میرود . والس و تانگو که رقصهای زیبای فرنگیست

حالا دیگر بنظر مد پرستان، قدیمی شده است. بندرت هم رقص‌لزگی قفقازی یا عربی بتنهائی در مجالس عشرت دیده میشود ولی گاه‌که در



(شمارهٔ ١٥٦) دسته‌ای از رقاصان

عروسیها یا مجالس میهمانی خصوصی، دختری بسبك ایرانی میرقصد خیلی بیش از تمام رقص‌ها جلب توجه میکند، هرچند کمتر کسی پیدا میشود که حالا این رقص را بخوبی از عهده بر آید.

اگر بمیان ایلات و دهات دوردست برویم رقص های محلی را که بهترین نوع آن چوپی است و مخصوصاً در کرمانشاهان و کردستان و بختیاری بانواع مختلف بکار میرود مشاهده میکنیم. حق اینست کسانی که در ایران استاد رقص هستند و برای تعلیم این فن مدرسه دارند راجع بانواع رقص های ملی ما مطالعه کنند و روش صحیح آنها را بشاگردان بیاموزند و این هنر زیبای ظریف را که کم کم دارد از بین میرود تجدید و زنده کنند. (۱)

برای اینکه خاطرهٔ رقص های ملی در ذهن خوانندگان بماند، تصویر این رقص هارا که هریك باحالات و حرکت مخصوص و اصل آنها تابلو های معروفیست که بدست نقاشان ایرانی از صد سال باین طرف کشیده شده و اغلب هم اکنون در موزه های اروپاست بدست آوردم و درصفحات مختلف این کتاب گذاردم تابرای کسانی که باین فن علاقه‌دارند یادآوری باشد و شاك ندارم کـه تجدید حیات این رقص ها بهنر ملی ایران خدمتی بسزاست. من درین فن تخصص ندارم که از انواع این

---

(۱) خان ملك ساسانی مرد دانشمندیست که علاقهٔ بسیار بفولکور ایران دارد و داستان دلفریبی با ذکر آداب و رسوم ملی ایران که در پنجاه سال قبل معمول بوده نوشته و در صدد چاپ آن میباشد. ایشان حکایت میکردند که در همان موقع مرد عجیبی در شیراز بود که صبح ها درس حکمت میگفت و بنواختن سنتور و کمانچه و تارهم کاملا وارد بود ولی درخلوت برای خود یادوستان نزدیکش میزد ونامش حکیم ابوالقاسم بود که انواع رقصها را خوب میدانست وآنهارا بدختران بااستعداد تعلیم میداد ومیگفته است که در دورهٔ صفویه دستوری برای رقص نوشته شده و این تعلیمات از بقایای همان اصول است.

رقصها بحث و گفتگو کنم ولی همین قدر اشاره میکنم که رقص دختران در دسته های مطربها بخصوص آنها که وسائل تعلیم داشته اند تاثیرات بسیار مطلوب داشته است. چنانکه میگویند «گلین» که دستهٔ مطرب زنانه داشت خودش ضرب میگرفت وبسیارخوب میرقصید و رقاصه های خود مانند: ملوس ، جلیس ، توران و صدیقه را شخصاً تعلیم میداد واین زنها در فن رقص ترقی شایان کردند وموجب جلوه و رونق دستهٔ گلین شدند.



(شمارهٔ ۱۵۷) رقص با ارگ دستی وتمبك

دستهٔ «ماشاالله» نیز خواهان زیاد داشت. گویند وی درحال رقص کمانچه هم میزد و در حال حرکت ، ساز را روی شکم خود میگذارد. خواهرش گوهر هم میرقصید. دوستعلی معیری این رباعی را در وصف آنها سروده است:

باشد که سال دیگر انشاالله گوهر بزند طعنه بماشاالله

بس دل که زدست این دوخواهر خونست

لا هول ولا قوة الا بالله

از رقاصان دیگر ، «مونس» را نام میبرند که خواهرش «انیس»

هم تصنیف میخواند و دائره میزد . همچنین « غزال » که رخت مردانه میپوشید و «مرال» که بسیارزیبا بود واین‌هردو در رقص مهارت بسیارداشتند.



(شمارهٔ ۱۵۸) یکی از رقاصان مشهور

رقاصهٔ دیگر « قمر سالکی » است که تصنیف خوان بوده است .
یکی از دوستان میگفت شبی در مجلس بزمی حضور داشته که علی‌اکبر شیدا هم آنجا بوده‌است. زیبائی اندام و قشنگی حرکات و لطف صوت

قمر، شیدا را بتحسین واداشت. میزبان گفت: تمجید کافی نیست، چه بهتر که احساسات خود را درقالب شعر درآوری وخودت بخوانی. شیدا گفت: سعدی در وصف این مجلس سروده است و بطرزی دلنشین چنین خواند:

یك امشبی که در آغوش شاهد شکرم
گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم
ببند یك نفس ای آسمان دریچهٔ صبح
بر آفتاب که امشب خوشست با قمرم



(شمارهٔ ۱۵۹) رقاص بازنگ (دورهٔ فتحعلیشاه)
نقاشی از موزهٔ کاربنترا در جنوب فرانسه
کپیه علی هانیبال

انواع رقص ـ تا آنجا که اطلاع یافته ام رقصهای مجلسی چندقسم بوده وهر رقاصه دریك نوع آن مهارت بیشتری داشته‌است ازاین‌قرار:

۱ـ رقص با زنگ که رقاصه دوزنگ کوچك بانگشت شست و وسطی خود می بست و در سر ضربها، زنگها را با باز و بسته کردن انگشتان بصدا میآورد و اززنگها صدای ظریف مناسبی برمیخاست که بر ملاحت رقص میافزود. از کسانیکه درین نوع رقص مهارت داشته‌اند

عروس و اختر زنگی و زهرا دختر « احد » و حشمت را نام میبرند .
عروس، زنگ «چپ چپ» و زهرای احد « زنگ‌ریز » را خوب میگرفته



(شمارهٔ ۱۶۰) رقاصه درحال معلق زدن (دورهٔ فتحعلیشاه) کار ژول لوران که درحدود صدسال پیش در ایران کشیده و اکنون در کتابخانهٔ هنرکدهٔ پاریس موجوداست.

است . حشمت گیسوان بلند پریشان داشت که برشانه هایش میریخت و باحرکات سر و زلف و نواختن زنگ، رقصی دلفریب میکرد.

۴ ـ رقص باگیلاس ـ پایهٔ گیلاس ظریف بلورین را بدندان

میگرفتند و در حین رقص از پشت خم میشدند و آنرا باوضعی مطلوب بنزدیك دهان میهمانان میبردند بدون اینکه از گیلاس، قطره‌ای بزمین ریخته شود.



(شمارهٔ ١٦١) رقاصه‌درحال‌معلق (دورهٔ فتحعلیشاه) نقاشی‌ازموزهٔ هنرهای‌زیبای‌بران

٣ ـ معلق زدن ـ این کار گرچه بورزش و «اکروباسی» بیشتر شباهت داشت ولی چون خود هنری در رقص بشمار میآمد، ذکرش بی‌مناسبت‌نیست. مقصود اینست که رقاص طول‌تالار را معلق‌زنان حرکت

میکرد و گاهی در حالیکه دو کف دستش بر زمین و پاها در هوا بود، وارونه راه میرفت واین حرکات نیز باوزن موسیقی تناسب داشت .

۴ ـ رقص با شمعدان ولاله ـ که ضمن رقص باحرکاتی مناسب



(شمارهٔ ۱٦۲) رقص باشمعدان (دورهٔ ناصرالدین شاه) ازمجموعهٔ شهنواز- کپیهٔ علی ها نیبال

چرخ یا معلق میزدند بدون اینکه شمع خاموش شود یالاله واژگون گردد وچنانکه میگویند حشمت رقاص درین فن مهارت بسزائی داشته است .

رقصی دیگر که لطفی داشته باین ترتیب بوده است که کف اطاق آرد میپاشیدند و رقاصه بانوك شست پا درحین رقص نقشه میانداخت یا نام شخصی‌را مینوشت ودرین کار «منور شیرازی» استاد بوده‌است.

اجرای رقص - ترتیب رقص درمجالس‌بزم این‌طور بوده‌است که هیئت نوازندگان، آهنگهای سنگین آواز مانند مینواختند و رقاصه همانطور که زلف افشان روی زمین نشسته بود، حرکات نرم ملایم با بالاتنه و سر و گیسوان انجام میداد وچرخهای مناسب بدور کمر میزد تا بتدریج آواز منتهی‌برنگ‌سنگین‌میشد. رقاص شروع بزدن زنگ‌میکرد وگاه‌سر را از جلو وعقب بزمین نزدیك مینمود. بعدکم کم رنگ‌تندتر میشد و رقاصه اززمین برمیخاست وباآهنك رنگ‌شروع برقص مینمود و در آخر که موسیقی بوزنهای تند می‌رسید حرکات آکروباسی بیشتر می‌شد. (۱)

---

(۱) تاورنیه‌سیاح فرانسوی درسفرنامهٔ خودمینویسد: درایران مردها ابداً رقص نمی کنندفقط دخترهای جوان را درضیافتها میآورند که باروی گشاده میرقصند وانواع غمزات واشکال‌مختلفه برای تفریح ناظرین نشان‌میدهند (صفحه۹۱٦ سفرنامهٔ تاورنیه) پس معلوم میشود دردورهٔ صفویه پسرهادر دسته های مطربان نمی‌رقصیده‌اند. در سفرنامه « برادران شرلی » چنین مینویسد: دستهٔ مطرب‌پادشاه هم، درین مجلس وهم‌درمنزل خودمان‌همیشه برای‌ما حاضر بود...

درآن‌مهمانی ده‌نفر زن بسیار خوشگل بودند که لباسهای قیمتی پوشیده برسم مملکت خود میرقصیدندودرتمام مدت‌جشن میخواندند (این مهمانی درقزوین ازطرف ناظر پادشاه در دربار شاه‌عباس بوده است. (صفحه ٦٠ سفرنامهٔمزبور) پس معلوم میشود در دورهٔ صفویه رقص بعهدهٔ خانمها بوده‌است‌درصورتیکه دردوره‌های بعد، پسرهااین فن را داشته‌اند چنانکه « موریس دوکوتزبو » که قبلا شرح سفر نامه‌اش گذشت←



(شمارهٔ ۱۶۳) رقاص درحال بشکن‌زدن (دورهٔ ناصرالدین‌شاه) ازمجموعهٔ شهنواز کپیهٔ علی هانیبال

ـــ مینویسد: سازندگان رعایت ضرب موسیقی را خوب میکردند....رقاص‌این دسته‌عبارت ازسه پسر بچه بود ... در موقع رقص با زنگی که در دست داشتند ، مطابق‌ساز ، ضرب میگرفتند .. رقاصها تمام طول اطاق‌رامعلق زنان طی‌میکردند .... حرکت‌دیگری هم میکردند که در آن خیلی‌مهارت بکار میبردند ، بدین‌نحو که دست یاسرشان بنقطه‌ای اتکاندداشت ودرهوا چندین‌معلق میزدند (این‌مهمانی درقصرحسینقلی‌خان سردار،حاکم ایروان بود که در آن‌زمان درقلمرو ایران بشمارمیرفت (کتاب مسافرت بایران بمعیت سفیر کبیر روسیه درسال ۱۸۱۷میلادی صفحه۷٤)

این یك نوع آن بود که بطور مختصر اشاره شد. چون در اینکار تخصصی ندارم شاید نتوانم بخوبی حق‌مطلب را ادا کنم. امیدوارم اهل‌فن با شایستگی بیشتری قدم در این راه گذارند ودر اطراف این رقص های محلی و ملی تحقیقات بیشتری نمایند و نتیجـه را باطلاع علاقمندان برسانند .

پایان موضوع - این بود ذکر مختصری از رقص های ایرانـی که هنر بسیار زیبائی بود و باکمال تأسف درشرف از بین رفتن است . شاید پیرزنانی هنوز باشند که اطلاع کاملتری داشته وبتوانند انواع آنرا بخواستاران بیاموزند. بنظرمن دخترخانمهای امروز که اکثر ذوق رقص دارند، چه‌خوب بود که رقصهای ملی‌خودرا فراگیرند وبا رنگهای زیبای ایرانی برقصند. هم فال است هم‌تماشا. هم‌هنر ملت‌خود رازنده کرده‌اند وهم آرزوی دل زیباپسندخویش را بااین‌صنعت ظریف برآورده‌اند. حالا بمثل معروف: این گو و این میدان. تاچه کند همت والای‌تو!

ردیف موسیقی ایرانی

تااینجا سخن ازنوازندگان وخوانندگان وسازها بود. حالا باید دید پایه واساس موسیقی ماچیست. درین کتاب مکرر نام‌دستگاه، آواز، گوشه، مایه و مقام بکار رفته است. امروز هم کلماتی مانند ماهور، اصفهان، شور وغیره بسیار شنیده میشودکه ذکر سابقهٔ تاریخی آنهاخالی ازفایده نیست. هرچند بحثی‌است فنی‌که ازحدود مطالب این‌سرگذشت بیرون میباشد و نگارنده این نکات را بتفصیل در بخش دوم کتاب «نظری بموسیقی» سالها پیش نوشته و بچاپ رسانیده است ولی چون آن‌کتاب تنها بکار اهل فن میخورد و برای دیگران خسته کننده است برای اینکه تا اندازه‌ای خوانندهٔ این‌کتاب را هم بمطلب آشنا کنم، خلاصه‌ای ازین نکات را با زبان ساده درین‌جا ذکرمینمایم تامعلوم‌شود ردیف که رکن اساسی موسیقی مارا تشکیل میدهد چیست.

درکتابهای قدیم موسیقی ایران، دوازده مقام را موضوع بحث قرار داده‌اند:

۱ـ عشاق	۲ـ نوا	۳ـ بوسلیك	٤ـ راست
٥ـ عراق	٦ـ اصفهان	۷ـ زیرافکند	۸ـ بزرگ
۹ـ زنگوله	۱۰ـ راهوی	۱۱ـ حسینی	۱۲ـحجازی

برخی‌چنددایره راهم‌ملایم‌طبع‌دانسته‌ونام‌آنهارا چنین نوشته‌اند:
زنگبار ـگلستان ـ بهار ـ بوستان ـ عذری ـ وامق ـ زیرکش

حسینی ـ نهفت حجاز .

علاوه بردوایر فوق ، شش آواز نیز ذکر کرده‌اند :

گوشت (گواشت)ـ گردانیا ـ سلمك ـ نوروز ـمایه ـ شهناز

اضافه بر آنها ٢٤ شعبه هم تشخیص داده اند :

دوگاه	نوروز بیاتی	اوج	اصفهانك
سه گاه	نوروز عرب	نیریز	نهاوند
چهارگاه	نوروز صبا	مبرقع	محیر
پنجگاه	حصار	ماهور	خوزی
عشیران	نهفت	همایون	رکب
نوروز خارا	عزال	زابلی	روی عراق

چندنام دیگرهم در کتب پیشینیان آمده است :

مقلوب (مغلوب) ، بسته‌نگار ، نیشابور (نشابورك) و کوچك.

راجع باینکه هریك ازمقامات ودوایر و شعبه‌ها و آوازها در چه پرده‌ای بوده مطالب فنی بسیار در کتابها نوشته شده است که از حوصلهٔ این کتاب خارج است .

این بود آنچه علمای موسیقی ایران یعنی آنها که این فن‌را از جهت علمی مورد بحث قرار داده‌اند ذکر نموده‌اند .

اما در دیوان شاعران پارسی گوی نیز نام بسیاری نغمه‌های موسیقی بمیان آمده است کـه بیشتر آنها در کتب علمی موسیقی یافت نمیشود و چون اغلب آنهـا فارسی خالص است ، یادگاری از مـوسیقی قدیم ایران (دورهٔ قبل از اسلام) میباشد . هرچند معلوم نیست این نغمه‌ها چـه

بوده ولی چون خاطرات تاریخی موسیقی کهن مارا بیاد میآورد ، نگاشته میشود :

خسروانی	تخت اردشیر	باغ شهریار	کیخسروی
آئین جمشید	کین ایرج	کین سیاوش	باغ شیرین
نوروز بزرگ	نوروز کوچك	شب فرخ	فرخ روز
سروستان	روشن چراغ	نیمروز	گلزار
جامه دران	گنج بادآورد	گنج کاو	گنج سوخته
باغ سیاوشان	شادباد	سبز بهار	راه گل
پالیزبان	دل انگیزان	چکاوك	درغم
گل نوش	آزاد وار	سرو سهی	سرو ستاه
مشکدانه	مهرگانی	اورنگی	آرایش خورشید
نخجیرکان	کبك دری	اورامن	شادروان مروارید
نوش لبینان	سبزه درسبزه	نوشین باده	دلنواز
نهاوندی	راح روح	هفت گنج	رامش جان
ناقوسی	شیشم	قالوسی	ماه بر کوهان
حقهٔ کاووس	تخت طاقدیس	قفل رومی	زیر قیصران
سیوار تیر	مروای نیك	شبدیز	ساز نوروز

حال اگر بعضی نامهای مکرر را حذف کنیم بازهم نوا های قدیم موسیقی ما که لا اقل نامش باقی مانده از صد متجاوز است . البته علل بسیاری موجب از بین رفتن یا تغییر شکل دادن این نغمه هاست که میتوان مهمترین آنها را دو چیز دانست : حملهٔ عرب و نداشتن خط موسیقی .

وقتی هجوم اعراب سلطنت ساسانیان را واژگون کرد، و چهار قرن اول اسلامی دورهٔ فترتی بوجود آورد، بسیاری از آثار تمدن قدیم ایران از بین رفت که یکی از آن جمله هم موسیقی بود. اما ایرانیان میهن دوست ازپای ننشستند تاکم کم علم وهنرخود را بقوم فاتح تحمیل کردند و تمدن درخشان اسلامی راکه اساس آن از تمدن ایران قدیم سرچشمه گرفته است بنیاد نهادند. موسیقی شناسان نیز الحان و نغمه های فارسی را بعربها آموختند و هنر جدیدی که مایهٔ اصلی آن از موسیقی ایران بود بوجود آوردند. از اوائل قرن چهارم هجری دوباره موسیقی ایران جنبهٔ علمی یافت و اثر آن در کتابها هویدا شد و این کار تا قرن نهم بعد از هجرت دنبال گردید و درین پانصد سال کتابهائی که سابقاً بآنها اشاره نمودم تألیف شد که هم اکنون مایهٔ علمی موسیقی ملل اسلامیست. ولی دو باره دورهٔ انحطاط پیش آمد و از قرن نهم هجری ببعد تألیف شایستهٔ ذکری نشد. پس با این همه مشکلات و موانع پی درپی بازهم باید شکرگزار حافظهٔ اهل این‌هنر بود که‌الحان‌موسیقی راکه خط نداشت، در سینه ها حفظ کردند و بما تحویل دادند و پر واضحست که با این روش، از تحریف وتغییر برکنار نمانده است.

☆☆☆

اکنون که باسامی نغمه‌های قدیم آشنا شدید، بشرح دستگاههای امروزهٔ موسیقی ایران میپردازم.

در حال حاضر موسیقی ما شامل هفت دستگاهست:

۱ـ شور ۲ـ سه گاه ۳ـ چهارگاه ۴ـ همایون ۵ـ ماهور ۶ـ نوا ۷ـ راست پنجگاه.

هر یك از دستگاههای هفت گانه ، یك مقام اصلی را تشکیل میدهد و هر دستگاه دارای نغماتیست که **گوشه** نامیده میشود . شك نیست که اکثر نوازندگان امروز چون حوصلهٔ فراگرفتن تمام گوشه ها را ندارند ، بنواختن بعضی از آنها اکتفا میکنند وشاید بگوش برخی ازخوانندگان این کتاب نیز نامهائی که ذکر میکنم نرسیده باشد ولی جای شکر باقیست که اگر نوازندگان بی علاقه ، این گوشه ها را یاد نمیگیرند و با ساز خود نمینوازند در اثر زحمات چند تن از استادان فن تمام آنها بی کم وکاست با خط موسیقی بین‌المللی در سالهای اخیر نوشته شده و باین ترتیب از زوال آنها جلوگیری بعمل آمده است. پس میتوان گفت آنچه از صد سال باین طرف بروایت بما رسیده است در دفتر و کتاب مضبوط است وکسانی که بخواهند میتوانند باهل فن که متاسفانه عدهٔ آنها بسیار کمیاب است مراجعه نمایند و فراگیرند .

روزی که تقی دانشور (اعلم السلطان) را ملاقات نمودم ، چنین اظهار داشت کـه در زمان حیات **میرزاعبدالله** که امروز ردیف کامل موسیقی ما بنام او معروفست ، ازاستاد خواست که نام گوشه های آوازها نوشته شود و بیادگار باقی بماند .

استاد نیز این درخواست را پذیرفت و شرحی در چند صفحه بخط و انشای خود نوشته بایشان تسلیم کرد. ولی متاسفانه گذشت زمان موجب از میان رفتن آنها شد و تنها اولین ورقش باقی بود که عیناً در اختیار اینجانب گذاردند .

این یك صفحه اگر خط استاد بود ، آنرا دربنجا کلیشه میکردم ولی چون با تحقیقاتی که کردم برمن ثابت شد که اگرهم بیان مطلب از

میرزا عبدالله باشد ، ممکن است یکی از دوستان یا شاگردان نزدیکش که اهل ادب و دانش بوده آنرا نوشته باشد زیرا بطوری کـه ملاحظه میکنید سبك نگارش، منشیانه است .

اینك عین مطلب : « بدیهی است موسیقی چه علم دقیق روح نوازی است و در تحریك احساسات و تأثرات و تولید شوقها و طربها و هیجانها چه مقام بلند و چه تأثیر ساحرانهٔ دارد و اساتید این علم از زمان قدیم تاکنون چه زحمتها کشیده و در نواختن اقسام سازها و آلات موسیقی چه هنرها کرده و با نغمه های لطیف مفرح چه لذاید روحانی ایجاد نموده اند . در صورتیکه اهمیت حفظ آهنك را که روح آواز است بکناری بگذاریم و بواسطهٔ نداشتن (نوت) بنگاهداشتن آن موفق نشویم باید لااقل کاری کنیم که اسامی این آواز های دلپذیر بمرور زمان از میان نرود .

بسیار تأسف انگیز است و البته ارباب اطلاع نیز تصدیق میکنند که از نغمات و سرودهای زمان پیش در عصر حاضر ما اثری باقی نمانده است و آنهمه لطائف قیمتی چنان در پردهٔ فراموشی متواری شده اند که علامت وجود آنها نیز محو و نابود است. مثلا از گنج کاروان ، شادروان مروارید ، اورنگ، مشك دانه، تار نوروز ، راه شبدیز ، نوش باده ، نیمروز ، بانك سبزه ،که از الحان سی گانهٔ (باربد) موسیقی شناس بوده و حضرت استاد اجل شیخ نظامی قدس سره در صفت باربد همهٔ آنها را شرح داده‌اند امروز نشانهٔ درعالم موسیقی ایرانی یافت نمیشود (۱) پر

(۱) اشاره بداستان خسرو وشیرین است که نظامی در بارهٔ باربدچنین گوید:
در آمد باربد چون بلبل مست گرفته بربطی چون آب در دست ←

دور نرویم و بقرنهای گذشته رجوع نکنیم شاید آواز های پنجاه سال قبل هم درخاطر ما ها محفوظ نباشد.

درین دوره که اغلب آقایان و متعلمین مدارس براهنمائی ذوق سلیم بآموختن این علم مشغول شده وهریك بفراخورجوهر ذاتی به تحصیل آن همت گماشته اند برای پیش بردن کار و سهولت عمل لازم بود بنام آوازها مطلع باشند لهذا این بندهٔ فقیر عبدالله که از اول عمر با برادر ارجمند مرحومم آقا حسینقلی در این راه رنجها برده و بمقامی رسیده‌ام محض خدمت به متعلمین این فن شریف اسامی آوازها را برشتهٔ نظم و طبع درآورده بابناء وطن عزیز تقدیم کردم تادر نزد قدردانان یادگاری لایق ازین بنده باقی بماند . »

از جملهٔ آخر چنین بنظر میرسد که قصد داشته اند این جزوه را بچاپ برسانند و متأسفانه توفیق نیافته اند . ازطرف دیگر مصادف همان ایام ، فرصت شیرازی مشغول تألیف کتاب بحورالالحان بوده و پس از آشنائی با دکتر مهدی صلحی بتهران آمده و با استادان فن مشورت کرده و چنانکه قبلا اشاره شد (صفحه ۱۸۷) کتاب مزبور را بزیور طبع آراسته ودر همانجا نام دستگاهها و تمام گوشه ها را هم ثبت کرده است . همچنین مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) نیز این اسامی را در تألیف خود بنام « مجمع‌الادوار » ضبط نموده و مأخذش همان ردیف

← ستای باربد آواز در داد | سماع ارغنون را بناز در داد
زصددستان که اورا بود در ساز | گزیده کرد سی لحن خوش آواز
زخوش لحنی در آن سی سازچون نوش | گهی دل‌ذادی و گه بستدی هوش
به بربط چون سرزخمه بر آورد | ز رود خشك بانگ تر بر آورد

سپس نظامی الحان سی گانه را بترتیب دراشعارخود بیان میکند .

میرزا عبدالله است که شاگردش منتظم، با سه تار نواخته و اوهم نوشته است (۱).

نگارنده با مراجعه بمدارك مزبور ، اسامی گوشه‌های هردستگاه را درین جا مینگارد و ضمناً این نکته را نیز متذکر میشود که بعضی از این نامها در دستگاههای مختلف تکرار میشود بدین معنی که یك گوشه با همان نام خود در دو یا چند دستگاه بکار میآید منتها در هر دستگاه‌اصل یکیست‌ولی‌تغییر پرده مییابد وبتناسب آن مقام‌جلوه میکند مثلاگوشهٔ کرشمه که در اغلب دستگاهها نواخته میشود ، در همه جا وزن و حالت خود را حفظ میکند اما تابع دستگاهیست که جزء آن بکار میرود . بعضی ازین گوشه ها تغییر پذیر نیست یعنی همه‌جا پردهٔ آن یکیست مانندعراق که در ماهور ونوا و راست پنجگاه وافشاری نواخته میشود و همه جا بیك شکل است منتها در ماهور و راست پنجگاه پردهٔ اصلی دستگاه را تغییر نمیدهد ولی در نوا و افشاری موجب تغییر مقام میشود .

نکتهٔ دیگر شایستهٔ ذکر اینست که هفت دستگاه موسیقی‌ما تشکیل پنج مقام مختلف میدهد یعنی باصطلاح علمی‌مقام ماهور و راست‌پنجگاه و همچنین مقام شور و نوا یکیست و ازین پنج مقام تنها دو نوع آن در موسیقی بین‌المللی بکار میرود باین معنی که ماهور ، مقام بزرك

---

(۱) علاوه بردومنبع‌فوق‌ازدومأخذ دیگرنیز استفاده کردم: یکی‌محفوظات اسمعیل قهرمانی شاگرد میرزا عبدالله که ردیف‌استادش را ازحفظ‌میداند ومینوازد و نورعلی برومند نیزآنرا ازاوفراگرفته ودرنوارضبط کرده‌است دیگرردیفی است که موسی‌معروفی شاگرد درویش خان‌ازهمهٔ استادان‌معاصر خودگردآورده ونگاشته است.

(Mode majeure) و همایون و اصفهان بـا یك اختلاف کوچك ، مقام کوچك (Mode mineure) است. پس ما دارای سه مقام اضافی هستیم (شور ، سه گاه و چهار گاه) کـه در موسیقی اروپـائی وجود ندارد . بنابراین اگر بگوئیم موسیقی ما غنی‌تر است ، ادعا نیست بلکه عین حقیقت است منتها دست علم با همان دو مقام در موسیقی آنها کاری کرده که از نظر ما شبیه اعجاز است و بی دانشی ما با داشتن چنین بنیان محکم موجب عقب افتادگی موسیقی ملی شده است .

چون بحث درین مطالب کار را بورود اصطلاحات فنی میکشاند که بشیوهٔ این کتاب نیست ، بیش ازین جای سخن باقی نمی‌ماند . پس همان بهتر که باصل مطلب یعنی ذکر نام گوشه های هر دستگاه که قبلا وعده کردم بپردازم . ضمنا این نکته را متذکر میشوم که ممکن است نامهائی که در ذیل ملاحظه میکنید از لحاظ پس و پیش بودن با بعضی ازمنابع مطابق نباشد ، من اکثریت را در نظر گرفته‌ام ، حال اگر نغمه‌ای در یك ردیف جلوتر باشد ودر ردیف دیگر عقب‌تر ، موضوع مهم بنظر نمیرسد ، عمدهٔ مطلب حفظ اصل است .

۱ـ دستگاه‌شور : در آمدها گوشهٔ‌رهاب (۱) نغمه زیر کش‌سلمك‌ـ
سلمك گلریز صفا بزرگ دوبیتی خارا قجر ملانازی
حزین عزال مجلس‌افروز شهناز قرچه رضوی
عاشق کش
بیات کرد حاجی‌حسنی بسته‌نگار قطار قرائی
بیات ترك دوگاه فیلی شکسته جامه‌دران مهدی‌ضرابی

۱ـ رهاب را راهوی یارهاوی هم‌میگفته‌اند .

روح‌الارواح
ابوعطا (سارنگ)سیخی حجاز چهارپاره (چهارباغ)گبری(۱)
دشتی بیدگانی (۲)
گریلی
افشاری گوشهٔعراق مثنوی

۲ـ دستگاه ماهور: درآمدها داد مجلس‌افروز خسروانی دلکش
خاوران طرب‌انگیز نیشابورك نصیرخانی (یا طوسی)
آذربایجانی فیلی زیرافکند ابول حصارماهور
نیریز نحیب عراق محیر آشوراوند اصفهانك حزین
نغمه زنگوله راك کشمیر راك‌عبدالله ساقی‌نامه صوفی‌نامه
کشته مرده

۳ ـ دستگاه چهارگاه : درآمدها پیش‌زنگوله زنگوله نغمه
زابل بسته‌نگار مویه حصار مخالف مغلوب
حدی پهلوی رجز (ارجوزه) منصوری

٤ ـ سه‌گاه : درآمدها زابل مویه زنگ‌شتر رهاب
مسیحی شاه‌ختائی تخت طاقدیس

٥ ـ دستگاه همایون : درآمدها موالیان چکاوك طرز بیداد
نی‌داود باوی ابوالچپ لیلی‌مجنون راوندی نوروزعرب
نوروزصبا نوروز خارا نفیر فرنگ شوشتری

۱ـ گبری را گوری هم‌مینامیده‌اند .

۲ـ امروزه نغمه‌های گیلکی ، غم انگیز ، دشتستانی ، حاجیانی و چوپانی هم‌درآواز دشتی معمولست .

جامه دران بختیاری مؤالف عزال دناصری
بیات اصفهان بیات راجع (راجه) سوز و گداز ـ راز و نیاز
مثنوی

٦ دستگاه نوا : درآمدها گردانیه نغمه بیات‌راجع عشاق
حزین نهفت گوشت عشیران نشابورك مجسلی
خجسته حسینی ملك‌حسینی بوسلیك نیریز (١)

٧ راست پنجگاه : درآمدها زنگوله پروانه نغمه روح افزا
خسروانی پنجگاه سپهر عشاق نیریز بیات عجم
مبرقع قرچه بحرنور

ابوالچپ ، لیلی مجنون، راوندی، نوروزها ، نفیز، فرنگ وعراق باتمام ملحقاتش نیز در راست پنجگاه نواخته میشود .

این نکته را نیز باید توضیح دهم که در ردیف قدیم ابوعطا، ترك افشاری ودشتی جزء دستگاه شور نواخته میشده است . بعدها چون دستگاه شور مفصل بوده و برای این آوازهای کوچك هم قطعاتی مانند پیش درآمد، تصنیف و رنگ ساخته شده‌است بتدریج جنبهٔ استقلالی یافته است چنانکه امروز هم با اینکه جزء شورحساب میشود، آوازجداگانه‌ای بشمارمی آید.

١ـ عراق هم باتمام ملحقاتش درنوا بکار میرود.

پایان سخن

در اوائل تابستان ۱۳۰۲ روزی خـانم یمن‌السلطنه که با مادرم دوست صمیمی بود بخانهٔ ما آمد . وقتی دید من هم ساز میزنم ، گفت دیگر ازین بهتر نمیشود ، باید روحی جان را با « نوری جان » آشنا کنم ، این دو برای هم ساخته شده اند .- پرسیدم نوری جان کیست ؟ - گفت پسر عموئی دارم کـه یك سال از تو بزرگتر است ، منزلش هم چسبیده بخانهٔ خودم درهمین نزدیکیست ؛ باخلاق هردوی شما آشنایم و میدانم که بزودی باهم الفت خواهید یافت ؛ اکنون که مدرسه‌ها تعطیل است ، چه بهتر که باهم ساز بزنید ؛ او شاگرد درویشخان است وتارش خوب پیشرفت کرده و برای تو که استادت بسفر رفته قابل استفاده است .

صبح روز بعد بمنزل یمن‌السلطنه رفتم . چه مرد شریفی بود . هنگام اقامت شیراز بااین‌خانواده انسی بسزا داشتم . پسری هیجده ساله آنجا نشسته بود که معلوم شد نامش نورعلی است . نگاهی بهم کردیم و در سخن باز نمودیم و از ساز و موسیقی گفتگو کردیم . طولی نکشید که با هم خو گرفتیم مثل اینکه سالها باهم دوست بوده ایم . نوری جان دست مرا گرفت و بخانهٔ خود برد ، وارد باغچه ای با صفا شدیم که در کمال ذوق ومهارت گلکاری شده بود ، پدرش توی باغ قدم میزد و گلهائی راکه بدست خودکاشته بود تماشا میکرد ، وقتی چشمش بما افتاد ، گفت نوری ، دوست تازه‌ای پیدا کرده‌ای ! نوری گفت آری باباجان هم اکنون

در خانهٔ دختر عمو باهم آشنا شدیم، سازهم میزنند، میخواهیم ایام تعطیل را باهم کار کنیم، سپس مرا معرفی کرد. جواهری، پدرم را شناخت و گفت: دوستی نو مبارك است.



(شمارهٔ ١٦٤) ازچپ نفراول: عبدالوهاب جواهری برومند وطفلی که جلوی او نشسته نورعلی برومنداست. پیرمردی که روبرو نشسته سماع‌حضور وطفل سمت راستش حبیب سماعی است

میرزا عبدالوهاب خان عاشق ساز و گل بود، باغچه‌اش را خانقاه اهل ذوق و هنر میگفتند، نوای تار درویش و ویولن حسام‌السلطنه و

آواز طاهر زاده و آهنك ساز بسی هنرمندان معروف آن زمان همواره ازین کانون موسیقی بگوش میرسید . راستی مثل اینکه میراث ذوقی اوهم بعد ازخودش تقسیم شد چه ذوق موسیقی را بفرزند بزرگتر خود نورعلی داد و عشق بگل را بپسر دومش محمود علی سپرد . اکنون که بیش از سی سال ازآن زمان میگذرد ، هنوز هم این خانقاه هنر وذوق مقام خود را از دست نداده است ، هرکس بخواهد بفیض دیدار موسیقی شناسان نامی قدیم وجدید نائل آید باید راه خانهٔ برومند را درپیش گیرد و در آن باغ با صفا و محفل پر از مهر و وفا، شیواترین نغمه های دل انگیز موسیقی ملی ایران را بگوش جان بشنود و روح را بااین نواهای دلپذیر طرب خیز آرامش دهد .

کار مهر ومحبت نوری ومن بآنجا رسید که همه روزه از بامداد تا شام با هم بسر میبردیم . تا هواگرم بود ، توی اطاق و همین که رو به خنکی میرفت، درایوان خوش منظری که مشرف بباغچه‌های پراز گل بود می‌نشستیم و آهنگهای ضربی بخصوص ساخته‌های درویش و رکنی‌را با یکدیگرمینواختیم و ردیف آوازها را دوره میکردیم . راستی ما دوتن عاشق ساز و آهنك بودیم وهرچه میزدیم خسته نمیشدیم .

علیمحمد خان حیدریان دائی نورعلی خان گاهی بسراغ مامیآمد. وی از شاگردان ممتاز کمال الملك بود وتابلوی زیبائی از چهرهٔ خواهر زادهٔخود کشیده‌بود که درصفحهٔمقابل بنظر میرسد . حیدریان نه تنها در نقاشی استاد بود، تار و ویولن را نیز بخوبی مینواخت . گاهی برای‌اینکه مارا تشویق کند مضرابی بسیم میزد وآرشه‌ای بویولن میکشید و ما را از نوای خوش آهنك سازخود بهره میرساند . سیمائی آرام و مهربان

بروی تار خم میشد که عالمی از عشق بهتر بود. عاشقی که هنوز هم قلم‌مو بدست در کارگاه خود تنها و ساکت می‌نشیند و با فکر و طرح و رنگ



(شمارهٔ ۱۶۵) نورعلی برومند (تابلو نقاشی کار استاد علیمحمد حیدریان)

زیباترین شاهکارها را بوجود میآورد. اما بی‌ریا و بی‌تظاهر یعنی بهترین نمونهٔ یك هنرمند زبردست با تقوی که نظیر او در این روزگار بسیار کمیاب است.

روزی از حیدریان پرسیدم بهترین استاد ویولن کیست که از هنرش کسب فیض کنم. گفت اگر حقیقت را میخواهی باید کار با شیوهٔ صحیح علمی باشد و همین ایام وسیله‌اش فراهم میشود. - پرسیدم چطور؟ گفت نام علینقی خان وزیری را شنیده‌ای؟.. گفتم آری. - گفت سالها

با موسیقی سروکار داشت ؛ عاقبت عاشق این هنرشد و دست از کارهای دیگرش شست . پنجسال پیش برای تکمیل این فن باروپا رفت . حالا برگشته است وخیال تأسیس مدرسه‌ای دارد . وقتی مدرسه‌اش دائرشد، نزد او برو و بی‌جهت عمر خودرا پیش این وآن تلف نکن . - من‌هم باین وعده خوش بودم ودرانتظار افتتاح مدرسهٔ وزیری روزشماری میکردم.

دوران خوش تابستان سپری شد . نوری را برای تکمیل تحصیل باروپا فرستادند . پدرش میگفت آنقدر بموسیقی علاقمند شده‌است که اگر تهران بماند ازفکر درس باز میایستد . باید باروپا برود و رشته‌ای بیاموزد که بکار آتیه‌اش بیاید .

وقتی برای خدا حافظی رفتم ، اتومبیلی حاضر بود. نورعلی اجازه گرفت سه‌تار کوچکی با خودباروپا ببرد که گاهی بنوارد و آن سه‌تار را که « روشنك» مینامید در آستین کتش گذارد و حرکت کرد .

من خود بچشم خویشتن دیدم که جانم میرود

آری ایام‌دوستی کوتاه اما پایدار ما برای زمانی طولانی بسر آمد

اوقات خوش آن بود که بادوست بسرشد
باقی همه بیحاصلی و بی‌خبری بود

برومند سالها در آلمان تحصیل طب کرد ولی پیشامد چنان شد که پس‌از بازگشت بوطن ، دوباره باهمان محبوب دیرین خود ساز ، هم آواز شد واکنون هم مونسی جز آن ندارد .

هزار نقش بر آرد زمانه ونبود یکی چنانکه‌درآئینهٔ‌تصورماست

پدرمیخواست پسرش داروی درد بیماران ومرحم زخم آزردگان باشد . هرچند بظاهر باین آرزو نرسید ولی مقصودش از راهی دیگر

حاصل آمد زیرا هم اکنون نوای ساز برومند، شفابخش آلام درونی و آرام دهندهٔ دلهای پریشانست .

اما شرح این حکایت بسی طولانیست که اکنون مجال آن نیست امیدوارم موقع آنهم مانند بسیاری مطالب دیگر که ناتمام مانده است برسدو حق سخن دربارهٔ نورعلی برومند وهنرمندان دیگر، در جای خود ادا شود . اما آخرین نکته‌ای که باید گفته آید اینست :

چنانکه درصفحهٔ ۱۱ اشاره کردم درنظر داشتم این سرگذشت را بآبان ۱۳۰٤ برسانم ولی هم اکنون که بیاد داشتهای خود نظر میافکنم نکته‌های بیشماری می‌بینم که برای نگارش آن باید لااقل دویست صفحهٔ دیگر را سیاه کنم . ازین گذشته در اواخر سال ۱۳۰۲ با ورود استاد علینقی وزیری بمیدان موسیقی ایران تحولی پدیدار می‌شود که خود موضوع بحث جداگانه ایست . پس درین‌جا هم آنچه در آغاز کتاب پیش‌بینی کرده بودم درست از کار درنیامد . بنابراین بتصور اینکه مطالب این کتاب برای یك جلد کفایت میکند ، بسبك قصه سرایان میگویم که نیمهٔ اول این سرگذشت بپایان رسید . اگر توفیق دست داد و آنچه تا اینجا نوشته‌ام ، مقبول طبع مردم صاحب نظر افتاد ، مرغ دستان سرای این حکایت هم دربخش دوم ، بر درخت مقصود خواهد نشست .

اگر این نوشته‌ها بذوق و سلیقهٔ شما نبود ، خواهش دل خود را بر آورده‌ام و آنچه در خاطر داشته‌ام بزین ورق پاره‌ها ریخته‌ام، پس امید پوزش دارم و باین آرزو که بخش دوم این سرگذشت را هم شاید در آتیه‌ای نزدیك ازنظر شما بگذرانم ، خوانندهٔ عزیز را بخدا میسپارم.

فهرست تصنیفها

در ضمن این سرگذشت گاهی بمناسبت ذکری از بعضی تصنیف‌ها شده است. نگارنده در نظر دارد نت آنها را در آتیه درجزوهٔ جداگانه‌ای چاپ و منتشر نماید، ولی چون ممکن است بعضی خوانندگان طالب آنها باشند، باین فهرست مراجعه نمایند و فعلا اشعار آنها را درین کتاب پیدا کنند. ضمناً متذکر میشود که این فهرست ازروی چندکلمهٔ مصراع اول تصنیف، بترتیب الف با تنظیم شده است.

توضیح ـ اشعار تصنیفهای عارف که درین کتاب باشاره ذکر شده چون در دیوانش بچاپ رسیده است، جزء این فهرست منظور نگردید.

فهرست

نام موسیقی دانها

در کتابهای تاریخی چنین رسم است که فهرستی برای اهل تحقیق ترتیب میدهند تا اگر کسی فرصت خواندن تمام کتاب را نداشته باشد و بخواهد راجع بشخص معینی مدرکی بدست آورد، تجسس مطلب برایش آسان باشد. بهمین جهت نگارنده نیز در پایان این بخش فهرست مربور را ترتیب داد. ضمناً این نکته را متذکر میشود: قبل از اینکه نام خانوادگی معمول شود، اشخاص را بنام یا لقب میخواندند ودر جلو یا عقب اسمشان هم ملحقاتی مانند آقا ومیرزا وخان وغیره بودولی چون ذکر این اضافات ضرورتی ندارد، آنهاکه نام خانوادگی نداشته‌اند باهریك ازاسم یالقبشان که معروفتر بوده‌اند ذکرشده وبقیه بنام خانوادگی درین فهرست آمده‌اند. اگرهم ذکرخصوصیاتی ضرورت داشته‌است که بهتر شناخته شوند، درپرانتز اشاره شده است.

(ب)

(غ)

(ف)

پایان بخش اول

Rebocc

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
	Convocation		
	—o—o—o		
256			